

مَرْمُوزِ مَنَاجِبِ الْإِسْلَامِ

از

مکتوبات معصومیه

حضرت خواجه محمد معصوم قدس سره

و یلیه

مسلك مجلد سیرة قدس سره

صاحبزاده میان جمیل احمد شرقپوری

نقشبندی مجددی

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالاولفست

مکتبة الحقیقة



یطلب من مکتبة الحقیقة بشارع دار الشفقة بفاتح ۵۷ استانبول - ترکیا

میلادی

هجری شمسی

هجری قمری

۱۹۹۳

۱۳۷۱

۱۴۱۳

من اراد ان یطبع هذه الرسالة وحدها او یترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشکر الجمیل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

مقدمه

بفضله تعالی این مجموعه نیست از مکتوبات شریفه حضرت عروه الوثقی
 خواجه محمد معصوم سرهندی قدس سره (سنة ۱۰۷۹ هـ.) ابن حضرت امام ربّانی
 مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره (سنة ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۴
 م.]) بحسب ارشاد صاحب الرشاد شیخنا و سندا الحافظ الحاج سید زوّار حسین شاه
 صاحب [۱] دامت برکاته، صورت انطباع دیده نشر می شود.

حضرت مولانا حافظ محمد هاشم جان مجدّدی [۲] مد ظلّه خیلی شفقت فرموده
 نسخهای خطی فراهم نمودند و از کابل نیز نسخهای آورده بتصحیح و تزیین شرف دادند
 و در معیت حضرت مولانا عبد الرشید نعمانی مد ظلّه و مولانا غلام محمد عارفی مد ظلّه
 تصحیح دفتر اول فرمودند و برادر روحانی مولانا داکتر ابو الفتح محمد صغیر الدین مدّ مجده
 در تصحیح دفتر دوم سعی فرمودند، ولی این همه را حضرت شیخنا دامت برکاته در نظر
 ثانی تصحیح فرمودند جزاهم الله فی الدارین احسن الجزاء.

ترتیب دفتر اول از نسخهای که در سنه ۱۳۴۰ هـ. از کان پور (بسعی یکی از
 معتقدان حضرت فضل الرحمن نقشبندی گنج مراد آبادی رحمة الله علیه) طبع شده بود هم
 مطابقت کرده شد و دفتر سوم که از تصحیح و ترتیب مولانا نور احمد امرتسری علیه الرحمة
 طبع شده بود حالا بعد از چند حواشی بطرز عکسی شامل کرده می شود سنین مکتوب
 الیهم چندانکه از انتخاب این مکتوبات (از مولانا نسیم احمد امروهوی) هم مستفاد
 میشود درج کرده شد و در آخر این مجموعه اشاریه هم اضافه کرده می آید.

احقر - غلام مصطفی خان سنده یونیورسٹی حیدرآباد (سنده)

(۱) در سنه ۱۴۰۱ هـ. وفات یافت

(۲) افسوس که او بعد از تصحیح بروز دوشنبه ۲۲ رمضان المبارک سنة ۱۳۹۵ هـ وفات یافت وهم مولانا محمد
 اسحاق جان مجدّدی علیه الرحمة که او هم نسخه های خطی مرحمت فرموده بود بروز یکشنبه ۳ ذی الحجة سنة
 ۱۳۹۵ هـ بروقت روانگی برای حج وفات یافت

حالات از عمده المقامات که تصنیفِ خواجه فضل الله فاروقی [۱] مجددی علیه
الرحمة است

حالات و کوائف حضرت عروة الوثقی قدس سره

نقل می شود:

حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم فرزند ثالث [۲] حضرت مجدد الف
ثانی و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدد الف ثانی ایشان را بر سائر فرزندان خود
فضل می دادند و برادر بزرگ ایشان حضرت خازن الرحمة رضی الله عنه با وجود کلان
سالی خود ایشان را از خود ممتاز دانسته مسند ارشاد را بایشان مسلم داشتند و نیز منصب
قیومی که از جمیع مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف

(۱) بروصال خواجه فضل الله رحمة الله عليه مولانا عبد الباقي مجددی رحمة الله عليه يك قطعه تاريخ نوشته است:

که مثالش درین زمانه نبود	آه بگذشت شیخ فضل الله
مبداء فیض و فضل و معدن جود	عالم و فاضل و ولی الله
همه دم بود غرق بحر شهود	با کسی غیر حق نبودش کار
صرف اندر عبادت معبود	کرد عمر شریف خویش تمام
همه اوقات بر عزیمت بود	عملش با رعایت رخصت
چه دهم شرح از کشوف و شهود	خاطر هر کسی بُدش ظاهر
همه شب بود در قیام و سجود	روز مشغول دیگران بودی
می شدش فیضِ خاصِ او مشهود	گر شقی هم شدی بخدمت او

کرد باقی سوال تاریخش

عقل گفتا «در بهشت کشود»

۱۲۴۱ هـ

ولی بر لوح مزار ایشان در قندهار سال وفات سنه ۱۲۳۸ هـ درج است.

(۲) در مقامات خیر (مطبعه دهلی سنه ۱۳۹۲ هـ. صفحه: ۳۳) مولانا شاه ابوالحسن زید فاروقی مد ظله نسب نامه
حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بدین طور درج کرده است:

مخدوم عبد الاحد، زین العابدین، عبد الحمی، محمد حبیب الله، امام رفیع الدین، نصیر الدین، سلیمان، یوسف،
اسحق، عبدالله، شعیب، احمد، یوسف، شهاب الدین علی فرخ شاه، نور الدین، نصیر الدین، محمود، سلیمان،
مسعود، عبد الله الواعظ الاصغر، عبدالله الواعظ الاکبر، ابو الفتح، اسحق، ابراهیم، ناصر، عبدالله، عمر، حفص،
عاصم، حضرت عبدالله، حضرت عمر الفاروق رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

ثانی بایشان می فرمایند که اشیا از قیومیت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور گردد انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند جائیکه فرموده اند که بقیه از خلقت سرور دین و دنیا علیه و آله و صحبه التسلیمات و البرکات العلی مانده بود آنرا اولش گویان بیک فردی از دولتمندان امت او عطا فرمودند و تخمیر طینت او از آن نمودند و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند. ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت او ازان فرموده اند و باندازهٔ آن حظی از اصالت نیز یافته (....إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ... * النجم ۳۲) انگارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروۃ الوثقی فرموده اند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق ایشان داده اند لهذا فضل ایشان علی العموم چه فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضانِ والدِ ایشان در رنگِ قطعی است چنانکه حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه به کرات و مرات بایشان خطاب می فرمودند.

بیت:

بعد ازین هرگز نه بیند هیچ ختماری دگر

همچو من می خواره و مثل تو سرشاری دگر

و نیز فرموده اند که محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی بر نگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصهٔ محمدی علی صاحبها الصلوة و التحیة چون ایمائی از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارک ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چیزی نوشته می شود بگوش هوش استماع نما ولادت کثیر السعادت ایشان در موضع بستنی ملک حیدر که قریب بدو میل خام که از دار الارشاد سرهند است واقع شده یازدهم شهر شوال المکرم در حدود سنه یکهزار و هفت هجری بود که ابواب فتوح و برکات کافهٔ اهل عالم ازان روی داد.

فرد:

سرشتند از نور حق خاك او
 بود چون نبی طینت پاك او

☆ نبی نیست لیکن برنگ نبی
 بجوشد ز کویش هزاران ولی

حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه فرمودند که قدم میمنت لزوم محمد معصوم رحمه الله علیه یعنی ولادت او مارا بس مبارك و همایون آمد که بعد از تولد او بچند ماه به ملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم.

فرد:

اقبال کشود در برویم * کافتاد ترا گذر بسویم

و نیز فرموده اند که از اقتضای علو استعداد وی بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود و می گفت من آسمانم من زمینم من فلانم و من فلان، یعنی از ارض و سما و سقف و جدران و وحوش و طیور و حجر و نباتات هر چه در نظر او می آمد می گفت آن منم آن منم.

فرد:

چون زلیخا از سپندان تا به عود
 نام جمله چیز یوسف کرده بود

آنچه اکابر سلف عمرها در سلوک و جذبات گذرانیده حاصل نموده و کمال دانسته وی در اول فطرت بسیرمرادی قطع نموده متوجه فوق الفوق گشته خواهان مطلبی شده که دست ادراك اکثری از اهل الله از دامان آن کوتاه.

مصرعه:

سالی که نکوست از بهارش پیداست.

می آرند که زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمه از سلوک بود هر کرا میدیدند می فرمودند از سلوک یعنی الزام السلوک و این کلمه جامع مشعر است بر کمال التزام سلوک در حق خود و در حق غیر خود که بمقام دعوت و ارشاد مناسبت کمال دارد و از شفقت عام که خاصه مقام دعوت است خبر میدهند بدلالته بهدایه کلی می نماید (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة : ۴)

مصرعه:

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و اسم مبارك ایشان که چون ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است بعصمت ذاتی و محافظت جبلی اما لقب ایشان مجد الدین است و شیوه ایشان ثبات و تمکین و مشهور به عروة الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فقیر بجز ایشان در وسائل دست آویز ندارم لهذا در این کتاب هر جا اسم ایشان را عروة الوثقی می آرم و از ادب او زبان خود را لائق تکرار اسم ایشان نمی دانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان می شمارم لله در القائل **قطعه:**

آنکه نامش بزبان بردنم از بی ادبیست

گرچه ذرات تنم جمله بنامش گویاست
لیک زانجا که زبان نیز سعادت طلب است
گرباین نام شریفش نرسانم ز جفاست

قطب حق هادی دین خواجه محمد معصوم

آنکه پیشش بتواضع قد افلاک دوتاست
ظاهرش جمله بانوار شریعت روشن
باطنش جمله باسرار حقیقت دانااست

قطع شد بر قد او خلعت قیومیت

آری این خلعت فاخر بچنین قد زیباست

قدسنا الله تعالى بسره و افاض علينا و على العالمين فيوضه و فتوحه.

فرد:

رشته عمر قلم بسیار بایستی دراز

تا نوشتی شرح آن پیچیده کا کل اندکی

حضرت مجدد الف ثانی فرمودند که اقتباس محمد معصوم نسبتهای ما را یوماً فیوماً انا فانا بصاحب شرح وقایه می ماند که در خطبه کتاب خود آورده الفها جدی الوقایه سبقا سبقا و کنت اجری فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق اتمام تألیفها مع اتمام حفظی. حضرت وحدت قدس سره فرموده اند. **مثنوی:**

ز عرفان نوشتم ورق در ورق

همه خواندی از من سبق در سبق

مجدد به توصیف اولب کشاد

بفرمود کای طفل عرفان نژاد



تویک نقطه زین لوح نگذاشتی

هر آنچه نهادم تو برداشتی



تو آخر چو من قطب دوران شوی

ز من این بشارت بیاد آوری

چون در نهاد ایشان آثار رشد و رشاد و علو استعداد از زمان صغرسن مشاهده می فرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در مکن استعداد ایشان مودع بود می بودند و می فرمودند که چون علم مبدأ حال است از تحصیل آن چاره نبود ازان جهت به تحصیل علوم از معقول و منقول دلالت می نمودند و از کتب دقیقه بقرائت صفحه صفحه ورق ورق امر کرد و میفرمودند که بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را بشما کارهای عظیم است و اکثر علوم از خدمت والد خود اخذ فرموده اند چنانچه حضرت مجدد الف ثانی نوشته اند که درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بی خردان بوضوح آمده و فائدها بر آن مرتب شد (...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ... * الاعراف: ۴۳) بالجمله بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد صادق و برخی را از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علمای و اعظام خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از اماکن دیگر نیز مستفیض شده اند و اذن کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بتوجه شریف مجددی و موهبت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود و اخوین عالی مقدار خود در سن شانزدهم سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ به همگی همت و تمامی قوت باقتباس انوار والد عالی مقدار خویش مقدار مشغول شدند و آنآ فانا باسرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند ایشان محقق شدند و در رنگ حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بجمیع فضائل ایشان منصب گردیدند. **نظم:**

هست این حضرت ایشان امام معصوم

که چنان است مُبَرَّآ ز تلوّث یکسر



صورت شرع مجسم بکمال تقوی

خلعت فاخره سنتش آمد در بر

در کمالات مجدد که تقرب بگذشت

کام بر کام بهر مرتبه اش کرد گذر

و نسبت محبوبیت آن قدر بایشان غلبه داشت که تقریر و تحریر را بر نمی تابد

فرد:

تواز خوبی نمی گنجی بعالم

مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

لیکن ایمانی ازان در این معنی یافته می شود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند برای نکاح آن مخدوم زاده متوجه می شدند که مأذون گردند بدان مأمور نمی شدند مدتهای در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالای بامی برآمدند بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از غایت رعایت ادب آنجای بول ننمودند با وجود غلبه آن در این اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که منع از این امر از کمال غیرت الهی جل شانہ که در حق این نوباوۀ بوستان محبوبیت است بود

بیت:

بوی گل را نسیم می آرد * زان بغیرت ز اشتهام توام

بعده بدلالیت مولانا طاهر لاهوری قدس سره که از خلفای والد ایشان بودند صبیۀ حضرت سید سند میر سفر احمد که حضرت ایشان از روم تشریف آورده بودند از جمله سادات کرام و خلیفۀ عالی مقام حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بودند برای حضرت عروۃ الوثقی خواستند میر مذکور بجان منت نهاده قبول فرمودند آن بدر فلک سیادت را بافتاب برج ولایت اقتران دادند و ازین اقتران تا مادام قیامت کواکب هدایت در شبستان عالم ماند (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) و جناب والد بزرگوار ایشان با وجود حقوق شتی که در ذمۀ ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان می کوشیدند که ما فوق آن متصور نباشد می آرند که در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه در دهلی تشریف داشتند و حضرت عروۃ الوثقی هم رکاب ایشان بودند روزی در محل اضطجاع قیلوله والد خود خفته بودند خدمت والد ایشان جهت قیلوله تشریف فرما شدند بدر حجره چون رسیدند دیدند که حضرت عروۃ الوثقی در

مقام ایشان آرام دارند خادم خواست که خدمت ایشان را بیدار سازد آنرا منع فرمودند و گفتند که دوستی از دوستان خدا جلّ شانه در استراحت است مبادا موجب ملال او شود در بیرون آن حجره نشستند با وجودیکه ایام گرما بود و فرش صحن از سنگ چون تابه آهنی حرارت داشت باین همه مدتی آنجا ماندند تا حضرت عروة الوثقی رحمه الله علیه بطور خود بیدار شدند و مطلع شده آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه اندرون حجره تشریف برده قیلوله نمودند می آرند که خدمت ایشان در سن چهارده سالگی بودند که بعرض والد خود رسانیده بودند که من از خود نوری می یابم که تمام عالم ازان منور است چون آفتاب اگر آن نور فرورود عالم ظلمانی است حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه بشارت قطبیت بایشان دادند و فرمودند که تو قطب وقت میشوی و این سخن را از من یاد آر خدمت حضرت عروة الوثقی رحمه الله علیه در بعضی مکاتیب خود بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعود منجز گشت و اثر بشارت بحصول پیوست کذلک نور ارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر شد چنانچه این نوشته ایشان بر این مدعا شاهد عدل است

ع:
بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل

بکرم خداوند جلّ شانه بطفیل رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله تعالی بسره معامله تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصل اقرب گشته و کار دهور بایام و شهر مقرر شده هر چند بحسب کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت آنرا بر نتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان می نمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده (وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ابراهیم: ۲۰) و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در تحریر می ماند

فرد: اگر پادشه بر در پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن

بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمة ذکر یافته چنانچه از خوانندگان مخفی نخواهد بود حضرت عروة الوثقی رحمه الله علیه در بعضی مکتوبات خود نوشته اند که در نماز عصر بدم بسط عظیم روی داد و منزلت عالی و کیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رون داده بود بلکه مخطور و متصور هم نگشته شرف ورود یافت و اموری در میان آمد که مصداق لاعین رأی و لا اذن سمعت تواند بود نه زبان را یارای گفتن و نه قلم را تاب نوشتن.

فرد:

فریاد حافظ. این همه آخر بهره‌ریزه نیست

هم قصه غریب و حدیث عجیب است

انگارم که وصول آن وابسته بنشاء اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفرد دید نتایج کلمه طیبه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در آن حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش است قرآن را و نماز را هم بعلاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل می نماید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف است سابقه عنایت می باید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول است اعمال سودمند و نتایج بخش است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات می فرماید و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظل باصل راه میکشاید و از اصل باصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت بریاضات شاقه در حوالی آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت و عدم شرکت احدی که بالا مذکور شده چون نیک تامل دید از این راه گذر است که هر کس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را باصالت بآن شرکت نیست هر چند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجمله حضرت ایشان را در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت و نهایت ابهت و علو شان در نظر در آمدند چنانکه عقل در وهم و ادراک آن حیران و سراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در بیان آن عاجز و

قاصر، باید دانست که آن عالم را ظل حضرت حق جلّ سلطانه دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را باصل سپردن و ظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق بودن همه در قرب ولایات است که از ظل باصل پیوستن است می فهمید بعد ازان که اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را باصل داده خود را فانی و مستهلك دیدن و بقای تحقیق باصل پیدا کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جدا است از این به آن مقام رسیدن دشوار است تم کلامه الشریف و نیز خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه ببعضی مخلصان در مکاتیب شریف خود نگارش فرموده اند که از شمول عنایات که درباره این عاصی واقع است چه نویسد.

مصرعه:

دادِ اورا قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش روند بعد ازان که گوید و که شنود خوش گفت

بیت:

سراپا آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن
که خواهد سوخت مجلس تا تو می درجام خواهی کرد

ایضاً لطافت و علو زبان را می گیرد (وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي... * الشعراء: ۱۳)

مصرعه:

سخن از لب تو گفتم به لبم سخن گره شد

که مستمعان متکلم را معذور دارید الی آخر کلامه الشریف مذکور فی زبدة المقامات و نیز از مرقومات ایشان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه که روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس پیش از آنکه بسفر اجیر رو آرند نواحی آب چناب در صوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال خریفی در ایام تشریق دقائق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند و سخن از وصول بکعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارك داشتند و زیاده از یکماه شده بود

که همین قسم معارف در میان بود روز بروز غرائب دقائق آن کشود و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود آنحضرت همواره در تبیین و تفتیش حال باین بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشته توجه بر آن میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقائق مسطوره می نمودند غیر از این فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار دور ازین کارنوازشها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند حمد الله سبحانه على ذلك وعلى جميع نعمائه.

حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه کلمه چند در مکتوبی در حق ایشان و برادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که دیروز بعد از نماز بامداد در مجلس سکوت داشتم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحہ دید که بفرزندی مرحمت فرمودند و آن خلعت او را بتمام پوشانیدند آن خلعت زائله کنایت از معامله قیومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه او بوده است و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع گردد امید است که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرع مسئلت این معنی می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندى را مستحق این دولت می یابد.

ع:

با کریمان کارها دشوار نیست

اگر استعداد است هم داد اوست تعالی

فرد:

نیاوردم از خانه چیزی نخست

تو دادی همه چیز من چیز تست

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی رضی الله عنهما هر دو را بشکر دلالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالی (...إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) (سبأ: ۱۳) میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوى الظاهرة والباطنة الى ما خلق الله واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشكر والله

سبحانه الموفق و هر دو مخدوم زادگان بحصول این معاملات شگرف در ماده خودها تصریح نموده اند چنانچه در محلس مذکور شود انشاء الله تعالی.

مخفی نماند که شمه از علوم و معارف ایشان ذکر یافت و اول و اعظم خوارق معارفی اند که موافق کتاب و سنت واقع شوند و تعظیم و توقیر کتاب و سنت و دین و شریعت کما ینبغی لاحد از مرقومات و مکتوبات ایشان (که ان شاء الله زود طبع شود) واضح و لائح گردد که ما فوق آن متصور نباشد پس ذکر خوارق عادات و تصرفات و کرامات که تعلق بعالم کون و فساد دارد پایه ادنی است بآنها و حاجت نوشتن آن نیست اما چون عادت مؤلفان احوال بزرگان چنین جاری شده که از آنها برخی نیز مینویسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نموده برخی از خرق عادت و تصرفات و کرامات جناب عروة الوثقی ثبت می نمائیم و هر نقلی که تعلق بخرق عادت داشته باشد ابتدای آن بسرخی من خرق عاداته می نویسم و هر ذکری که مشعر از تصرف ایشان بود افتتاح آن من تصرفاته بسرخی می نگارم می آرند که جناب حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که فرزند اکبر و خلیفه اول و قائم مقام بی بدل ایشانند و منصب قیومیت فی سائر اخوان بر طریق اصالت بایشان رسیده و ممتاز تمامی فرزندان و مستفیضان والد بزرگوار خود اند از ایشان مروی شده.

من خرق عاداته: که روزی حضرت عروة الوثقی باهل خانه خود که والده فرزندان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امروز ظهور روح پرفتوح قطب المحققین وارث المرسلین شفای دلهای دردمند حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند رضی الله تعالی عنه شده اشارت فرمودند که امروز یکی از بنات من بچند واسطه در خانه شما ورود میفرماید باید که در تعظیم و توقیر او کما ینبغی کوشش رود اگر کسی از روی نادانی بچشم حقارت در لباس او که از وراثت فقر است دیده بخنده پیش آید موجب مخاطره ایمان او خواهد بود حضرت ام المریدین از استماع این کلام از اول روز بدروازه حرم سرای رفته انتظار قدم برکتزوم آن مخدومه نموده نشستند تا ورود سعادت آمود آن مخدومه گردید به ادب و تواضع بسیار پیش آمد نموده لوازم نیازمندی بجا آورده و خدمات شائسته نموده تا مدت اقامت در ملازمت خدمت خود هیچ دقیقه نامرعی نداشتند و چون

ایشان توجه برفتن فرمودند آنچه لوازم خدمتگاری است مهیا ساخته رخصت فرمودند حضرت ام المریدین شکرانه خداوندی جل شانہ بجا آوردند کہ امر حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ بجای آمد و نیز مخدومہ محترمه از خدمات ایشان راضی و مسرور رفتند.

من تصرفاته: می آرند کہ در وقتی عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دارالارشاد سرهند واقع شدہ بود سلطان وقت اورنگ زیب عالمگیر بود کہ از جملہ مریدان بلکہ از زمرہ مستفیضان و نسبت یافتگان ایشان بود چنانچہ در مکتوبات ایشان بطرف سلطان مذکور بسا مکاتبات ورود یافته و بشارات عالی و اشارات متعالی در بارہ او مندرج شدہ بلکہ بشارت فنای قلب و فنای نفس نیز مذکور گردیدہ و بطرف کشمیر عنان توجه ظل اللہ مصروف بود چون سلطان منسلک طریقہ شدہ بود و بہرہ کلی یافتہ اہل عسا کر تمام را رجوع نمودند و اکثر دست ارادت در فترک ایشان زدہ و از فیوضات باطنی و تصرفات ظاہری کامیاب مطالب دو جہانی گردیدند از ان جملہ یک شخصی را بپا آوردند و پدرش کہ از مریدان قدیم بود بعرض حضرت عروۃ الوثقی رسانید کہ این فرزند من گرفتار چنگِ عشق مجازی شدہ دست از خدمت سلطان و جاہ و منصب خود بر داشتہ اسیر و بیقرار دیوانہ وار لیل و نهار در یاد قد و رخسار معشوق صوری گردیدہ اگر تصرفی در بارہ او رود تا بخود آید موجب آسائش این مخلص صمیمی خواہد بود خدمت ایشان خطاب بآن بیقرار نمودہ فرمودند کہ از این اندیشہ باطل و خیال لاطائل در گذشتہ روی ہمت ہمرغزار حقیقت آری و از بستان معرفت ثمرہ یابی ہر آئینہ بہتر خواہد بود.

بیت:

عشق حقانی شعار خویش کن
عشق صوری را بطفلان واگذار

آن گرفتار بند یار فی الحال زبان را مترنم این فرد حضرت خواجہ حافظ شیرازی نمود.

فرد:

در کوی نیک نامی مارا گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا

ایشان در آن وقت بجنب فرمودند کہ تغییر کردند قضارا بمجرد استماع این کلام عقل رفتہ بسرش عود کرد و عشق مجازی مبدل بحقیقی شدہ و بسعادت ارادت مشرف شدہ از

فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمره اولیاء و صلحاء در آمد و کامل و مکمل گردید.

من خرق عاداته: روزی جناب ایشان در تناول فواکه بودند و برغبت تمام میخوردند می آرند که آن انبه بود که اعلای میوه‌های هندوستان است صالحه از مخلصات بزیارت آمده بود بخاطرش خطور نمود که اهل الله را اکل باین رغبت می باشد تا وجهش چه بود فی الحال از اشراف خاطر دریافته فرمودند و جهش آنست که هر چه اولیا تناول می فرمایند همه نور می شود پس نور هر قدر که بیش بود مرغوب است.

من تصرفاته: آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان آمده مشاهده کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار وجوه مداخل از صوفیان کرد گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالصه اسبابی منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشان را ملاحظه نموده معروض داشت که این مخلص اراده حج دارم و این داعیه دامنگیر شده در نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دارد که مساس آن آهن اسود را طلا احمر می سازد آنرا همراه نمی توانم برد و امینی چون شما منظور نیست و نیز موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آنچه جهت اخراجات فقرا ازان سنگ طلا نموده شود و بکار رود موجب رفاهیت ملازمان عالی باشد اگر حیات باقی بود و مراجعت نصیب شود بمن عنایت نمایند و الا نه بخدمت حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگ را گرفته بر طاقچه انداختند و آن مرد مرخص شد مدت دو سه سال که آن عزیز ازان سفر مراجعت نمود بدار الارشاد سرهند رسید و بملازمت عالی باریافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته بودیم افتاده است بر دارید و سبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین سفر از نزد شما می رفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز میکرد آنگاه بخادمی امر فرمودند که سنگ و کلوخ بسیار حاضر سازد چون حاضر نمود فرمودند که همه طلائی شوید به مجرد فرمودن طلای ناب شدند بعد ازان فرمودند که کسی را که این کمال عنایت شده باشد او را نمی رسد و نمی سزد که باین چیزها گراید.

فرد لمحرره: در مس قلب من ای مظهر حق کن نظری

زانکه اکسر اثر نرگس شهلا داری

من تصرفاته: صاحب کتاب برکات معصومی می آرد و از والد خود نقل می نماید که روزی خدمت حضرت عروة الوثقی بعد از ملاحظه يك سال مدخل خود را که يك لك شده بود و مصرف خانقاه معلى که يك لك و پنجاه هزار گردیده در ادای احسان حضرت رحمان تبارك و تعالى بزبان مبارك آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجه احرار قدس سره يك لك و پنجاه هزار بوده و مصرف ایشان يك لك ثابت شده مدخل ما يك لك و خرچ يك لك و پنجاه هزار و با وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشائش کامله و رفاهیت تام شامل حال است زیاده چه تصرف باشد.

من خرق عاداته: چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین هند روی خواهد داد و انتقامات کلی از اینها خواهند نمود و تغییرات عظیم روی خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوق می بود به نسبت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیه کریمه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ... * الانفال: ۳۳) و چون باز مراجعت نمائی موجب رفاهیت امن و امان خواهد شد فَوَقَعَ كَمَا كُوشِفَ لَهُ می آرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان باراده مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد و عیان نمود که مرا زوجه جمیله بود که بسیار مطبوع و مقبول من بود روزی را نانام هندو که از رؤسای فرقه هندو بود و مقرب سلطان اورا بدید و فریفته او شده و جبراً اورا از من ستاند از این ممر هرجا استغاثه بردم نظر بحشمت او نموده کسی عرض مرا بسطان نرساند و غور من ننمود خدمت حضرت عروة الوثقی با برادر بزرگ خود خواجه حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنهما از استماع این مقدمه از کمال غیرت که لوازم ولایت است متغیر شدند و فرمودند در نزد سلطان رفته احوال ترا اظهار خواهم ساخت اگر بغور تو رسید فیها و الا نه تغیر سلطنت او خواهیم کنانید و دران وقت نزد سلطان رفتند در آن وقت دارا شکوه سلطان بود احوال سید مذکور با و رسانیدند و طلب غور فرمودند سلطان بنابر خاطر رانا که یکی از اعظام امرا بود در غور این مقدمه تساهل نمود و گفت بخاطر يك زن نمی توان چنین امیری معتبری را فضححت نمود بآن سید بنابر خاطر شما مبالغه کثیر می دهم که

دیگر تزویج نماید حضرتین از این سخن متغیر شده فرمودند که هرگاه بغور این سید نمی رسی و آن کافر را بسزا نمی رسانی مایان از این سفر که درپیش داریم هرگز بملك هند مراجعت نخواهیم کرد تا تو پادشاه باشی در جواب ایشان گفت حضرات مخیر اند و من در این ایام عزیمت لشکر بطرف اورنگ زیب دارم بجانب دکن که از من باغی شده باین امور نمی توانم پرداخت و نمی توانم مثل رانا امیری را از خود رنجانیدن حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که تا رانا و اعوانش بسزا نرسند انشاء الله تعالی مایان بهند نخواهیم آمد و از مجلس سلطان برخاستند هیبت باطنی ایشان آن قدر برو غلبه کرد که هیچ نوع اذیت بایشان نتوانست رسانید ایشان چون ببلاد دکن رسیدند و اورنگ زیب بدانطرف بود از اخبار قدوم ایشان باراده سفر حرمین و مشاجرت ایشان بداراشکوه باخبر گردید از این معنی امید قوی حاصل روزگار خود دانسته خود را بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید و مرید شد و معروض داشت که نسبت من بداراشکوه هیچ گونه مقاومت را برنمیآید إلا بدست آویز محکم ایشان که عروة الوثقی جهان جهانیان اند ایشان فرمودند باک مدار بموجب آیه کریمه (... کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ... البقرة: ۲۴۹) به عنایات ایزد تعالی تا سلطنت تو مقرر شده هرگز رجوع ما بهند واقع نخواهد شد از این بشارت اورنگ زیب قوی دل گردیده تهیه عساکر نمود و مقابله دارا شکوه را مستعد شد چون خدمت ایشان بزیارت روضه منوره جناب اقدس کامیاب شدند وعده که باورنگ زیب فرموده بودند معرض داشتند چنان مأمور گردیدند که سلطنت را باورنگ زیب عنایت فرمودیم.

اما چون دارا شکوه خود را در زمره مریدان حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب شیخ شاه سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه در آورده است و خدمت ایشان جانب او را دارند محمد صبغة الله فرزند اکبر خود را به بغداد فرست که رفته بایشان مقصود ترا حاصل سازد. تا بخاطر او ایشان از طرف دارا شکوه دست بردارند لهذا حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه موجب فرموده امر شریف حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله را ببغداد شریف فرستادند و ایشان بشرف زیارت مبارك مشرف شده مطلوب را معروض داشتند حضرت جناب غوث الجن والانس رحمة الله علیه

مقصود را قبول نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بحضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رحمة الله علیه عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد. بر سر اصل سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در بلاد عرب بلدان هند به بلاهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط و وبا و زوال سلطنت و تغیر آن و قتل و نهب و انواع ابتلا سبب هلاکت و ذلت اهل آن گردید چون خبر زوال سلطنت دارا شکوه و تسلط اورنگ زیب عالمگیر رسید حضرت عروة الوثقی از احکام حج و زیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بهند آوردند با هزاران انعامات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رساله یواقیت الحرمین مذکور است فی الجمله ورود ایشان در بلدان هند موجب نزول رحمت ایزدی گردید و اهل آن از مهالك نجات یافتند و اورنگ زیب از استماع مراجعت ایشان چند منزل استقبال نموده انواع خدمتگاری بجا آورده مدتی متمکن تخت سلطنت فیروزی میمنت بود چون او در بلاد هند سلطان مستقیم بانواع دینداری و خداپرستی و ظاهر آرائی و استحکام سلطنت نگذشت چنانچه این معنی مشهور انام است حاجت بیان ندارد.

من خرق عاداته: خداپرست خان نام مردی از امراء از جهت تطبیق اسم با مسمی ترك امارت ظاهری نموده به تنویر باطنی ملتزم خانقاه عالی شان حضرت عروة الوثقی بود در آن هنگام که در ظلِ هما آثارِ آن دیار میگذرانید اتفاقاً روزی شش نفر مهمان از اعزّه زمان که بآن خان نسبت قرابت و معرفت داشتند در حجره او ورود نمودند خان مذبور از ممر افلاس که از لوازم فقر است در مهمانداری آنها مشوش شد و اظهار احوال خود را به متصدیان خانقاه از غایت تمکین نتوانست نمود و وقت ختم مقرره حضرت عروة الوثقی شد از خوف فوت آن وقت مهمانان را بجای خود گذاشته خود را به مکان ختم بخدمت عالی رسانیده در ختم شریک شد اما در خاطر اندیشه مذکور مرکز بود بعد از ادای ختم بدستور معمول فوا که حاضر آوردند و تقسیم نمودند قاسمان را عادت چنان جاری بود که اهل ختم را ده ده دانه انبه می دادند و غیر حضار را پنج پنج دانه تقسیم می کردند بخان مذبور نیز بدستور معمول ده دانه دادند همانا در خاطر خان مذبور مهمانان عبور کردند فی الفور حضرت عروة الوثقی خان را طلب داشته و یک سبد انبه را

بخود قریب فرموده از دست مبارك خود ده انبه جدا کرده دادند و فرمودند که این تقسیم يك ضیف شما و ده دانه دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف دویم شما همین قسم شش رسد را جدا کرده عنایت کردند که جمله شصت دانه انبه شد و شش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند و فرمودند که شما بجای فرزند ما نئید هرگاه در وقت بودن خانقاه مهمانی ورود فرماید بلا تماشای عیان مینموده باشند بعد از مرخص شدن شما از خانقاه کشایش بسیار حاصل روزگار شما خواهد شد فوق کما اخبر رضی الله تعالی عنه این قصه از زبان خان مذکور در برکات مکتوب است.

من خرق عاداته: مخدوم زاده خامس حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره که فرزند پنجم ایشان بودند در مکاتیب خود در مکتوب صد و چهل و یکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود یافته نگارش فرموده اند و بعینه عبارت آن مخدوم زاده ایراد می رود در بلده کابل عزیزى حضرت ایشان را یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه را بخواب دید و آن حضرت او را نیمه تبرکی عنایت فرمودند چون بافاقت آمده آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تم کلامه الشریف.

من تصرفاته: از حضرت امام العارفين شیخ محمد اسماعیل قدس سره منقول می نویسند که روزی حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه بوضوی نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارك داشتند بجوش تمام بر دیوار زدند خادمه که حاضر بود رفته آفتابه دیگر را حاضر آورد از این مقدمه وهم برداشته بخدمت حضرت ام المریدین رفته عرض این ماجرا نمود ام المریدین احوال خوف خادمه را بعرض رسانید فرمودند باو بگوئید خوف نکند در آن اثنا یکی از مخلصان مارا در صحرای شیر غرنده مقابل شده بود و قصد هلاك او کرده او از کمال عجز متوجه باطن شده استخلاص خود خواست نزد ما در آنوقت جز آن آفتابه اسلحه حاضر نبود بر سینه آن شیر زدیم و آن بیچاره را از شر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاهر که یکی از مریدان حضرت عروة الوثقی بود از سفر بنگاله آمده بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود که در صوبه بنگاله بجائی می رفتم ناگاه شیر غرنده رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار خود کردم فی الفور به چشم سَر (بفتح سین) دیدم که حضرت عروة الوثقی رسیدند آفتابه که در دست مبارك

داشتند بر آن شیر زدند که زهره آن شیر ترقید و از نظر من غائب شدند و مرا نجات از شر شیر دادند بعد ازان پرچهای آفتابه مبارک را تبرکاً برداشته ام و تا حال در پیش من است چونکه میر مذکور بار بحضور پر نور یافت بی آنکه او عرض نماید فرمودند لله سبحانه الحمد که مدد بروقت در حق شما واقع شد و الا نه شیر کار شما را باخر رسانیده بود

من تصرفاته: از زبان بادشاهزاده گوهر آرا بیگم که مرید مخلصه ایشان بود مینویسند که دران ایام که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بابرادرم دارا شکوه مناظره روی داد و بشارت سلطنت را ببرادرم اورنگ زیب عنایت کردند بدست خط مبارک خود بشارت مذکور نوشته باورنگزبب دادند و متوجه سفر حجاز شدند حضرت اورنگ زیب بشارت مسطور را بوالده خود اظهار نمودند من حاضر بودم بیقین می دانم که برادرم محمد عالمگیر را سلطنت هندوستان از تصرف حضرت عروة الوثقی رسیده رضی الله تعالی عنه.

من تصرفاته: می آرند که سعدالله خان در حضور شاه جهان بتقریبی تکذیب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه نمود فی الفور بدرد قولنج مبتلا شد و بر قبح کلمه ناشائسته خود متنبه شده مبلغ پانصد روپیه نیاز و کوزه آب فرستاد و از خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست که آب را دمیده بفریستند که بخوردن آن شفا یابد هرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدوم زادگان بشفاعت بسیار نمودند ایشان بغضب فرمودند دروغگویان دم نمیکند بآدمیان او گفتند زود بروید که روح او منتظر همین جواب است خادمان او مأیوس شده گردیدند و بسعد الله خان آنچه شنیده بودند معروض داشتند فی الفور رحلت نمود نعوذ بالله من غضب الله تعالی و غضب اولیائه.

بیت: این قوم چوتیغ آبدارند * جان از تن بی ادب بر آرند

من تصرفاته: می نویسند که روزی یکی از امرای ایران که مذهب رفض داشت متوجه دار السلطنت هند بود و عبور بدارالارشاد سرهند نمود از روی استهزا خادم بخدمت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت می آئیم ایشان از روی (اَکْرِمُوا الضَّعِيفَ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا) امر تیاری اسباب مهمانداری نمودند تا نماز عصر منتظر بودند که خبر

رسید که امیر مذکور سوار شده رفت و غرض او استهزا بود. اتفاقاً در آن اثنا خدمت عرفان پناه خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای ایشان بود از کابل رسید و ما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر آوردند خواجه مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذرانید در آن ها چند عدد کارد ولایتی بود. حضرت عروة الوثقی یک کارد برهنه نموده فرمودند تربوزی حاضر آورید تربوز حاضر کردند بآن کارد تربوزه را بریدند و فرمودند که در اثنای بریدن تربوزه محسوس شد که سرِ رافضی را بریدیم همچنان شد که از این طرف بریدنِ تربوز بود و از آن طرف جدا شدنِ سرِ رافضی مذکور

بیت:

مکن بازی که سر اینجا بازی

در این میدان نشاید ترک تازی

من تصرفاته: - می آرند که شخصی در بلده اکبر آباد بوده - در وقت احتضار خود خواهرزاده خود را طلبید و فرمود که احوال تو ناتمام مانده باید که بخدمت عروة الوثقی رفته سلوک نمائی تا بکمال رسی بعده بزبان آورد که چنان معلوم می شود که بعد از دوازده سال باین دولت مستسعد خواهی شد اتفاقاً در این مدت هر چند او را سفرها دست داد بدارالارشاد سرهند نتوانست خود را رسانید تا که مدت موعود بسر آمد.

بیت:

گل بختش شگفتن کرد آغاز * همای دولتش آمد بیرواز

خود را بسرهند مبارک رسانید و بشرف زیارت حضرت عروة الوثقی مشرف شد ایشان چون او را دیدند فرمودند که دوازده سال از وصیت پیر شما همین امروز پوره شد چون آن عزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشان برابر آمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما و حضار مجلس همه از کمال او با خبر شوید و عزیز مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالم پناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر و سلوک نموده بخلافت امتیاز یافته مرخص وطن مألوف خویش گردید.

من تصرفاته: صاحب برکات می نویسد که روزی این درویش را صحبت

پادشاه وقت محمد معظم شاه که فرزند اورنگ زیب بود دست داد ذکر تصرفات حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مرا در

ایامی که حضرت اورنگ زیب بسیر کشمیر متوجه بودند و عبور از دارالارشاد سرهند نمودند و بشرف زیارت مشرف شدند و آن سال پنجم جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت و بعد از چهل و پنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگ زیب پنجاه سال بود. **بیت:**

اول و آخر ازل هم تا ابد * پیش علم عارفان پیدا بود

من تصرفاته: می آرند که خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخدمت ایشان در ایام جوانی فرخنده شبی بخواب دیدند که ایشان بدارالارشاد سرهند رفته اند و در خانقاه ملائک پناه رسیده می بینند که دو عزیز نورانی نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد خواجه مذکور بخاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز کیانند فی الفور شخصی بطرف او آمد خواجه استفسار نمود که این دو عزیز کیانند آن شخص گفت که هر دو فرزندان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه اند یکی خازن الرحمة خواجه محمد سعید رضی الله تعالی عنه نام دارد و یکی عروة الوثقی خواجه محمد معصوم موسوم است خواجه بدان شخص گفت که مرا بفرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجه محمد معصوم برسان آن شخص میگوید که من نیز باشاره ایشان بنزد تو آمده ام آخر الامر خواجه را برده بخدمت ایشان رسانید چون خواجه ازان خواب دولت مآب بیدار شد احوال را باقارب خود در میان نهاد و شوق و جذب بخواجه غلبه کرد و با جمعی از احبته خود روانه سرهند شریف شد اتفاقاً چون قریب دارالارشاد سرهند شریف رسیدند وقت شام بود تا بخانقاه عالم پناه می رسید شب شده بود بنوعی که دیده بود دید که دو عزیز نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد همان شخص که در خواب او را دلیل کعبه مقصود شده بود بخواجه ملاقی شده او را بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید خواجه مذکور در خدمت عالی مشغول شده در اندک مدت بدرجات کمال فائض شد و بخلافت ممتاز شده مراجعت وطن مألوف یافت بعد از رسیدن بوطن و اظهار خلافت اهل وطن متفق الکلمه بانکار برخاستند و باستهزا

میگفتند که خواجه از پیر خوابکی خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شده بخواجه گفتند که مایان بغیر دیدن خارق بتونمی گرویم مایان تیاری مهمانی پیر تو می کنیم امروز وقت طعام اورا بما بگواگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان همه مریدان تو می شویم و اگر حاضر نشدند پس اظهار کمال خود نزد مایان منما خواجه از کمال اعتقاد و غلبه جذبه که لوازم مبتدیان است قبول نموده فرمود که غالباً وقت طعام ایشان بعد از نماز عشاء می باشد شمایان تیاری طعام بکنید امید است که ایشان حاضر شوند جماعت متسخر کنان به تیاری طعام پرداختند و استبعاد می نمودند که پیر خواجه در یکروز از سرهند به کابل چگونه خواهد آمد همه اکابر کابل از اهالی و موالی وقت حاضر شدند و منتظر وقت بعد عشاء بودند و خواجه بعد از نماز عشاء مراقب شد اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند فرمودند طعام بر آرید که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند ناگاه از فراز بام آواز پای بگوش غفلت زدگان رسید دیدند که از راه زینه حضرت خواجه عروة الوثقی با حضرات مخدوم زاده گان بصحن خرامیدند و بر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند و مخدوم زاده گان عالی شان گردا گرد والد مذکور خود حلقه بست نشستند جماعت مرضاء القلوب از مشاهده این حال متحیر شده بقدم مبارک افتادند و عذر تقصیر خواستند ایشان فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم و الا مارا سر اظهار کرامت نیست زینهار بار دیگر از اولیای طلب کرامات نمی نموده باشند که ضرر خالص است القصه طعام تناول فرموده و شب را با جماعت بسر بردند و اکثر آن جماعت داخل طریقه علیه شدند قریب صبح باز بالای همان بر بام بر آمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده بودند حضرات مخدوم زاده گان برداشتند و فواکه خشک و غیره تحف که تیار نموده بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پشاور و لاهور بخدمت برساند و خود در یک لمحہ بدارالارشاد سرهند رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت نموده باز برای متوجه وطن شوید فرمودند که خبر بکسی نکرده ایم از این واقعه مبادا اضطرابی در متعلقان واقع شود بالجمله نماز بامداد در مسجد خود بایاران ادا نمودند و فواکه مرطوبه را بذوی القربی و غیره محبان تقسیم نمودند.

فرد:

چه شود گر بسر وقت من خسته جگر
قدمی رنجه نمائی و دلم شاد کنی

من تصرفاته: از خدمت اخوند موسی صاحب ساکن بهٹی کوٹی^[۱] منقول است که چون حضرت عروۃ الوثقی رحمۃ اللہ علیہ باجارت مرا ممتاز کردند و خلعت خلافت عنایت فرمودند و رخصت بوطن مألوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا افاغنه اند و شدید بی آنکه تصرفی ظاهر معائنه نمایند ارادت نخواهند آورد بلکه استهزا خواهند کرد اگر از تصرف عالی چیزی به بنده عنایت شود که دران سرزمین افاعی گزنده بسیار است و ایدای کلی از آنها بخلق متعدی است در آنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند هر آئینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود فرمودند که نام شما بر هر گزنده که مذکور گردد سر از اطاعت شما نه بردارد دیگر هر امراض دم شما موجب شفا است و جای دوا و همه مردمان آنجا بشما مخلص و مطیع خواهند شد فوق کما خبر رضی اللہ عنہ.

من تصرفاته: از صوفی پاینده ملا کابلی منقول است که وقتی که این مخلص را مجاز نموده رخصت فرمودند بعرض اقدس رسانیدم که مشیخت را خرج خانقاه می باید و این درویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی قدری کاغذ سرخ و سفید بیارید فقیر تجسس نموده پاره کاغذ سرخ و سفید بهم رسانیده بخدمت حاضر نمودم بدست مبارک خود از آن کاغذ بطور روپیه و اشرفی مدور قطع نمودند و بلعاب دهن مبارک خود آلوده بدست بنده دادند روپیه و اشرفی شده بودند بخاطر فقیر خطور نمود که اگر این تصرف به بنده عنایت شود خوبتر خواهد بود از این روپیه و اشرفی، به مجرد این خطور امر نمودند که این تصرف بشما عنایت نمودیم بشرطیکه زیاده از احتیاج نکنید بعد هر وقت که محتاج می شدم کاغذ سرخ را مدور نموده بلعاب دهن آلوده می بر آوردم اشرفی می شد و اگر کاغذ سفید را می بر آوردم روپیه می شد و این تصرف او مشهور بوده لهذا ملقب بصوفی پائنده ملا کابلی شده بود.

(۱) جلال آبادی که از اعظم خلفای حضرت عروۃ الوثقی اند قدس سرهما

من تصرفاته: كذلك صوفی پائنده کرباس نیز از مجازان ایشان بوده در وقتِ رخصت باو پاره کرباس عنایت نموده بودند و فرمودند که در این کرباس برکت است صوفی مذکور مدت عمر خود از آن کرباس می فروخت و خرج مایحتاج خود می نمود و از کرباس هیچ کم نمی شد تا انقضای مدتِ حیات او، بعد از ارتحال صوفی مذکور همان کرباس را با امر او تکفین او نمودند و صوفی مزبور مشهور بصوفی کرباس پائنده بوده این قدر از خوارق و تصرفات که مذکور شد در رنگ آنست که از بحر بی پایان بجرعه آب اکتفا رود.

بیت: بحر را گر آوری در کوزه * چند گنجد قسمت یکروزه

اگر کتب و رسائل که در احوال ایشان و فرزندان و خلفای ایشان جمع شده و در آنها آنچه ذکر یافته جمع نمایم از قسم خوارق و تصرفات هر آئینه از احصای آن عاجز آیم.

فرد: ذکر حالاتش نیاید در شمار * عاجزم گر یک نویسم از هزار

ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه

می آرند که خدمت ایشان دو سه سال قبل از انتقال آثار قرب ارتحال را از فراست معنوی دریافته به تهیه سفر اخروی مستعد شده دست حق پرست از جمیع بائست دنیا برداشته بترنم الرفیق الاعلی مترنم بودند و اظهار این مقدمه جانکاه اشاره و علانیه بانواع به احبّ و اقربا می نمودند چنانچه کتبخانه که کلانتر خزینه سرکار معرفت مدار بود و محبوب ترین امتعه آن قدوه ابرار و مشتمل برکت متداوله و غیر متداوله از غرائب علوم و عجائب فنون مجتمع بوده که در جائهای دیگر یافته نمی شد آنرا بفرزندان گرامی خود و غیره و محبان و مخلصان و مستحقان قرعه انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند و نیز بشب پانزدهم شعبان در سال انتقال امر فرمودند که تفحص از نور قمر نمائید که بدستور معمول منور است یا در شعاع و ضیای آن فتور است هر چند بینندگان غور می نمودند اصلا در قمر اثر نور نمی دیدند با وجودیکه اثر از آثار ابر بر اطراف فلک پیدا نبود حتی که شب بنصف رسید بینندگان عاجز شده معروض داشت که ماه چون دیگ سیاه بروی

فلک انجم سپاه ایستاده و اثر ضیا در وی مشاهده نمی شود فرمودند که نام قطبی از صحیفه هستی محو نموده اند که ماه از غم آن کاهیده اهل آسمان را نیلگون ساخته است اما هیچ یکی از حُضَرِ محفلِ خلد مشاکل دریافت معنی این مقوله ننمود تا آنکه واقعه این رحلت آن قیوم وقت روی داد بعد ازان از سر آن مطلع شدند و نیز می نویسند که در آن نزدیکی روزی در باغیچه عالی که مدفن متعالی ایشان شد تشریف فرما شدند و جای که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند و فرمودند که نزدیک است که مکان فقیری از فقیران صاحب کمال گردد و مردم از استماع این مقوله گمان بردند که مگر ورود کدام بزرگی در آنجا خواهد شد و دران ایام در واقعه بشرف زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مشرف شدند ازان جناب استفسار احوال آنجهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند که اینجا مال همه برحمت است فردای آن مخلصان را بنوید فرحت جاوید خبردار کردند و مثل ما عاصیان را امیدوار ساختند می آرند که قبل از وصال ایشان بخش ماه این رؤیای صالحه دست داده بود می آرند که ایشان در این ایام بتمام جمال صرف شده بودند که بوی از جلال در ایشان دریافته نمی شد گویا وجود شریف ایشان مظهر رحمت عام شده بود و هر کسی را بکمال شفقت و مهربانی و بشاشت تمام پیش آمد می نمودند و کثرت ارشاد آن قدر عالمگیر شده بود که بموجب کریمه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * النصر: ۱-۲) کثرت خلائق در اطراف و اکناف عالم بمرتبہ رجوع یافته که افواج رجال و نساء و پیر و صغیر و کبیر و برنا بر نهجی ورود می نمود که تعداد آن جز در علم علام الغیوب نگنجد ورود فیض و برکات بر صلحای و عصات ابرنیشان ریزان شده بود که هر که بدان درگاه رحمت اشتباه وارد می شد از خوانِ الوانِ رحمتِ ایزدی بفیوض و برکات سرمدی می رسید باوجود اینفیاضی از خوف (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * فاتحة: ۴) لیل و نهار بناله زار میگذرانیدند و در مکاتیب مبارک نیز از این مقوله مذکور می بود.

منها در مکتوبی برنگاشته اند که افسوس که اشرف عمر در هوا و هوس رفت و در حرمان و معصیت گذشت و در دیوار بر کردار این دور از کار گریان و زارزار است و هرسنگ و سفال بزبان حال فریاد می کنند ما لهذا خلقت وما لهذا امرت.

بیت:

هر دو عالم در لباس تعزیت
اشک می بارند و تو در معصیت

أذْكُرُوا اللَّهَ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَاءَتِ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَتِ الْمَوْتُ بِحِذَائِهَا انْتَهَى
کلامه الشریف.

آورده اند که شروع مرض مبارک ایشان چنان بود که در عین عافیت و کمال
صحت روزی بدرس کتاب مشکوة المصابیح اشتغال داشتند در حین قرائت این حدیث
مبارک الحدیث هذا عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم (يُودِ
أَهْلُ الْعَافِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِينَ يُعْطَى أَهْلَ الْبَلَاءِ الثَّوَابَ لَوْ أَنَّ جُلُودَهُمْ كَانَتْ قَرَضَتْ فِي الدُّنْيَا
بِالْمَقَارِيضِ) رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب همانا از روی ابتلا در خاطر عاطر
خطور نمود فی الفور وجعی بساق مبارک بهم رسید بدست شریف ساق مبارک را سخت
گرفتند و درس را موقوف فرمودند و معلوم اهل مجلس را شد که وجعی بساق ایشان لاحق
شده اما بزبان مبارک نیاوردند چه آن متمنا بوده القصه آن وجع بحدی غلبه نمود که از
ساق و زانو متجاوز شده بتمام بدن اوجاع محیط گردید در وقت غلبه اوجاع اکثر بتلاوت
کلام مجید شغل می نمودند و بنماز جمعه و جماعت خسته حتی الامکان از دست نمی دادند و
بصبر و شکیبائی بسر می بردند و این شعر عربی در آن اوجاع اکثر بزبان مبارک می
رانندند.

شعر:

ان قال لی میتٌ مُتٌ سمعاً و طاعةً
و قلتُ لداعی الموتِ أهلاً و مرحباً

و دیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی و فارسی نیز بزبان مبارک میگذشت ازان ها یکی
این است

بیت:

گر بجان دادن میسر می شدی کس را وصال
طالب وصلش بدی هر کس که جانی داشتی

و نیز تکرار این شعر می نمودند.

کشیده آورده اند که در ایام عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که بجهت نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند و جناب حضرت عروۃ الوثقی در شدت مرض بودند چه عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی بیست هشتم شهر صفر المظفر واقع است و وفات حضرت عروۃ الوثقی نهم شهر شریف ربیع الاول ورود یافته در میانه زیاده از یازده روز مفاصله نبود و ایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر نمی توانستند شد امر نمودند که مردم مدعورا طعام بدهند چون طعام بر آوردند و نزد مردم گذاشتند و مردم بخوردن طعام مشغول بودند حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه با وجود شدت مرض در محفه محضوف خود نشسته در مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند که از محفه مقدسه بیرون شوند و در آن محفه نشسته ماندند و شله پرهیزانه که برای ایشان تیار نموده بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عرس بامدعوان در تناول پرهیزانه مشغول شدند در آن اثنا یکی از حضار مجلس را بخاطر خطور نمود که اگر از پرهیزانه خاص این فدوی را تبرکی عنایت شود موجب سعادت غیر مترقب خواهد شد ازین طعمه متلون که اهل مجلس تناول می نمایند آن پرهیزانه که الوش ایشان است در کام این مخلص عزیز تراست خدمت ایشان از اشراف باطن خطر را فهمیده نام او را بزبان مبارک آورده طلب نمودند چون قریب ایشان شد فرمودند که این شله بی روغن طبیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما افتاده بگیرند آن مرد آن پرهیزانه را از مواهب جلیله ایزدی تصور نموده اظهار خطر خود کرده از خدمت شریف برداشته با رفقا و احباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده بر غبت تمام خوردند و از برکات آن که دو سه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوار ترقیات بسیار شدند هذا من ادنی تصرفاته رضی الله تعالی عنه می نویسند که به قرب ارتحال خدمت ایشان رقعات بطرف فقرای گوشه نشینان که در دارالارشاد بودند نوشته اند و در آن رقعات اکثر این عبارت می بود که فقیر محمد معصوم از دنیا می رود باید که بدعای خیریت خاتمه ممد و معاون باشند هر یکی از آنها بموجب حوصله خود چیزی در جواب رقیمه مبارک نوشته اند از آنها سید میرزا نام عزیزی صاحب کمال بوده می نویسند که مزار آن عزیز در وسط بازار دارالارشاد واقع است در جواب رقیمه این دو بیت نوشته اند.

نظم:

دری هر پیره زن می زد عزیزی

یقین می دان که شیران شکاری

که ای زن در دعاها یادم آور

در این ره خواستند از مور یاری



یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نموده که روزی در حجره خلوت ایشان در این ایام آخر ایشان باریاب شدم این فرد را بشوق تمام تکرار می نمودند.

فرد:

تو دستگیر شوای خضر پی خجسته که من

پیاده می روم و همراهان سوارانند

آورده اند که يك روز قبل از رحلت مبارك ایشان عبد الملك که یکی از فقرای مبتدع بود اما تسخیرات داشت بموجب آن قبولتی بهم رسانیده بود و از جهت حفظ مشیخت خود از خدمت ایشان دور می بود خلاف عادت جهت عیادت آمده بخدمت ایشان باریاب شد ایشان چون بطرف او دیدند و اثر فرحت درو مشاهده کردند یعنی ایشان را بشدت مرض دید چون مریض القلب بود از آن فرحناك گردید ایشان آن معنی را درو مشاهده نموده از راه غیرت که لوازم ولایت است فرمودند ازین قبولیت که از خواندن اسمای سیفی بهم رسانیده و آنرا کمال نشاتین تصور نموده و اهل روزگار را مسخر و منقاد ساخته از دریافت کمالات ولایت که ثمره اش حضور و مشاهده است بجز حصول مشیخت که عین مباحثتست مطلب کار نه فهمیده و استغنا از صحبت اکابر اولیا که اهل حضور اند پیدا نموده عنقریب فرزندی سیف الدین او را منهدم و ناچیز خواهد نمود فوق کما خبر در اندک مدت رواج مشیخت جناب حضرت شیخ محمد سیف الدین چنان شد که از مشیخت او نام و نشانی نماند نعوذ بالله من غضبه و غضب اولیائه.

بیت:

این قوم چوتیغ آب دارند * جان از تن بی ادب بر آرند

فقیر بعضی از اولاد او را دیدم که در بند آمده اند و اسیر مردم اند.

بیت:

هر آن کهتر که بامهتر ستیزد * چنان افتد که هرگز بر نخیزد

می آرند که روز وصال مبارك خود بحضرت مخدوم زاده بزرگ قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که حاضر الخدمت بوده اند و خدمات ادویه و غیره مینمودند

با و خطاب نموده فرمودند که نزدیک آی باوجود نزدیکی نزدیکتر شد سراپا گوش گشته منتظر مواهب نشستند که **رضاء الله في رضاء الوالدین** زیاده متوجه شدند از استماع این کلام فرخنده مآل بمصداق این مصرعه.

ع : همه گوشیم تاچه فرمائی

عنایت نموده گفتند که وضع بی نظیر شما در همه وجوه همیشه مقبول و محبوب ما است تغیر و تبدیل را در آن تجویز نخواهد بود دوم برادران و همشیره های شما همه از شما خورد اند اگر از آنها تقصیری و کوتاهی سر برزند بر آن نخواهید گرفت و دل خود را از آنها رنجه ننمائید که برای آنها ضرر است و رشته اتفاق را مضبوط تر خواهید ساخت سوم صحبت سلاطین را بی ضرورت اختیار نخواهید نمود خدمت ایشان آداب بجا آورده از جناب قدس خداوندی جل سلطانه توفیق بران مسئلت نمودند تا آنکه در حین وصایا منصب عالی و نسبت متعالی خود که کنایه از معامله قیومیت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحب برکات معصومی می نویسد که دران شب که فردای ایشان از دنیا رحلت می نمایند بر هر دری از درهای دارالارشاد هاتفی ندا میکرد که فردا قیوم وقت از این سرای فانی رخت بدار البقای جاودانی می کشد هر که را سودای جمال با کمال او در سر بود بشتابد و نقد وقت را دریابد.

فرد:

غنیمتی شمراى شمع وصل پروانه

که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

و نیز می نویسند که در قصبات سرهند مبارك و غیره بلدان بعیده مثل لاهور و پشاور که وقوف این ماجرا نداشتند بایشان نیز این ندا رسیده بود و آن شب را نوشته گذاشته بودند که اثر این آواز و شورش این ندا از کی پرتوانداز خواهد شد چون این قضیه انتشار یافت تاریخ آن ندا بوفات ایشان برابر آمد و نیز دران روز زلزله عظمی واقع شده حتی که اشیا هائیکه بر طاقچه ها افتاده بر زمین شکستند گویا قیامت بر پا شده بود لاشک که مقدمه قیامت بوده چرا که قیوم عالم و عالمیان بودند از انتقال ایشان در قوام عالم شکست آمده موجب (... **إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** الحج : ۱) شده چنانکه می نویسند که یکی از

بنات طاهرات ایشان در آن ساعت بدو گانه نماز شغل داشتند چون از نماز فارغ شدند
میبینند که پشت بقبله اند همانا که زلزله ایشان را منقلب نموده یا در حواس ایشان از
کثرت غم و اندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله ناموده مشرق را ز مغرب فرق نمی
کردند چنانکه در باره قیامت صادر است کریمه (...وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى... * الحج: ۲) و آخر
کلام ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السلام علیکم مانا که حضور سراپا سرور جناب
نبوی علیه الصلوة والسلام باملائکة کرام و اولیای عالی مقام شده باشد.

بیت:

چه خوش بود که بسر وقت من رسد دلدار

رخش به بینم و جان را فدای او سازم

وصالی مبارک اشمال ایشان نصف یوم السبت نهم شهر ربیع القدر ربیع الاول هزار و
هفتاد و نه هجری ۱۰۷۹ بعالم روئداد (...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶)

بیت:

نه پنداری که جان را رایگان داد

فروغی روی جانان دید و جان داد

بعد ازین واقعه جانکاه آنقدر درد و آفات و بلیات بلانهایات بر کافه اهل جهان رخ نمود
که شرح آن از تحریر و بیان بیرون است گویا که رحلت ایشان و تولد غم و محن توأمان
افتاد.

بیت:

تا تو رفتی ز چمن لاله رخان خار شدند

نرگس و سوسن و گل این همه بیمار شدند

تواریخ و صالی ایشان اهل فضل زمان چه نثر و چه نظم که بیان نموده اند نه آن قدر است
که درین منتخب گنجایش یابد اما بعضی از آنها ایراد می نمائیم. منها حضرت وحدت
قدس سره فرموده اند. **نظم:**

بنات النعش شد امروز هیئات

همان مجمع که پروین دیدمش دوش



ازین دنیای فانی در گذشته

شهی کین نه طبق را بود سرپوش

برسمِ ماتمی از سازِ ناهید
 فلک از ابر کرده پنبه در گوش

خروش از شش جهت بر خاست آندم
 که مرغ گلشن حق گشت خاموش

جهانرا آتشی در خرمن افگند
 خود اندر خلوت وصلش هم آغوش

بساکس رفته رفته گم شد از هوش
 بساکس خانمان برباد دادند

زداغ غم بصحرا رو نهادند
 چولاله نازنینان خانه بردوش

در پیرمغان بستند افسوس
 کنون کورند؟ کومیخانه؟ کونوش؟

چوپنهان شد زچشم مردمان او
 چو جان در جنم تربت گشته روپوش

بگو سال وصالش غیب دان بود
 که بود از جام غیب عشق مدهوش

بگو خواهی نشان سال عمرش
 بگوی وحدت آمد دوش بردوش

بگو والله دیگر باش خاموش
 اگر خواهی نشان سال عمرش

حضرت اورنگ زیب عالمگیر فرموده اند: **نظم:**

قیوم جهان خلیفه الله
 در دائره وجود تا بود

دانش بجهان مثال معدوم
 تاریخ وصال او خرد گفت

«رفته ز جهان امام معصوم» (سنه ۱۰۷۹ هـ)

ناصر علی سرهندی که ملك الشعراء وقت بود و از جمله مخلصان چنین گفته:

بیت:

چراغ خاندان نقشبندان
 بسوی گلشن جنت قدم زد

فروغ دین احمد خواجه معصوم
 ازین ویران رباط کهنه بوم

طلب کردم ز دل سال وصالش

ندا آمد «زعالم رفته معصوم»

حضرت مروج الشریعة یافته اند «بجَنَاتِ خَوَابِدِ»

نیز عزیزی یافته «نقشبند ثانی بود» ۱۰۷۹ هـ.

نیز عزیزی گفته «الْمَوْتُ جِسْرٌ بِهِ يُوصَلُ الْحَبِيبُ إِلَى الْحَبِيبِ»

قدوة الواصلین امام العارفین مجتبی رب الجلیل حضرت شیخ میان محمد اسمعیل

فرموده اند «خدیو ولایت بود».

و عددِ سنینِ عمر مبارک ایشان هفتاد و دو سال کامل آمده چنانکه از اصل

حساب بشمار تواریخ مبارک ایشان پوشیده نیست. غسل مبارک ایشان را آخوند (عبد

الحق سجادل) که از فحول علمای زمان و استاد فرزندان ایشان بود و از مریدین قدمای

صاحب نسبت والای بود باذن حضرت مخدوم زادگان داده می آرند که چون بمضمضه

رسید عرض نمود که مرا قدرت کشودن دهن مبارک نیست خود دهن مبارک را برنگ احیا

کشودند و قبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند که حاضران متحیر ماندند

ازین معنی مخلصان را موجب ازدیاد عقیدت گردیده و غیر مردم را باعث اخلاص شد

کفن مبارک بموجب مسنون سه جامه دادند که ازار و لفافه و قمیص باشد و عمامه ندادند

چه مسنون نیست بلکه بدعت است و نزد حضرات مجددی در هیچ بدعتی حسن نیست

اگر چه او را حسن نامند و مقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه جیو بام

حضرات مخدومزادگان بودند و گویند که بنوعی اجتماع خلایق شده بود که از تعداد

بیرون بود حتی که باغ فتحی که از سندل پوره که محل ایشان بود مسافت کثیر دارد هم

مملو از خلایق بوده در وقت دفن مبارک آسمان بنوعی گریان شده که از شدت باران

خیمه بر مدفن مبارک برپا نمودند تا دفن صورت بندد و مدفن ایشان همان باغیچه قر

گرفت که در حیات خود فرموده بودند که اینجا محل یکی از فقرای صاحب کمال خواهد

شد چنانکه در ابتدای این تذکره مذکور شد هر چند که گفتگو بسیار شد و مرضی

حضرت مخدومزاده گان آن بود که در روضه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عن

بگذارند اما مخلصان عرض نمودند که ایشان را که مثل حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله

علیه اند باید که بمسافت از ایشان گذاشته شود

مصرعه:

یک تخت دو شاه بر نشاید

تا در ما بین این دو روضه مقدسه محل وافر از برای قبور خلائق حاصل گردد که در آن امید است که موجب رحمت ایزدی گردد و از عذاب مأمون مانند و قرب جوار موجب شفاعت و سبب مغفرت جمعی کثیر شود نوشته اند که بر قبر مبارک ایشان خواهر حضرت اورنگ زیب عالمگیر قبه مرتفع عالی بنا نموده که از مسافت بعید برنگ قبه خضرای نبوی علیه الصلوة والسلام ظاهر و مبرهن است بسه آشیانه قرار داده اند قبر مبارک ایشان و قبور کثری از فرزندان آن قبله صفا کیشان در آن مکان عالی شان اقتران یافته. **بیت:**

رفعت قبه اش از تارک افلاک بلند
 چار دیوار وی و هشت جنان شد همسر
 طوریک بار تجلیگه سبحان گردید
 هست هر لحظه برین روضه تجلی دگر
 صورتش لؤلوی صافی چو قصور جنت
 خاک آن پاک زمین است چو مشک اذفر
 هر که از فیض ازل شد بجوارش مدفون
 یافت در روضه رضوان بعنایات مقرر

ذکر خلفای حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بتمام عالم منتشر شده بود و اطراف اربعه جهان چه شرق چه غرب و چه جنوب و چه شمال از فیض عام شان مالا مال مسموع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان بدرجات ولایت رسیده زیاده از یک لک و چهل هزار اند و جماعت مریدان ایشان از خیطه تحریر و تقریر بیرون است اما کمل خلفای ایشان که بدرجه کمال و اکمال رسیده اند و از زمره مکملین ده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای سی از آنها اکتفا رفت و تفصیل احوال آنها ننمود

خلیفه اول و خلیف بی بدل وقائم مقام مکمل و مبشر باصالت و متحقق کمالات نهایت نهایت و صاحب منصب قیومیت و فردیت وارث کمالات قطبیت و بیت قبله جهان و جهانیان حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان و برادران ایشان حواله بالا شد ان شاء الله ی از آنجا قدری نوشته خواهد شد

و خلیفہ ثانی فرزند ثانی آن قبلہ دو جهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشهور و ملقب بحضرت حجة الله رضی الله تعالی عنه.

و خلیفہ ثالث ایشان فرزند ثالث ایشان است مسمی بحضرت محمد عبید الله مشهور و ملقب بمروج الشریعت رضی الله تعالی عنه.

و خلیفہ رابع فرزند رابع ایشان حضرت محمد اشرف قدس سرہ.

و خلیفہ خامس ایشان حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سرہ.

و خلیفہ ششم ایشان حضرت شیخ محمد صدیق قدس سرہ.

این ہر شش مخدوم زادہ بر جادہ باعلی درجات کمال و اکمال مشرف شدہ اند و از نسبتہای خاصہ والد شریف خودہا حظ وافر و برخ کامل یافتہ و این ہر شش بہ قطبیت جہات ستہ فائض بودند تفصیل احوالات ایشان انشاء الله تعالی در منتخب خامس چنانچہ ایما بدان رفتہ است خواہد شد.

و خلیفہ ہفتم ایشان نبیرہ ایشان حضرت شیخ ابو القاسم کہ فرزند حضرت قیو زمان شیخ محمد صبغہ الله اند و حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنہ ایشان را داخل فرزندان گرفتہ اند وارث ظاہری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود دادہ اند چنانکہ تفصیل آن در ذکر ایشان خواہد شد انشاء الله تعالی.

حضرت وحدت برادر زادہ ایشان اند ہر چند اول بخدمت والد خود حضرت خازن الرحمۃ مشرف شدہ اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروۃ الوثقی رحمۃ الله علیہ نیز تشریفات یافتہ اند و از صحبت حضرت حجة الله نیز بہرہ ور شدہ اند.

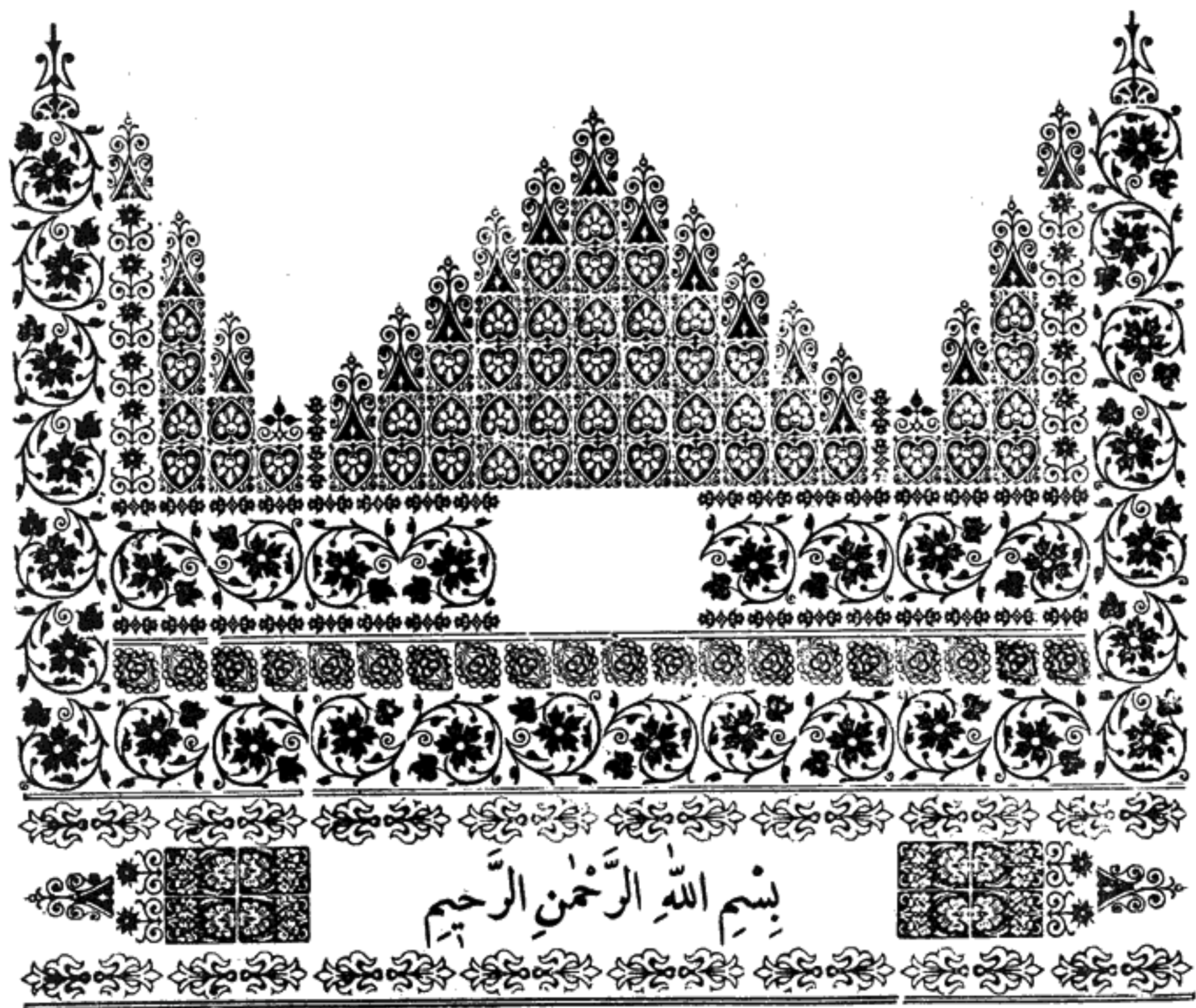
و خواجہ محمد حنیف کابلی بعد از حضرات مخدومزادہ گان در سائر مجازات ممتاز اند و بعد از ایشان خواجہ محمد صدیق پشاوری ولد خواجہ عبد الغفور سمرقندی کہ از جملہ مجازان جناب حضرت مجدد الف ثانی رحمۃ الله علیہ بودہ است در باقی خلفاء امتیاز تمام دارند و این دہ نفر کہ مذکور شد از جملہ طبقہ اولی خلفای حضرت عروۃ الوثقی رحمۃ الله علیہ اند در رنگ عشرہ مبشرہ کہ در اصحاب نبوی صلی الله علیہ وسلم امتیاز داشتند نیز اینہا از اکثر خلفای معصومی ممتاز اند و العلم عند الله سبحانہ بحقیق الحال و سوای ایشان برخی از خلفای جناب حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنہ

مذکور می نمایم و اسمای مبارک ایشان را ثبت می کنم بگوش هوش استماع نما.

منها حضرت میر امان الله برهان پوری، شیخ ابو المظفر برهان پوری، شیخ علیم جلال آبادی، مولانا حسن علی پشاوری، مولانا شیخ باقر لاهوری، سیادت و ولایت باب آخوند موسی بهٹی کوٹی (جلال آبادی)، مولانا بدرالدین سلطان پوری، شیخ یازید سهارنپوری ولد شیخ بدیع الدین، حاجی حبیب الله حصاری ثم بخاری، مخدوم شیخ آدم تتهی، شیخ ابراهیم بکری، شیخ یوسف گردیزی ثم ملتانی، میر شرف الدین حسین لاهوری، شیخ انور الله لاهوری، شیخ حسین منصور جالندری، آخوند عبد الحق سجادل سرهندی، میر رفعت بیگ گرز بردار، شاه حسین عشاق، خواجه عبد الصمد کابلی، شیخ عبد الکریم کابلی، شیخ ابو القاسم کابلی ولد صوفی مغربی که الحال قیمین و اعزّه کابل از اولاد اویند، مولانا محمد امین حافظ آبادی، شیخ عطاء الله سورتی، شیخ نور محمد سورتی، حافظ محسن سیالکوٹی، محمد شریف لاهوری، حاجی امان الله لاهوری، شیخ محمد فاروق لاهوری، شیخ محمد عارف لاهوری، شیخ محمد حکیم، مولانا محمد حکیم، مولانا محمد امین بخاری ثم پشاوری، شیخ حاجی حکیم بلخی، شیخ حاجی عاشور بخاری، شیخ حافظ صادق کابلی، سید اسرائیل، مولانا حسن، خواجه ماه دهلوی، میر غضنفر داراشکوهی دهلوی، میر عبد الفتاح و شیخ محمد جان بدان میر محمد نعمان قدس سره میر عارف نبیره حضرت میر محمد نعمان قدس سره، میر عماد هروی الحسینی، میر شرف الدین حسین ولد میر عماد مذکور جامع جلد ثانی کتوبات سامی معصومی، میر مفاخر حسین ایضاً ولد میر عماد مذکور، میر محمد زمان، ملا محمد شریف، صوفی مشهور بصوفی پاینده طلا کابلی، صوفی عبد الرؤف مشهور بصوفی پاینده کرباس کابلی، صوفی عبد الرحمن، میر ماه عرب، صوفی سعد الله کابلی، میان شیخ محمد عبد الخالق بنگالی، شیخ رحیم داد افغان، شیخ غلام محمد افغان، شیخ حاجی بان افغان، شیخ احمد خان افغان، خواجه عبد اللطیف پشاوری، شیخ عبد اللطیف نکر خانی، شیخ میر محمد خان، شیخ شاه خواجه ترمذی، شیخ اسد الله افغان، خواجه محمد فاروق، مولانا جمال الدین، مولانا محمد افضل، شیخ حاجی حسین، صوفی نور بیگ، مولانا قایم، ملا فیض محمد فتح آبادی، میان دینار که خواجه سرای شاه جهان بوده،

شیخ محمد یار ملقب بخداپرست خان، مولانا احمد ترک که بارشاد اهل حرمین کامیاب شده بود، مولانا محمد یوسف، میر محمد معصوم سرهندی، خواجه محمد مؤمن جذبی، شیخ حاجی محمد خان طالقانی، مولانا مؤمن بیگ برهان پوری، میر مغل کابلی، شیخ مؤمن بیگ کابلی، ملا خواجه مسافر، شیخ عبدالحمید برهان پوری، مولانا محمد کاشف رحمة الله تعالى عليهم اجمعین.

و از جمله اغنیا که بتشریفات معصومی مشرف شده اند و از برکات مجددی کامیاب گردیده اند اول و اعظم آنها حضرت اورنگ زیب عالمگیر است رحمة الله تعالى علیه رحمة واسعة در ذکر فضائل او مستحق کتاب علیحده است بعضی خصوصیات باحوال بعضی خلفای مذکور در برکات معصومی یافته می شود فان شئت فارجع الیه.



الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله محمد كما یحب ربنا و یرضی
 لى آله و صحبه كما یلیق بعلو شانهم و یحری. اما بعد این لآلی ست منشوره و جواهریست
 منشوره که شناوران بحر عرفان از قعر غیب هویت بغواصی جذبات احدیت بر
 رده و کوهکنان غواشی امکان از کان سر اوقات و احدیت به تیشه ریاضت بل به سابقه
 هبت کشیده مکنون در صدف جوامع الکلم و مرموز در ممکن مجامع الحکم متضمن
 رار خفیه و علوم بدیعه و مشتمل بر شواهد عجیبه و معارف غریبه گلزار انوار کمال
 ستان ازهار وصال شکوفه گلستان علی و نوباوه باغستان هدی حلال حقائق تشبیه و
 ستاح دقائق تنزیه شرح مراتب ولایت و تبیین کمالات نبوت توضیح شریعت و تنقیح
 فیقت تعبیر بینات محکمت و تاویل آیات متشابهات اطوار علما از مبادی آن پیدا و
 ووال صوفیه کبری از مقدمات آن هویدا منازل متأخرین مرعروج آنرا زینه و مدارج
 قدمین را یک نکته ازان نگینه دائره نقطه اصول نقطه دائره وصول تفصیل مقامات
 بیت و خلّت و اجمال مراتب محبت و محبوبیت.

عز: ففی کل لفظ منه روض من المنی ★ و فی کل سطر منه عقد من الدرر

ادام الله تعالى ظلال مظهره وبركات مظهره وهو الانسان الكامل والفرد الجامع
آية الاولياء و معجزة الانبياء سلطان ملك الولاية و مالك سرير النهاية فارس مضمار
الكمال و حارس اسرار الجلال والجمال نجم سماء الهداية و شمس افق النهاية باسط
الايدي بافاضة الازواق و ناشر الايادي من الوجد و الاشواق الجوهر من بين الاعراض و
الذات للعالم الذي هو ظل الصفات:

رباعى:

اي آنكه چو ذات خود سراپا آنى
بر سرّ خلافتِ بشر برهانى
★
عالم عَرَض و ذاتِ تو آنرا جوهر
اي جوهر والا ز كدامين كانى

قوام العالمين وارث الانبياء و المرسلين

شعر:

لا يدرك الواصف المطرى خصائصه
و ان يكن سابقاً فى كل ما وصفا

الفاروقى النسب و المحمدى الحسب القدسى المأخذ و السرهندي المولد و هو الشيخ محمد
المعصوم ابن الامام الربانى و الاويسى الرحمنى كاشف اسرار السبع المثانى و المجدد
للالف الثانى النائب مناب رسول الله و المهدي بهدى حبيب الله كمال الشيخين و رتبة
الختين صاحب الولاية الاصلية و مخزن الانوار الالوهية خزينة الرحمة و دفيئة الحكمة الصلة
بين البحرين و المصلح بين الفئتين.

رباعى:

اي ناطقه ز اكليل كمال تو كليل
بر حالِ تو هم حالِ تو برهان و دليل
★
حسنت نمك حبيب را مى آميخت
با قند مصفاى سرخوان خليل

الامام الهمام حجة الله فى الانام الشيخ احمد رضى الله تعالى عنه و رضى عنه سبحانه بر طالبان
ذى يقين و سالكان راه متين هو يداست كه دوستان حضرت ذو الجلال و باده نوشان
خمخانه وصال بحكم (تخلقوا باخلاق الله) و بامثال (...فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... * آل عمران: ٣١)
بر وفق كلام الهى جل شانہ و بر طبق سنن مصطفى على مصدرها الصلوة والسلام متكلم اند

و چون صفتِ کلامِ ربّانی (... یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً... * البقرة: ۲۶) آمد لاجرم در حدیث نبوی همچنان اضلال و اهدا ظهور فرمود و در کلام اولیاء کبار که متابعانِ آن خواجه اختیارند نیز بر آن طبق کلمات افتاد بلکه این برگزیده‌ها بحکم (... وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ... * المائدة: ۳۵) وجود بشریت خود را در راه او سبحانه در باخته بوجود موهوب حقانی بقا یافته اند و زبان شان حکم شجره موسوی گرفته.

مصرع: زبانی ز ما بود گوینده او.

الحق ینطق علی لسان عمر (آنرا گواه است پس بر هوشمندانِ اُولی البصائر ناگزیر است که کلماتِ این اکابر را بایمان و اذعان پیش آیند و مترصد ثمرات آن باشند و آنچه ازین علوم و معارف از کمال نازگی و لطافت بفهم شان ندر آید و اگر در فهم آن قصوری یابند پس این کلمات را در رنگِ متشابهاتِ قرآنی تأویل جویند یا علم آنها بر قائل آن مفوض آرند تا از نتایج ایشان بهره‌ور گردند هذا هو الحق (... فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * یونس ۳۲) و چون تاریخ اختتام این قدسی آیات بگوش هوش از سر و شِ غیب «جمع کمالاتِ موت» میرسد اگر این «درة التاج» را بهمین نام خوانند می‌شاید. (۱۰۶۳ هـ. ش)

مکتوب دهم (۱۰)

بخواجه دینار در نعت سرور کائنات و ترغیب بر اتباع خیر البریات علیه و آله

صلوات و التسلیمات

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نقد سعادت دارین وابسته

تتابعیت سید کونین است علیه و علی آله الصلوة و السلام اگر نجات از نار است

ببوط بمتابعیت سید ابرار است و اگر دخول بدار القرار است هم منوط باتباع قدوة

خیار است و اگر رضای پروردگار است نیز مشروط به پس زوی سید مختار است

به و زهد و توکل و تبطل بی تبعیت او نا مقبول است و اذکار و افکار و اشواق و اذواق

توسل وی غیر مامول انبیا بقدحی از سر چشمه آب حیات او سیراب و متمتع و اولیا

نرعه از بحر بی پایان او قانع و منتفع ملک طفیلی اوست و فلک حویلی او رشته

عود باو مسلوک است و سلسله اتحاد وی مربوط و ظهور به است باو منوط کائنات

جملگی در قفای ویند و مکون کائنات تعالی طالب رضای او کما ورد (انا اطلب
رضاک یا محمد) بیت

نماند بعصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیش رو

شعر

ان الرسول لنور يستضاء به * مهتد من سیوف الله مسلول [۱]

صلوات الله و تسلیماته و تحیاته سبحانه علیه و علی آله و صحبه کما ذکره الذاکرون
کلما غفل عن ذکره الغافلون صلوة تكون لك رضاء و لحقه اداء پس بر جوانان
سعادت مند و طالبان هوشمند لازم ست که ظاهراً و باطناً در اتباع او کوشند و هر چه
منافی این دولت بود چشم سر و سر ازان پوشند و بیقین یقین بدانند که اگر شخصی
هزاران هزار فضائل و خوارق داشته باشد و در متابعت مداهن بود صحبت و محبت او
سم قاتل است و شخصی که هیچ ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدم راسخ دار
صحبت و محبت او تریاق نافع بیت

محال ست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی

علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب یازدهم (۱۱)

بقلیج الله در جواب اسوله که نموده اول آنکه بموجب (سبقت رحمتی
علی غضبی) باید که اهل رحمت از اهل غضب زیاده بوند و معامله بر عکس است دویوم
آنکه حساب عمر قلیل را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت بعید می نماید سوه
آنکه بحکم جف القلم باید که او سبحانه مجبور بود چهارم؛ آنکه سرور عالم علیه الصلوات
و السلام با وجود محبوبیت چون خواهش حیرت نموده اند پنجم. آنکه (یا لیت رب محمد
یخلق محمدا) بکدام معنی است، ششم. آنکه روز سیوم بروحانیت میت طعام و گل داد
اصل دارد یانه هفتم. آنکه شیخ زادهها که بارث بجای پدر نشینند مجوزست یانه.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين

(۱) این بیت از اشعار کعب بن زهیر الصحابی است توفی سنة ۲۶ هـ. [۶۴۵ م.]

وآله اجمعین صحیفه شریفه که متضمن اسوله و اشعار دلکش بود مشرف گردانید باندازه فهم قاصر در حل هر کدام چیزی نوشته آمد والله سبحانه الموفق للسداد.

حاصل سوال اول آنکه مقتضای (سبقت رحمتی علی غضبی) آنست که اهل رحمت پیش از اهل غضب بوند و حالانکه معامله بر عکس است چه عصاة انس و جن پیش از صلحاء اینها اند و اهل تکلیف همین دو نوع اند پس سبقتِ رحمت چگونه راست آید و چه اثر بر آن مترتب شود.

جواب، در دنیا رحمتِ خداوندی جلّ سلطانه شامل حال مؤمن و کافرست کریمه (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ * الاعراف: ۱۵۶) دال بر آنست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمؤمنان باشد و کافران ازان محروم بوند کریمه (... فَسَاءَ كُتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ... * الاعراف: ۱۵۶) الآیه شاهد آن است و سبقتِ رحمت بر غضب در دنیا همه را شامل است و در آخرت همه مخصوص اهل ایمان است جماعه از مؤمنان که بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رأفت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت خواهند برد و در ماده آنها رحمت خواهد سبقت کرد بر غضب اگر سبقتِ رحمت بر غضب نباشد مثال ما گناهگاران را در دنیا و آخرت امید رستگاری نبود از سبقتِ رحمت است که باین بار گناه بر روی زمین میگردیم و هلاک نمی شویم و بانواع نعم متنعم ایم و فردا میدوار نجاتیم و اگر سبقتِ رحمت بر غضب باعتبار عدد مرحومان و مغضوبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن رفته هم درست می شود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انس و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب کفار انس و جن و شك نیست که عدد ملائکه بچندین ضعیف زیاده است از مجموع عدد انس و جن و اهل رحمت را مخصوص به اهل طاعت از انس و جن نمودن و ملائکه کرام را ازان بر آوردن معنی ندارد که همه مأمور بامر الهی اند عالی و اهل طاعت اند (... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ * التحريم: ۶) و هر که مأمور امر الهی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را باین معنی قرار دادن که ر افراد او مطیع و عاصی باشد ممنوع است و بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر مُسَلَّم است ظاهراً حق تعالی را بندها باشند از اجناس مختلفه و رای انس و جن که متضمن مطیع و عاصی بوند و باندازه عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده

است و زیادتى عدد اهل رحمت باندازه آنها باشد (... وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ... * المذثر: ۳۱)
حاصل سوال دویم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال خواهد بود تا آن روز تمام
نشود هیچ یکی نه از انبیاء علیهم الصلوة و نه از غیر ایشان به بهشت نخواهند رفت حساب
عمل قلیل دنیاوی را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مؤمنان را از عدالت بعید
می نماید.

جواب آنکه حساب در مدت قلیله خواهد شد قال فی البدور السافرة [۱] ان فصل
القضاء فی ذلك اليوم فی قدر ساعة. و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبة الخلق فقال
(کما یرزقهم فی غداة واحدة كذلك یحاسبهم فی ساعة واحدة). و فی تفسیر قاضی بیضاوی و فی
تفسیر قوله تعالى (وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ) ^[۲] یحاسب الخلائق فی مقدار حلب شاة لایشغله حساب
عن حساب و این همه طول روز قیامت از راه عظمت و بزرگی و جاه و جلال و استغنائی
حضرت (مالک يوم الدين) ست بر در بزرگان انتظار ناگزیر است انتظار باندازه استغنا و جا
و جلال است ماند شدت و عذاب آن روز که خاص بکفره و فسقه است قال الله تعالى
(... وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا * الفرقان: ۲۶) مقربان از انبیا علیهم الصلوات والبرکات
اولیا و سائر اهل طاعت و تقوی در آن روز ازان شدت و عذاب ایمن باشند (لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَزْ
الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ... * الانبیاء: ۱۰۳) بعضی از آنها در سایه عرش بوند و بعضی از آنها
در منابر نور بوند و بعضی بر کرسیها و بعضی بر کثیب مسک و بعضی در مساجد بالجمل
در جاهای آراسته در لذت قرب متلذذ بوند و مائدها از اطعمه جنت و ابریقها از اشرب
بهشت بایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی در بهشت روند و باز بعرضات بیایند
بعضی را آن روز بآن شدت و درازی مقدار وقت نماز فرض کوتاه گردد هر چند باهل
طاعت نیز در آن روز رواست که زمانی بیاید که هولناک گردند اما هول پیوسته و عذاب
سختی دائم نصیب اهل طغیان است معامله ابرار جدا است هر جا که باشند در عرضات
یا در برزخ یا در بهشت در مراتب قربند هر بلای که هست بر جان اهل عصیان است.
آنچه نوشته اند که تا آن روز تمام نشود هیچ کس از بنی آدم نه از انبیا علیهم الصلوات
والبرکات و نه از غیر ایشان بجنّت نرود عجب است از کجا نوشته اند آنچه از ظاهر قرآن

(۱) البدور السافرة فیمن له خصوصية فی الآخرة لمحمد ابن طولون الدمشقی المتوفی سنة ۹۵۳ (۲) الانعام: ۶۲

و احاديث مفهوم ميشود خلاف آنست اما القرآن فقوله تعالى (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ * يُسِّ ٥٥) وقوله تعالى (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا * الفرقان : ٢٤) قاضى بيضاوى در تفسير اين كريمة مى نويسد و يروى انه يفرغ من الحساب فى نصف ذلك اليوم فيقول اهل الجنة فى الجنة اهل النار فى النار. و احاديث درين باب بسيار است بعضى از آنها ايراد مى نمايد در بدور السافرة مى آرد و اخرج ابن المبارك والطبرانى وابن حبان عن ابن عمر عن النبى صلى الله عليه وسلم قال (تجمعون يوم القيمة فيقال اين فقراء هذه الامة فيقومون فيقال لهم ماذا عملتم فيقولون ربنا ابتلينا فصبرنا و وليت الامور والسلطان غيرنا فيقول الله صدقتم فيدخلون الجنة قبل الناس بزمن و يبقى بشدة الحساب على ذوى الاموال والسلطان قالوا فاین المؤمنون يومئذ قال يوضع لهم منابر من نور يظل عليهم بالغمام و يكون ذلك اليوم اقصر على المؤمنين من ساعة من نهار الضيافة) و اخرج ابن جرير عن سعيد الصّواف قال بلغنى ان يوم القيمة يقصر على المؤمنين حتى يكون كما بين العصر الى الغروب و انهم ليقيلون فى رياض الجنة حتى يفرغ الناس من الحساب فذلك قوله تعالى (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) و تقدير پنجاه هزار سال مى تواند كه باعتبار شدت باشد بر كافران قال القاضى بيضاوى فى تفسير قوله تعالى (... فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ * المعارج : ٤) و استطالته اما للشدة على الكفار او لكثرة ما فيه من الحالات و المحاسبات اولانه على الحقيقة كذلك و فى تفسير الكواشى^[١] كان مقداره على الكافرين لشدة خمسين الف سنة و هو على المؤمن كصلوة مكتوبة و فيه ايضا فى تفسير قوله تعالى (... فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ * مما تَعُدُّونَ * السجدة : ٥) او المعنى يرجع امر الخلاق و تدبيرهم اليه فى يوم القيمة و مقداره الف سنة فمعنى خمسين الف سنة على هذا انه يشتد على الكافرين حتى يكون خمسين الف سنة فى الطول و يسهل على المؤمنين حتى يكون كقدر صلوة مكتوبة فى البدور السافرة اخرج احمد و ابو يعلى و ابن حبان والبيهقى بسند حسن عن ابى سعيد قال انه سئل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم عن يوم كان مقداره خمسين الف سنة ما اطول هذا اليوم فقال (والذى نفسى بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اهون من الصلوة المكتوبة يصلوها فى الدنيا) و فى رواية (على المؤمنين كمقدار ما بين الظهر والعصر) و بر تقدير تسليم گوئيم كه نسبت بحق

تعالی هیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر همه را بدوزخ فرستد هیچ ظلم نباشد که این تصرف در ملك و ملك خود است. در ملك دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلم است و هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف في ملكه كيف يشاء (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ * الانبياء: ۲۳)

حاصل سوال سویم آنکه بمقتضای حدیث نفیس جف القلم بما هو كائن باید که حق تعالی مجبور تقدیر خود بود پس کار بتعطیل کشد و نیز (... كَلَّ يَوْمَ هُوَ فِي شَأْنِهِ * الرحمن: ۲۹) و (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ * الرعد: ۳۹) بچه معنی باشد بدانند که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده که بارادت و اختیار خود در اوقات مختلفه چنین و چنان خواهم کرد بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی همیشه با اختیار خود در کار است و تعطیل نیست و هیچ جبر نه این تقدیر ازلی که با اختیار خواهم کرد مؤید اختیار است نه منافی آن و کتاب محو و اثبات لوح محفوظ است و محو و اثبات آن نیز در ازل مقدر است و قلم خشک شده و آنچه نوشته اند (... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ * الرعد: ۴۳) بنای اعتراض بر آن نمودن خطا است در قرآن مجید (... وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ * الرعد: ۳۹) است یا آنکه گوئیم که جف القلم نسبت بپاست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بروی جاری نیست ماضی و مستقبل و ازل و ابد نزد او تعالی آن واحد است پس تقدیر و خلق دريك آن واقع است تقدم و تأخر در آنحضرت گنجایش ندارد.

حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوة والسلام باوجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده اند فرموده (رب زدنی تحیراً فیک) بدانند که حیرت کنایت از معرفت است (اعرفهم بالله اشد هم تحیراً فیه) پس سوال زیادتی تحیر سوال زیادتی معرفت است که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان هم طالب زیادتی معرفت اند یا آنکه گوئیم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است معرفت را پایانی هست می تواند که بعد این سوال بدرجه کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن متصور نباشد یا این دعا برای تعلیم امت بود.

حاصل سوال پنجم مخدوما مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است میان محب و محبوب و انخلاع تام از بشریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشریت د

ممکن باقی است همانقدر حجاب مطلوب است و انخلاع و رفع اثینیت ممکن نه چنانچه شیخ عطار فرموده.

بیت: نمی بینی که شاهی چون پیمبر

نبرد او فقر کل تو رنج کم بر

بنابر آن امر فرموده باشند (یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً) و نیز فرموده (لا احصی ثناء علیک انت کما اثیت علی نفسک) چه هر قدر که امکان از ممکن باقی ست از ثناء واجب لذات کما هو عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف ست پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا برفع اثینیت ست که مستلزم وجوب ذاتی ست لاجرم (ما عرفناک حق معرفتک) وارد گشته یا آنکه گوئیم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و آله الصلوات و التسلیمات سخن است و (کلمینی یا حمیرا) هنگام ورود وارد قوی است که این وجود طاقت بر داشت آن ندارد و در آن وقت خود را بامور دیگر میخواهد که مشغول دارد تا ازان بار ساعتی تخفیف یابد و بَدَک و فک نکشد مولوی گوید.

بیت:

این تکلفهای من در شعر من

کلمینی یا حمیرای من ست

منقول ست که عبد الله اصطخری همراه سگبانان برای تماشای بصرای می رفت تا ساعتی ا بار وجود آسایش یابد.

حاصل سوال ششم آنکه طعام بروحانیت میت روز سوم یا دهم و گل دادن روز سوم از کجاست

مخدوما طعام دادن لله تعالی بی رسم و ریا و ثواب آنرا بمیت گذرانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل معتمد علیه ظاهر نمی شود و روز سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت زیاده از سه روز سوگ داشتن مشروع نیست پس روز سوم خوشبوی بیارند تا زنان دیگر غیر از منکوحه میت از سوگ بر آیند.

حاصل سوال هفتم از شیخ زادهها که بارث بجای پدر می نشینند و مردم را مرید میگیرند پرسیده بودند.

مخدوما در جا نشینی پدر مقتدی وراثت معنوی می باید که منوط بولادت معنوی است که عبارت است از تحقق بکمالات پدر ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری است که اخذ مال و متاع پدرست نه وراثت معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بمجرد ولادت صوری در وراثت معنوی دخل نمودن خطرست از پیری و مریدی رسمی کاری نمی کشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند اگر کاملی بتفرس دریابد که ازین طفل بعد بلوغ انتظام این معامله خواهد شد و بوراثت معنوی خواهد رسید با و بیعت بکنانند و او را جانشین خود سازد گنجایش دارد والسلام علیکم.

مکتوب چهاردهم (۱۴)

در ذکر بعضی نصائح که طالب این راه را لابدی ست و بیان برخی از کمالات نماز بسم الله الرحمن الرحيم (استجیوا لرَبکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیل * الشوری: ۴۷) صحیفه شریفه که بمصحوب اخوی مولانا محمد حنیف کابلی فرستاده بودند و این مخمول زاویه خمول ر یاد آوری نموده مطالعه آن فرحت فراوان رسانید و چون مبنی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی همتا بود فرحت بر فرحت افزود چه نعمتی است که حق سبحانه و تعالی درین طور اوان که آخر الزمان است سودای جناب قدس خویش در سربنده پیدا آورد و آتش محبت خود در سر او بیفروزد و بسوز هجرانش سرفراز سازد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و ممنون این عطیه باید بود و کمر همت را چست بر بسته هل من مزید گویان از دیاد این را جویان باید شد و چشم انتظار را بر آن باید داشت که سودائی مذکور بسر حد جنون برسد و از ماسوی مطلوب بیگانه سازد و از کشاکش لاطائل وارهاند و از نائره محبت مناره انانیت را که از علو سرکشی اماره برپاست پاک بسوزد تا بانوار کمال لا یزال انارت و اضاءت پیدا آید (لئن شکرتم لازیدنکم * ابراهیم: ۷) سعادت آثارا چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بهمرسیده است باید که در رعایت شرائط و آداب این طریقه عالی مهما ممکن بکوشند و اتباع سنت و اجتناب از بدعت

لازم گیرند که مدار این راه بر آن ست و بفتوی علماء متدین در اقوال و افعال و اخلاق
زندگانی نمایند و سیر صالحین را شعار خود سازند و فقرا را دوست دارند و در خفتن
خوردن و سخن کردن حد اعتدال را رعایت کنند و سحر خیزی را مهما امکن از دست
ندهند و نماز و استغفار و گریه و زاری آن وقت را مغتنم شمرند و بصحبت صلحا راغب
باشند (دین المرء دین خلیله) شنیده باشند و بدانند که طالب آخرت را از ترك دنیا چاره
نیست ترك حقیقی اگر میسر نشود ترك حکمی لابدست تا امید نجات صورت پذیرد
ترك حکمی عبارت از آن است که در اموال نامیه و انعام سائمه و اموال تجارت زکوة
که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین است بمنّت بمصارف آن بدهند و صلۀ رحم و حق جا
و سائل و مستقرض و غیره را رعایت کنند و مال را بیجا صرف نکنند و اسراف دران
نمایند و آنرا وسیله لهو و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکاثر نکنند چون چنین شود مال
از مضرت بر آید و دنیا بآخرت جمع شود بلکه دنیا نماند و نیز بدانند که نماز ستون دین
است اگر آنرا بر پا کرد دین را بر پا داشت و اگر آنرا هدم کرد دین را هدم کرد پس بای
که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب آنکه در فقه بیان یافته است با جماعت
نمایند و کوشش کنند که بتحریمه اولی برسند و در صف اول جا یابند و بترك یکی از
امور ماتم دارند مصلی کامل در وقت ادای آن گوئیا از دنیا که از دولت قرب قلبی
النصیب است و اگر نصیبی دارد قرب ظلی دارد می بر آید و بآخرت که موطن قرب
اصلی است می پیوندد و دولتی که بآن نشأ مربوط است مناسبت آن فرا میگیرد
متعطشان بوادی حیرت و فراق درین نشأ از سر چشمه زلال نماز مانوس و سیراب اند
متولهان بیدای کبریائی و جلال امروز در سرا پرده محفل عروسی او مدهوش بوی وصا
رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است (اذا قام العبد فی الصلوة
فتحت له ابواب الجنان و کشف الحجب بینه و بین ربه و استقبلت الحور العین ما
یتمخط) و تا رسیدن بصحبت شیخ کامل و مکمل این طریقه اوقات را بتلاوت
وظائف طاعات و اوراد که از کتب معتبره احادیث ثابت شده است بسر برند بعضی

داشته باشند و اکثر اوقات را بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله معمور دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر عدد معین را ازین کلمه طیبه مبارکه ورد سازند نیز گنجایش دارد و بطهارت و غیر طهارت می گفته باشند و محبت این اکابر را سرمایه سعادت دانند و مدار کار را بر آن تصور نمایند بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید بررسی

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی صلی الله علیه و
علی آله الصلوات و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر
الصالحین آمین

مکتوب بست و یکم (۲۱)

بشیخ محمد جان اکبرآبادی در ذکر خواص محبت.

بسم الله الرحمن الرحیم. الله تعالی بمراتب کمال و اکمال ترقیات دهد و بر
جاده سنت سنیه مستقیم و مستقیم دارد صحیفه گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بر
مسرت بخشیدند. حمداً لله سبحانه که بغافیت اند و از یاد فقراء فارغ نیند محب این طائفه
با این طائفه است عزیزگی گفته است خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این
قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم حق سبحانه محبت کامل با این طائفه علیه
کرامت فرماید تا از فیوض و برکات شان بهره تام بخشد و از اسرار و معانی خفیه ایشان
سیراب و شاداب گرداند رابطه محبت است که محب را همواره با محبوب می دارد و
بصفات کامله او موصوف می سازد و طالب را برنگ مطلوب می برآرد و جوش عشق
است که سالک را از وجود بشریت سبکبار می کند و از تنگنای انانیت می رهاند او را
از او می رباید و بی او در حریم قدس جا می دهد و بمنازل قرب می رساند بلی از پیشگاه
چنین آمده است محبت است که سبب وجود گشته است و سلسله ایجاد را جنبانیده و
حب است که باعث ظهور و اظهار گردیده و گنج مکنون را در عرصه بروز آورده اول
چیزی که قبول تعین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه و علی اله

الصلوة والسلام باین حب او حبیب رب العالمین شده و سائر کائنات از اقتضای حب و جوش محبت بوجود و ظهور آمده است.

بیت: **گر عشق نبودی و غم عشق نبودی**
چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
و السلام توقع که این دور از کار را گاهی بدعا یاد فرمایند

مکتوب بست و دوم (۲۲)

بملا محمد حنیف در تحریص بر احیای سنت و امامت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام و جواب کتابت وی که مشتمل بر احوال او و یاران او بود.

بسم الله الرحمن الرحيم. حامداً لله و مصلياً على رسوله الكريم اما بعد، مجاری الامور مشکورة المسئول من الله سبحانه عافيتكم و استقامتكم على جادة الشريعة العلية والسنة السننية المصطفوية على مصدرها الصلوة والسلام و التحية. مخدوما هنگام قرب قیامت است و وقت ترا کم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرو رفته و می روند جوانمردی باید که درین طور زمان احیای سنتی فرماید و امامت بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی راه راست یافتن بسی محال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک طریقۀ صوفیه و وصول بمحبت ذاتیه بی اتباع حبیب رب العالمین صورت ندارد کریمه (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... # آل عمران: ۳۱) شاهد صدق است درین باب سعادت خود را دران باید دید که در امری از امور تشبّه بآن سرور دین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة والسلام چه در عادات و چه در عبادات و چه در معاملات در عالم مجاز شخصی که بمحبوب کسی تشبّه پیدا می کند در نظر محب چه بلا محبوب و زیبا می در آید و مرغوب و رعنا می نماید و همچنین دوست داران محبوب نزد محب محبوب و عزیز اند و مبغضان او مبغوض و مغضوب پس کمالات صوری و معنوی

مربوط به محبت اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و متزن بمیزان آن لهذا افضل طاعات موالات اولیا و معادات اعدا آمد چه این معنی ناشی از فرط محبت است چه در دوستی دوست داران دوست و دشمنی دشمنان او این کس بی اختیار است و درین باب جنون دارد (لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون) هر که چنین نبود از محبت بی نصیب است ع «تولی بی تبری نیست ممکن» را این جا کار باید فرمود. نه در صحابه کبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله وجهه بی تبری از اکابر صحابه صورت ندارد و غلط فهمیده اند چه تبری از اعدا شرط موالات است نه تبری از احبا، چه حضرت حق سبحانه اصحاب کرام را (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ*)^[۱] فرموده است و رحماء جمع رحیم است که از صیغ مبالغه است پس باید که این بزرگواران بکمال مهر بانی با یک دیگر موصوف باشند و چون صفت مشبه دلالت بر استمرار دارد باید که این صفت کمال مهر بانی در میان این بزرگواران بر دوام و استمرار بود، بغض و کینه و حسد و عداوت که منافی رحم است بر سبیل دوام از ایشانان با همدیگر مفقود باشد در حدیث آمده است (ارحم امتی بامتی ابوبکر) کسی که ارحم بود از و کینه و عداوت نسبت بامت چگونه متصور بود.

بر سر اصل سخن رویم که مؤید آنست که مذکور شد که موالات اولیا و معادات اعدا افضل طاعات است چنانچه در اخبار آمده است (ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت لی عملا قط قال الهی صلیت لک وصمت و تصدقت و ذکرت فقال الله عزوجل اما الصلوة فلك برهان و الصوم جنة و الصدقة ظل و الذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی الهی دلنی علی العمل الذی هو لک قال یا موسی هل والیت لی ولیتا او عادت لی عدوا فعلم انه الحب فی الله و البغض فی الله.) در کتابی که ملا تیمور آورده بود مندرج بود که شبی بر خاسته بود بعد از شکر وضو دست بر داشته بعجز تمام دعا کرده درووزه نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عزیز نمود آنی نگذشته بود که نسبتی ظاهر شد کذا و کذا قریب یک و نیم گهڑی در طغیان بود بعد از آن کم کم فرو شد شکر خداوندی جل سلطانه بجا آرید که بمجرد دعا کردن اثری از اجابت مفهوم شد و نسبتی خاص ظهور نمود لیکن عجب است که با نسبت پیر دستگیر نسبت عزیز دیگر هم آرزو کردید با

آنکه مقرر است که اگر از جای دیگر نسبتی برسد آن را راجع به پیر باید داشت و قبله توجه را پیریشان نباید ساخت، مانا که مراد شما آنست که نسبت خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ که بآن حضرت رسیده است، پس برین تقدیر هر دو نسبت حضرت ایشان ما باشد.

و نیز نوشته بودند که یاران و خویشان تکلیف خانهای خود کردند آن حلاوت و التذاذ نماید در حضور هم شما اظهار این معنی می کردید و می پرسیدید که درین باب چه باید کرد. مخدوما اجابت دعوت خود سنت است باتیان سنت فتور در حلاوت چگونه رود لیکن آنرا شرائط است که کتب شرعیه مبین است مثل آنکه طعام بریا و سمعه نبود از وجه حلال باشد و در مجلس هو و لعب نبود و دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستجمع همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت واقع شود و خوردن طعام خصوصیت منظور نبود امید است که در نسبت باطن فتور نه آرد در روایت آمده است و یخضر الولیمة بنیة اقامة السنة دون اكل الطعام و عن سفیان الثوری: ^[۱] من دعا احداً الى طعام بغير نية كتبت عليه خطیئة فان اجابه كتبت عليه خطیئتان و اگر یکی از شرائط مفقود بود اجابت آن مسنون نیست چه در کار که در ارتکاب آن در حلاوت باطن خلل نمایند. نوشته بودند که یاران آنجای از نسبتی که درین سفر عنایت کرده بودند بهره یافتند چه عجب و للارض من کاس الکرام نصیب. و آنچه شیخ عوض درباره این دور از کار وقائع مبشره دیده و از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام و از مشائخ دیگر عنایتها و التفاتها دیده و شنیده که در کتابت ملا تیمور و کتابت ملا میرنوروز مندرج بود امیدوار گشته و شکر خداوندی جل شانہ بجا آورده و آنچه از احوال جوان احدی و جوان دیگر نوشته بودند اصیل و عالی ست اللهم اکثر اخواننا فی الدین. از ارتحال فرزند جگر گوشه نوشته بودند (... اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶) حق سبحانه نعم البدل عنایت کند و صبر و رضا بقضا بدهد فانما المحروم من حرم الثواب. در حدیث آمده است که (عجبت من قضاء الله للمؤمن ان اصابه خير حمد ربه وشكر وان اصابته مصيبة حمد ربه وصبر يوجر المؤمن في كل شيء حتى اللقمة التي يرفعها الى في امراته) والسلام عليكم وعلی من لديکم.

(۱) سفیان ثوری توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] فی بغداد



به میرزا عبید الله بیگ در آنکه هر بقعه را حکمی ست خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اعزی میرزا عبید الله بیگ می رساند صحیفه شریفه که بمصحوب میر ضیاء الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متضمن احوال و اذواق سنیه بود لذات معنویه بخشید. الله تعالی همواره بترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشد فعل الحکیم تعالی لا یخلو عن حکمته در رفتن صوبه دکن ظاهراً حکمتی باشد هر زمین را فیوض مختلفه است و هر بلده را خاصیت علیحده و با هر قریه معامله جدا اهل بصائر از هر بقعه فیض خاص می گیرند و از هر سرزمینی کمالی بدست می آرند حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ الاقدس دران هنگام که بتقریب سلطان وقت در بلده لاهور تشریف داشتند اول یک دو ماهی در گذر حاجی سوای در حویلی کهنه خواجه قاسم تشریف داشتند در آنجا اسرار و معارف بیشمار که اکثر آن تعلق بکمالات فنا و عدمیت اشیا و لحوق عارف بعدم صرف دارد فائض میگشتند و بیان میفرمودند مکتوبی که معنون به (هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً * الانسان : ۱) است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست همانجا نگارش یافته است چون آن حویلی بسیار کهنه بود اراده انتقال بحویلی دیگر که در گذر طلا بود نمودند پیش ازان که بآنحویلی انتقال فرمایند فرمودند که در آنجا معارف و اسرار که متعلق بکمالات بقا است خواهند فائض شد انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار و نازکیهای مقام بقا افاضه فرمودند و آن مکتوب که در ان این عبارت مندرج است که بر عکس مرایای دیگر بکلّیت خود بتشخص او مرآتیت خود را وا مینماید فهم من فهم.

بیت: قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را بدورانت شکر خائی

با چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است همانجا تحریر یافته است مأمول است
دوستان دعا و توجه ظهر الغیب است و السلام.

مکتوب بست ونهم (۲۹)

بمیرزا عبیدالله بیگ در رد جماعه که مذهب صوفیه علیه را ترك تعرض دانسته اند
باسقاط عمل و مفسد دیگر قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت امر معروف
نهی منکر وارد شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على سيد
المرسلين محمد و آله و صحبه اجمعين مخدوما در اهل زمانه زبان زده و شائع شده است که
مشرب صوفیه علیه ترك تعرض است بحال خلق و بدنا بودن با کسی چون این کلمه
خلاف واقع است و متضمن مفسد کثیره بخاطر رسید که درین باب چیزی نویسد
مفسد آنرا ظاهر سازد و بدین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف و نهی منکر و حمد
فی الله و بغض فی الله و فضیلت جهاد فی سبیل الله و علورتبه مجاهدان و درجات شهدا دار
ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیه کرام که مناسبتی باین مقام دارد و منبئی از استقامت
بر جاده شریعت غرّاست و رد جماعه ایست که خود را منتسب باین طائفه علیه می سازند
و سر از ربنقه شریعت حقه می بر آرند نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من الله
سبحانه العصمة و التوفیق مکرما کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که
صوفیه کدام جماعه را می خواهد طریقه پیران ما که مشائخ نقشبندیه اند خود اتباع سند
و اجتناب از بدعت است چنانچه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویدا است و امر
معروف و نهی منکر و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررّه مصطفویه است
بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها پس
ترك امر معروف ترك این طریقه علیه بود حضرت خواجه نقشبند قدس سره می فرمود
که طریقه ما عروه وثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه

آله وسلم دست زدن است واقداً بآثار صحابه کرام علیهم الرضوان کردن ست درین
طریقه بانداک عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است و هر که
ازین طریقه ما روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه علیه ترک تعرض بودی
چرا حضرت خواجه نقشبند که از رؤسای صوفیه اند و رأس این طریقه علیه به پیر خود
حضرت امیر کلال رحمة الله علیه که جای ادب بود و احق بودند بعدم تعرض در باب
ذکر جهر که طریقه حضرت امیر رحمة الله علیه بود امر معروف کردند و علمای بخارا را
جمع نموده پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشأة مسلمانی و کمال حقانیت گفته
حضرت خواجه را قبول کردند و جهر را در ذکر گذاشتند چنانچه منقول است و طریقه
سلف و صوفیه و مشائخ مستقیم نیز همین بود صوفیه کرام که این همه دفاتر در سلوک و
ریاضت و موعظت نوشته اند و مهلکات و منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر
است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت خواجه معین الدین چشتی
رحمة الله علیه از پیر خود نقل می فرمایند که فرمود راه دوستی تاریک و باریک است می باید
که خلق را نصیحت کنی و بترسانی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که پیشوای
اهل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خود را که طریقه سماع و رقاصی داشتند مانع
آمد و دلالت بترک آن نمود و بعضی از آنها بگفته شیخ باز آمدند و طریقه خود را
گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف بنقص و قصور خود کردند چنانچه شیخ در
بعضی از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره
العزیز در بعضی رسائل خود باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقائق
آنرا بیان فرموده و احتیاطها در آن امر خطیر رعایت نموده همانجا می آرد فاذا ثبت انه
لا یجب علیه الانکار ای النهی عن المنکر عند عدم القدرة فهل یجوز انکاره اذا غلب علی ظنه
الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلك وهو الافضل اذا کان من اهل العزیمة و الصبر فهو
کالجهاد فی سبیل الله تعالی مع الکفار وقد قال الله تعالی فی قصة لقمان علیه السلام (... وَأْمُرْ
بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰی مَا آصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ * لقمان: ۱۷) لاسیما
اذا کان عند سلطان جائر او لاظهار الایمان عن ظهور کلمة الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی
ذلك و انما الخلاف بیننا و بینهم فی غیر هذین الموضعین انصاف باید داد اگر مشرب

ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترك تعرض بودی اینهمه مبالغه در امر معروف کی کردند و نیز حضرت شیخ فرموده الذی یؤمر به وینکر علی ضربین فكلما وافق الكتاب و السنة و العقل فهو معروف و كلما خالف ذلك فهو منكر ثم ذلك ینقسم قسمین احدهما ظاهر یعرفه العوام و الخواص و هو كوجوب الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان و الزکوة و الحج و غیر ذلك و من المنكر كتحريم الزنا و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق و الربوا و الغصب و غیر ذلك فهذا القسم يجب انكاره علی العوام كما يجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی مالا یعرفه إلا الخواص مثل اعتقاد ما يجوز علی البارئ عزوجل و مالا يجوز علیه فهذا مختص بالعلماء انكاره فان اخبر واحد من العلماء ذلك احدا من العوام جازله ذلك و وجب علی العوامی انكاره عند القدرة.

فضیل عیاض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و اخرج نور الايمان من قلبه و اذا علم الله عزوجل من رجل انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى ان يغفر له و ان قل عمله و اذا رايت مبتدعا في طريق فخذ طريقاً آخر و قال فضیل سمعت سفیان بن عیینة رضی الله تعالی عنه یقول: من تبع جنازة مبتدع لم یزل فی سخط الله عزوجل حتی یرجع وقد لعن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فقال صلی الله تعالی علیه و آله وسلم (من احدث حدثا او آوی محذثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل عنه صرف و لا عدل) یعنی بالصرف الفریضة و بالعدل النافلة در حدیث آمده است (یا عائشة ان الذین فرّقوا دینهم و كانوا شیعاً هم اصحاب البدع و اصحاب الأهواء لیس لهم توبة انا منهم بری و هم منی برآء) طسی عن عمر. اگر مشرب صوفیه کرام ترك تعرض بودی چرا یکی از رؤسای صوفیه فرمودی آن روز که در میان صوفیان بنقار نگذرد آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام فرموده که نقار صوفیان کن مکن است پس حاصل معنی چنان شد که روزی که صوفیان میان خودها امر معروف و نهی منکر ننمایند و مدهانت بکنند آن خیر نیست نیک تأمل باید نمود جماعه که بعدم تعرض قائلند عذاب و ثواب اخروی و مواعید شدید که در باب اعمال سوء در قرآن مجید و احادیث صحیحه وارد شده است قبول دارند یا نه اگر قبول دارند پس چرا نا مرادی را از مهلکه عظیمه نه برآرند و طریق نجات را از عذاب سخت باو ننمایند اگر ب

سر راه نابینانی چاهی یا ماری بود یا کسی در مهلکه دنیاوی دیگر می افتاده باشد
ظاهر آنست که این جماعه او را متنبه خواهند ساخت و راه نجات خواهند نمود و تعرض
حال او خواهند کرد چرا بر مهلکه اخروی که اشد و ابقی است متنبه نسازند و راه نجات
ننمایند یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و مافیہ نیند اعاذنا الله
سبحانه عن اعتقادهم السوء اگر ترك تعرض خلق مرضی حق بودی جل و علا چرا بعثت
انبیا علیهم السلام نمودی و تشریح شرائع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان
دیگر و رای اسلام کردی و هر که دعوت این بزرگواران قبول نکرد در امم سابقه
بعذابهای گوناگون گرفتار نموده هلاک و استیصال شان نمودی بایستی که خلق را بطور آنها
می گذاشت و هیچ تعرض نمی نمود و منکر آن به خزی عذاب و هلاک نمی فرمود و نیز
برین تقدیر جهاد را برای چه فرض می ساخت که هم متضمن ایذا و قتل مسلمانان
است و هم ایذا و قتل کفار و اینهمه فضیلت و مزیت جهاد را و مجاهدان و شهدای فی
سبیل الله را که بنصوص قطعیه ثابت شده است چنانچه بعضی از ان خواهد آمد چون
باشد که بناحق تعرض مردم می نمایند و ایذا می رسانند و نیز نفس انسانی که از
مخلوقات حق است سبحانه چرا بحرب و معادات او امر نمود و جهاد او را جهاد اکبر فرمود
و قرب خود را باین جهاد مربوط ساخت کما ورد (عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتی)
و راهم بوضع او باینستى گذاشت پس معلوم شد که اینها اعداء الله اند حق سبحانه
سیخواهد که انتقام از اعدای خود بگیرد (... وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ * آل عمران : ۴) از کمال
رحمت انبیا را بالاصالت و اولیا را به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر
زبان آنها فرمود و حجت را بر مخالفان درست ساخت و زبان عذرشان بند نمود (... لِئَلَّا
يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ... * النساء : ۱۶۵) بچشم پوشی و خواب خرگوشی
این کارخانه عظیم القدر مرتفع نمی شود و هیچ کس آنرا نمی تواند رفع کرد (إِنَّ عَذَابَ
بِكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور : ۷-۸) اگر می خواست همه را براه راست هدایت می
بود و بدار السلام می فرستاد (... وَلَوْ شَاءَ لَهَدِیْكُمْ أَجْمَعِينَ * النحل : ۹) لیکن ارادت
زلی چنین خواست و حکمت لم یزلی همچنین اقتضا نمود (... وَلَکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * السجدة : ۱۳) بمولای حقیقی جل شانہ جای پرسش

بیت:

کرا زهره آنکه از بیم او
کشاید زبان جز بتسلیم او

قال الله تعالى (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي... * يوسف: ۱۰۸) پسر متابعان او عليه وعلى آله الصلوة والسلام باو در دعوت و امر معروف شريك اند و هر كه تارك امر معروف است تابع نيست انصاف بايد داد اگر فساق و كفار مبغوض و اعداى حق جل و علا نبودندى بغض فى الله از واجبات دين نيامدى و از افضل مقربات و مستكمل ايمان نگشتى و سبب حصول ولايت و رضا و قرب خداوندى جل سلطانه نشدى عن عمرو بن الجموح انه سمع النبى صلى الله عليه وعلى آله وسلم يقول (لا يحق العبد حق صريح الايمان حتى يحب لله تعالى و يبغض لله تعالى فاذا احب لله تبارك و تعالى و ابغض لله تبارك و تعالى فقد استحق الولاية من الله عز و جل) رواه احمد و عن ابى امامة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (من احب لله و ابغض لله و اعطى لله و منع لله فقد استكمل الايمان) رواه ابو داود و عن ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (افضل الاعمال الحب فى الله و البغض فى الله) رواه ابو داود و عن معاذ بن جبل انه سأل النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم عن افضل الايمان قال (ان تحب لله و تبغض لله و تعمل لسانك فى ذكر الله) قال و ماذا يا رسول الله قال (وان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك) رواه احمد. و هم در حديث آمده است (تقربوا الى الله سبحانه ببغض اهل المعاصى و لقوهم بوجوه مكفهرة و التمسوا رضى الله تعالى بسخطهم و تقربوا الى الله عز و جل بالتباعد منهم) رواه ابن شاهين و الديلمى عن ابن مسعود و فى الكنز الحفى فى الخبر (ان الله تعالى قال لموسى عليه السلام هل عملت لى عملا قط قال اهى صليت لك و صمت و تصدقت و ذكرت فقال الله عز و جل اما الصلوة فلك برهان و الصوم جنة و الصدقة ظل و الذكر نور فای عمل عملت لى فقال موسى اهى دلنى على العمل الذى هو لك قال يا موسى هل واليت لى ولياً او عاديت لى عدواً فعلم موسى انه الحب فى الله و البغض فى الله) و در بالا از فضيل قدس سره نقلی درين باب گذشته است و الحق كه محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق درين دو عمل اختيار ندارد و محتاج بكسب و تعمل نيست چنانچه در اعمال ديگر محتاج است دوستان دوست چه

بلا بنظر زیبا مینمایند و دشمنان او چه قسم زشت و بدین معنی در مجاز ظاهر و هویدا است
 بهر که دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق بیش نمیدانند
 شیخ الاسلام [۱] گفته که من با ابوالحسین سمعون [۲] نه نیکم که استاد من حصری را
 [۳] میرنجانید و هر که پیر ترا رنجه دارد و تو از وی رنجه نباشی سگ به از تو بود قال الله
 تعالی (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَ
 مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا
 بِاللَّهِ وَخُدَّةٌ... * الممتحنة: ۴) نیز فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
 وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... * الممتحنة: ۶) پس ازین کریمه معلوم شد که طالب حق را جل و علا این
 تبری و بغض و عداوت ضرور و ناگزیر است و نیز فرمود او تعالی (... لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ... * الممتحنة: ۱۳) و نیز فرموده (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
 أَوْلِيَاءَ...) الی قوله سبحانه (... فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * الممتحنة: ۱) ازین آیت معلوم شد که
 موالات اعداء الله موجب گمراهی است و راهی بوصول بمطلب ندارد و نیز فرموده تعالی
 (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ... * التحريم: ۹) و نیز فرموده (... وَمَنْ
 يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ... * المائدة: ۵۱) و نیز فرموده تعالی (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ... *
 المجادلة: ۲۲) و نیز فرموده (وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ... *
 المائدة: ۸۱) **مصرع:** تولى بی تبری نیست ممکن

اینجا صادق است نه در اصحاب کرام چنانچه رفضه گمان برده اند چه تبری از اعدا
 باید نه از احبا و جمعی که بشرف صحبت مشرف اند بمحبت و مودت با یکدیگر موصوف
 اند شدت و غلظت شان با کفار بود کما قال الله تعالی (... أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... *
 الفتح: ۲۹) اگر گویند خلق همه مظاهر و مجالی حق اند جل و علا و غیر از نمایندگی
 کمالات او سبحانه در اینها چیزی دیگر نیست چنانچه مشرب اهل وحدت وجود است
 پس همه را بچشم محبت باید دید و بهیچ کدام بد نباید بود چنانچه گفته اند.
مصرع: پس بدی مطلق نباشد در جهان

(۱) شیخ الاسلام عبد الله انصاری توفی سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] فی هرات

(۲) ابو الحسن محمد بن سمعون توفی سنة ۳۸۷ هـ. [۹۹۷ م.]

گوئیم عداوت و عدم موالات کفار و غلظت و جهاد با اینها بنصوص قطعیه ثابت شده است که ریب را اصلاً دران گنجایش نیست اینها فی انفسهم هرچه باشند متابعت نصوص ما را فرض و ناگزیر است ما را بنص کار است نه بفص نجات فردا وابسته بنص است نه بفص خواب و خیال و کشف و الهامات در برابر نص نمی تواند شد غایه الامر شخصی که مغلوب حال است باید که خود را بتکلف بر متابعت نصوص دارد و عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و کشف او بود نماید و همواره ملتجی و متضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد و چشم بصیرت او مکتحل بتراب اقدام انبیا و صحابه کرام علیه السلام بود.

مصرع:

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

یا آنکه گوئیم که جماعه که مشرب وحدت وجود دارند وجود را مراتب اثبات می نمایند و احکام هر مرتبه را از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات می کنند و احکام کثرت را که بنای شریعت غرا بران است از دست نمی دهند و رفع آنرا الحاد و زندقه می شمزند.

مصرع:

گر حفظ مراتب نه کنی زندیقی

پس امر معروف و بد بودن با اهل فسق و کفر از احکام کثرت است در رنگ سائر احکام شرعیه برداشتن آن الحاد و زندقه بود و هر چند بدی مطلق را نفی می کنند لیکن بدی نسبی اثبات می نمایند.

مصرع:

بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

و بدی نسبی در بد بودن و احتراز کردن کافی ست و اهل وحدت وجود از سم پرهیز میکنند و دیگران را ازان مانع می آیند و مار و کژدم را می کشند و مردم را ازان میترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند و از مخالفان و منکران خود ساخط و در غضب. مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه موحده است می فرماید.

بیت:

منکر این حرف این دم در نظر

شد ممثل سرنگون اندر سقر

و از طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور
جمیله بیشتر راغب و ملتذ باشند نسبت باضداد آن و رعایت احوال منتسبان خود و
حمایت شان نسبت بدیگران بیشتر می نمایند و از مهالك خود را کناره می گیرند و جلب
منافع و دفع مضار مهما ممکن می کنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نه اند و
از مشورت و کنگاش خالی نه اند و زنان خود را در پرده می دارند و تجویز نمی نمایند
که نا محرمی گرد شان گردد و دست درازی کند و اطفال خود را از صحبت بد دور
میسازند و ظالم و متعدی را به سزا می رسانند و مریضان را از غذاهای ناملائم پرهیز
میکنانند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت
این احکام کردن باوجود اباحت ترك آن و در امور اخروی ترك رعایت این احکام کردن
باوجود ورود امر الهی جل سلطانہ باتیان آن و بحیلہ وحدت وجود سر از ربقہ بندگی
کشیدن عجب انصاف است و از قاعدہ عقل دور اندیش دور. منشاء آن عدم انقیاد و
ناگرویدن است باحکام الهی جل شانہ و عدم اعتقاد است بطور نبوت و انکار است از
قیامت و از عذاب و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایا کم عنہ.

اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص تشریح و تصلب شان در دین
مشهور و مأثورند محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ این همه
احتیاط که در وضو و طهارت و نماز و آداب آن داشتند می فرمودند که از عمل والد
بزرگوار خود اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آمدن مشکل است و والد
بزرگوار ایشان که جد این فقیر باشند باوجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بفصوص
دانی طاق بودند تشریح ایشان هم بر وجه کمال بود چنانچه معروف است ایشان میفرمودند
که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسلہ چشتیه بودند شیخ رکن الدین اخذ
نموده ام ایشان نیز باوجود مشرب توحید به تشریح کامل موصوف بودند حضرت شیخ این
احتیاط را در اعمال از عمل شیخ و والد بزرگوار خود حضرت شیخ عبد القدوس گرفته
بودند و ایشان درجہ علیا در مشرب وحدت وجود داشتند و همواره مغلوب حال
میبودند مع ذلك در تشریح و احتیاط ظاهری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجہ احرار که
چراغ نقشبنديه اند باوجود که مائل بمشرب توحید بودند در تشریح و ترویج شریعت قدم

راسخ داشتند می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس را یارای شیخی نماند لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی.

شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم حدیث صاحب اسناد بود و در علم فقه پایه اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشائخ محاسبه اعمال یومی و لیلی خود بمقتضای حدیث (حاسبوا قبل ان تحاسبوا) اختیار کرده اند من در محاسبه از ایشان افزودم و محاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفين وسيد الطائفة که گوئیا بانی این مشرب بودند سر تا پا به تشریح آراسته بودند می آرند که چون بایزید نماز می کردی قعقه از استخوان سینه وی بیرون می آمدی و مردم می شنیدندی از هیبت حق و تعظیم شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بالله یصلون الی ترک الحركات من باب البر و التقوی الی الله تعالی فقال جنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط الاعمال و هذه عندی عظیمه والذی یسرق و یزنی احسن حالاً من الذی یقول هذا و ان العارفين بالله اخذوا الاعمال بالله و الیه یرجعون فیها ولو بقیة الف عام لم انقص من اعمال البر ذرةً الا ان یحال لی دونها و انها لا کتد فی معرفتی و اقوی بحالی. منقول است که منصور حلاج با آنهمه دعوی هر شبانروز هزار رکعت نماز می کرد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گذارده بود یکی از کمل مشائخ طبقات فرموده غضوا ابصارکم ولو عن شاة انشی، اگر مشرب اهل وحدت وجود ترک تعرض و آزار خلق بودی مولانا عبد الرحمن جامی که از کمل ارباب وحدت وجود و از محققان شان بوده چرا رد این جماعه در کتاب سلسله الذهب نمودی و مثنوی طویل در نکوهش اینها آوردی عنوان مثنوی را باین عبارت نوشته در مذمت آنانکه بنای مذهب خود بر کم آزاری نهاده اند و در ورطه اباحت و اتحاد افتاده اند.

بیت:

منکر آمد به پیش او معروف

شد بمنکر عنان او مصروف

ترک آزار کردن ای خواجه

دفتر کفر راست دیباجه



نفس محنت گزین راحت جوی

داردش در اباحت روی

شد یکی پیش او حرام و حلال

می نه اندیشد از نکال و وبال



می شود مرتکب مناهی را
می افتد در عقب ملاحی را

گناه لافد ز مذهب تجرید
گناه گزافد ز مشرب توجید



نیست لاف و گزاف او عاری
لیکن او را چونیک انگاری

مذهبش جمع فضه و ذهب است
مشربش شرب باده عنب است



از علامات عقل و دین عاری
مذهبش حصر در کم آزاری

نه از احوال سابقش عبرت
نه از احوال لاحقش حیرت



نسبت خود کند بدرویشان
دم زند از ارادت ایشان

هر که درویش ازو بود بیزار
کی ز درویش آید این کردار



نیست درویشی آنکه زندقه است
نیست جمعیت آنکه تفرقه است

اصطلاحات عارفان از بر
کرده و می کند بیان فرفر



دلش از سرکار واقف نه
معرفت بی شمار و عارف نه

همچو جوز تهی نماید نغز
لیک چون بشکنی نیابی مغز



کرده وهم و خیال ناپاکان
مندرج در عبارت پاکان

لفظها پاک و معنیش گرگین
نافه چین لفاغه سرگین



نافه نکشاده مشک افشانند
ورکشاید جهان بگننداند

وفي العوارف سئل سهل عن رجل يقول انا كالباب لا اتحرك الا اذا حركت قال هذا لا يقوله الا احد الرجلين اما صديق او زنديق لان الصديق يقول هذا القول اشارة الى ان قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام الاصول و رعاية حدود العبودية والزنديق يقول ذلك احالة للاشياء على الله تعالى واسقاطاً للائمة عن نفسه وانخلاعاً عن الدين و رسمه عجب کار و بار است جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری و صلح کل اختیار کرده اند باهمه فرق از کافران و جهودان و جوگیه و براهمه و ملاحده و زنادق و ارمنی

وغير آن نيك اند صلح و محبتها و انبساطها و صحبتها بايكديگر دارند غير از متابعان سنت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم كه اهل سنت و جماعت اند و فرقه ناجيه اند و در باب آنها وارد شده است **(الدين هم على ما انا عليه واصحابي)** كه باينها غلظت و عداوت دارند صلح شان با ديگران ست با اينها در مقام ايذا و آزارند و تخریب اينها ميخواهند عجب صلح كل است كه با محمدیان كه پيشواي شان رحمت عالميان ست غلظت و عداوت باشد و با غير محمدیان كه محل غلظت است بنصوص قرآنی محبت و مودت بود بلي **(الكفرمة واحدة)** نيك تأمل نمايند ترك تعرض خلق اگر محمود می بود امر بالمعروف و نهی عن المنكر از واجبات دين متين نمی گشت و حق سبحانه اين امت را باتيان اين امر جليل القدر خير امت نمی فرمود. قال الله تعالى **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... * آل عمران: ۱۱۰)** و جای ديگر مي فرماید **(...الأمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله... * التوبة: ۱۱۲)** و نیز فرموده **(و المؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعضهم تأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر... * لتوبة: ۷۱)** و جميع انبياء و نبينا عليهم السلام و صحابه و تابعين و تبع تابعين و سائر سلف صالحين چه كوششها در اتيان امر معروف و نهی منكر نموده اند و چه ايذاها در محصيل اين امر كشيده اند بامر عبث اينهمه جهد نمودن و ايذا كشدن سفاهت محض است اگر ترك تعرض مستحسن می بود چرا انكار قلبی را از انكار شرعی اضعف ايمان برمودی كما ورد في الحديث الصحيح عن رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم انه قال **(من رای منكم منكرا فليغيره بيده وان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه و ذلك اضعف الايمان)** رواه مسلم و چرا تارك امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اهل آن بلده ساختندی و در زير و زبر آن شريك نمودندی كما روی جابر انه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم **(اوحى الله عز وجل الى جبرئيل عليه السلام ان اقلب مدينة كذا و كذا باهلها فقال يا رب ان فيهم عبدك فلانا لم يعصك طرفة عين قال فقال قلبها عليه و عليهم فان وجهه لم يتغير في ساعة قط)** رواه البيهقي. اگر گویند كرمه بآيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم لا يضركم من ضل إذا اهتديتم... * المائدة: ۱۰۵) دلالت ترك امر معروف و نهی منكر دارد.

گوئیم ممنوع است چه معنی اهتدا که در کریمه آمده است شامل امر معروف و نهی منکر است کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آرید امر معروف کنید و نهی منکر نمائید گمراهی دیگران شما را زیان ندارد و شان نزول این آیت نیز مؤید این معنی است چون مسلمانان از کفر و عدم انقیاد کفار نگون سار دلتنگ شدند حق تعالی تسلیه مسلمانان باین آیه کریمه فرمود یعنی چون شما این کار خود را کردید و دلالت براه راست نمودید و از کفر و طغیان ترسانیدید بعد از آن کفر آنها بشما مضرت نرساند و جمعی که این آیت کریمه را بر ظاهر گذاشته اند گفته اند که این آیت بآیت امر معروف منسوخ گشته است عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه انه قال (فی خطبته) یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الآیة (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... * المائدة: ١٠٥) و انی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یقول (ان الناس اذا راوا منكرا فلم یغیروه یوشك ان یرحمهم الله بعقابه) رواه ابن ماجه الترمذی و صححه. و فی روایة ابی داود (اذا راوا الظالم فلم یأخذوا علی یدیه لیوشك ان یرحمهم الله بعقاب) و فی روایة اخرى له (ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون الا یوشك ان یرحمهم الله بعقاب) و عن ابی ثعلبة فی قوله تعالی (...عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... * المائدة: ١٠٥) فقال اما والله لقد سألت عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال (بل ایتمروا بالمعروف و تنهاوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحا مطاعا و هوی متبعا و دنیا مؤثرة و اعجاب کل ذی رأی برأیه و رأیت امرا لا بد لك منه فعلیك نفسك و دع امر العوام فان وراءكم ایام الصبر فمن صبر فیهن مثل قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسين رجلا یعملون مثل عمله) قالوا یا رسول الله اجر خمسين منهم قال (اجر خمسين منكم) رواه الترمذی و ابن ماجه. اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل الله طریقه انبیاء کرام است علی اتباعهم الصلوات و التسلیمات و طریقه اولیا ترک تعرض است و عدم امر معروف چنانچه بعضی از اهل این وقت می گویند گوئیم که وجوب و فرضیت این امور و فضائل اتیان آن و مواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته است و فرضیت و وعد و وعید نسبت بکافه انام است خصوصیت باشخاص دو اشخاص ندارد خواص و عوام و انبیا و اولیا در اتیان فرائض برابرند و همه داخل وعد

وعید. یا آنکه گوئیم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بمتابعت انبیاء است
 علیهم الصلوات و التسلیمات اولیا هر چه یافته اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب
 الهی جل شانہ همه بمتابعت و طفیل انبیا علیهم السلام یافته اند راه وصول منحصر در
 تبع این بزرگواران است (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... * آل عمران: ۳۱)
 سوای این هر راهی که هست رو بضلالت دارد و سبیل شیاطین است کریمه (...فَمَاذَا بَعْدَ
 الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * یزس: ۱۷) دلیل شافی است بر این معنی (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا
 فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... * الانعام: ۱۵۳) شاهد عدل بر آن و عن عبد الله
 بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و سلم خطأ ثم قال (هذا
 سبيل الله) ثم خط خطوطاً عن يمينه و عن شماله و قال (هذه سبل الشياطين على كل سبيل
 منها شيطان يدعو اليه) و قرأ (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ... * الانعام: ۱۵۳) الآية
 رواه احمد و النسائي و الدارمي پس هر که بی متابعت انبیا خواهد که در راه حق در آید
 جل و علا و بکمال برسد غیر گمراهی چیزی حاصل نه کرده باشد و اگر چیزی حاصل
 یابد استدراج بود که نتیجه آن در آخرت خسران و حرمان است (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا
 لَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * آل عمران: ۸۵)

بیت: محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

منید بغدادی قدس سره که رئیس صوفیه و سید الطائفه است می فرماید من لم يحفظ
 قرآن ولم يكتب الحديث لا يقتدى به في شاننا هذا فان عملنا هذا مقيد بالكتاب و
 سنة.

می آرند که درویشی از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره پرسید
 که شیطان را بر روندگان این راه هیچ دست باشد خواجه فرمودند که هر رونده که بسر حد
 های نرسیده است چون در خشم شود شیطان بروی دست یابد اما آن رونده که
 بنای نفس رسیده باشد وی را خشم نبود غیرت بود هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد
 این چنین صفت آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد تعالی و کتاب خدای را
 و جل بدست راست گیرد و سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را بدست
 چپ گیرد و در میان این دو روشنای راه سلوک کند.

از حضرت خواجه احرار منقول است که می فرمودند اگر تمام احوال و مواجید را
 بادهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمی دانیم
 اگر تمام خرابیها را بر ما جمع سازند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ
 باک نداریم انصاف باید داد نبوت ختم یافته است و زمان وحی منقطع شده و دین کامل
 گشته و نعمت تمام شده امروز بکدام حجت و بکدام سند این چنین دین متین را کسی
 تواند برداشت و بخواب و خیال خود کلمه متفقہ انبیارا علیهم الصلوة والتسلیمات که
 بوحی قطعی و اخبار الهی مثبت و متیقن گشته یکسو ساخت عقل دور اندیش را کا
 باید فرمود و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبیل شیاطین دور باید بود و صراط
 مستقیم سنت سنیه را از دست نباید داد اتباع انبیا علیهم الصلوات و التحیات البت
 منجی است و مثمر برکات و سوای آن همه خطر در خطر است فالحذر کل الحذر. را
 نجات قطعی را گذاشته براه خطر رفتن و در دام شیاطین لعین افتادن و خود را در معرض
 هلاک سرمدی دادن از عقل بسی مستبعد است وجد و حال و خواب و خیال که ب
 خلاف پیغمبران بر حق بود (كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) ^[۱] است چون کار بخدا افتد
 جل و علا گور و قیامت پرتو اندازد غیر از متابعت انبیا علیهم البرکات که بوحی قطعی
 ثابت شده است هیچ چیز سود ندارد و دستگیری در آن وقت ننماید آری اگر احوال
 و مواجید و کشف و الهامات باین متابعت جمع شود نُورٌ عَلٰی نُورٍ باشد و چون بکمال آ
 برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانکه صحابه کرام و سلف
 صالحین و مشائخ مستقیم الاحوال را بود رزقنا الله سبحانه وایا کم هذه الدرجة القصوى.
 پس مقرر شد که راه وصول بدرجات قرب الهی جل شانه خواه قرب نبوت بود
 خواه قرب ولایت و واصلان انبیا باشند علیهم الصلوات یا اولیا منحصر در راه شریعت
 است که پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوة والسلام بدان راه رفته و دعوت کرده و مأمور
 بدان گشته در کریمه (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ... * يٰۤاَيُّهَا
 (۱۰۸) و کریمه (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... * آل عمران: ۳۱) نیز بآن
 دلالت دارد سوای آن هر راهی که هست رو بضلالت دارد و از مطلوب حقیقی منحرف

(کل طریقه ردّته الشریعة فہی زندقة) کریمہ (وَ اَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً...# الأنعام: ۱۵۳)
 الآیة و کریمہ (...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ...# یونس: ۳۲) و کریمہ (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ
 دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...# آل عمران: ۸۵) و حدیث (خط لنا) الحدیث و حدیث (کل بدعة ضلالة)
 و احادیث دیگر شاهد این معنی است و آنچه در عبارت بعضی از اکابر واقع شده است
 کہ راه های کہ موصل جناب قدس خداوندی است جل سلطانہ دوراہ است راہی
 است کہ بقرب ولایت تعلق دارد و راہی است کہ بقرب نبوت متعلق است منافاتی
 باین تحقیق ندارد چه این ہر دوراہ داخل دائرہ شریعت غراست و این ہر دو قرب منوط
 بتابعت انبیا علیہم الصلوٰت و البرکات کہ صراط مستقیم است پس کسی کہ خواہد
 کہ بی اتیان احکام شریعت و بی تبعیت رسل علیہم الصلوٰت و التسلیمات بیکی ازین
 دو قرب برسد بمطلب نرسد و راہ گم کند و خائب و خاسر بود همچنین آنچه مشہور
 گشتہ کہ (الطَّرُقُ اِلَى اللّٰهِ بَعْدَ اَنْفَاسِ الْمَخْلُوٰقَاتِ) درست است چه ہر ظل را باصل خود
 شاہراہ است و ہر مخلوقی را عین ثابتہ جدا و بما نحن فیہ ہیچ تدافع ندارد چه اینہمہ راہا
 ر حق وصول مشروط باتیان احکام شرعیہ است ہر کہ از دائرہ شریعت غرا بر آمدہ
 خواہد کہ بیکی از این طرق در آید در راہ ماند و بمطلب نرسد بلکہ گمراہ گردد پس
 منشاء این ہمہ طرق شریعت آمد و با وجود تعدد طرق عاید بیک طریق گشت اتحاد
 لطریق گفتن باعتبار منشا است و تعدد طرق باعتبار ناشی و دو طریق باعتبار طرق کلیہ
 است و طرق بسیار باعتبار طرق جزئیہ. فی معارج الہدایة قال بعضهم الطرق الی اللہ تعالی
 تعدد انفاس المخلوقات ولكن کلها مندرجہ و مندرجہ و منطویہ و منسکبہ فی دائرۃ الشریعة
 لکبری المجللة الشریعة المحمدیة العظمی و هذه الطرق بالنسبة الی ارکان الشجرة
 شریعة اصولها و فروعها و عروقها و اغصانها و اوراقها و ازهارها و انوارها و لایقال ہی
 شیاء سواها و امور مباینہ لها لا والذی برأ النسمة و شق الحبة ماوراء الحجة البیضاء
 الشریعة الحنفیة الکبری الا بنیان الضلال و العمی فما بعد صراط الحق القویم و سبیل
 الہ المستقیم الا سبیل الشیطان المبعد الرجیم المطرود الا بتر العقیم فماذا بعد الحق الا
 ضلال قال اللہ تعالی (وَ اَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ
 سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصِيكُم بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ# الأنعام: ۱۵۳) فی العوارف قوم من المفتونین سموا

انفسهم ملامتية ولبسوا ألبسة الصوفية لينسبوا بها الى الصوفية وما هم من الصوفية بشيء بل هم في غرور وغلط يستترون بلبسة الصوفية توكيا تارة و دعوى اخرى وينتهجون مناهج اهل الاباحة ويزعمون ان ضمايرهم خلصت الى الله تعالى وهذا عندهم هو الظفر بالمراد والارتسام بمراسم الشريعة رتبة العوام والقاصرين الافهام والمنحصرين في مضيق الاقتداء تقليداً وهذا هو عين الالحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردتها الشريعة زندقة و جهل هولاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية ومن صار من اهل الحقيقة تقيد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار مطالباً بأمور وزيادات لا يطالب بها غيره ممن لم يصل الى ذلك لا انه يخلع عن عنقه ربقة التكليف ويخامر باطنه الزيف والتحريف واحاديث النبوى على صاحبها الصلوة والسلام والتحية كه درباب امر معروف ونهى منكر و جهاد في سبيل الله وارد شده است ايراد مى نمايد نيك مطالعه فرمايند عن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال (والذى نفسى بيده لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنكر اوليوشكن الله ان يبعث عليكم عذاباً من عنده ثم لتدعونه ولا يستجاب لكم) رواه الترمذى وعن العرس بن العميرة الكندى ان النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال (اذا عملت الخطيئة في الارض من شهدها فكرهاها كان كمن غاب عنها، ومن غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها) رواه ابوداود وعن عدى ابن عدى الكندى قال حدثنا مولى لنا انه سمع جدنى يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول (ان الله تعالى لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين ظهراً بينهم وهم قادرون على ان ينكروا فلا ينكروا فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة) رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصى نهتهم علمائهم فلم ينتهوا فجالسوهم في مجالسهم وأكلوهم وشاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون) قال فجلس رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وكان متكئاً فقال (لا والذي نفسى بيده حتى تاطروهم اطراً) رواه الترمذى و ابوداؤد وفي رواية قال (كلا والله لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنكر ولتأخذن على يدى الظالم ولتأطرنه على الحق اطرا ولتقصرنه على الحق قصرا ان ليضربن الله بقلوب بعضكم على بعض ثم ليلعنكم كما لعنهم) وهم در حديث است (اذ

رأيت امتي تهاب الظالم ان تقول له انك ظالم فقد تودع منهم) طب سطر و عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (انه تصيب امتي في آخر الزمان من سلطانهم شدايد لا ينجو منه إلا رجل عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخيرا حبه عليه وان رأى من يعمل باطلا بغضه عليه فذلك ينجو على ابطانه كله) رواه البيهقي. وهم در حديث است. (ما من نبي بعثه الله في امته قبلي إلا كان له في امته حواريون واصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بامرهم ثم نهارا يخلف من بعدهم خلوف يقولون مالا يفعلون ويفعلون مالا يؤمرون فمن جاهدكم بیده فهو مؤمن ومن جاهدكم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدكم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من لايمان حبة خردل) حم عن ابن مسعود. وهم در حديث ست (اذا خفيت الخطيئة لا تضر إلا صاحبها و اذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة) طس عن ابي هريرة وهم در حديث است اذا رايتم الامر لا تستطيعون تغيره فاصبروا حتى يكون الله هو الذي يغيره) عد هب عن ابي مامة. وهم در حديث است (وجب عليكم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ما لم تخافوا ان تؤتى اليكم مثل الذي نهيتم عنه فاذا خفتم ذلك فقد حل لكم السكوت) ابو نعيم الديلمى عن مسور. وهم در حديث است (ألا أخبركم باقوام ليسوا بانبياء ولا شهداء فبسطهم يوم القيمة الانبياء والشهداء بمنازهم من الله على منابر من نور يعرفون الذين يحبون بآداء الله الى الله ويحبون الله الى عباده ويمشون في الارض نصحاء) قيل كيف يحبون عباد الله الى الله قال (يأمرونهم بما يحب الله وينهونهم عما يكرهه الله فاذا اطاعوهم احبهم) هب ابو سعيد النقاش في معجمه و ابن النجار عن انس. وهم در حديث است (اذا ظهرت لعاصي في امتي عمهم الله عز وجل بعذاب من عنده) قيل اما في الناس يومئذ الصالحون قال (بل يصيبهم ما اصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله ورضوان) حم طب عن ام سلمة. وهم در حديث است (بئس القوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات وبئس القوم قوم لا يأمرون بالمعروف ولا ينهون عن المنكر) ابو الشيخ عن ابن مسعود. وهم در حديث ست (من ارعب صاحب بدعة ملاً الله قلبه امانة و ايمانا ومن انتهر صاحب بدعة امانة الله من الفرع الاكبر ومن اهان صاحب بدعة رفعه الله في الجنة درجة ومن لان له اذا لقيه تبشيشا

فقد استخف بما انزل على محمد (عليه وآله الصلوة والسلام ابن عساكر عن ابن عمر وروى
روايتي آمده (من اعرض عن صاحب بدعة بغضا له ملأ الله قلبه اماناً وایماناً ومن انته
صاحب بدعة امنه الله يوم الفزع الاكبر ومن اهان صاحب بدعة رفعه الله في الجنة مائة درجة
ومن سلم على صاحب بدعة اولقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما انزل على محمد)
الخطيب عن ابن عمر وهم در حديث است (من انعش حقاً بلسانه جرى له اجره حتى ياتي
الله يوم القيمة فيوفيه ثوابه سموبه) حل عن انس. وهم در حديث است (من مشى مع
مظلوم حتى يثبت له حقه ثبت الله تعالى قدميه يوم تزل الاقدام) ابو الشيخ و ابو نعيم عن
ابن عمر رضی الله تعالى عنه. وهم در حديث است (والذي نفسى بيده ليخرجن من امتي
من قبورهم في صورة القردة والخنازير بمداهننتهم في المعاصي و كفهم عن النهي وهم
يستطيعون) ابو نعيم عن عبد الرحمن بن عوف. وهم در حديث است (يكون في آخر الزمان
قوم يحضرون السلطان فيحكمون لغير حكم الله ولا ينهونه فعليهم لعنة الله) ابو نعيم
الديلمى عن ابن مسعود. وهم در حديث است (لا ينبغي لنفس مومنة ترى من يعصى الله فانه
تنكر عليه) الحكيم عن حسين بن على وهم در حديث است (افضل الجهاد كلمة عدل
عند سلطان جائر و امير جائر) خط عن ابى سعيد. وهم در حديث است (افضل الاعمال
الحب في الله تعالى) رواه ابو داود و في رواية (ان احب الاعمال الى الله تعالى الحب في الله
البغض في الله تعالى) و عن ذرة بنت ابى لهب قالت قلت يا رسول الله من خير الناس قال
(اتقاهم للرب عزوجل و اوصلهم للرحم و آمرهم بالمعروف و انها هم عن المنكر) رواه ابو
الشيخ و البيهقي. وهم در حديث است (لا تزال لا اله الا الله تشفع من قالها ترد عنها
العذاب و النعمة ما لم يستخفوا بحقها) قالوا يا رسول الله و ما الاستخفاف بحقها قال
(يظهر العمل بمعاصي الله تعالى فلا ينكروا ولا يغيروا.) رواه الاصفهاني و عن ابى ذر قال
اوصاني خليلي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بخصال من الخير اوصاني ان لا اخاف في
الله لومة لائم و اوصاني ان لا اقول الا الحق و ان كان مرا. رواه ابن حبان و عن ابى
هريرة قال كنا نسمع ان الرجل يتعلق بالرجل يوم القيمة وهو لا يعرفه فيقول مالك ايتي و
بيني و بينك معرفة فيقول كنت تراني على الخطاء و على المنكر و لا تنهاني ذكره رزين.

فضيلت جهاد، قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (ان في الجنة ما

دبحة اعياها الله المجاهدين في سبيل الله ما بين الدرجتين كما بين السماء و الارض) رواه

البخارى. وهم در حديث است (مثل المجاهد في سبيل الله كمثل الصائم القائم القانت [۱] آيات الله لا يفتر من صيام ولا صلوة حتى يرجع المجاهد في سبيل الله) متفق عليه. وهم در حديث است (والذى نفسى بيده لولا ان رجالا من المؤمنين لا تطيب انفسهم ان يتخلفوا عنى ولا اجد ما احملهم عليه ما تخلفت عن سرية تغزوا في سبيل الله والذى نفسى بيده لوددت ان اقتل في سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل) متفق عليه. وهم در حديث ست (رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها) وفي رواية (لغدوة في سبيل الله أو روحة خير من الدنيا وما فيها) متفق عليه. وهم در حديث است (ما اعبرت قدما عبد في سبيل الله فتمسه النار) رواه البخارى. وهم در حديث است (لا يجتمع كافرو قاتله في النار ابداً) رواه مسلم. وهم در حديث است (ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من شيء الا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة) متفق عليه. وهم در حديث است (يضحك الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما الآخر يدخلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فيقتل ثم يتوب الله على القاتل فيستشهد) متفق عليه. وهم در حديث است (من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وان مات على فراشه) رواه مسلم. وهم در حديث است (من مات ولم يغز ولم يحدث به نفسه مات على شعبة من نفاق) رواه مسلم. ونيز آمده جاء رجل الى النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فقال الرجل يقاتل للمغنم والرجل يقاتل للذكر والرجل يقاتل يبرى مكانه فمن في سبيل الله قال (من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله) متفق عليه. وهم در حديث است (كل ميت يختم على عمله الا الذى مات مرابطا في سبيل الله فانه ينمى به عمله الى يوم القيمة ويأمن فتنة القبر) رواه الترمذى و ابو داود و الدارمى. وهم در حديث است (من قاتل في سبيل الله فواق ناقة فقد وجبت له الجنة ومن جرح جرحا في سبيل الله او نكب نكبة فانها تجيء يوم القيمة كاغزر ما كانت لونها الزعفران وريحها لمسك ومن خرج به خراج في سبيل الله فان عليه طابع الشهداء) رواه الترمذى و ابو داود و النسائى وهم در حديث ست (لا يلج النار من بكى من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع

(۱) يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم فيكون تعلق الباء كتعلقه في قولك قام بالامر اذا جد فيه فتجد له فالمعنى قيام بما تجب عليه من استفراغ الجهد في معرفة كتاب الله تعالى والامثال بما امر به والانتهاى بما نهى عنه وان يراد طول القيام على المصلح الذى يطول بقاءه في صيانة عقائد واط

ولا يجتمع على عبد غبار في سبيل الله ودخان جهنم) رواه الترمذى وزاد النسائى في اخرى
(في منخرى مسلم ابدا) وفي اخرى له (في جوف عبد ابدا ولا يجتمع الشح والايمان في قلب
عبد ابدا). وهم در حديث ست (عينان لاتمسهما النار عين بكت من خشية الله وعين باتت
تحرس في سبيل الله). رواه الترمذى وهم در حديث است (رباط يوم في سبيل الله خير من
الف يوم فيما سواه من المنازل) رواه الترمذى والنسائى. وهم در حديث است ان النبى
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم سئل اى الاعمال افضل قال (طول القيام) قيل فآى
الصدقة افضل قال (جهد المقل) قيل فآى الهجرة افضل قال (من هجر ما حرم الله عليه)
قيل فآى الجهاد افضل قال (من جاهد المشركين بماله ونفسه) قيل فآى القتل اشرف. قال
(من اهريق دمه وعقر جواده) رواه ابو داود. وهم در حديث ست (لشهيدي عند الله ست
خصال يغفر له في اول دفعة ويرى مقعده من الجنة ويجار من عذاب القبر ويأمن من الفزع
الاكبر ويوضع على راسه تاج الوقار الياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج اثنتين وسبعين
زوجة من الحور العين ويشفع في سبعين من اقربائه) رواه الترمذى وابن ماجه وهم در حديث
است (من لقي الله بغير اثر من جهاد لقي الله وفيه ثلثة) رواه الترمذى وابن ماجه وهم در
حديث است (الشهيدي لا يجد الم القتل الا كما يجد احدكم الم القرصة) رواه الترمذى
النسائى والدارمى وقال الترمذى هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است (ليس
شئ احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله وقطرة دم تهراق في سبيل
الله واما الاثران فاثري في سبيل الله واثري في فريضة من فرائض الله تعالى) رواه الترمذى وقال
هذا حديث حسن غريب وعن ابى امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم في سرية فمر رجل بغار فيه شئ من ماء وبقل فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى
من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في ذلك فقال رسول الله صلى
الله تعالى عليه وآله وسلم (انى لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكنى بعثت بالحنيف
السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة او روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولما
احدكم في الصف خير من صلوته ستين سنة) رواه احمد. وهم در حديث است (المؤمنون في
الدنيا على ثلثة اجزاء الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في
سبيل الله والذي يأمنه الناس على اموالهم وانفسهم ثم الذى اذا اشرف على طمع تركه لله ع

و جل) رواه احمد. وهم در حديث ست (من ارسل نفقة في سبيل الله واقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجهه ذلك فله بكل درهم سبعمائة الف درهم) ثم تلا هذه الاية (...وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ...# البقرة: ٢٦١) رواه ابن ماجه. وعن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول (الشهداء اربعة رجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو فصدق الله حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم يوم القيمة هكذا ورفع رأسه حتى سقطت قلنسوته) فلا ادري قلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال (و رجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو كأنما ضرب جلده بشوك طلح من الحبن اتاه سهم غرب فقتله فهو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملاً صالحاً وآخر سيئاً لقي العدو فصدق الله حتى قتل فذاك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن اسرف على نفسه لقي العدو فصدق الله تعالى حتى قتل فذاك في الدرجة الرابعة.) رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن غريب وهم در حديث است (القتلى ثلاثة مؤمن جاهد بنفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل) قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فيه (فذلك الشهيد الممتحن في خيمة الله تحت عرشه لا يفضله النبيون الا بدرجة النبوة ومؤمن خلط عملاً صالحاً وآخر سيئاً جاهد بنفسه وماله في سبيل الله اذا لقي العدو قاتل حتى يقتل) قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فيه (مُضْمَصَةٌ مَحْت ذَنْبُهُ وَخَطَايَاهُ اِنْ السِّيفُ مَحَاءٌ لِلْخَطَايَا وَادْخَلَ مِنْ اَيِّ ابْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَ وَمَنَافِقٌ جَاهِدَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ اِذَا لَقِيَ الْعَدُوَّ قَاتَلَ حَتَّى يَمُوتَ فِي النَّارِ اِنْ السِّيفُ لَا يَمْحُو النِّفَاقَ) رواه الدارمى، وعن ابن عائد قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر فالتفت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم الى الناس فقال (هل راه احد منكم على عمل الاسلام) فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله فصلى عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وحشى عليه التراب وقال (اصحابك يظنون انك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة) وقال يا عمر (انك لا تسأل عن اعمال الناس ولكن تسأل عن الفطرة) رواه البيهقى في شعب الايمان وهم در حديث است (وفد الله ثلاثة الغازى والحاج والمعتمر) رواه النسائى وهم در حديث ست (حرس ليلة في سبيل

الله على ساحل البحر افضل من صيام رجل وقيامه في اهله الف سنة السنة ثلاث مائة يوم و اليوم
كالف سنة) رواه ابن ماجه. وهم در حديث است (غزوة في البحر مثل عشر غزوات في البر
والذي يسدر في البحر كالمشحط في دمه في سبيل الله) رواه ابن ماجه عن ام الدرداء. وهم
در حديث است (شهيد البحر مثل شهيدى البر وما بين الموجتين كقاطع الدنيا في طاعة الله
وان الله عز وجل وكل ملك الموت بقبض الارواح الا شهيد البحر فانه يتولى قبض ارواحهم
ويغفر لشهيد البر الذنوب كلها إلا الدين ولشهيد البحر الذنوب والدين) رواه ابن ماجه، و
عن ابى امامة قال جاء رجل الى النبی صلی الله عليه وآله وسلم فقال أرايت رجلاً غزا
يلتمس الاجر والذكر ما له فقال رسول الله صلی الله تعالى عليه وآله وسلم (لا شيء له)
فاعادها ثلث مرات يقول له رسول الله صلی الله تعالى عليه وآله وسلم (لا شيء له) ثم قال
(ان الله لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وابتغى به وجهه) رواه احمد والنسائي. وهم
در حديث است (ان صلوة المرابط تعدل خمسمائة صلوات ونفقة الدينار والدرهم منه افضل
من سبعمائة دينار ينفقه في غيره) رواه البيهقي و في رواية بالفى صلوات و فيه نكارة.
وهم در حديث است (ثلاثة لا ترى اعينهم النار عين حرست في سبيل الله وعين بكت من
خشية الله وعين كفت من محارم الله) رواه الطبراني. وهم در حديث است (الا انبئكم ليلة
افضل من ليلة القدر حارس حرس في ارض خوف لعله لا يرجع الى اهله) رواه الحاكم وقال
صحيح على شرط البخارى. وهم در حديث است (كل عين باكية يوم القيمة إلا عين
غضت من محارم الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرج منها مثل راس الذباب من خشية
الله) رواه الاصبهاني. وهم در حديث است (من اعان مجاهدا في سبيل الله او غارما في
عسرتة او مكاتبا في رقبته اظله الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله) رواه احمد و البيهقي. وهم در
حديث است (من اظلم راس غازي اظله الله يوم القيمة) رواه ابن حبان في صحيحه و
البيهقي. وهم در حديث است (من احتبس فرساً في سبيل الله ايماناً بالله وتصديقاً بوعده
فان شعبه وريته وروثه وبوله في ميزانه يوم القيمة) يعنى حسنات رواه البخارى وغيره. وهم
در حديث است (طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فان له بكل كلمة
سبعين الف حسنة كل حسنة منها عشر اضعاف مع الذي له عند الله من المزيد) الحديث
رواه الطبراني. وهم در حديث است (صلوة في مسجدى تعدل بعشرة آلاف صلوات وصلوة

في المسجد الحرام تعدل بمائة الف صلوة والصلوة في ارض الرباط بالفى الف صلوات)
الحديث رواه ابو الشيخ و ابن حبان. وهم در حديث ست (من رمى رمية في سبيل الله قصر
او بلغ كان له اجر اربعة اناس من بنى اسماعيل اعتقهم) رواه البزار. وهم در حديث
است (مقام الرجل في الصف في سبيل الله افضل عند الله من عبادة ستين سنة) رواه
الحاكم وقال صحيح على شرط البخارى. وهم در حديث است (ساعتان لا ترد على داع
دعوته حين تقام الصلوات وفي الصف في سبيل الله) رواه ابن حبان. وهم در حديث
است قال رجل يا رسول الله انى اقف الموقف اريد وجه الله و اريد ان يرى موطنى فلم يرد
عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم شيئاً حتى نزلت (...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا* الكهف : ۱۱۰) رواه الحاكم وقال
صحيح على شرط الشيخين. وهم در حديث است (ان اول الناس يقضى عليه يوم القيمة
رجل استشهد فاتى به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى
استشهدت قال كذبت ولكن قاتلت لان يقال هو جرى فقد قيل ثم امر به فسحب على
وجهه حتى القى في النار) الحديث رواه مسلم والحافظ و النسائى و الترمذى و ابن خزيمة في
صحيحه. وهم در حديث است (من فاته الغزو معى فليغزوا في البحر) رواه الطبرانى. وهم
در حديث است (الشهداء ثلاثة رجل خرج بنفسه و ماله في سبيل الله لا يريد ان يقاتل ولا
يقتل لكن يكثر سواد المسلمين فان مات او قتل غفر له ذنوبه كلها و اجر من عذاب القبر و
يؤمن من الفزع و يزوج من الحور العين و حلت عليه حلة الكرامة و يوضع على رأسه تاج الوقار
و الخلد و الثانى خرج بنفسه و ماله محتسبا يريد ان يقتل ولا يقتل فان مات او قتل كانت رقبته
مع ابراهيم خليل الرحمن بين يدى الله تبارك و تعالى في مقعد صدق عند ملك مقتدر و الثالث
خرج بنفسه و ماله محتسبا يريد ان يقتل و يقتل فان مات او قتل جاء يوم القيمة شاهراً سيفه
واضعه على عنقه و الناس جاثون على الركب يقولون الا افسحوا لنا فانا قد بذلنا اموالنا و دمانا
لله تبارك و تعالى) قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم (والذى نفسى بيده لو قالوا ذلك
لابراهيم الخليل او لنبى من الانبياء لرحل لهم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى
يأتون منابر من نور تحت العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين الناس لا يجدون غم
الموت ولا يغتمون في البرزخ ولا تفرعهم الصيحة ولا يسمهم الحساب ولا الميزان ولا الصراط

ينظرون كيف يقضى بين الناس ولا يسألون شيئاً إلا أعطوا ولا يشفعون في شيء إلا شفّعوا فيه و يعطون من الجنة ما أحبوا وينتهون من الجنة حيث أحبوا) رواه البزار و البيهقي و الاصفهاني، و عن نعيم بن عمار ان رجلاً سأل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم اى الشهداء افضل قال (الذين ان يلقوا في الصف لا يلتفتون وجوههم حتى يقتلون اولئك ينطلقون في الغرف العلى من الجنة ويضحك اليهم ربهم و اذا ضحك ربك الى عبد في الدنيا فلا حساب عليه) رواه احمد و ابو يعلى و رواها ثقة. وهم در حديث است (الا اخبركم عن الاجود الاجود والله الاجود وانا اجود ولد آدم و اجودهم من بعدى رجل علم علماً فنشر علمه يبعث يوم القيمة امّةً واحدةً ورجل جاهد بنفسه لله عزوجل حتى يقتل) رواه ابو يعلى و البيهقي. وهم در حديث است (ثلاثة يحبهم الله و يضحك اليهم و يستبشر بهم الذى اذا انكشفت فئة قاتل ورائها بنفسه لله عزوجل فاما ان يقتل واما ان ينصره الله و يكفيه فيقول انظروا الى عبدى هذا كيف صبر بنفسه و الذى له امرأة حسنة و فراش لين حسن فيقوم من الليل يذره شهوته و يذكرنى ولو شاء رقد و الذى اذا كان في سفره و كان معه ركب فسهروا ثم هجعوا فقام من السحرفى السراء و الضراء) رواه الطبرانى باسناد حسن، و عن ابى هريرة عن النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه سأل جبرائيل عن هذه الآية (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ... * الزمر: ٦٨) من الذين لم يشاء الله ان يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسيا فهم حول عرشه فاتاهم الملائكة من المحشر بنجائب من ياقوت ازمتها الدر الابيض برحال الذهب اغشيتها السندس و الاستبرق و غارقها اللين من الحرير خطاها مد ابصار الرجال يسرون في الجنة على خيول يقولون عند طول النزهة انطلقوا بنا ننظر كيف يقضى الله بين خلقه يضحك الله اليهم و اذا ضحك الله الى عبد في موطن فلا حساب عليه) رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است (ما ترك قوم الجهاد الا عمهم الله بالعذاب) رواه الطبرانى باسناد حسن. وهم در حديث است (ثلاثة يضحك الله اليهم الرجل اذا قام بالليل يصلى و القوم اذا صفوا في الصلوة و القوم اذا صفوا في قتال بالعدو) وهم در حديث است (الجهاد واجب عليكم مع كل امير برأ كان او فاجراً و ان هو عمل الكبائر) عن ابى هريرة. وهم در حديث است (الجنة تحت ظلال السيوف) عن ابى موسى. وهم در حديث است (من راح روحة في سبيل الله كان له بمثل ما اصاب به من

الغبار مسكا يوم القيمة) ايضا عن انس. وهم در حديث است (من سل سيفه في سبيل الله فقد بايع الله) ابن مردويه عن ابي هريرة. وهم در حديث است (من صدع راسه في سبيل الله فاحتسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب) طب عن بن عمر. وهم در حديث است (من فدا اسيرا من ايدى العدو فانا ذلك الاسير) ط ص عن ابن عباس. وهم در حديث است (ساعات في سبيل الله خير من خمسين حجة) عن بن عمر وهم در حديث است (السيوف مفاتيح الجنة) ابوبكر بن عساكر عن زيد (كفى بالسيف شاهدا) عن سلمة بن المحبق (السيوف اردية المجاهدين) فر عن ابي ايوب المحاملي في اماليه عن زيد بن ثابت. وهم در حديث است (الا اخبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله حتى يقتل او يموت الا اخبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويوتى الزكوة ويشهد ان لا اله الا الله) ت ك عن ابي هريرة. وهم در حديث است (الاسلام ثلاثة ابيات سفلى وعليا وغرفة فاما السفلى فالاسلام الذي دخل فيها عامة المسلمين ولايسال احد منهم الا قال انا مسلم واما العليا فتفاضل اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا فالجهاد في سبيل الله لاينالها الا افضلهم) طب عن فضالة بن عبيد. وهم در حديث است (من مرض يوماً في سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه وكتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة رقبة) ابن زنجويه عن رجل من اهل الحجاز مرسل. وهم در حديث ست (لموقف في سبيل الله لايسل فيه سيف ولا يطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لايعصى الله فيها طرفة عين) ابن النجار عن ابن عمر. وهم در حديث است (لايزال الجهاد حلوا حضرا ما امطرت السماء وانبتت الارض وينشأ نشوءا من قبل المشرق يقولون لاجهاد ولا رباط اولئك هم وقود النار بل رباط يوم في سبيل الله خير من عتق الف رقبة ومن صدقة اهل الارض جميعا) ابن عساكر عن انس وضعفه. وهم در حديث است (المنفق على الخيل كباسط يده بالصدقة ولا يقبضها و ابوالها واوراثها عند الله يوم القيمة كزكى المسك) ابن سعيد طب عن يزيد بن عبد الله. وهم در حديث است (من مرض يوماً في البحر كان افضل من عتق الف رقبة يجهزهم وينفق عليهم الى يوم القيمة) الحديث كل عن علي.

بیکی از اهل زمانه در جواب کتابت او که تعرض بحال درویشان نموده بود

نوشته بودند که هر گز در عمر خود باین خواری زندگانی نکرده است که اکنون میکند مخدوما بنده عاجز که به بنده مثل خود تملق نماید و التجا و الحاح پیش گیرد جای آن دارد که ذل و خواری بکشد چرا بدرگاه غنی مطلق رونه آرد و تضرع و التجا نه کند که سزاوار این معنی اوست کشایش مشکلات ازومی آید و بس وسعت رزق و تنگی آن همه ازوست نه از غیر او (وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... * الآية. یونس: ۱۰۷) نوشته بودند که فقر و درویشی همین تنها ذکر نیست الخ

مخدوما این را بکسی نویسند که دعوی فقر و درویشی داشته باشد این فقیر خود را بمراحل از معنی فقر و درویشی دور میداند از هر چه گویند ازان هم زبون تراست و هر عیب که اثبات نمایند ازان هم معیوب تر نوشته بودند که غرض از مسلمانی تعطف و تلطف است الخ هر مسلمانی باندازه طاقت خود در این امور کوشش می نماید لیکن در آنچه مقدور اینکس نیست معذور است و این دور از کار خود را از کمال مسلمانی و حقیقت آن بسی دور می داند هر چه می نویسند بر محل است

نوشته بودند که صحبت باهل الله ارباب نفس را برای حصول مطالب دنیا است یا نتیجه آخرت است بالفعل نقد وقت ادراک فوائد دنیا است و معامله آخرت بدست آفریدگار است بقدر اعمال و افعال مخدوما کسی که باهل الله محض از برای دنیا صحبت دارد و آخرت ملحوظ نبود از برکات شان محروم مطلق است و خسران دنیا و آخرت نصیب وقت اوست در رنگ آنست کسی دنیا را بعمل آخرت طلب نماید خائب و خاسر است چنانچه بقرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوات و التسلیمات

ثابت شده است این سخن در رنگ آن سخن است که از ابوالفضل یافیزی نقل می کنند که می گفته که دنیا نقد است و آخرت نسیه هیچ کس نقد را بنسیه نفروخته است آری معامله آخرت بافریدگار است بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اهل الله است عمل بی اخلاص در رنگ قالب بی روح است که قابل قبول نیست صحبت اهل الله است که مس وجود را بکیمیای معرفت زر خالص می سازد و خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس اماره از صحبت این بزرگواران مامول است و وصول بدرجات قرب الهی جلّ شانه و معرفت او که مقصود از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مسئول و معامله که ورای اعمال و افعال است از خدمت ایشان ماخوذ است دنیای نجس و خسیس چه باشد که بطمع آن کسی باهل الله صحبت دارد در رنگ آنست که کسی به بادشاه بطمع فضله او صحبت دارد اگر چنین بود بس راه صوفیه و طریقه ارشاد شان و قطع مفاوز و بوادی در طلب حق که بزرگان کرده اند همه عبث باشد هیچ کس بعمل خود بی فضل بجائی نرسیده است عملی که وجود عامل دران در میان باشد از حیز اعتبار ساقط می دانند و رفع وجود عامل در صحبت درویشان است آنچه نوشته اید انکار است از فوائد صحبت و از ارشاد باطنی صوفیه علیه بلکه انکار است از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بوده بزعم شما ارادت آوردن باهل الله و صحبت داشتن با ایشانان محض برای دنیای دنی است و هر که از اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده اند مطمح نظر او مطالب دنیاوی بوده و بس ذلك مبلغهم من العلم معامله آخرت بافریدگار است بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل الله در رنگ صحبت اهل دنیا نیست بواسطه جلب منافع دنیا اعاذنا الله سبحانه عن هذا الاعتقاد

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بحاجی محمد افغان در آنکه مدار کار بر محبت شیخ کامل و متابعت

سنت سنیه است

بسم الله الرحمن الرحيم کتابتی که برادر اعز ارشد میان حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت در یوزۀ توجهات در بارۀ خود و در بارۀ مسترشدان خود نموده بودند گاه گاه توجه کرده میشود بیشتر هم خواهد کرد انشاء الله تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطه معنوی ست که عبارت از محبت و اعتقاد و گرویدن و تسلیم است مسترشد را نسبت بمرشد خود هر چند این رابطه قوی تر بود اخذ فیوض و برکات از باطن او زیاده تر کند محبت صرف و رابطه معنوی بی توجه در اخذ فیوض از باطن قطب کامل مکمل کافی ست و توجه محض بی محبت و رابطه معنوی کمتر موثر است تاثیر توجه را قابلیت محل در کار است آری توجه که با رابطه مذکورۀ معنوی جمع شود نور علی نور بود مدار بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اگر درین دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر او را ضائع نخواهند گذاشت و از کمالات اکابر محروم نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر در خطر است اگر چه هزار ریاضت نماید و السلام

مکتوب چهل و نهم (۴۹)

بمیر محمد خافی در آنکه معالجه امراض استیفای لذات فانیه بدواء امثال اوامر و نواهی است جلّ شانه

حضرت حق سبحانه بحصول مطالب کونین سر بلند دارد معالجه لذات و تنعمات فانیه منوط باتیان احکام شرعیه است و امثال اوامر و نواهی الهیه اگر این امثال و انقیاد در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و مشر سخط و عقوبات فلاح حقیقی در ترك استیفای لذات است مهما ممکن و هر که مرتکب است و معالجه

آن در کار دارد نیز از مضرت آن رسته است فویل لمن ارتكبها و افتتن بحلاوتها ولم يعالجها بمرارة الاوامر والنواهي و انهمك في السفليات ولم يرفع رأسه الى العلا و... يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ... * الزمر: ۵۶) واتبع الهوى (وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا * النازعات: ۳۸) و اعرض عن ما هو خير و ابقى (الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى * العلق: ۱۴) و ان العاقبة للتعوى (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى * النازعات: ۳۴-۳۵) و يا حَبِذَا لِمَنْ ارْتَقَى الى ربه ولم يلتفت الى الورى ولم يمد عينيه الى زهرة الحياة الدنيا (... خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * النازعات: ۴۰) و أمر أهله بالصلوة واصطبر عليها فطوبى له و بشرى - والسلام على من اتبع الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه و على آله الصلوات و البركات العلى .

مکتوب پنجاهم (۵۰)

بشېخ اسد الله افغان در اجوبه اسوله كه نموده اول آنكه توحيد دوام پذيرد يانه دوم آنكه بعد از حصول سير انفسى بجهت سير آفاقى تعب كند يانه سوم آنكه خوارق افضل است يا معارف چهارم آنكه فنا فى الله بى فناى فى الشيخ صورت بندد يانه پنجم آنكه آنچه مقرر طلاب ست كه هر ساعت منزل نوباید بسبب محبت باطنى است يا بطاعات ظاهر يا در كشوف يا در فنا و بقا اگر آخر است پس ترقى فانى بچه معنى است ششم آنكه چون حالت مرید بجای رسد كه هر گاه خواهد صورت مرشد حاضر شود ويرا لازم است كه در حضور آید يانه هفتم آنكه چون سالك را وقت در خلوت و انجمن يكسان باشد خلوت نشیند يانه هشتم آنكه شهود ارواح در مراقبه بهتر است يا در معائنه .

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى كتابت برادر عزيز شيخ اسد الله رسيد

و خوشوقت ساخت اسوله چند اندراج یافته بود در حل آن باندازه فهم قاصر مینویسد
استماع فرمایند پرسیده بودند که مسعود بك میفرماید.

بیت:

رفت ز مسعود بك جمله صفات بشر
او که همه ذات بود باز همان ذات شد

هر که را این دید رو می دهد همیشه دران می ماند یا گاه گاهی می شود بدانند
که بعضی طالبان را گاه دست میدهد و بعضی را این حالت دائمی است معتبر نزد
کامل اهل الله همان حالت است که دوام پذیرد این حالت بود یا غیر این حالت و آنچه
دائمی نیست چندان اعتبار ندارد مگر آنکه ترقی ازان حالت شود و بلند تر رود باید
دانست که منشاء این حالت غلبه سکر و افراط محبت است که تمیز را از دیده بصیرت
سالک برداشته است و ممکن را عین واجب تعالی ساخته این معامله در شهود سالک
است و بس قلب حقیقت محال است.

بیت:

تو او نشوی ولیك گر جهد کنی
جای برسی گز تو توئی بر خیزد

در این راه توحید شهودی در کار است توحید وجودی هیچ در کار نیست باید که
مشهود و معلوم و مطلوب سالک غیر از احدیت ذات تعالی هیچ چیزی نبود تا فنا روی نماید
و بدون خراط القتاد دیگر پرسیده بودند که کسی را که سیر انفسی بی سیر آفاقی حاصل
آید برای سیر آفاقی محنت کند یانه بدانند که کمال سیر انفسی را وصول بمطلوب قرار
داده اند و سیر آفاقی را از مطالب نشمرده پس هر که واصل مطلوب گردد در پی غیر
مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن منزل هوس راه چون نماید.

بآنکه گوئیم هر کرا جذبه او بر سلوک مقدم است سلوک در ضمن جذبه حاصل

می شود و سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبه عبارت از سیر انفسی است و سلوک سیر آفاقی.

دیگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل اند پس همه فاسق و فاجر معارف می گویند و بیان می کنند و خوارق از این قسم نیست. بدانند که معارف الهی تعالی افضل از خوارق عادات و کشف مغیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات و صفات واجب است تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانکه فرق در خالق و مخلوق است فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق است تعالی و تقدس و ثانی متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیحه داخل کمال ایمان است و سبب ازدیاد آن و خوارق نه این چنین است و هیچ کمال انسانی بآن وابسته نیست اینقدر هست که بعضی کاملان را حاصل می شود و نیز تفاضل اهل الله بمعارف الهی است جل سلطانه و بکشف اسرار ذات و صفات تعالی و تقدس نه بکشف و کرامات اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشند باید که جوگیه و براهمه که بریاضات اظهار خوارق می نمایند از کمال اهل الله که در معارف قدم راسخ دارند و باظهار خوارق التفات نمی فرمایند و توجه بکشف احوال مخلوقات با وجود توجه بخالق تعالی تنزل خود می انگارند افضل باشند عجب سوال عامیانه نموده اند خوارق عادات هیچ دلیل کمال و قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است مدار آن بر جوع و ریاضت است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب و گرفتار ماسوا است و از قرب و معرفت بی نصیب.

شعر:

ز ابلیس لعین بی سعادت گهی از در درآید گاه از بام
شود پیدا هزاران خرق عادت گهی در دل نشیند گه در اندام

رها کن ترهات و شطح و طامات کرامات تو اندر حق پرستی است
خیال طور و اسباب کرامات جز این کبر و ریاء عجب و هستی است

یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا و نیستی است و غرض از طاعت و عبادت و سلوک و ریاضت فی الحقیقه آنست که سالک بر عدمیت ذاتی خود عالم و بینا گردد و داند که هستی و توابع آن بالاصالت خاصه مرتبه و جوب است تعالی و هر گاه که خواهد اظهار کرامت و خرق عادت نماید و عوام را معتقد خود گرداند و خود را بدین سبب از سائر خلایق ممتاز سازد هر آئینه موجب کبر و عجب و هستی خواهد بود و از فائده عبادت و سلوک و ریاضت بی بهره و محروم باشد و سد راه معرفت گردد نعوذ بالله سبحانه من ذلك.

سلطان وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر^[۱] را گفتند که فلان کس بر روی آب می رود گفت سهل است مرغی و صعوه نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری می رود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب می رود این چنین چیزها را بس قیمت نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود عز و جل غافل نباشد.

حضرت شیخ الشیوخ در عوارف^[۲] می فرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبه این همه خوارق و کرامات فروتر است از مرتبه تجوهر قلب بذکر و وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هروی قدس^[۳] سره می فرماید که فراست اهل معرفت آنست که تمیز کنند کسانی را که صالح اند مر حضرت حق سبحانه را از کسانی که صلاحیت ندارند و بشناسند اهل استعداد را که بحضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیده اند و فراست اهل ریاضت و جوع و اهل خلوت و تصفیه باطن که بمرتبه ولایت نرسیده اند کشف صورت و خبر دادن از مغیبات کشف و اخبار اینها خاص بمخلوقات است چه این جماعه از حضرت حق سبحانه محجوبند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و واردات الهی است جل و علا لاجرم اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل عالم چون از ان جناب قدس بیگانه اند و دلهای ایشان مائل بدنیا است کشف صورت و اخبار از مغیبات نزد اینها بسی عزیز است و اهل آنرا اهل الله میدانند و مقربان حق جل و علا می شمروند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و آنچه اینها از حق خبر می کنند باور ندارند و می گویند اگر اینها اهل حق باشند چرا از احوال مخلوقات خبر ندهند و هر

(۱) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ۴۴۰ هـ. [م ۱۰۴۸] (۲) شیخ شهاب الدین السهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ.

(۳) عبد الله الانصاری توفی سنة ۴۸۱ هـ. [م ۱۰۸۸۱] بغداد.

گاه بر کشف احوال مخلوقات قادر نباشند بر کشف اموری که برتر از انست چگونه قادر بوند و چگونه از اهل معرفت باشند و باین قیاس فاسد تکذیب اهل الله می نمایند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی اهتمام و غیرتی که در ماده اینها دارد نمیگذارد که اینها باحوال خلق به پردازند و ماسوای او تعالی ملحوظ شان بود و اگر باحوال خلق متعرض شوند شایان این مرتبه علیا نباشند پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانکه اهل خلق شایان حق سبحانه نیستند و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بهتر یابند و چون فراست اهل صفا و ریاضت نزد حق سبحانه قدری ندارد لاجرم مسلمانان و یهودی و نصاری و سائر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصیت باهل الله ندارد تا اینجا محصول کلام شیخ الاسلام است.

آری بعضی از اولیا را جهت بعضی حکم و مصالح باظهار خوارق مأمور و مأذون می کنند عجب هزار عجب که خوارق را با معارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال ساقط جرأت نموده اید معارف الهی را که غیر اهل آن بیان کند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بر وی درست می شود و در رنگ آنست که جوهر نفیس بدست کناس خسیس افتد هیچ نقصانی در جوهریت و نفاست آن راه نمی یابد پس مندفع شد آنچه نوشته بودند که معارف را فاسق و فاجر بیان می کند و خوارق نه اینچنین است.

یا آنکه گوئیم که این مقدمه مشترك الالزام است در خوارق نیز محق و مبطل شرکت دارند پس خوارق نه ازین قسم است بگفتن راست نیاید. و نیز گوئیم که سخن در کشف معارف و اسرار الهی است که اهل الله بآن ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نماید نه بکشف و حال از مبحث خارج است اگر گویند که بسیاری از بطلال دعوی کشف و حال در معارف الهی می نمایند و توحید و احاطه و سریان ذاتی بکشف بیان می کنند. در جواب گوئیم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا که این معارف که این بطلالان میگویند معارف الهی باشند و مشهودشان درین توحید و سریان و احاطه ذات حق و شیون ذاتیه او تعالی بود تسویلات شیطانی از احاطه ما و شما بیرون است کسی چه داند که بکدام راهها باهل خود می آید و اباطیل را بعنوان حقانیت و

مینماید و غیر حق را حق می داناند و احاطه و سریان آنرا احاطه و سریان حق میفهماند
تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. در راه غیب الغیب هر ذره از ذرات ندای انا الحق می زند
و هر خس و خاشاک آن بعبادت خود می خواند و ای اگر رحمت دستگیری نفرماید
و ازین ورطه های مهلك نه برآرد حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ الاقدس نوشته اند
که بساست که برسالك عالم ارواح منکشف گردد و بعلاقة لطافت و بیچونی آنرا
ذات حق داند تعالی و احاطه و سریان او که باجسام است احاطه و سریان حق بیند و
شهود آنرا در مرآت کثرت شهود وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه عظیمه است
مرسالكان این راه را عزیزی از مشائخ متقدمین فرموده است که سی سال روح را
بخدای پرستیده ام و در مکتوبات قدسی آیات آنحضرت قدس سره دیده باشند که یکی
از مشائخ وقت بآنحضرت پیام فرستاد و احوال خود را بیان نمود که فنا و محویت بجای
رسیده است که اگر بجانب زمین نظر می کنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر
می کنم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
و خود را هم نمی یابم و پیش کسی که می روم آنرا نیز نمی یابم وجود حق تعالی را پایانی
نیست نهایت او را هیچ کس نیافته است الی آخر ما قال و نیز نوشته که من این را
نهایت کار می دانم و مشائخ نیز تا همین جا سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را
نهایت میدانید فبها اگر ورای این چیزی دیگر نهایت میگوئید پس بمن اعلام کنید تا
بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن نوشتند که صاحب این حال
ربع قلب را طی کرده است و نیز نوشته اند که این فنا و محویت او در عنصر هواست که
محیط هر ذره از ذرات ست و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدای
بینهایت دانسته است تعالی الله عن ذلك.

بساست که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شود و فی الحقیقه کشف و حال
سبب بود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل این معنی در متخیله نقش بسته
باشد چنانکه حضرت ایشان ما قدسنا الله بسرہ الاقدس در مکتوب تحقیق توحید شهودی و
وجودی نوشته اند که منشاء توحید وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحید است
و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله بلا موجود الا الله است ظهور این قسم توحید بعد از

تحمل و تأمل و تخیل بواسطه استیلاى سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آئینه معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و او از مقام قلب درین وقت خبری ندارد علمی بیش نیست لیکن علم را درجات است بعضها فوق بعض الی آخره. هرگاه در طبقه صوفیه که از اهل حق اند این نوع مغلطها رو میداده باشند در اهل بطالت که دام گاه شیطان لعین اند خدا داند جل شانہ که چه قسم مغلطها خواهد بود که از تلبیس ابلیس لعین راه بر آمد ندارند پرسیده بودند که فنا فی الله بی فنا فی الشیخ میشود یا نه، بدانند که شیخ واسطه فیوض است تا واسطه درست نشود بمطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الشیخ مشکل است که فنا فی الله بحصول پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تابع ارادت شیخ خود کند و خود را بتمام باو سپارد و در صحبت او کالمیت بین یدی الغسال بود و این معنی در همه طریق در کار است علی الخصوص در طریقه ما که افاده و استفاده درین طریق عالی انعکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجوه مناسبت بشیخ مقتدا بیشتر داشته باشد تأثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض کشاده تر باشد آری اگر شخصی اویسی بود و محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت متکفل حال او بود تواند که بی فنا فی الشیخ فنا فی الله او را حاصل شود.

پرسیده بودند که طالبان خدا می گویند جل و علا که در یک منزل و یک مقام نباید ماند هر ساعت و هر لحظه منزل نو می باید پس این در محبت باطن است و یا در طاعت ظاهر و یا در کشوف است و یا در فنا و بقا است اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فانی شد ترقی او بچه معنی است.

گوئیم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی است جل سلطانه و در بقا بآن کمالات سالک رشید چون از کدورات بشریت تصفیة مرآت باطن نماید و تخلیه سر از ماسوی کنند که حاصل فنا است مستعد آن می شود که اسماء الهی در وی جلوه فرماید و بیک یک اسم بقا و تحقق پیدا کند پس فنا از ماسوی ممد ترقی است در بقا و تحقق باسما نه منافی آن چه مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد. گفته اند

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

بملا محمد قلی در آنکه در مقام رضا دو اعتبار است.

بسم الله والسلام على رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است دو اعتبار است اعتبار اول رضای حق سبحانه است از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضای عبد کما قال سبحانه (...رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ... * المائدة: ۱۱۹) والسلام.

مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

بشاهزاده دین پناه سلطان محمد اورنگ زیب سلمه الله تعالى در بیان فضائل جهاد اصغر و شرح معارف جهاد اکبر. [۱]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد ذره احقر بعرض می رساند خوشا وقت و حال آنانی که در این امر خطیر و مهم عظیم کمر همت را در خدمت پر بهجت چست بر بسته اند و به نیت صالحه این سفر صعب را که فی الحقیقه مثمر خیرات و برکات است و وسیله ترقی درجات بشوق برگزیده اند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند (ان فی الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدين فی سبیل الله ما بین الدرجتين كما بین السماء والارض.) رواه البخاری. و ابو هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود (موقف ساعة فی سبیل الله خیر من قیام لیلۃ القدر بمکة عند الحجر الاسود) رواه البيهقي وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیكون موقف ساعة فی سبیل الله خیر من قیام مائة الف الف شهر لان قیام لیلۃ القدر بمکة بمائة الف الف شهر فی غيرها، و انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است

(۱) سلطان هند اورنگ زیب عالمگیر توفی سنة ۱۱۱۸ هـ. [۱۷۰۶ م.] فی الهند

نرسیده است خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر است و از صحبت چاره و گذر ندارد بصورت و رابطه اکتفا نمودن او از خطاست اصحاب رسول علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و بدرجات علیا برسیدند او پس قرنی هر چند از راه مناسبت معنویه اخذ فیوض از باطن آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نمود لیکن چون بشرف صحبت مشرف نشد از درجه صحابه متنزل ماند و در جرگه تابعین داخل شد صورت پیر فی الحقیقت عین پیر نیست و از پیر مستغنی نمی کند در پیر چیزهاست که در صورت او نیست خوش گفت. بیت:

گر مصور صورت آن دلستان خواهد کشید • حیرتی دارم که نازش را چه سان خواهد کشید

[ازین حکم ظاهر میشود که صوت و صورت مؤذن و امام که در هوپارلور و رادیو وتله ویزین است عین صوت و صورت ایشان نیست بدین سبب بنماز و اذان ایشانرا اقتدا کردن مشروع نیست]

پرسیده بودند که اگر کسی را وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه او را یکسان شده است پس او را خلوت گزیدن و گوشه نشستن لازم است یا نه مخدوما برای تحصیل وقت و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمع نمودن ظاهر با باطن بوظائف طاعات و اذکار و قلت لایعنی و امثال آن چنانچه در اختلاط خلق از راه گزند خلق مضار بسیار است از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر بنا محرمان و جزآن پس نظر باین کسب منافع و دفع مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن و ناگزیر است اما بشرطیکه حقوق خلق ضائع نشود و ادا یابد العزلة منیة الصدیقین شنیده باشند و نیز این قسم شخصی اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت و حال بوقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال بمحول حال گنجایش دارد که دریک حال ماندن نه از کمالات است.

پرسیده بودند که شهود ارواح و سوال و جواب نمودن بانها در مراقبه بهتر است یا صریح دیدن بهتر است مخدوما صریح دیدن بهتر است احتیاج سوال ندارد لیکن در غیر مراقبه و بی پوشیدن چشم هم که خواهد دید بچشم سِر خواهد دید نه بچشم سِر هر چند کمال معتد به باین مشهود وابسته نیست والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله واصحابه الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی.

مکتوب نعت و دوم (۶۲)



علا محمد قلی در آنکه در مقام رضا دو اعتبار است.

بسم الله والسلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است دو اعتبار است اعتبار اول رضای حق سبحانه است از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضای عبد کما قال سبحانه (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ... المائدة: ۱۱۹) والسلام.

مکتوب نعت و چهارم (۶۴)



سنا هراده دین پناه سلطان محمد اورنگ زیب سلمه الله تعالی در بیان فضائل جهاد اصغر و شرح معارف جهاد اکبر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام علی عباده الذين اصطفى اما بعد ذره احقر بعرض می رساند خوش وقت و حال آنانی که در این امر خطر و مهم عظیم کمر همت را در خدمت پر بهجت چست بر بسته اند و نه نیت صالحه این سفر صفت را که فی الحقیقه مشرف حیرات و برکات است و وسیله ترقی درجات بشوق برگزیده اند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند (ان فی الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدين فی سبیل الله ما بین الدرجین کما بین السماء والارض.) رواه البخاری. و ابو هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود (موقف ساعة فی سبیل الله خیر من قیام لیلته القدر بمکه عند الحجر الاسود) رواه البيهقي و ابن حبان فی صحیحته قال العلماء فیکون موقف ساعة فی سبیل الله خیر من قیام مائة الف الف شهر لان قیام لیلته القدر بمکه مائة الف شهر فی غیرها، والس رضي الله تعالی عنه روایت کرده است

(۱) سلطان محمد اورنگ زیب عالمگیر توفی ۱۱۱۸ هـ [۱۷۰۶ م] فی الهند

که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده (من رابط ليلة في سبيل الله حارساً من وراء المسلمين كان له اجر من كان من خلفه من صام وصلى) رواه الطبرانی باسناد جيد قال العلماء هذا الحديث دليل على ان الله تعالى يكتب للوالی مثل اعمال من عبد الله آمناً في محل ولايته بحماية له وما اجزل هذا الفضل العظيم افسوس که این دور از کارازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاهر محروم است وجهه بعضی عوائق وموانع ازین جهاد في سبيل الله مهجور (... يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً # النساء : ۷۳) لیکن از روی باطن باخود دانند و از راه دعا و توجه که و طیفه فقرا است ممد و معاون تصور فرمایند اگر فقرای اهل عزلت ساها ریاضت کنند و اربعینات کشند بگرد این عمل نرسند طاعات و عبادات که در آن مقام بوقوع آید باضعاف بر طاعات عزلت زیاده است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب دگر دارد و نماز آنجای رتبه علیحده دارد و صدقات و نفقات آن محل را درجه بزرگ و امراض آن معرکه را نتیجه جُدا رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده اند (طوبی لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فان له بكل كلمة سبعين الف حسنة كل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذي له عند الله من المزيد) رواه الطبرانی و نیز فرموده اند علیه الصلوة والسلام (الصلوة في مسجدي تعدل بعشرة آلاف صلوة والصلوة في المسجد الحرام تعدل بالف مائة صلوة والصلوة بارض الرباط بالف الف صلوة) رواه ابو الشیخ و ابن حبان. و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام (ان صلوة رباط تعدل خمس مائة صلوة ونفقة الدينار والدرهم فيه افضل من سبع مائة دينارينفقه في غيره) و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام (من اعان مجاهدا في سبيل الله او غازيا في عشيرته او مكاتبا في رقبته اظله الله في ظله يوم لا ظل الا ظله) رواه احمد و البيهقي. و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام (لموقف في سبيل الله لايسل فيه بسيف ولا يطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لايعصى الله فيها طرفة عين) رواه ابن النجار. و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام (من مرض يوماً في سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه و كتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف) رواه ابن زنجويه

و شك نیست که این خدمت و مهم که بآن توجه دارند جهاد في سبيل الله است

اخرج ابو ذر و الذهبی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما مرفوعاً (یکون فی آخر الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون.) و اخرج الدارقطنی عن علی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال (سیأتی من بعدی قوم لهم یقال لهم الرافضة فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشرکون) قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال (یفرطونک بما لیس فیک و یطعنون علی السلف) و اخرجه عن طریق آخر نحوه و كذلك من طریق آخر و زاد عنه (ینتحلون عنا اهل البیت و لیسوا كذلك و آیه ذلك أنهم یسبون ابا بکر و عمر) رضی الله تعالی عنهما.

فصل بالخير (رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر). در حدیث قدسی آمده

است (عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی) نفس اماره انسانی با وجود تصدیق قلبی و اقرار لسانی بر کفر و انکار خود مصر است با حکام سماوی نمی گردد و با و امر الهی جل سلطانه انقیاد ندارد می خواهد همه منقاد او باشند و او منقاد احدی نبود دعوی همسری و خودی در وی متمکن است و ندای (انا ربکم) از نهاد او سر می زند لهذا معادات او مرضی و مقبول آمد و مخالفت و جهاد با وی بر وفق شریعت غر جهاد اکبر گشت جهاد باعدای آفاقی گاهی اتفاق می افتد و جهاد با دشمن درونی دائمی است ارحم الراحمین از کمال رأفت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مخلد بتصدیق قلبی کفایت فرمود و باذعان نفس تکلیف نفرمود.

بیت:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول

آنکه در ساخته است قطره بارانی را

آری بعضی کامل افراد انسانی باشند که نفس شان از امارگی بر آمده باطمینان پیوسته بود و منقاد احکام الهی گشته مجال مخالفت در وی نمانده باشد و راضی و مرضی گردیده کریمه (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ * اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * الفجر: ۲۷-۲۸) در شان او وارد است ایمان کامل و اسلام حقیقی درین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل مصون بخلاف ایمان سابق که از خلل و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم همین ایمان را طلب نموده اند آنجا که برای

تعلیم امت فرموده اند (اللهم انی اسئلك ایماناً لیس بعده کفر) و در کریمه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ... النساء: ۱۳۶) الآیة و کریمه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ
 الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ... الحديد: ۱۹) گوئیا اشارت باین ایمان است و در
 حدیث نفیس (لن یؤمن احدکم حتی یكون هواه تبعاً لما جئت به) همین ایمان مراد است
 مطلوب اولی در طریقہ صوفیہ علیہ حصول اسلام حقیقی است که بانقیاد نفس اماره
 مربوط است و اسلامی که پیش از اطمینان نفس بمحض تصدیق قلبی حاصل است آنرا
 اسلام مجازی میگویند و این را حقیقی المجازینی و الحقیقة تثبت ولا تنفی.

ارکان اسلام از نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و سائر اعمال حسنه که پیش
 از اطمینان نفس بوقوع آید گوئیا صورت اعمال است اگر نماز میخواند صورت نماز است و
 اگر صائم است صورت صوم است و علی هذا القیاس سائر الاعمال چه نفس اماره هنوز
 بسرکشی و انکار خود است حقیقت اعمال چگونه صورت بندد و چون نفس باطمینان
 رسد و از سرکشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید و حقیقت نماز و روزه و غیرهما
 ادا یابد و باندازه تفاوت این صورت و حقیقت تفاوت در درجات جنان و نعیم آن و مراتب
 قرب و رویت اخروی باید تصور نمود جنات مقربین را باجنات عوام مؤمنین چه نسبت
 است قطره را با دریا نسبتی هست که هر دو از یک جنس اند و مرکب از اجزای مائی
 تفاوت بکثرت و قلت اجزا است و صورت را با حقیقت هیچ نسبت نیست رویت
 اخروی هم همه را یکسان نیست درجات و مراتب دارد باندازه تفاوت درجات بینندگان
 چنانکه امام محمد غزالی قدس سره تصریح بآن نموده است پس رویت غیر متکیفه هر
 کدام اهل صورت و اهل حقیقت قیاس باید نمود که چه نسبت خواهد داشت.

بیت:

بود که صدر نشینان بارگاه قبول

کنند گوشه چشمی باهل صفّ نعال

این صورت و حقیقت هر دو داخل دائرة شریعت علیہ است و مأخوذ از سنن
 صوریه و انوار معنویة نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة یکی صورت شریعت
 است و دیگری حقیقت شریعت پس معدن همه کمالات شریعت غرا آمد و هیچ کمالی

حقیقی است درین مهلت یسیره و امثال ما بواهوسان در پی آرزوهای بیهوده تا کی ازین دولت مطلوبه محجوب باشیم و تاچند به ارضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شانہ دور و مهجور گردیم (الْمَ یَأْنِ لِلَّذینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ لِحَقِّ... *الحدید: ۱۶) حاجز حصین و مانع قوی از معرفت کامروائی و هوا پروریست و آرزوها لاطائل و امانی بیهوده هر چه مقصود تست معبود تست شنیده باشید (أَفَرَأیتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَیْهُ... *الجاثیة: ۲۳) نص قرآنی ست.

بیت:

عشوہ ابلیس از تلبیس تست
 در تو یک یک آرزو ابلیس تست
 گر کنی یک آرزوی خود تمام
 در تو صد ابلیس زاید و السلام

مکتوب شصت و هفتم (۶۷)

حضرت مخدوم زاده عالی قدر جامع علوم ظاهری و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربه ربیان مذهب علما در مسئله کلام الهی جل شانہ و تدقیقی که درین مسئله حضرت بعد الف ثانی راست.

مذهب اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم در مسئله کلام آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی از ازل تا ابد متکلم است بکلام واحد بسیط حقیقی تکثر و تفصیل را دران گنجایش نیست میفرمایند که از همان یک کلمه بسیط امر و نهی ناشی گشته و همان کلمه بسیط استفهام و تمنی و ترجی و اخبار و وعید و وعده صدور یافته همان کلمه بسیط است که فرقان و توراة نام یافته و بزبور و انجیل تفصیل گرفته حضرت بشان مارا رضی الله تعالی عنه درین مقام مقاله مفرده است و تدقیقی است بعد تحقیق و آنست که در کلام الهی جل شانہ باوجود اجمال و عدم تجزی تفصیل هم ثابت است و بسعت و تمیز هم کائن باوجود بساطت امر از نهی ممتاز است و اخبار از انشا جدا چنانچه ر مرتبه ذات تعالی باوجود اجمال تفصیل و وسعت اثبات می نماید چه وسعت و تفصیل

نیز از صفات کمال است قال الله تعالی و تقدس (... وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * آل عمران : ۳۴)

باید دانست که اجمال و تفصیل که در امرتبه علیا اثبات می نمائیم نه آن اجمال و تفصیل است که در فهم ما در آید و مدرك ما گردد که آن موجب تبعض و تجزی است تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا بلکه در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگون است (عرفت رَبِّي بِجَمْعِ الْأَضْدَادِ.) این معرفت هر چند ورای طور عقل است اما مؤید بکشف صحیح و الهام صریح است و تمیزی که علماء کرام نفی آن نموده اند تمیزی است که از قسم چون و چند است که منافی بساطت است.

فائده چون لفظ اجمال و وحدت را دران حضرت مناسبت زیاده است از لفظ تفصیل و کثرت چه لفظ تفصیل و کثرت موهم تبعض و تجزی است بنابراین اجمال و وحدت را برای اطلاق بران حریم متعال اختیار نموده اند و الا او تعالی ازین اجمال و تفصیل که مدرك ما است منزّه و مبراست و اگر وحدت و وسعت بیچون گیریم هر دو ثابت است فافهم ولا تكن من القاصرین.

مکتوب هفتادم (۷۰)

بملا محمد افضل ولد شیخ بدرالدین سرهندی در معنی حدیث (القبر روضة من رياض الجنة) بابیان بشارتی که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بآن مبشر گشته بودند.

بسم الله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم وآله اجمعین در حدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام و التحية آمده است که (القبر روضة من رياض الجنة) مراد از روضه بودن قبر آن است که حجبی و مسافتی که میان بقعه قبر و جنت بوده است مرتفع میگردد و هیچ پرده و مانعی دران هر دو مقام نمی ماند گوئیا بقعه قبر را فنای و بقای بجننت حاصل می گردد فافهم و هذا معنی قوله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم (ما بین

قبري و منبري روضه من رياض الجنة.) بايد دانست كه اين قسم روضه مر اخص خواص راست هر مومن را مير نيست غايه ما في الباب چون قبور مؤمنين صفائي و نورانيتي پيدا كند استعداد آن حاصل ميشود كه پرتوي از جنت براي قبور منعكس گردد و حكم آئينه تصفيه كرده مي گردد.

مخفي نماند كه حضرت مجدد الف ثاني حضرت ايشان ما از غايه اتباع سرور دين و دنيا عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات نيز مبشر شده بودند كه روضه متبركه كه قبر آنحضرت در آن ست و صحن قديم آن روضه مقدسه روضه ايست از رياض جنت مي فرمودند كه مبشر شده ام بآنكه اگر مشتي از خاك آن روضه مبشره در قبر شخصي بيندازند اميدواريهاي عظيم است فكيف من دفن فيها الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على رسوله محمد و آله اجمعين.

مكتوب هفتاد و هشتم (۷۸)

بمير محمد ابراهيم ولد سيادت دستگاه مير محمد نعمان در ترغيب بر تحصيل رابطه فنا في الشيخ و اتباع سنت و اختيار صحبت شيخ كامل و فنا في الله كه قدم اول اين راه است بسم الله حامدا لله العظيم و مصليا على رسوله الكريم سيادت و نقابت پناها در ريقه ما مدار وصول درجه كمال مربوط بر رابطه محبت است بشيخ مقتدا طالب صادق راه محبتى كه بشيخ دارد اخذ فيوض و بركات از باطن او مي نمايد و بمناسبت معنويه ساعة فساعة برنگ او مي بر آيد گفته اند فنا في الشيخ مقدمه فناي حقيقي است ذكر تنها رابطه مسطوره و بي فنا في الشيخ موصل نيست ذكر هر چند از اسباب وصول است مكن غالبا مشروط بر رابطه محبت و فنا در شيخ است آري اين رابطه تنها با رعایت آداب محبت و توجه و التفات شيخ بي التزام طريق ذكر موصل است و در سلوك و تسليك اختيارى كه بطرق ديگر وابسته است مدار كار بر وظائف اوراد و اذكار است و بنياد سامله بر رياضت و اربعينات و به پير طريقت باين مشابه رجوع نيست و در اين طريق طريقه صحابه كرام است عليهم الرضوان افاده و استفاده انعكاسي است صحبت

شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة و الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لهذا راه وصول درین طریق اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و صبیان و شیوخ و احیا و اموات برابرند ریاضت درین طریق عالی که متضمن اندراج نهایت است در بدایت اتباع سنت سنیہ است و اجتناب از بدعت نامرضیہ است حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند اگر پرسند که معتقد درویشان خانوادہ حضرت خواجهگان قدس اللہ تعالی اسرار ہم چیست بگو اعتقاد اهل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانہ بی مزاحمت شعور بوجود گیری بلکه ذہول از صفت آگاهی بوجود حق سبحانہ در یافت این سعادت عظمی بی تصرف جذبہ کہ عبارت از ظهور محبت ذوقیہ است میسر نیست هیچ سببی در طریق جذبہ قوی تر از صحبت کسی کہ سلوک او بطریق جذبہ واقع شدہ باشد نیست اگر حق سبحانہ بمحض عنایت بصحبت کسی رساند کہ اثر تصرف جذبہ کہ عبارت از آگاهی است بحق سبحانہ بر سبیل ذوق و دل را درین آگاهی لذتی هست ظاهر شود باید کہ سعادت خود را در تسلیم در کلی و جزئی باو داند و شقاوت خود را در اعراض ازو داند ہمیشہ اوقات خود را مصروف نگاہداشت ادب او گرداند از هر چه منکر اوست خویش را نگاہدارد و در غیر مرضی او خویش را صرف نکند چنانچہ هر چه محبوب او باشد محبوب خویش گرداند هر چه منکر اوست بالطبع آنرا کارہ باشد تا بصفتی گردد کہ جز مراد او مراد دیگرش نبود و ہمہ مرادها از ساخت سینه اش رخت بر گیرد چون حال اینجا رسد شاید کہ آن وصف کہ بر دل عارض شدہ است بقا یابد تمّ کلامہ. بزرگان این طریقہ گفته اند **مصرع:**

سایۂ رہبر بہ است از ذکر حق

و سایۂ رہبر را اشارت بطریقہ رابطہ کردہ اند کہ عبارت از حفظ صورت شیخ

است بطرزی که در این طریق معهوده است یعنی طریقه رابطه طالب مبتدی را سودمندتر است از ذکر هر چند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید متوسطی باید ذو جهتین که از عالم علوی حظی فرا گرفته بعالم سفلی برای دعوت و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت او از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان آن رساند پس طالب رشید هر چند وجوه مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید بیت:

زان روی که چشم تست احول * منبع نور پیر تست اول

و چیزهائی که محصل مناسبتند بشیخ محبت اوست و خدمت و رعایت آداب او است ظاهرا و باطنا هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شنیده باشند و اتباع او است در عبادات و عادات و مرادات خود را تابع مرادات او ساختن و در همه امور خود را باو سپردن کاملت بین یدی الغسال

و طریقه رابطه از اجل این امور است و اشد مناسبت بشیخ پیدا می کند و مستهل امور مسطوره است که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین شیخ میبینند و بلباس و وصف او خود را موصوف می یابد و هر کجا می نگرد صورت شیخ می بیند بیت:

ازین بتان همه در چشم من تو می آئی * بهر که مینگرم صورت تو می بینم

مخدوما از نشأ طلب ظاهر ساخته بودند بدانند که حق سبحانه می فرماید (الا لله الدین الخالص * الزمر: ۳) طالب حق را گزیر است که در طلب و محبت او تعالی یک جهت و یکرو بود که این امر خطیر شرکت را بر نمی تابد هر قدر که بکثرت آویخته است و جهات کثرت با خود دارد و لو بالطلب و العلم و المحبة از وحدت حقیقی دور و مهجور و هر چند اسقاط کثرت نماید چه از روی توجه و التفات و طلب و چه از روی دید و دانش بوحدت اقرب بود تا سالک در صدد اسقاط ست در مقام طریق است و

چون معامله از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی وارهد بحقیقت
رسد در این مقام دل را آنقدر انقطاع از ماسوی و نسیان آن دست می دهد که اگر سالها
تکلف یاد و احضار ماسوی نماید میسر نشود و بیاد نیاید این کمال نخستین است از
کمالات ولایت و شرط است مر کمالات دیگر را و این معامله معبر بفنای قلبی است
معنی باید نمود تا کمال اول بدست آید بعد ازان سخن از کمالات دیگر در میان آورده
شود مصرع: در خانه اگر کس است يك حرف بس است

مکتوب هشتم (۸۰)

بمیرزا محمد فاروق در تضاد بندگی بارادت و مداحی روضه مبارک حضرت
ایشان خود و شرافت بلده سرهند
الله تعالی بحصول مرادات مکرم داراد بلکه از جمیع مرادات تهی کناد و بارادت
خویش قیام دهداد مقام بندگی که نیستی و بی وجودیست وصف ارادت را بر نتابد که
منبئ از هستی و خودی ست و نقطه هستی و انانیت بر سینه محب کوه قاف است و
سد سکندری که رفع آن بی سابقه کرم امکان پذیر نیست مجرد اعمال صوریه بی
جذبات قویه معنویه ازین گرداب نمی بر آرد و تا نائره آتش شوق در باطن مشتعل نسازند
و عشق شرکت سوز ندهند نجات و تخلص ازین بار گران محال است تا سالک در بند
ارادت خود است مرید است و چون از ارادت و مرادات وارهد و بارادت او تعالی قائم
شود از مقام ارادت بر آید مقام شیخی را شاید.

درین جزو زمان این معنی که کمال نخستین است از کمالات ولایت و همچنین
سائر کمالات ولایت از مزار فائض الانوار قدوه کبار حضرت پیر دستگیر قدسنا الله
سبحانه بسره الاقدس مفاض و استفاد است و مجاوران آن روضه منوره بلکه طالبان
اطراف و اکناف که از روی صدق می آیند و سر نیاز بآن سده سنیه میسایند ازین دول
مستفیض و مستفید میگردند و از يك نوش بصد جوش و خروش ترك خویش نموده
بمطلب پی می برند امروز بقعه سرهند از کثرت فیوض و انوار و از بسیاری ظهور اسرار

شك هند و غير هند است آنرا از هند ندانند كه دريچه ولایت است خاك هند با آب
لایت يكجا شده است و باده محبت با افیون جمع در طینت آن باهم آمیخته لا جرم از
حوش سكر عین و اثر را از طلبه آن بر بوده است سرو دستار از رقاصان آنجای برداشته
حوش گفت بیت: ازان افیون كه ساقی در می افگند * حریفان را نه سر ماند و نه دستار
مع ذلك از شربت جمع الجمع سیرابست و از شیر صحو و دعوت تر و تازه این همه
دایت و ارشاد اثر آن ست و این دید و داد پرتو آن تا كجا لطافت طینت این بقعه را بیان
ید و فیوض و اسرار وجود و ایثار آنرا ظاهر سازد كه از طالبان هوشمند مخفی نیست
بر منصفان صفاكیش پوشیده نه از بحار اسرار آن گهري بدست می آید كه درجائهای
گر کمیاب است و از خمخانه آن بكام مشتاقان شربی می رسد كه از آفاق و انفس می
د مثنوی: بس كنم خود زیركان را این بس است * بانگ دو كردم اگر درده كس است
و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب نود و یکم (۹۱)

شیخ طاهر بدخشی جونپوری در اظهار محبت حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب
حضرت رضی الله تعالی عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت حق سبحانه بمراتب قرب و ارشاد ترقیات
خشاد خدمت معارف آگاه دور افتادگان را فراموش نساخته باشند چون بموجب (المراء
ع من احب) هر جا كه ارتباط حبی در میان است معیت معنوی باندازه آن نیز ثابت
ست امید است كه تمامی ایام مفارقت فتوری در نسبت سابق نیارد بلکه اگر ارتباط
بی مذکور قوی تر گردد چنانچه متوقع از دوستان است نسبت مسطور نیز زیاده تر شود
یش از بیش گردد این فقیر را بجماعت كه بشرف خدمت و پای بوسی حضرت قطب
حقیقین قدوه خدا طلبان حضرت ایشان مشرف گشته اند نسبت علیحده است در نظر
سالم جدائند بكسی مناسبتی ندارند چه این جماعه مرایای محبوب اند و نشانی ازان
شان دارند جذبه محبوب هنگام غیبت او خصوصاً بغایت محبوب و مرغوب اند نزد والهان

و شیفتگان قدر این جماعت بیش از بیش است هر چند این جماعت بی پروا باشند و از لوازم ارتباط مسطور دور بوند اما نزد ما مردم نهایت عزیزند و خدمت و محبت شان بر ما لازم بهر حال از دعا غافل نباشند و توجه نمایند که فردا در زمرهٔ محبان و خادمان آنحضرت یکجا محشور گردیم و در تیه لوای مبارکش جا یابیم (... رَبَّنَا آتِنِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم: ۸)

مکتوب نود و دوم (۹۲)

بشیخ حمید احمدی در ترغیب بر تحصیل طریقهٔ بندگی و بیان معالجهٔ عجب در اعمال. محبت آثار اخوی شیخ حمید دعا و سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادات مردانه باشند و کمر همت را در خدمت مولی جل و علا چست بر بندند امروز روز کار است روز اجر فردا است در وقت کار منتظر اجر نشستن فی الحقیقت خود را از اجر باز داشتن است و در ادای خدمات مقید بلذات نباشند اگر لذت دهند نعمت است و اگر ندهند طاعت را از دست نباید داد مقصود از بندگی محنت و مشقت است که معادات نفس و مخالفت هواست نه عیش و راحت که متمنای هوا و نفس است آن لذت و راحت دیگر است که ازان طرف عطا شود و نفس و هوا را اصلاً دران مدخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان است لیکن آن لذت چون موهبت است طاعات را بفقد آن موقوف نمی توان داشت در تحصیل طاعات بجان کوشند و امید نجات از رحمت جویند و طاعات را نیز اثر رحمت او فهمند و عائد بتوفیق او دارند و حول و قوهٔ خود را اصلاً دران دخل ندهند تا از عجب بر آیند و اگر احیاناً حول و قوه را بخود عائد بینند ازان نادم و مستغفر بوند تا طاعات ناچیز نگردد و باثم متبدل نشود لیکن باین بهانه از اعمال و طاعات در نمانند هم طاعات کنند و هم استغفار ازان طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و امیدوار باشند که این ندامت و استغفار رفته رفته علاج آن دید حول و قوه نماید و اعمال را قابل قبول سازد.

بیت: چشم دارم که دهی اشک مرا حسن قبول

ای که دُر ساخته قطره بارانی را

بزرگی گفته **أَعْمَلُ وَاسْتَغْفِرُ** طریق بندگی اینست **اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي**.

بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان

گر ما نه رسیدیم تو شاید برسی

والسلام.

مکتوب نود و هشتم (۹۸)

مولانا حسن علی در بیان **طریقه مرضیه عبودیت**.

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی مولانا حسن علی می رساند احوال فقرای این حدود بحمد الله سبحانه مقرون بعافیت است خیریت احبه دور افتاده مأمول و مسئول باید که احوال را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند و در راه امور صرف نمایند و در سر و علانیه بخوف و تقوی بوند و قوت جوانی را مصروف طاعات سازند و احیای لیالی را از مغتنمات شمرند و شبهای تار را باذکار و افکار و گریه و زاری و تذکر ذنوب و تفکر گور و قیامت منور دارند و مهما ممکن عمل سنت را از دست ندهند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند که دوام حضور مع الله سبحانه بی مزاحمت اغیار حاصل کنند و همت بران گمارند که نفس حاضر نیز از میان بر خیزد تا حضور او با و صورت بندد و اوصاف و اخلاق او بجای اخلاق و اوصاف این نشیند و انانیت اماره رو بزوال آرد، خوش گفت.

شعر:

چو جان آئی بجان من نشینی

مرا دیگر بجای من نه بینی



توئی از هر دو عالم آرزویم

ترا چون یافتم از خود چه گویم

بالجمله اگر نجات مطلوب است مرادات حق را جل و علا بر مرادات خود در باید گزید
بلکه خود را از همه منتسبات تهی باید دید کلمه **لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** را از و باید شنید (**... إِنَّهُ حَمِيدٌ**
مَجِيدٌ * هود: ۷۳) طریقه بندگی این است انه میسر لکل عسیر و هو علی ما یشاء قدیر
بالاجابة جدیر امید که این بی حاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرده باشند که
دعای **ظهر الغیب اقرب باجابت است**.

مکتوب صدم (۱۰۰)

میرزا لطف الله در بیان حاصل طریقه علیه صوفیه و ذکر بعضی نصائح.
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى بورود صحیفه
گرامی مشرف گردید چه نعمتی است که در عنفوان جوانی و تهیه اسباب عیش
کامرانی سودای مطلوب حقیقی در سویدای دل پیدا آید و هوای هویت غیب از جبین
جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آن است و نیاز به ایشان بینه واضح بران پیر انصاف
قدس سره می فرماید الهی چیست این که دوستان خود را کردی که هر که ایشان
شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را شناخت محب این طائفه با این طائفه است
(**المرء مع من احب**) شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مغتنم دانند
قوت آنرا صرف خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار همین موسم است در وقت
پیری و سستی قوی بر تقدیر حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث
آمده است (**سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله** امام عادل و شاب نشأ في عبادة الله
رجل قلبه معلق بالمساجد ورجلان تحاببا في الله اجتمعا على ذلك وتفرقا عليه ورجل دعاه
امرأة ذات منصب وجمال فقال اني اخاف الله ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم
شماله ما ينفق يمينه ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه) رواه البخاری و مسلم و غیرهما.
سعی فرمایند که برشش عمل اخیر قیام نمایند و بنیابت امام بر عدالت مستقیم
باشند بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدسنا لله سبحانه باسرارهم العلیة اتباع سنت

است و اجتناب از بدعت و دوام توجه و نگرانی است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بحدی که دل را انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حسی او از اشیاء کسسته شود و از رقیب ماسوی آزاد باشد نه از شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل را حضور و آگاهی بمطلوب حقیقی بنوعی پیدا شود که غیبت در قفای آن نبود حضوری که غیبت در قفای آن بود نزد این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی ملکه نشود و وصف ذاتی او نگردد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره این نسبت شریفه متصور نبود و نفی نمودن است نفس حاضر را چون بفضل او سبحانه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پدید آید درین هنگام شهود بود بی وصف شاهی و مشهودی بعد از ان بمقتضای (من قتلته فانا دیته) بوجود موهوب موجود گردد درین هنگام سیر معشوق در عاشق است، خوش گفت.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
کان پذیرای صورت از نورست

و آنچه در بالا گفتم که حاصل طریقه بزرگان ما الخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان و رای این گفتگو است سریست که تعبیر آن بامثال این عبارات متعسر بلکه متعذر است من لم یذق لم یدر باید دانست که دریافت این معانی مسطوره بذوق و وجدان بی طول صحبت و خدمت اکابر این طریق عالی دشوارست ازین عاصی مهجور که از تذکر این امور لرزان و هراسان است در یوزه حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر هر چند از راه محبت این طائفه علیه ایمانی باین معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه مترتب بر محبت است نیز باید که ناقص باشد چه محب را اطاعت محبوب لازم است ان المحب لمن هواه مطیع و چون اطوار این اکابر در خود کمتر می یابد متفرع علیه آنرا چگونه بر وجه کمال یابد آری بمقتضای حدیث قدسی (انا عند ظن عبدی بی) چون حسن ظن باین فقرای دور از کار دارند یحتمل که باندازه ظن شما باشما معامله فرمایند.

بیت:

می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول

آنکه دُر ساخته است قطره بارانی را

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله
الصلوات و البرکات العلی.

مکتوب صد و یکم (۱۰۱)

بسیادت پناه میر محمد نعمان در آنکه مصداق حصول نسبت صوفیه علیه تحلی است به
احکام شرعیه.

بسم الله حامداً و مصلياً علی رسوله الکریم الله تعالی ذات با برکات را مشمول
الطاف داشته مسند آرای ارشاد دارد و از هستی موهوم متخلع ساخته بدوام نیستی
موصوف کناد تا هستی حقیقی جلوه فرماید و خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی ست
و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بنظر و فکر این معما نمی کشاید که با وجود
تکالیف سماوی نابودن بچه معنی است و بودن و نابودن در یک وقت چگونه باشد (عرفت
ربی بجمع الاضداد). عزیز می گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق که میکشند و
از کشته دیت می خواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمی گذارند و مصداق این
نسبت تحلی است با احکام شرعیه چه کمال آن بفنا و اطمینان نفس میرساند و از نفس
مطمئنه جز موافقت نیاید و مخالف و مداهن شریعت که دعوی این نسبت نماید از مغز
جز پوست حاصل ندارد و آنچه دارد از راه استدراج است (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ
يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * آل عمران: ۸۵) امید که این دور از کار را از دعای
خیر منسی نسازند و در اوقات مرجوه استقامت او خواهند. فان الاستقامة فوق الكرامة
و السلام.

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

باحبه اکبرآباد علی الخصوص ارشاد پناه میر محمد نعمان در تذکیر بر تحصیل معرفت
صانع جل و عز و تحذیر از حرمان آن.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این تذکیر است ازین خسته
دلفکار برای احبه هوشیار (... فَاَعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ # الحشر: ۲) بدانند که مقصود
از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق است جل و علا و در معرفت اقدام متفاوت است
باعتبار تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هر کس در معرفت بقدر عرفان خود سخن
کرده است اما آنچه مجمع علیه این طائفه علیه است و قدر مشترك است ولا بد است در
مدارج قرب آنست که معرفت بی فنای در معروف صورت نمی بندد.

بیت: هیچ کس را تانه گردد او فنا از تست حجاب تو یقین است
نیست ره در بارگاه کبریا شرط همه رهروان همین است

می بین و مگوی مذهب این است

می باش و مباش مشرب این است

پس بریاران هوشمند نا گزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود نیک تأمل
فرمایند هر که را معرفت مسطوره حاصل است فطوبی له و بشری باید که این حاصل را
صرف امور غیر حاصله نماید و همت بر آن گمارد که اصل را در رنگ ظل وا گذارد و هر
که را بمعرفت راهی نکشوند و درد طلب و فقد این دولت نیز ندادند فالویل له کل الویل
آنچه مقصود از خلقت او بود ادا نمود و امری را که در این نشأ از وی طلب داشتند بجا
نیاورد و بامور دیگر پرداخت و تعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نمود و سرمایه عمر
گرامی را در هوا ولایعنی مصروف ساخت و زمین استعداد خود باوجود حصول اسباب
معطل گذاشت کمال انفعال است که مطلوب را درین مهلت قلیله باوجود دعوت بآن
در آغوش نا کشیده ازین دعوت گاه رخت بر بندد فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش

در آید و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید و عذاب بُعد و حرمان بدتر از عذاب جحیم است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذات جنات نعیم است فیا ویلتا علی من اعرض عن الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله دوباره در دنیا آمدنی نیست (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا * الاسراء: ۷۲)

بیت:

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند

تا دامن قیامت این غم بما بماند

می آرند که استاد ابو القاسم قشیری^[۱] رحمه الله تعالی علیه بو علی دقاق^[۲] را قدس سره پس از وفات بخواب دید که بسیار بیقراری می کرد و می گریست گفت ای استاد چه بوده است مگر باز گشتن دنیا می بایدت، گفت آری ولی نه از برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا برگیرم و همه روز بر یک یک در شوم و حلقه و عصا بر در بزنم و بگویم نکنید نمی دانید که از که باز می مانید.

بیت:

صاحب خانه را دهم آواز

عمر بگذشت در پریشانی

کز پی هیچ ماند از همه باز

بنگری کز چه باز می مانی



پس بر امثال ما مهجوران لازم است که عمر گرامی را بخوض این معانی بدیعه صرف نمائیم و درین زندگانی فانی حکمت وصول بفقہ آن اصول خواهیم و از سیر صالحین و نعت عارفین بیان این معانی و تفسیر این حدیث جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از هر جای که بوی ازان بمشام جان برسد از پی آن شویم هر چند دست طمع از نقد این گنجینه تهی بود باری از طلب و درد فقد آن فارغ نباشیم و از جرگه متمردان بیرون شویم خوش گفت

بیت:

بچه مشغول کنم دیده دل را که مدام

دل ترا می طلبد دیده ترا می خواهد

طالب را باید که طلب خود را آرام ندهد و همواره مضطرب باشد . ابوبکر طمستانی قدس سره گفته که تصوف اضطراب ست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و هیچگونه بما سوای او انس و الفت نمی گیرد و گفته اند مرید را

بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطور است (...حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِدَرَجَاتٍ وَرَحِبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوْا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ... * التوبة: ۱۱۸) چو طالب آواره بدین صفت شود بمصداق (...ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا... * التوبة: ۱۱۸) امید است که بحر بخشش بجوش آید و عاشق صادق را ازین خروش برآرد و دریچه از معرفت دباطنش بکشاید نشانی ازان بینشان پدید آرد و در جرگه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ... * التوبة: ۳۷) در آرد و بصفت (...لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... * التوبة: ۱۲۰) متصف سازد.

بیت:
بس کنم خود زیرکان را این بس است
بانگ دو کردم اگر درده کس است

مامول از دوستان مقبول آنست که این دور افتاده را از دعاهای مرجوه منسی نسازند و دریوزه حصول معانی مزبوره در باره او نمایند (...إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) (...رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورًا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم: ۸) و صلی الله تعالی علی سید المرسلین کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و علی آله و صحبه وسلم تسلیما کثیرا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکته المقربین و علی عباد الله الصالحین.

مکتوب صد و سوم (۱۰۳)

بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار محبت و دید قصور اعمال.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت دستگاه این احبه دور افتاده را از دعای خیر منسی نسازند رابطه حب معنوی و شوق ملاقات صورتی که این احقر را بجناب شماست محتاج تحریر نیست چون دل را بدل راهی ست بحقیقت جامعه خود رجوع فرمایند المجاز قنطرة الحقیقة اینجا سر نیست پس شگرف (ان الله خلق آدم علی صورته) اظهار آن سرکار این دل افکار نیست از کریمه (...أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ

وَقَلْبِهِ... * (الانفال: ۲۴) اگر توانند بآن سرپی برند شاید که این کریمه بحریت بی پایان غواصی باید که فرائد روزگار را از آنجا بدست آرد (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... * ق: ۳۷) سبحان الله سخن از حوصله خود بیرون رفت و بجای شد که از آنجا خود در راه ست امثال ما مردم بوالهوس را با این قسم سخنان چه نسبت شخصی که مستغرق لجه عصیان بود اورا فکر آثام و ماتم ذنوب خود داشتن از همه امور اهم است امروز یا فرداست که یکایک طیانچه مرگ بر روی عیش خوشگوار می رسد و معاملات گور و قیامت در پیش می آید و نامه پر از عیوب این کس در حضرت علام الغیوب آشکارا میشود و سوء معامله او بآنحضرت هویدا میگردد فیا خجلتا علی ما عملنا و یا حسرتا علی ما فرطنا (... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... * البقرة: ۲۸۶)

مکتوب صد و چهارم (۱۰۴)

بمیرزا عبید الله در تحقیق فنای نفس و دلالت بر التزام آداب شرعی و وراثت مطلوب جل و علا.

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند بمطالعه صحیفه لطیفه و احوال پسندیده آن گرامی برادر خوشوقت و ملتذ گردید. نوشته بودند که دل از کار اذکار مأموره آرام پذیر نیست و همگی افعال را نسبت بخود جز اضافت تهمت و همی نمیداند و وجود خود را بلکه جمیع وجودات را در تحت قهرمان وجودی که لا و هو در نفی و اثبات او بمراحل از پسماندگان اند مضمحل می یابد و بتکلف در ادای او امر و اجتناب نواهی قهراً للوقت نموده بجای می آرد.

مخدوما این مراقبه و این دید لطیف و اصیل است و کمال این مراقبه آنست که این نسبت و همی اوصاف و افعال هم بخود نه بیند و این افعال و اوصاف درست باصل حوالت نماید و خود را بعدم صرف ملحق یابد و لاشیء محض و نیست سازج بیند تا از خود بانا نتواند تعبیر نمود علامتش آن ست که در خود نه ذکر یابد و نه توجهی نه همتی بیند

و نه حرارتی از دل تحرك ذكر و توجه مذکور مطلقاً مسلوب شود و اگر احیاناً در دل حرکتی یا توجهی و حرارتی فهمد دلیل عدم صفائی مراقبه مسطوره نماید دل را آرام ذکر آن هنگام بود که نفس ذکر ثابت باشد ذکر و توجه از مباحثت و کمال مبائنات مشعر است و چون این گمان از میان برخواست نماند الا الواحد القهار نه بآن معنی که ممکن واجب گشت و بآنحضرت اتحاد پیدا کرد که آن غیر واقع است بلکه بآن معنی که ممکن نماند و از خلعت موهومۀ خویش تجرد گزید و واجب بر صرافت اطلاق خود چنانچه بود هست و خواهد ماند بعد از لحوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود بخود است خوش گفت.

شعر: و لوجهی من وجهه قمر ★ ولعینی من عینه کحل

و اذواق دیگر که نوشته اند بهترین همه آنها همین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع واردات آداب و حدود شرعیه را نیک رعایت نمایند و بترك ادبی از آداب آن مساهله نکنند و اگر خلاف مقرر علما امری ظاهر شود بدانند که آن از راه سکر و غلبه محبت است و حق منجی همان است که علما بیان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوک حصول فنا و نیستی است و زوال گرفتاری است از ماسوای مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در دیده بصیرت هیچ چیز منظور و مشهود نبود حتی که اسما و صفات نیز در شهود و محبت شریک ذات مجرد نباشد و گرفتاران احدیت مجرده شرکت امری را راضی نیستند و همه مشهودات و محبت را در تحت لا آورده نفی می نمایند خواه اسم بود و خواه صفت و شما می نویسید که وجود صور خیالی را چون ظلال شیون صفات می داند نفی آنها باعث انخلال وقت می شمارد و به یقین مبین نصب عین علمی شده که هر یکی از مخطی و مصیب در تحت فرمان قهرمان وجودند و تلوین اینها را ملون دیگر است.

مخدوما هر چند همه در تحت فرمان قهرمان وجودند لیکن باید که متعلق طلب محبت مرتبه باشد که هیچ نسبت و اضافت بآن ذروه علیا راه نیافته باشد و ورا مشهودات و متخیلات بود از ظهورات و ظلال رو تافته مطمح همت جز ذات ظاهر که ورا

این مراتب است چیز دیگر نباشد باید که همه مشهودات را در تحت لا آرنند تا منتفی گردند بحمد الله سبحانه که امثال این مشهودات بنظر پست در آمده است که نوشته اند که این همه کشاکش از نارسیده گيست التماس خلاصی از ماسوا از توجه بندگان خداوندی دارد اللهم ارنا الحق. و آنچه نوشته اند اگر امر ایراد پذیرد دل را تابع وقت سازد.

مخدوما هر واردی که روی نماید شکر آن بجای آرنند و بعد از حصول تمکن دراز طالب ترقی ازان باشند و هل من مزید گویان بورای آن پویان بوند.

بیت:
نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

إلى أن يبلغ الكتاب أجله.

مکتوب صد و بنجم (۱۰۵)

بشیر محمد صالح تنها نیسری در فضیلت فقر و ترغیب بر تحصیل فنا.
مکتوب مرغوب اخوی اعزی شیخ محمد صالح رسیده خوشوقت ساخت از مضائق روزگار نوشته بودند بر فعل و ارادت حق سبحانه راضی بلکه ملتذ باید بود و سختی فقر و تلخی فاقه را نعمت خوشگوار دانسته آن را مرآت فعل و صفت جمیل علی الاطلاق باید تصور نمود و شیوه مرضیه حبیب خداوندی جل سلطانیه که مقصود است از خلقت و مرکز دائره خلت و محبت است باید دانست حدیث نفیس (الفقراء الصابرون جلساء الله غداً يوم القيامة) شنیده باشند حیات دنیاوی چند روزه بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت یسیره ناگزیر است و علاج علت معنوی که عبارت از گرفتاری است بمادون حق سبحانه از اهم مهمام. دلی که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر است سلامتی قلب که شرط نخستین این راه است وقتی متحقق شود که ماسوی را در دل گنجائی نبود لاحباً و علماً بحیثیتی که اگر بتکلف یاد اشیا نماید بیادش نیاید بواسطه

نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است این زمان مورد اسرار و مهبط انوار قدم می گردد و محل تجلیات غیر متکیفه می شود.

مصرعه: این کار دولت است کنون تا کرا دهند

(... وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ * الْمُطْفِفِينَ : ۲۶) وَالسَّلَام.

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بخواجه محمد فاروق در آنکه در محبت ذاتی جلال زیاده از جمال لذت بخش است. الحمد لله فی السراء والضراء و الصلوة والسلام علی سید الانبیاء و آل الاصفیاء مصیبتی که درین ایام بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تألم احبه دو افتاده گردیده (... اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة : ۱۵۶) لیکن چون فعل حق است جل علا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید، دولتمندانرا وسیله وصول آنجناب عالی است این مرارت صوری سبب چندین حلاوتهای معنوی است.

بیت: می تلخ است چو جور گلعداران ★ که هر چندش خوری باشد گواران
هر آتش کان بیفروزد بت سیم ★ خلیلان را بود باغ براهیم

لذتی که از راه جلال و ایلام محبوب ست عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام اوست چه لذت اولی از شائبه حظ نفس میراست و خالص مراد محبوب ست بخلاف لذت ثانیه این کمال ناشی از محبت ذاتی ست بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت علیحده دارد چه مقتضای مطلق محبت ذاتی استوای ایلام و انعام است و زیادتی ایلام نشان دیگر دارد و آنی دیگر آرد خوش گفت.

بیت: آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست
آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

صحائف شریفه پی در پی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند فرمود چو قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنابراین ازان تقاعد نمود والسلام.



مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)



پناه فصل الله برهانپوری در عظمت مطلوب و بزرگی طالب صادق .
 بسم الله الرحمن الرحیم همواره بعنايات رحمانی جل شانہ ممتاز باشند نمیداند که به
 احبه دور افتاده چه نویسد لطایف محبوب زیاده از آنست که زبان زد این هرزه گوی
 گردد و نقایس معشوق برتر از آنست که قلم این بوالهوس خیال ترجمانی آن نماید هرگاه
 بنا کرد و خطور آن دقائق هوش بر بود و خیال فکر و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد
 که زبان در میدان ترجمان آن اسرار گنگ باشد و قلم در بوادی تعبیر آن بشگافتد بیچاره
 مستان را معامله بجای می رسد که تصور و خطور او را هم آنجا بار می دهند دیگران
 حقیقت او چه پی برند.

نست: دلمها همه آب گشت و جانها همه خون

تا چیست حقیقت از پس پرده برون

بلی غیرت معشوق با اندازه احسان اوست هر چند احسان پیش غیرت پیش.



مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)



به محمد فاروق ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی در نصیحت .
 بر خوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی
 کوشش بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت
 نا جنس و اهل تفرقه و اهل بدعت محترز باشند و باطن را به نسبت ماخوده معصوم دارند و
 در دوام آن کوشند و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوند چه نعمتی است که ظاهر
 یا حکام شرعی متجلی باشد و باطن با آن نسبت معصوم بود و صحبت و خدمت برادر کلان
 خود را معتمد شمیرند و مشغولی را در مجلس او تاره دارند و بطرفی که دلالت نمایند مهمل
 المک آنرا مرعی دارند و احوال را به زبان نمانند و در محبت قدر مستقیم بوند. والسلام

دورتر می افتد عزیزی می فرماید نسبت باطن هر چند بجهالت کشد زیبا تر بود قال الصدیق
الاکبر رضی الله تعالی عنه العجز عن درک الادراک ادراک و این تعطش و نایافت ظاهر تا
زمانی ست که کارخانه ظاهر برپاست و چون خلل دران رود و ندای الرحیل در رسد
نسبت باطن میدان خالی یافته بصد آب و تاب بی پرده در جلوه ظهور آید و مدر که هم
آغوش نسبت باطن شود چه حجاب او از آن نسبت ظاهر که بود ارتحال نمود و نیز چون
موت از مقدمات قیامت است مشهود آنجا اتم و اکمل است و از ظلیت دور و باصالت
نزدیک تراست و چون نوم را باموت اخوت و مناسبت است بعضی از دولتمندان را در
حین نوم حالتی رومی دهد که شبیه حالت موت بود و برحالت یقظه تفوق داشته باشد.

مصرع:

زهی مراتب خوابی که به زبیداری ست

تفصیل این معامله را این احقر در جای دیگر نوشته است از آنجا باید طلبید. بدانند که
چون معامله برزخ صغری بانجام رسد و برزخ کبری رونماید و اجزای منتشره و عظام رمیمه
را جمع سازند و معامله از خلل و اهره دران وقت دولت قرب بالاصاله بدن عنصری را
باشد و بمصداق کریمه (وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ
نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * الْقِصَصُ : ٥) این بدن مخزون نا مراد را که چندین محن و شدائد
دنیوی دیده و لکد کوبی و ایدای خلق کشیده و در ته بار اوامر و نواهی فرو مانده و تلخی
مرگ چشیده و بخاکساری گور ساخته و بآتش فراق و سوز اشتیاق سوخته بصد خوبی و
ناز در معرکه خلائق بر سریر سلطنت بنشانند و بکمال عز و جاه امام و پیشوای لطائف
عالم امرش گردانند و بر عکس معامله دنیوی که باطن در معاملات قرب اصل ست و
ظاهر تابع آن در آنجا ظاهر اصل بود و باطن تابع آن ظاهر باشد نه بآن معنی که نسبت
از باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تابع ظاهر گردانند بلکه بآن معنی است که
باطن به نسبت سابق متمکن بود ظاهر را امری دهند و قربی و منزلتی بخشند که باطن
باوجود معامله خود بشوق و آرزو تبعیت ظاهر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او
محو و متلاشی بیند اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی.

تنبیه بعضی کامل باشند که درین نشاء آن یابند که دیگران فردا یابند امروز

و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه ظهورات حق جل و علا می یابد و در مرآت مظاهر غلط نما جز ذات واحد مشهود نمی گردد و نمی داند که معبود چیست و عابد کیست. مخدمان این دید و این شهود را مشائخ دیگر کمال می دانند و فتح الباب میفرمایند نیک و مبارك است لیکن در غلبه این حال آداب شرعیه را محافظت تام باید نمود و حقوق بندگی را نیک بجا باید آورد و باید یقین کرد که این شعبده بر تقدیر صحت از راه استیلائی محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فرا گیرد نسبت بمحسوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته بودند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی نیز گویند چون بمقام فرق بعد الجمع رسد و از کفر باسلام حقیقی آید عابد را از معبود متمیز یابد و خلق را از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبده بر تقدیر صحت زیرا که مشهود در مرایای کثرت نه ذات واحد است تعالی.

بیت:

خلق را وجه کی نماید او ★ در کدام آئینه در آید او

نوشته بودند سبحان الله قائل انا الحق و سبحانی را ارباب ظواهر تشنیع مینمایند مگر نمی دانند که از نسبت غیریت چه کشاید و اهل این ورطه را چه حاصل آید الخ. بدانند که حقائق ممکنات اعدام است که بواسطه انعکاس کمالات امتیاز یافته است پس کمالات در ممکنات مستعار و مستفاد از مرتبه و جوب بود و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید کمالات منعکس را درست باصل می سپارد و خود را عدم صرف می بیند و بوی از هستی و توابع آن در خود نمی یابد این زمان بفتای حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خودی از وی زائل گشته و بیخ انانیت بر کنده به انا الحق و امثال آن تکلم نمی نماید معدوم را با موجود حقیقی چه اتحاد و کدام اشتراك مقصود از نفی غیریت انتفای شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیر و کمال و این انتفای اشتراك درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای نفی این اشتراك چه در کار که بعینیت قائل

النساء : ۷۸) و کریمه (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...*
 النساء : ۷۹) باشد پرسیده بودند بدانند که خلق سیئات که درین جا عبارت از
 بلیات است از حق است سبحانه لیکن جزاء اعمال سوء بنده است و بشامت عمل خود
 مورد بلا و مصیبت میگردد چنانچه از عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها منقول است که
 فرموده (ما من مسلم یصیبه وصب و لا نصب حتی الشوکه یشاکها و حتی انقطاع شسع
 نعله الا بذنب وما یغفو الله اکثر) پس باندازه خلق بلا و ایصال آن فرموده (... قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ
 اللَّهِ...* النساء : ۷۸) و باعتبار استجلاب آن بکسب ذنوب فرمود (فمن نفسک) فلا تدافع
 بخلاف حسنه که تفضل محض است همه اعمال خیر بنده مکافات نعمت وجود هم نمی
 کند بنعم دیگر چه رسد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم فرموده (لا یدخل الجنة
 احد الا برحمة الله) قیل و لا انت قال علیه و علی آله الصلوة والسلام (وما انا) و آنچه بعضی
 از نعم عاجله و آجله جزای عمل بنده در قرآن و احادیث آمده است آن نیز از راه تفضل
 است که بفضل صرف عمل بنده را باین درجه رسانند.

بیت:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول
 آنکه دُر ساخته است قطره بارانی را

و ایضاً وجود که بالاصالت خاصه حضرت معبود است تعالی مبدأ هر خیر و
 کمال است پس مبدأ حسنات او بود تعالی و عدم که ذات ممکن است منشاء هر شر و
 نقص است پس منشاء سیئات نفس ممکن باشد و کریمه (... قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...*
 النساء : ۷۸) باعتبار خلق است منشأ دیگر است و خلق دیگر چنانچه گویند منشأ
 نباتات ارض است و منشأ مروارید آب باوجود آنکه خلق ازوست تعالی از نسبت
 نقشبندیه و حضور خاص این اکابر استفسار رفته بود بدانند که نسبت نقشبندیه و حضور
 ایشان شهودی ست مبرا از وصف شاهی و مشهودی و حضوری ست برتر از نسبت
 حاضر و حاضریست که بحیرت تعلق دارد و دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود
 است و این حضور را حضور بی غیب نیز گویند حضرت قدوة المحققین حضرت ایشان ما
 نوشته اند که اندراج النهایت فی البدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این

نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا بران عمل نماید و پی به مقصود برد.

مصرع: قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و نیز نوشته بودند در باب نقشبندیه که می فرمایند که ما فضلیمانیم که نهایت دیگران در بدایت ما مندرج است پس نهایت ایشان علیهم الرضوان عبارت از چه باشد مخدوما بیان این معنی در کتب این اکابر هیچ بنظر نه آمده است معلوم نیست که کسی شرح این معما نموده باشد غیر از حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره که جواب این سوال تفصیل در مکتوب دو یست و بست و یکم از مکتوبات جلد اول نوشته اگر شوق این معنی دامنگیر شود آنجا مطالعه نمایند و واقعه که دیده اند که میگویند که قدوة المحققین حضرت ایشان ما از همه اولیا افضل اند حتی از فلان عزیز و اضطرابی ازین واقعه ظاهر ساخته اند مخدوما جای اضطراب نیست افضل درین جای تواند که بمعنی انفع باشد و همین معنی حضرت خواجه احرار قدس سره العزیز فرموده اند.

مصرع: سایه رهبر به است از ذکر حق

معنی حفظ صورت پیر که آنرا رابطه گویند سودمندتر است مرید را از ذکر گفتن و واقعه که در باب انگشترین بواسیر دیده اند الحق که فقیر نیز آن انگشترین را خوش نمی کندضمون حدیث (من علق شیئاً وکل الیه) شنیده باشند نوشته بودند که بی انصافان به همت متهم می کنند نه این چنین است. مخدوما اگر در شما نیست کفارت شما می شود خاطر هیچ نیارند نعوذ بالله من الحور بعد الکور. از حق سبحانه استقامت مسألت نمایند و بن دور افتاده را از دعا فراموش نکنند.

مکتوب صد و چهل و هفتم (۱۴۷)



بیر محمد خافی در ترغیب بر تعمیر اوقات و ذکر احادیث فضائل قضای حوائج مسلمانان و فضائل حسن خلق.

ثبتنا الله سبحانه و اياكم على متابعة سيد المرسلين حبيب رب العالمين عليه و على آله من الصلوات افضلها و من التسليمات اكملها شفقت آثارا حیات دنیوی بغایت قلیل است و معاملات ابدی و سرمدی بآن مربوط سعادتند کسی است که این فرصت یسیره را غنیمت دانسته ساختگی کار آخرت دران نماید و توشه سفر دراز را مهیا سازد و چون شمارا حق تعالی مرجع مهمات جمعی از خلائق ساخته است شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده کمر همت را در روائی مهمات خلق الله چُست بر بندند و خدمتکاری عبید و آماء صاحب خود را وسیله نیل درجات دنیوی و اخروی تصور فرمایند و نیک سلوکی و احسان باخلائق و طلاق وجه و حسن خلق با اینها و رفق و سهولت در معاملات اینان را دریجه رضامندی مولای حقیقی جل سلطانه دانند و سبب نجات و واسطه ترقی درجات فهمند در حدیث آمده است (الخلق عيال الله فاحب الخلق الى الله من احسن الى عياله).

احادیث چند در فضیلت قضای حوائج مسلمانان و ادخال سرور را بایشان و فضیلت حسن خلق و رفق و تانی و برد باری می آرد نیک تأمل نمایند و اگر در معنی حدیثی خفای ماند از طالب علمی متدین حل آن خواهند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است. (المسلم اخ المسلم لا يظلمه ولا يُسْلِمُهُ و من كان في حاجة اخيه كان الله في حاجته و من فرج عن مسلم كربة فرج الله عنه كربة من كرب يوم القيمة و من ستر مسلما ستره الله تعالى يوم القيمة) رواه البخاری و مسلم.^[۱] و در روایت مسلم است: (والله تعالى في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه) وهم در حدیث است (ان لله خلقا خلقهم لحوائج الناس تفرع الناس اليهم في حوائجهم اولئك الامنون من عذاب الله) رواه الطبرانی. وهم در حدیث آمده است (ان لله تعالى اقواما اختصهم بالنعم لمنافع العباد و يقرهم فيها ما بذلوا

(۱) تفصیل معنی این حدیث در جلد اخیر ترجمه المشكوة است

فاذا منعوها نزعها منهم فحولها الى غيرهم) رواه ابن ابى الدنيا و الطبرانى. وهم در حديث است (من مشى في حاجة اخيه كان خيراً له. من اعتكاف عشر سنين ومن اعتكف يوماً ابتغاء وجه الله تعالى جعل الله بينه وبين النار ثلاث خنادق كل خندق ابعدهما بين الخافقين) رواه الطبرانى والحاكم وقال صحيح الاسناد. وهم در حديث است (من مشى في حاجة اخيه حتى يقضيها له اظله الله عز وجل بخمسة وسبعين الف ملك يصلون عليه ويدعون له ان كان صباحاً حتى يمسي وان كان مساءً حتى يصبح ولا يرفع قدماً إلا حظ الله عنه بها خطيئة ورفع بها درجة) رواه ابن حبان وغيره. وهم در حديث است (من مشى في حاجة اخيه المسلم كتب الله تعالى له لكل خطوة سبعين حسنة ومحي عنه سبعين سيئة الى ان يرجع من حيث فارقه فان قضيت حاجته على يديه خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه وان هلك فيما بين ذلك دخل الجنة بغير حساب) رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است (من وصل لـ اخيه المسلم الى ذى سلطان في مبلغ بر وتيسير عسر اعانه الله تعالى على اجازة الصراط يوم القيمة عند دحض الاقدام) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (افضل الاعمال ادخال السرور على المؤمن او كسوت عورته او اشبعت جوعته او قضيت له حاجته) رواه الطبرانى و ابو الشيخ. وهم در حديث است (احب الاعمال الى الله تعالى بعد الفرائض ادخال السرور على المسلم) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (ما ادخل رجل على مؤمن سروراً إلا خلق الله تعالى عز وجل من ذلك السرور ملكاً يعبد الله عز وجل ويوحده فاذا صار العبد في قبره اتاه ذلك السرور فيقول اما تعرفنى فيقول له من انت فيقول انا السرور الذى ادخلتني على فلان انا اليوم انس وحشتك والقنك حجتك واثبتك بالقول الثابت واشهدك مشاهد يوم القيمة واشفع لك الى ربك واربيك منزلك من الجنة) رواه ابن ابى الدنيا و ابو الشيخ. وهم در حديث است سئل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عن اكثر ما يدخل الناس الجنة فقال (تقوى الله وحسن الخلق) وسئل عن اكثر ما يدخل الناس النار فقال (الفم والفرج) رواه الترمذى و ابن حبان والبيهقى. وهم در حديث است (ان من اكمل المؤمنين ايماناً احسنهم خلقاً والطفهم باهله) رواه الترمذى والحاكم. وهم در حديث است (ان العبد ليبلغ بحسن خلقه عظيم درجات الآخرة واشرف المنازل وانه يضعف العبادة وانه ليبلغ بسوء خلقه اسفل درجة في جهنم) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (ألا اخبركم بايسر العبادة واهونها

على البدن الصمت و حسن الخلق) رواه ابن ابى الدنيا. و نیز در حدیث است ان رجلا جاء الى النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم من قبل وجهه فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال (حسن الخلق) ثم اتاه عن شماله فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال (حسن الخلق) ثم اتاه عن خلفه فقال يا رسول الله اى العمل افضل فالتفت اليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فقال (مالك لا تفقه حسن الخلق هو ان لا تغضب ان استطعت) رواه محمد بن نصر المروزى. وهم در حدیث است (انا زعيم بيت فى ربض الجنة لمن ترك المراء وان كان محقا وبيت فى وسط الجنة لمن ترك الكذب وان كان مازحا وبيت فى اعلاء الجنة لمن حسن خلقه) رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذى. وهم در حدیث قدسى آمده (ان هذا دين ارتضيته لنفسى ولن يصلح له الا السخاء و حسن الخلق فاكرموه بهما ما اصبحتموه) رواه الطبرانى و البزار. وهم در حدیث است (الخلق الحسن يذيب الخطايا كما يذيب الماء الجليد و الخلق السوء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل) رواه الطبرانى. وهم در حدیث است (ان الله رفيق يحب الرفق فى الامر كله) رواه البخارى و مسلم. وهم در حدیث است (ان الله عز و جل يحب الرفق و يرضاه و يعين عليه ما لا يعين على عنف.) رواه الطبرانى و هم در حدیث است (ألا اخبركم بمن يحرم على النار او بمن يحرم عليه النار يحرم على كل هين لين سهل) رواه الترمذى. وهم در حدیث است (التأنى من الله تعالى و العجلة من الشيطان و ما احد اكثر معاذير من الله تعالى و ما من شىء أحب الى الله من الحلم) رواه ابو يعلى. وهم در حدیث است (ان العبد ليدرك بالحلم درجة الصائم القائم) رواه ابن حبان. وهم در حدیث است (وجببت محبة الله على من غضب فحلم) رواه الاصفهانى و هم در حدیث است (الا انبئكم بما يشرف الله به البنيان و يرفع به الدرجات) قالوا نعم يا رسول الله قال (تحلم على من جهل عليك و تعفو عن ظلمك و تعطى من حرمك و تصل من قطعك) رواه الطبرانى و البزار. وهم در حدیث است (ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذى يملك نفسه عند الغضب) رواه البخارى و مسلم. وهم در حدیث است (ان من الصدقة ان تسلم على الناس و انت طليق الوجه) رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حدیث است (تبسمك فى وجه اخيك لك صدقة و امرك بالمعروف و نهيك عن المنكر صدقة و ارشادك الرجل فى ارض

دلوك فى دلو اخيك لك صدقة) رواه الترمذى. وهم در حديث است (ان فى اللجنة غرفة یرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها) فقال ابو مالك الاشعري لمن هى يا رسول الله قال (لمن اطاب الكلام و اطعم الطعام و بات قائما و الناس ينام) رواه الطبرانى و الحاكم. اين احاديث از كتاب ترغيب و ترهيب كه از كتب معتبره علم حديث است ايراد نموده شده است الله تعالى عمل بمقتضای آن كرامت فرمايد صفحه حال خود را بمضمون اين احاديث موازنه نمايند آنچه موافق حال آيد شكر خداوندى جل سلطانہ بران بجا بايد آورد و آنچه نه چنين باشد بعجز و زارى توافق حال خود بآن از حق سبحانه مسألت بايد نمود و اگر بالفعل توفيق عمل آن كسى نيابد بهر حال اعتراف بتقصير خود نقد او خواهد بود آنهم نعمتى است العياذ بالله سبحانه كه توفيق عمل نيابد و خود را مقصر هم نداند كه از اسلام قليل النصيب است.

بيت:

هر كس كه بيافت دولتى يافت عظيم
و انكس كه نيافت درد نايافت بس است

مكتوب صد و چهل و هشتم (۱۴۸)

بجناب ارشاد پناه مير محمد نعمان در آنكه قبح و شرارت مرات حسن و جمال است.

الله تعالى ذات با بركات را مشمول الطاف داشته مسند آراى ارشاد دارد (ظَهَرَ
الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ... *الروم: ۴۱) بشأمتِ اعمال ما دويم
سال است كه خلق ببلية قحط گرفتارند مردم بجهت استسقاء بز آمده بودند و اين دور
از كار نيز در ميان ايشان بود با اين همه بار گناه بيقين تصور مى كرد كه ورود اين بلا از
نتائج اعمال سوء اوست مردم از وجود او بركت مى جستند و او را در يوزه دفع بلا مى
ساختند و از حقيقت حال واقف نبودند و از ظلم حكام مى ناليدند و او چون اين ظلم را
باعمال خود نسبت مى داد در جنب اين آنرا هباء منثور خيال مى كرد.

مخدوما با این همه تقصیرات از امثال اعزه و احبه امید دارد که رحمی بحال او
نمایند و عفو زلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی او را مهجور نکنند هر چند عاصی
است اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین هم نظر رحمت بحال عاصیان راجی دارد و
فردا شفاعت نیز نصیب عاصیان باشد کما ورد می آرند که روز قیامت یحیی ابن زکریا
را علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات بیارند و هیچ معصیت در دیوان او نه او را در
دیوان عاصیان بدارند تا حساب از ایشان گرفته شود صفت غفران برای اهل عاصیان
ست و ستاری ذنوب و عیوب را خواهان است و عفو تقصیرات را جوینان است ظهور
خیریت را شریعت می باید و خداوندی را بندگی.

بیت: منم کاستاد را استاد کردم ★ غلامم خواجه را آزاد کردم

پس هر چند وجوه قبح و نقص و شر بیشتر نمایندگی و آئینه داریء حسن و
کمال و خیر زیاده تر سبحان الله قبح و نقص درین جا معنی حسن و کمال پیدا کرد
عدم مقیده با وجود شرارت چون وجوه خیریت عارضی دارند آئینه داری اسما و صفات
بودند عدم مطلق که وجهی از خیریت ندارد شر محض است تقابل بوجود بحت دارد
عالی و بائینه داری آن مرتبه مقدسه برپاست.

بیت:

غلام خویشتم خواند لاله رخساری

سیاه روئی من کرد عاقبت کاری

ز هزاران یکی از عرفا بعد قرون متطاوله بحصول این کمال ممتاز است و نزول بعدم
صرف می فرماید و آئینه داری حضرت ذات تعالی معرا از اسما و صفات می نماید و نور
هدایت او از عرش تا فرش فرو می گیرد لهذا پستی خاک سبب رفعت او گشته است و
حواص خاکیان را بر قدسیان فضل داده سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که این
ور از کار را در اوقات مرجوه بدعا یاد آرند و عفو زلات او خواهند.



مکتوب صد و چهل و نهم (۱۴۹)



مولانا محمد صدیق در آنکه حزن لازمه این دارست و آنکه نیست اگر از ظاهر محضی کرده و بر باطن جلوه گر باشد مضر نیست.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفى مکاتیب شریفه انخوی اعزی مولانا محمد صدیق رسیده خوشوقت و مسرور ساخت زاد کم الله سبحانه ترقیباً و توفیقاً از شکر و شکایت که می نویسد بوضوح می انجامد. مخدوما دنیا دار الفراق است محل لقا در پیش است کریمه (من كان يرحوا لقاء الله فان اجل الله لات - العنكبوت: ۵) مشعر این معنی است پس طالب او تعالی درین نشأه غمرازانکه بسوز و گذار سازد و بحزن و فکر موصوف بود چاره ندارد هر گاه صفت حیب علیه و علی آله افضل الصلوات والتسلیمات دوام حزن و توامیل فکر باشد بدیگران چه رسد غایت الامر جهت تسلیه طالب فونه از بعض امور موعوده بر باطن او جلوه گر می سازند.

مصرع:

بلا بودی اگر این هم نبودی

از گم کردن مهیمان نواظهار نالم می نمایند باکی ندارد اگر از ظاهر مستور گشته بر باطن منجلی است در تفحات می آرد درویشی ابو محمد بحریری را گفت بر بساط انس و دم دری از بسط بر من بکشادند از مقام خود بلغزیدم و از آن محبوب شدم راه بگم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن رساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر من باین درد گرفتارند و باین داغ مبتلا لیکن بر تو بیستی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند.

شعر:

قف بالذمار فهذه آثارهم

کم قد وقت بها اسائل محمرا

تیکي الاحبة حسرة وتشوقا

عن اهلها او صادقاً او مشفقاً

فاجابني داعي الهوى في رسمها

فارقت من تهوى نعر الملتقى

مکتوب صد و پنجاهم (۱۵۰)

بشیر محمد شریف کابلی در آنکه فنا قدم اول است درین راه.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این دور از کار را از دعای خیر منسی نساژند و بر سنت نبوی علی صاحبها الصلوة والسلام مستقیم باشند و از هستیء موهوم بتمام منخلع گردیده بوجود موهوب متحقق بوند و بدام یستی صید هستی نمایند و ظهور هستی و توابع آن بی کمال نیستی میسر نیست و تخلق باخلاق محبوب بی فناء از منتسبات ممکن نه کمالات دیگر فوق آن بسیارند لیکن همه شروط باین فنا اند.

بیت: هیچ کس را تا نگردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

س فنا قدم اول ست درین راه.

شعر: ومن بعد هذا ما تدق صفاته ★ وما کتمه احظی لذیه واجمل

مکتوب صد و پنجاه و یکم (۱۵۱)

لا نعمت الله در آنکه هر چند نسبت باطن قوت پذیرد تحلی به احکام شرعیه بیشتر ردد.

کتابتهای اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت بجمعیت و تقامت باشند فان الاستقامة فوق الکرامة و از هستی موهوم بر آمده بدوام نیستی و صوف باشند تا هستی مطلوب حقیقی جلوه فرماید و سالک را از وی رباید خود بخود باضر باشد این معنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بنظر و فکر ن معما نمی کشاید که با وجود بقای تکالیف شرعیه نابودن بجه معنی است و بودن و

نابودن در يك وقت چگونه باشد عرفت ربی بجمع الاضداد عزیزى گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق که رحمت نیست می کشند و از کشته دیت می خواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمی گذارند عجب معامله است هر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب ازدیاد تحلیء او با احکام شرعیه می گردد چه نفس اماره که بالذات آبی احکام شرعیه است رو بانقیاد می آرد و کمال تجلی بکمال اطمینان است و مداهن شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره است از مغز به پوست در مانده چه کمال این نسبت باطمینان می کشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزله است و لیس فلیس ثبتنا الله سبحانه و ایا کم علی کمال متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیة.

مکتوب صد و پنجاه و دوم (۱۵۲)

بفتح خان شیرپوری در حل شبهه که بر کلام حضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز نموده بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند روزه ما نفی ماسواست پس معلوم می شود که ماسوی هست اما چیست بحقیقت وجود دارد یا نه اگر بحقیقت وجود دارد بنفی ما منتفی نمی شود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بنفی جواب مراد حضرت خواجه قدسنا الله سبحانه بسره الا قدس و الله اعلم بالصواب از نفی ماسوی نفی تعلق و نفی مقصودیت ماسوی است بلکه نفی شهود و شعور ماسوی که حاصل فنا و توحید شهودی است که شرط این راه است ماسوی بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی هیچ در کار نیست تا نفی وجود ماسوی کرده آید آنچه لابد است و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید شهودی است باید که در دیده بصیرت سالک نامی و نشانی از ماسوی نماند و تعلق علمی و حُبئی او از ماسوی گسسته شود تا قابلیت ظهور انوار قدم پیدا کند و راهی بیارگاه قدس یابد و بدون خراط القتاد مقرر است تا نرهی نیابی مارا بنفی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی

که مانع وصول است نزد ما از اهم مهام است و آن تعلق و گرفتاریست باشیا و شهود و شعور است بماسوی چه بطور ولایت علوم کونی بامعرفت الهی جل سلطانہ جمع نیاید و شهود کثرت باشهود وحدت یکجا نشود سالک را ناگزیرست که به لا نفی این امور نماید تا نسیان ماسوی شود و فنا پدید آید.

بیت:

تا بجاروب لا نروبی راه ★ نرسی در سرای إلاّ الله

نوشته بودند اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد مگر وجود مجازی جواب همین وجود مجازی در مرتبه خودش هست یا نیست اگر هست چه فائده بنفی ما و اگر نیست نیست فائده در نفی آن گوئیم وجود مجازی چونکه در اذهان بعنوان وجود حقیقی مرکوز شده است سالک نفی عنوان حقیقی آنرا می نماید تا مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و وجود حقیقی حق جل و علا مشارکت پیدا نیاید و سد راه سالک نشود المجازینفی شنیده اشند.

نوشته بودند اگر گفته شود اصلا نیست مگر وجود موهوم جواب چون اصلا نباشد وهم و موهوم از کجا گوئیم که مرتبه وهم که عبارت از نمود بی بود است در علم الله کائن و ثابت است رواست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او عالی بود بوجود خلق فرماید و در خارج اصلا نبود و تحقیق این معنی در کتب این اکابر کوراست نوشته بودند اگر گفته شود وجود ظلی جواب پس من وجه باشد و من وجه نباشد این نفی در وجهی است که نیست هست نما لاجرم نفی نفی بی فائده بود. گوئیم که نیست هست نما را سالک چون بعنوان هست حقیقی تصور کرده و بنیاد دراز برین بی نیاد نهاده است نفی عنوان هستی حقیقی او می نماید تا از روی ذوق و حال نیستی تی او هویدا گردد و زینه صعود هست حقیقی گردد و از ظل باصل شاه راهی کشاید.

مکتوب صد و پنجاه و سوم (۱۵۳)

بحاجی حسین در آنکه مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ماسوی است و صفائی عبودیت نه امر دیگر.

بسم الله الرحمن الرحيم خدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین محب دور افتاده سلام عافیت انحام خوانند صحیفه شریفه رسیده سبب مسرت گردید مطالعه احوال پسندیده و ادواق مواجید سنجیده مسرت بر مسرت بخشید الله تعالی ترقیات بی اندازه دهاد و علوم و ادواق تازه بخشاد. مخدوما چون این داردار عمل است و محل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلیغ باید نمود در ازدیاد کمیت و کیفیت آن بیاید کوشید مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ست از مادون حق سبحانه که مانع دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقی و حصول یسر است در اعمال و طاعات و تقیه عبادات است از دقایق شرک خفی از حصول فنا و دید عدمیت بنده بجای نرود و معدوم مطلق نشود و سر از ریفه بندگی نکشد و در جانب بقا هم باحق حل و علا در نفس الامر یکی نگردد و متحد نشود مقصود صفائی عبودیت است و نیک بودن ست در معاملات باو سبحانه این معنی در فنا ظاهر است و در بقا نیز چون دید اتحاد است پس بمقتضای (انا عند ظن عبیدی بی) گوینا حضرت معبود تعالی باین کنوت متلبس گشته بعابدیت آمده است و مقرر است که هر چه باجناب قدس منسوب ست اتم و اکمل است لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک پس عبادتی که هنگام بقا بود اتم و اکمل باشد.

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۴)

بمیرزا عبید الله در شرح احوال وی که در عریضه نوشته بوده.

الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفی صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ

نورالدین درویش ارسال داشته بودند رسید از مطالعه آن ذوقها یافت.

نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حالتی روی می دهد که قبل ازین نبود چنان ظاهر می شود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و اصلا این حال از نظر پوشیده نمی شود و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون همین حال است. مخدوما این حالت بغایت اصیل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلوتیه را بر غیر حالت صلوتیه نیز تفوق است و این جسم دیگر متبوع که نوشته بودند مانا که صورت مثالیه وجود موهوب است که بولادت ثانیه مربوط است که بعد از تحقق فنا و بقا باسمی که مبدأ تعین اوست آن وجود حاصل گشته و باطن عارف گردیده و لطائف عشره عالم خلق و امر او نسبت بآن ظاهر آمده و این ظاهر و باطن و رای آن ظاهر و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که عارف ظاهر با خلق است و باطن با حق جل و علا

بیت: از برون در میان بازارم ★ وز درون خلوتی ست بایارم

مراد از آن ظاهر و باطن متعارف است و تصفیه باطن بهمین معنی گویند چه تصفیه باطن بمعنی اول معنی ندارد و نگرانی و توجه او بمطلوب صورت نه پذیرد چه توجه و نگرانی مشعر مبائنه و مباحثتست و این باطن که حکم قیوم ظاهر دارد هر چند از عالم جسم نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت مثالی بعنوان اجسام ظاهر می شوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت وهمیه بخود حواله باصل است و این حال معروض متضاد با اوست. مخدوما میان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلوتیه مسطوره می تواند که مترتب بر بقا باشد و حواله نسبت وهمیه فنا است و فنا را با بقا هیچ تدافع نیست فنا و بقا نزد ما دائمی است در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی چه فنا از ماسوای مطلوب است و بقا با مطلوب این شبهه شما مشتبیه شبهه صاحب نزهت است که بر مقرر قوم تخطیه و اعتراض نموده است و گفته:

شعر: گویند عنان خود چه تابی
گم شو که چو گم شوی بیابی ★
این نکته نمود نا صوابم
چون گم شوم انگهی چه یابم

یابنده اگر کسی دگر خواست

از گم شدنم پس او چه می خواست

پس اعتراض نیز مدفوع است چه گم شدن که فناست نسبت بماسوی است و یافت که از بقا است نسبت بحق تعالی است و در میان این و آن تدافع نیست این فقیر این مطلوب را در کاغذی بتفصیل نوشته است اگر خفای مائد آنجا رجوع نمایند. مخدوما آنچه از امور غیبیه کونیه و احوال موتی که ظاهر شود در کار نیست که آنرا بتفصیل نویسند اجمال هم کافی است که بمطلب اصلی چندانی کار ندارد مگر چیزی که غرابت داشته باشد و آنچه بمطلب اصلی تعلق دارد بتفصیل آن اگر به پردازند مستحسن است و در هر که نشه طلب یابند بعد استخاره طرفین طریقه را باوبگویند و اگر ازدحام خوش نیاید در صحبت کم کسی نگاه دارند و طریقه ستر احوال محمود است محتاج استفسار نیست عزیز از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب پرسید یا رسول الله ما التصوف گفت (التصوف ترك الدعوى و كتمان المعانى) و حصول بشارت مقام فردیت که نوشته بودند مبارك است لیکن نه نوشته اید که آثار این هیچ در خود یافته شد یا نه آری این قدر نوشته اید که در آن مقام ارشاد فرود مقام فردیت متصور نمود فقیر نیز در آن باب توجه خواهد نمود انشاء الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فردیت بر مقام ارشاد تفوق دارد ارشاد چونکه متضمن عروج و نزول است بر فردیت مزیت دارد چه در فردیت همین عروج و روبحق است تعالی نزول و روبخلق که مقام تکمیل و دعوت است ندارد (وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ... البقرة: ۱۴۸) آری کسی که جامع کمالات فردیت و قطبیت بود کبریت احمر است چنانچه حضرت ایشان ما در اوائل جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد ازان بکمالات وراثت پیوستند و سید الطائفه قدس سره نیز جامع بود نسبت فردیت او را از شیخ محمد قصاب حاصل شده بود و نسبت قطبیت را از شیخ سری سقطی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فردیت فراموش نموده است آنجا که فرموده مردم می دانند که من مرید سری ام نه من مرید محمد قصابم.

و ظهور الوان و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و نیستی ندارد و هنگام ظهور آن خود را بآن سرنباید داد هر چند لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود

نوشته بودند که صحبت در وقائع با سلاسل دیگر بسیار واقع است و التفاتها بسیار مفهوم می شود بلکه در حینی از احيان آنقدر انکشاف جلی است که نمود ارواح را بصر با بصیرت شريك است تکلیف طریقه‌های خود می کنند ازین وهم بسیار دارد کذا و کذا. مخدموما شما در کار خود سرگرم باشید و حرمت مشائخ را نگاه دارید لیکن قبله توجه را پراکنده نکنید و توجه بیک جانب مقصور دارید ایشان بزرگ اند بر تقدیر وقوع شفقت می کنند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه.

باید دانست که اگر بر طالب این راه که ارادت بشیخی آورده است ظاهر شود که نسبت یا نوری بوی از عزیز دیگر رسیده است باید که آن نسبت را از پیر خود داند که بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده است و اعتقاد کند که پیر او جامع است لطیفه از لطائف او که مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از هله اغلاط طلاب است شما خود محفوظید اما یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان شمن قوی است مبادا ازین راه قبله توجهرا بطلاب منتشر سازد و از وصول بمطلوب باز آرد بلکه از راه ببرد. مخدموما یک کتابتی از شما پیش ازین به مدتی رسیده بود پس از ترك آنرا نوشته بودید بعد از آن از شما کتابتی نرسیده غیر از همین کتابت که جواب آن نوشته شد و در آن کتابت شوق ترك و استنکاف و بی رغبتی تمام از وضعی که داشتندش از پیش بود و پاره بسط مقدمات درین باب نموده بودند و نیز در آن کتابت مندرج بود که درین ایام بکا و حیرت و عجز و افتقار بسیار است و ارادت و غنا و طاقت و پردلی که در اوائل مفهوم می شد کمتر است مسبب بی توسط اسباب در نظر علمی بود الحال که در قباب اسباب ست اول صنع مدلول صانع بود الحال قضیه بر عکس است آرزوی معوری بود الحال زوال شعور آرزو است فنا را بر بقا می گزید الآن بقا را اصطفای می کنند صفات را عین ذات میدانست از روی تحقیق بی کم و کاست الحال وجود را در آنها تبائن مفهوم می شود اعتبار امنیت صحو بود اکنون دل گرو سکر است جلوت و افل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان زوایا و اقامت و تقاعد معقول همت شده. موما معامله هر چند از ابتدا دور تر می افتد امور مسطوره روی می نماید نهایت هی جوع الی البدایت. مندرج بود که مرتبه سلوک قدمی و رتبه سلوک نظری ظاهراً بی

تفاوت بيك معنى باشد يا نه بيك معنى است چنانچه حضرت ايشان در مکتوبات اين معنى را بتفصيل نوشته اند از انجا ملاحظه نمايند والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوات والبركات العلى وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى كل الملائكة المقربين وسائر الصالحين آمين.

مکتوب صد و پنجاه و هفتم (۱۵۷)

مولانا عبد الغفور سمرقندى در اظهار افراط محبت پير دستگير و اصحاب آنحضرت و در آنکه اين وقت تاب ظهور نسبت شريفه ايشان ندارد.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى چه نعمتى است كه كسى در آوان پيرى بحليه طاعات متعل باشد و هنگام ضعف بر اعداى قويه غالب بود و آثار قبول اهل الله از اطوار او پيدا باشد و انوار جينش بشهادت اين معنى هو پيدا بود استماع اخبار توفيق آن عزيز باعث فرحت تمام و شكر خداوندى جل سلطانه مى گردد و سبب دعا و امتداد ازدياد آن نعمت هنى مى شود اين همه انوار از بركات نظر دوستان اوست سبحانه و اين جمعيت صورى كه ظاهر باداى و طائف بندگى يافته است اثر نسبت معنوى است كه از باطن شان بر باطن نافته است جماعت كه بشرف خدمت و سعادت پا بوس حضرت قبله حقيقى مشرف گشته اند بغايت عزيز و محبوب اند و بنهايت شريف و مرغوب چه اينها مرابىاى كمالات محبوب اند و يادگار آن جمال پاك او هر گاه اين جماعت را مى بيند حالتى رو مى دهد كه گونيا جمال مبارك آن قبله خدا طلبان را مشاهده مى نمايد و آن صحبت و آن اجتماع الله فى الله كه گرد عالم مثل آن متصور نبوده و نسبت خطور مى كند ديده پر آب و جگر كباب مى گردد آرزو هين است كه با آنها صحبت دارد و حرف و حكايات بهينها نمايد ليكن افسوس كه اين جماعت روز بروز در قلت اند و با وجود اين قلت از يكديگر دور افتاده اند.

بیت:

ز هجر دوستان خون شد درونِ سینه جانِ من
فراقِ همنشینان سوخت مغز استخوان من

الخیر فیما صنع الله سبحانه هر جا هستند مغتتم اند.

مصرع

بیادگار بمانی که بوی آن داری

حالت این سوخته فراق و دل شده مشتاق آنست که کسی که پروانه وار گرد شمع وجود آنحضرت نگشته و نشانه وار هدف تیر توجه یگانه او نشده و شکار رفتار و اداهای محبوبانه او نگردیده و بسته فتراک نزاکت قدرعنای او نگشته و کشته چشمان میگون معشوقانه او نیست و عاشق متبسم دلبرانه او نه و جبین نازنین خود را بر آستانه علیای او بکمال شوق و آرزو نسائیده و خاک پای سگان درگاهِ او را توتیای چشمهای خود نساخته و نشانِ خط بندگی او بر جبهه او پیدا نبوده و سلسله غلامی آن بارگاه در گردن جان و تن او هویدا نباشد باوی نه نشیند و آشنائی نکند و سخن نگوید چکنم مرا چنین آفریده اند در اختیار خود نیستم دیوانگانِ محبت هر جا بوی محبوب یا بند جان فدا نمایند و هر جا از محبوب نشانی نه بیند بصد فرسنگ ازان جا بگریزند هر که باین آواره میل نشست و خاست دارد باید که چنین بود والا باوارگان چه آشنائی و کدام نشست و خاست بارها بخاطر می رسد که کنجی اختیار نماید و مفاکی در ته زمین گزیند تا جماعه را که نه باوصاف مذکوره اند نه بینند و سخن اینها نشنود. مخدوما این وقت را تاب برداشت این نسبت شریفه نیست و بواسطه قرب قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه در استتار است و انوار آن در اختفا و جمله آن در کمی غیر از آنکه این کس در زاویه بخزد علاجی ندارد لیکن این نیز در اختیار اینکس نیست خداوندا مرا از محبان ایشان گردان و از نظار گیان محبان ایشان گردان که طاقتِ نظاره قومِ دیگر ندارم. والسلام علیکم و علی من لدیکم.

علا جمال الدین در آنکه بر کثوف و وقائع اعتماد نباید نهاد کمال معتبر معرفت ضائع است جل و علا و در تحقیق فناء.

الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفی صحائف شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده خوش وقت و مینهج گردانید حضرت حق سبحانه همواره باذوق و شوق داراد و عروجات و ترقیات دهد. بخدوما چون تفرقه در کثوف و مقامات و بشارات صحیحه صادق و خلاف آن معتبر است اعتماد بران نباید نهاد و اعتبار آن چندان نباید نمود که کمال معتد به بآن مربوط نیست آنچه ثابان اعتماد است و بیشک منجی است کتاب و سنت است باید که همت بران گمارند که عمل بمقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از مأمورات شرعیه است دوام آنرا از دست ندهند و اوقات را بآن مشغول دارند و کمال که اهل الله مقرر نموده اند معرفت ضائع است جل و علا و معرفت عبارت از فناءست در معروف.

بیت: تو مباش اصلا کمال این ست و بس

زو در و گم شو وصال این ست و بس

و فنا بطور ما دو گونه است پس فنای قلب نسیان اوست ماسوای مذکور ر بحدی که اگر بتکلف یاد ماسوی نماید بیادش نباید بالجمله تعلق حسی و علمی او ا ماسوی منقطع گردد و فنای نفس عبارت از انتهای نفس حاضر است بتمام و حقوق است بعدم صرف بچیشی که تمیز از خود بانا تواند کرد درین موطن عارف را نه ذکر می بود و نه توجهی چه از عارف اثری مانده است ذکر و توجه که را بود بعد از آن اگر توجه ذکر و حضور است از خود بخود است مقصود ازین فنا زوال گرفتاری ما دون خود سبحانه ست چه آفاق و چه انفس که سم قاتل و مرض مهلك است و انجلای ایمان است و انقیاد احکام شرعیه است بر وجه کمال و حصول یسر است در امثال اوامر

انتها از نواهی و دفع عجب و ریاست در طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان نفس اماره است که بالذات معادی احکام الهی است جل و علا و مسلمان گشتن است باسلام حقیقی مجمل آنکه مقصود از سیر و سلوک و فنا و بقا تحصیل بندگی است و نیستی تاحکام و لوازم بندگی کماهی بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی که از راه نفس و هوا پیدااست رو بزوال آرد نه آنکه بنده سر از ربه بکشد و دعوی خواجگی بنماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار حسی چه کمی دارد که کسی آنرا گذشته هوس صور و انوار غیبی نماید صور و انوار حسی و غیبی هر دو مخلوق اند و بداغ حدوث متسم رویت و مشاهده حق جل سلطانہ بآخرت تعلق دارد و در دنیا نیست چنانچه اجماع علمای کرام و صوفیای عظام بران واقع است و آنچه بنشأ دنیوی تعلق دارد حصول ایقان است پس نتیجه طریقه صوفیه علیه در نشأ دنیوی کمال احکام شرعیه است و وصل و مشاهده و قرب نتیجه است که تعلق بآخرت دارد باید که کمر همت را در اتیان احکام شرعیه چست بر بندند و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود سازند و احیای سنن متروکه را از اهم امور دانند و هر واردی که روی دهد در ستر آن کوشند و بروقائع و منامات اعتماد نه نهند اگر کسی در خواب پادشاه یا قطب وقت گشت چه می شود پادشاه و قطب آنست که در خارج به این دو منصب برسد و اگر در خارج هم کسی پادشاه شد یا مکونات مسخروی گشتند کدام بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گور و قیامت از وی رفع شد.

بیت:

گر دیو مسخر تو گردد

زین هر دو چه حاصل تو گردد

بلند همتان باین قسم امور التفات نمی نمایند و در مرضی مولی جل سلطانہ میکوشند و در فنا و نیستی و ستر واردات سعی می نمایند خداً الله سبحانه که در محبت و اعتقاد بزرگان رسوخ تام دارند و اوضاع شما پسندیده مستمع می شود از امثال شما دوستان امیدواریم که این عاصی را از دعا فراموش نسازند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی در حق این فقیر دریوزه نمایند والسلام.



مولانا حسن علی در ترغیب بر کسب علوم شرعی و احیای سنت مصطفویه علی مصدرها
 الصلوة والسلام و التجهیة یاد کر نصائح دیگر.
 بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسعدت آثار اخوی اعزی مولانا حسن علی
 احسن الله سبحانه حاله و حصل آماله می رساند احوال مستوجب حمد است لله سبحانه
 الحمد و الله على ذلك المسؤل من الله تعالى ثباتکم و استقامتکم علی طریقه الکبراء فانها
 ملاک الامر و مدار النجاة و بدوینها خرط الفتاد ای برادر چون آوان آخر الزمان است و
 دین سستی پیدا کرده است و سنت متروک گشته و بدعت ضائع شده تحصیل علوم و نشر آن
 درین طور وقت ظلمانی از اهم مهام است و احیای سنت حمدیه علی صاحبها الصلوة
 والسلام و التجهیة از اعظم مقاصد کمر همت در کسب علوم شرعی و نشر آن و احیای
 سنت مصطفویه چیست بر بندند و زاویه نا مرادی و دوام نگرانی را بجناب قدس ایزدی
 عزیزهانه بوصف عجز و نیستی از دست ندهند دیگر هیچ فکر احوال و مواجید نکنند که
 کمال آن مربوط با آخرت است و اموری که صوفیه وقت بان خرسندند یا از قبیل
 (.. کسراب یقیمه یخسبه الظن ان ماء... النور: ۳۹) است یا بهر تسلیه شان از هزاران یکی را
 وا نموده اند خوش گفت آنکه گفت تلك خیالات تربی بها اطفال الطریقه این دار دار
 عمل است در ادای طاعات مردانه باشند و انزوا و گوشه را مغتنم دانند و امور معاش
 صوری را بحضرت رزاق ذو القوه المتین سپارند و جمعیت را در ترک تدبیر آن دانند که
 معامله تدبیر و جمع اسباب بدور و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تام ازان محال عادی
 است دیگر فاتحه بدر عزیز شما خوانده شد (.. انا لله و انا الیه راجعون البقرة: ۱۵۶) حق
 سبحانه مشغول رحمت خویش کناد و شما را پس ماندگان را رضا بقضای خود دهد و
 فاتحه و صدقه و استغفار همواره یاد می نموده باشند.

مکتوب صد و هفتاد و نهم (۱۷۹)

بخواجه محمد صدیق در دلالت بر طلب استقامت بر شریعت و بر محبت مرشد و در آنکه حصول نسبت دیگر است و علم بآن دیگر و کشف بر آنکه حال باشد و علم بآن نباشد. بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند که مکتوب مرغوب مع جزوی نیاز مرة بعد اخری رسید و مقدمات دور و دراز آن واضح گردید. مخدوما ازین جانب کمال صفاست غباری در خاطر راه ندهید افسردگی نصیب اعدا باد در کار خود سر گرم بوند و در هر وضع که باشند دوام اقبال را بوصف نیستی از دست ندهند و از حضرت حق سبحانه استقامت طلبند الاستقامة فوق الکرامة شنیده باشند فقیر نیز استقامت شمارا دریوزه کردم امید که آثار آن بظهور آید اگر از احوال و مواجید هیچ ظاهر نشود و استقامت بر شریعت و بر محبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معامله بر عکس است جز استدراج نباید دانست این سر رشته را محکم باید داشت نسبت بزرگان ما بس عالی است و از حیطة دانش بیرون مشکل که دست ادراك یکا یک بدامان آن رسد هر چند حاصل بود چه حصول امر دیگر است و علم بآن دیگر یعنی علم حصول نسبت باطن راست که علم والتذاذ نصیب اوست اگر با ظاهر مختلط است چنانچه در ابتدا علم و التذاذ باطن در ظاهر نیز بحکم جوار سرایت می کند و ظاهر نیز واجد و ملتذ می گردد و چون کار بانتهای آید باطن از ظاهر مفارقت گزیند و حق جوار مرتفع شود ظاهر بیچاره از دولت باطن بهره کم گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکه گاه بود که از کمال بی مناسبتی بیاطن مبتدی رشید را که چاشنی از انتهای بحکم اندراج النهایة فی البدایه یافته است و از قلب که مقام جذبه است نه برآمده و به مقلب آن نه پیوسته و بظاهر بذوق و وجد موصوف است از خود کامل داند و از خود نفی نسبت نموده او را صاحب نسبت داند ازین جاست که طالب در صحبت این قسم مبتدی و متوسط بظاهر رشد بیشتر می فهمد و وجد والتذاذ زیاده تر می بیند چون مرشد او بشوق و وجد ملتذ است در مسترشد نیز این

کیفیت پرتومی افکند شیخ الاسلام گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودندی من
شمارا بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شمارا سودمندتر بودی از خرقانی یعنی
خرقانی منتهی بود مرید از وی کم بهره یافتی راقم گوید یعنی بهره که بوجد و دانش
تعلق دارد نه مطلقا چه بهره کامل آنست که در صحبت منتهی حاصل است بهره اولی را
باین بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره لیکن از کمال علو چون
نسبت او از ادراک متعارف بیرون است در طالب نیز باین کیفیت ظهور می نماید نسبت
اصحاب کرام علیهم الرضوان همین بوده است (...فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * آل عمران : ۶۰)

مکتوب صد و هشتادم (۱۸۰)

بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت
برکاته در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی بطریق اجمال و تعرض بر احوال
درویشی.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما در کتابت اخیر مندرج بود
که در مشافهه هم ذکر بعضی معارف خاصه آنحضرت نموده می شود مثل گذشتن از
معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام جذبه وسلوک بی تکلف تسلیم و تصدیق می نماید
ای عزیز این مزایا و ما به التفاضل آنحضرت که فقیر نوشته بود امور دیگر است که دیده
عقل و وهم در ادراک آن خیره و زبان خیال در تبیان آن لال است و این کمال که شما
در معرض بیان آورده اید رتبه ایست پائین از زینه های صعود آن کمالات و مزایا بلکه
این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متفرع بر کمالات نبوت
است هیچ اعتباری و اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط
این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور از اسرار لازم الاستتار معلوم است
که علوم را باسرار چه نسبت است و معامله که باخلقت آنحضرت قدس سره وابسته
است جداست و اسرار و دقائق و نازکیهای که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات

مقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت از بقیه خلقت خاتم الرسل علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات را خود چه بیان نماید و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتی است چه نشان دهد از حقیقتهای هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن حقیقت محزن رحمتهای نامتناهی است که يك چشمه آن نشأة پهن گشته و چشمه دیگر بنشأة دیگر ذخیره شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم ازان حقیقت انباع یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران را ازان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را تا آنجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق و لا تعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک و علم و معرفت را در آنحضرت ممتنع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بمراحل ازان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقتی که فوق این حقائق است که آنحضرت به بیان آن ممتازند در مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولو العزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملاء اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدأ تعین او رضی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و الملائکة الصلوات و التسلیمات و علی اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام و اصلان بحقیقت صلوة و مزیت انبیا درین جا و صفوف اربعه این بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیات انبیاء که اسامی متبرکه آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوات و آنکه مقام آن سرور را علیه السلام بر همه این مقامات سروری ست و نصیبی که آنحضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت مهدی موعود ازان و منشاء اصالت و ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الرضوان تا کجا شرح دهد و در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنسرور را علیه السلام و علیهم التحیات و البرکات و بعضی از خدمات شایسته خود نسبت باینها بچه طریق معقول سازد و حقائق قیومیت و دقائق مقام خلت و مزایای

محبت و اسرار صباحت و ملاحت و امتزاج این دو حسن مطالعه نموده باشند و اسرار مقطعات که در بالا رمزی ازان گذشته دریائی است بی پایان که در گفت و شنود نیامده و سر بسته رفتند و آنچه نوشته اند که مکشوفات خود را برابر معارف آنحضرت می داند سخن در فهم معارف آنحضرت است بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن عربی میرود که بهراجل ازان دور است برابری بآن جستن خیال محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادان که از روی جهل مرکب اعتماد بر بعضی وقائع خودها نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم را از راه برده اند ضلّوا فاضلّوا ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرع ادراك بلکه فرع تصور است که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات کو.

مصرع: بخواب اندر مگر موشی شتر شد

مکتوب صد و هشتاد و یکم (۱۸۱)

مولانا جمال الدین در بیان مقام جمع و ترغیب بر تحصیل فرق بعد الجمع.
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفه لطيفه مشرف ساخت از مطالعه اذواق و مواجید و اشواق و تلوینات که در ضمن اشعار رنگین و عبارات دلکش بود حظها نمود.

مصرع: ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

مخدوما امثال این ولولهای شوق و دیوانگیهای عشق که سالکان را دست میدهد شگوفه انجمن جمع است که هنگام استواء شمس حقیقی از غنچه سویدای قلبی سر می بر آرد و نماز را درین وقت استواء مرفوع می داند و تکالیف شرعیه را زنجیر دست و پای مجنون می یابد و خیال سقوط تکالیف می نماید ذکر را لقلقه و ذنب می فهمد و می گوید توبه العوام من الذنوب و توبتی من قول لا اله الا الله و نیز میگوید ذکر الله يسود القلب و يزداد المعاصي والذنوب و از تعیین مذهب و ملت یکسوست و ترانه انا علی

مذهب ربی مترنم و به نماز رسمی کمتر می آید و بقیام و قعود آن نمیگراید و می پندارد
لاصلوة للمؤمن الا فی قلبه و میخواند:

بیت:

بکفر و باسلام یکسان نگر
که هر یک ز دیوان او دفتر است

هر چند بظاهر از حدود شرعیه تجاوز نمی نماید و به نماز و سائر احکام مقید است و
اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مردود است که از مبحث خارج است فارق عدل میان
محق و مبطل اتیان احکام شرعیه است و التزام ملت مصطفویه علی مصدرها الصلوة و
السلام و التحیه هذا و آنچه این فقیر بآن ترغیب نموده است از تعمیر اوقات و اتیان اعمال
صالحه بشوق و رغبت مناسب مقام جمع الجمع و فرق بعد الجمع است که مقام صحواست
درین وقت آرام در بندگی ست و التذاذ در طاعات (ارحنی یا بلال) رمز است ازین معما
(وقرة عینی فی الصلوة) اشاره است باین متمنا این کمال ناشی از مقام نبوت است
و آنچه بالا گذشت ناشی از شطح ولایت این اسلام حقیقی است و آن کفر حقیقی نسبت
آن باین نسبت قطره ایست با دریای محیط بلکه نسبت قشر است بالب بلکه نسبت
موهوم است باموجود حقیقت معامله اینجا هویدا ست آنجا بیش از شبح و نمونه نیست و
از شمس حقیقی جز تمثال ازان حاصل ندارد خوش گفت.

بیت:

تو از خوبی نمی گنجی بعالم
مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

چون این کمال پرتواندازد کمال سابق رو باستار آرد و نشانی ازان نماند بلکه ازان نادم
و مستغفر بود نماز مقصور برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقی دارد که فوق
حقیقتهاست تا بآن حقیقت نرسد از کمال این چه در یابد و آن حقیقت باین صورت بر
پاست نماز معشوقی ست دلربا گوئیا صورت زیبائی او را در عالم مجاز باین ارکان
مخصوصه وانموده اند و اداهای رعنائی او را باین قیام و قعود و آداب و خشوع ظاهر ساخته
هر که واله آن صورت نگردهد حقیقت آن ارکان را چه در یابد و کسی که فریفته آن
اداهای نشود حقیقت این قیام و قعود را چه فهمد.

بیت:

چکد مشک تر از دستم چو آن گیسو بچنگ افتد
دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

والسلام علیکم.

مکتوب صد و هشتاد و دوم (۱۸۲)

بمیرزا عبید الله در شرح احوال و جواب استفسارها و تحقیق حیوة و موت حضرت خضر
علیه السلام.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بمطالعه صحیفه شریفه گرامی مسرور
و خوشوقت گردید نوشته بودند که ازان مقام استخلاص یافته نسبت وهمیه مضافه بخود را
که حواله باصل ست شبیحی بیش در نظر نمی افتد در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات
علم بشبیح هم نمی ماند بل علم بعدم او حمداً لله سبحانه که از کوچه تنگ بشاهراه در
آمده اند و از ظل باصل شتافته این کمال که وابسته بانعدام سالک است بعد از حقوق
منتسبات باصل بطور حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ الاقدس معبر به تجلی
صفات ست و کمال این تجلی وابسته به تجلی ذات است چه تمامیء هر مقام مربوط
بگذشتن است از آن مقام از آثار تجلی ذات است که شبیح و جماد که در نظر عارف بعد
از حقوق منتسبات باصل می ماند نیز زائل گردد عارف محو صرف و متلاشی محض
گردد و آن شبیح و جماد عدم بوده است که بواسطه انعکاس کمالات از سائر اعدام متمیز
گشته بود و چون کمالات امانتی باهل امانات ملحق شد ما به الامتیاز این عدم ازان
اعدام نماند پس ناچار آن عدم که مرآت کمالات وجودی بوده و این مجموع ذات ممکن
گشته بعدم مطلق شود این زمان از عارف نه عین ماند و نه اثر (لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ* المدثر: ۲۸)
و آنچه نوشته اند که در اقل قلیل اوقات علم بشبیح هم نماند مانا که مقدمه این
کمال بود و آنچه گفتیم که مقدمه این کمال بود چه ذات چون متجلی شود مر اورا

استتار نیست و نیز از علامت این مقام انتفای ذکر و حضور و توجه است از عارف اصلاً و زوال مورد کلمه انا است رأساً بعد از لحوق کمالات باصل حضور خود بخود است و نصیب عارف ازین مقام جز استهلاك و استخلاص از قیود و همیه و خروج از جهل مرکب که شرك خفی و مرض معنوی بوده نیست.

و آنچه نوشته اند که وجود قبل ازین بر ذائقه چاشنی وحدت می داد و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون اوصاف در نظر است بغایت عالی ست و مطابق قول علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم و موافق مذاق حضرت ایشان است و این تعین وجودی بطور آنحضرت فوق تعین علمی جملی است که اسبق تعینات ست بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت و رای معامله وجود اظهار نموده اند بلی غیر از جهل و حیرت ازان حضرت جلت عظمته چه نصیب باشد هر چند درك بود اما درك درك نبود (العجز عن درك الادراك ادراك) نشان حال آن مقام است این جهل و حیرت که هزاران مزیت بر شهود و معرفت دارد از اعلی مقامات ست زینهار میل به پستی ننمایند و از اوج بحضیض نگرایند و از آب بسراب نه فریبند خوش گفت.

بیت: اگر ندهی بکف دامان یارم ★ گرفتاری کسی دیگر ندارم

آری از هستی گذشتن بعقل راست نیاید و بظاهر در نیستی کوشیدن است لیکن چه توان کرد (عرفت ربی بجمع الاضداد) هستی و نیستی هر دو چون از اعتبارات ست پس از آنحضرت تنزل باشد.

لا وهوزان سرای روز بهی ★ باز گشتند جیب و کیسه تهی

تعجب و تحیر شما بر محل است هر گاه فوق تعین علمی جملی سیر و سلوک و علم و معرفت تجویز ننمایند که بطور اینها نیز این تعین مسبوق بحضرت وجود است فوق حضرت وجود چگونه نسبت علم اثبات نموده آید هر چند بطور ایشان این حضرت وجود مرتبه ذات بحت است و بطور ما تعینی است از تعینات او قال الشيخ محی الدین العربی قدس سره فی الفصوص ما حاصله ان التجلی من الذات لایکون إلا بصورة المتجلی له فالتجلی له ما رأی سوی صورته فی مرآة الحق و فارای الحق ولا یمكن ان یراه بعد ازان فرموده که این

تجلی منتهای تجلیات ست و غایت مشاهدات فلا تطمع ولا تتعب فی ان ترقی من هذا
الدرج من التجلی الذاتی ثم قال و ما ورائه إلا العدم المحض چه عالم ظهور اسما وصفات
است از اسما و صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدن است لیکن باید دانست که
بموجب (المرء مع من احب) محبوب چونگه ورای آفاق و انفس است و ورای نسبت و
اعتبارات چه نسبت علم و چه نسبت وجود ناچار محب را بحکم این معیت بیرون آفاق و
انفس و ورای نسبت علم و هستی گذرگاه بود و ورای ظل و اصل نظرگاه باشد بافنا و
بقای هر مرتبه برفتن فوق آن امداد می نماید و دلیر می سازد و اصل را در رنگ ظل آن در
راه می گذارد تقاعد ازان چه صورت دارد و گرفتار آن ذات بحت را بما دون آن تسلیه
چگونه متصور بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقه طالب ذات تعالی لذت نمی دهد و
در رنگ طفلان باین شیرینیء اضافی و حسن عارضی فریفته نمی گردد و لب تشنه شراب
تسنیم بموج سراب سیراب نمی شود (وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ * المطففين
: ۲۷-۲۸) ما به التفاضل بین اخص خواص از آنجاست و تفاوت انظار کمل کمل دران
مرتبہ پیدا است طمع و تحمل تعب طلب هم در آنحضرت زیبا (... وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ * المطففين : ۲۶)

مخدوما مباشرت اسباب منافی توکل نیست چه تأثیر از جانب حضرت حق
سبحانه داند و ثقه باو نماید و سبب متیقن را در میان آرد عین توکل باشد آری ارتکاب
اسباب موهومه بعیده را اگر دور از توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنه
چاره نیست آتش بسوزد و تأثیر احراق از حق داند و طعام بخورد و سیری ازو بیند سبحانه
اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب تقاعد نماید و ازین رهگذر مضرت رسد عاصی
شود و اسباب سه گونه است اسباب موهومه لازم الترك اند و اسباب متیقنه واجب
الاتیان و اسباب مشکوکه و مظنونه جائز الطرفین اند حق سبحانه امر بمشورت فرمود که
از اسباب است بعد ازان امر بتوکل نمود قال الله تعالی (... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ
فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ * آل عمران : ۱۵۹) در اعمال اخروی توکل
معنی ندارد که آنجا مأمور بجهد و کوششیم خوف و خشیت و رجا دران موطن محبوب و
مرضی است (... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا... * السجدة : ۱۶) درین معنی تمام تراست

اعتماد بر فضل و کرم داشته باشد و اعمال ظاهره را از دست نه دهد از امثال اوامر و انتها از نواهی طریقه بندگی و حقیقت توکل اینست و راه منحصر درین. پرسیده بودند که بنده را مقامی دست دهد که از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود که مزاحمت اصلاً نماند یانه. مخدوما این معنی مودای فناست که درانجا از خود بلکه از جمیع ماسوی بدوام فراغ حاصل است لیکن فنا و بقا از احوال باطن است و ظاهر تا این نشأه برپاست بضروریات بشری محتاج است فراغ ازان ندارد.

ایضاً پرسیده بودند که کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجابت دعوات از علامات قبول این راه است. مخدوما امور مسطوره و امثال این که از خوارق عادات است دلائل قبول نیست که اهل استدراج نیز دران شرکت دارند و مشروط بر ریاضت هستند که بی ریاضت هرگز حاصل نشوند چه بعضی را بی ریاضت نیز دست می دهند هر چند قلیل بوند و خوارق نیز قلیل باشند چه کثرت ظهور آن توان گفت که مشروط بر ریاضت است چنانچه ولایت نیز مشروط بر ریاضت و کرامات نیست. قال شیخ الشیوخ قدس سره فی العوارف بعد ذکر الخوارق والکرامات و قد یکون فوق هؤلأء من لایکون له شیء من هؤلأء الی آخر ما قال و اکثر خواص اولیا از عجب محفوظ اند چه فنای اتم بنیاد عجب و بیخ ریا را ازینها بر داشته است و نیز جائز است که از مقبولان بعضی از زلات بحکم بشریت صادر شود چه اولیا از زلات محفوظ نیستند لیکن زود متنبه شوند و تدارک آن بحسنات نمایند و بعضی قدرتها که در نوم یا در واقعه دست دهد اگر آن در عالم یقظه پدید آید از خوارق است والا لا وهم و خیال اگر اعجوبه بدست فکرت دهد اگر اذعان و ایقان قلب مساعد آن باشد اعتماد را شاید و الا لا و عمده در توجه و گماشتن خاطر بدیگری جمع همت است بجانب او و قلت طعام و منام از مرغوباتست احتیاج استفسار ندارد لیکن نه بحدی که از طاعات باز دارد و خشکیء دماغ و خیالات فاسده آرد و از ریاضات و صعوبات دیگر هر چه موافق سنت باشد مبارك است از قسم رهبانیت نباشد (لارهبانیه فی الاسلام) کشف صحیح نه از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب است آری بعضی از کشف باشد که منشاء آن خیال بود آن کشف شایان اعتماد نبود تا تصدیق قلب به آن منضم نشود چنانچه گذشت این قدر

هست که وهم و خیال را در ادراک امور غیبیه دخل تمام است که بمدد آن زود می توان دریافت وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که میان رب تعالی و مربوب ثابت است بطرفه العین قطع می نماید و خیال است که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را بتصویر و تمثیل نکو می فهماند و ارباب جهل را ارباب علم می سازد و هر چند از خود استقلال ندارد و بر احکام آنها که با استقلال بود اعتماد نیست لیکن خدمات شائسته درین راه ازین ها بوقوع می آید طی ارض را که جمعی مربوب ببعضی ادعیه می دانند چنانچه عجب اسماء الهی را زیاده ازینها تأثیر است لیکن رواست که بعضی را بی توسط ادعیه میسر شود در نماز اعضای جسمی که خوار و حقیر نماید و گاهی ازان هیچ نماید بسیار نیک است حالتی که در نماز رو دهد اصیل است و بر غیر حالت صلوتیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاذ و جمعیت در نماز پیدا شود که التذاذ در صلوات علی الخصوص در صلوات مفروضه از علامات انتها است نماز را امر عظیم دانند در اوقات مستحبه با جماعت و سائر شرائط و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار ادا نمایند مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را که میان او و میان پروردگار او است بر می دارند و نیز (الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسأل ولیرغب) از کشف صور مثالیه گوناگون و صحبت داشتن بآنها که نوشته بودند نیک است که مبشر علم است اما بمطلب حقیقی کاری ندارد و چون مغل نسبت باطنی نیست چه باک کیفیتی که در بلده کابل رو داده نوشته بودند محظوظ ساخت زاد کم الله سبحانه ذوقاً و شوقاً.

استفساری از حضرت خضر رفته بود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نوشته بودند که در کتب کلامیه حیات ایشانرا از معتقدات شمرده اند مخدوما علما را درین مسئله قیل و قال است تا در کدام کتاب از معتقدات گفته باشد نقلهای شواذ درین باب بسیار است که همه قابل اعتماد نیست و آنچه از بعضی مشائخ کرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حرف و حکایت نمودن منقول است بر تقدیر صحت ثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشند و اموری که از اجسام بوقوع آید روح ایشان متجسد گشته بوقوع آرد امور مسطوره مستبعد نبود و اگر نقلی که صریحاً دلالت بر حیات ایشان داشته وارد گشته باشد یا مسلم داریم که نقلهای

سابق مثبت حیات است نیز منافات ندارد چه می تواند که دران وقت در قید حیات
 بوده باشند و الحال در گذشته و ما نقل عن علي ابن ابي طالب رضی الله عنه انه قال لما توفي
 النبي صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم وجاءت التعزية فجاءهم آتٍ يسمعون حسه
 ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم اهل البيت و رحمة الله وبركاته (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
 الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...) ^[١] إِنَّ لِلَّهِ عِزَاءً مِنْ كُلِّ مَصِيبَةٍ وَخَلْفًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ
 وَدِرْكَاءَ مِنْ كُلِّ مَافَاتٍ فَبِاللَّهِ فَتَقُوا وَآيَاهُ فَارْجُوا فَإِنَّ الْمَصَابِ مِنْ حَرَمِ الثَّوَابِ قَالَ عَلِيُّ
 اتَدْرُونَ مَنْ هَذَا هَذَا الْخَضِرُ مُؤَيَّدٌ لَمَّا قَلْنَا لِأَنَّ سَمَاعَ الْحَسَنِ وَعَدَمَ رُؤْيَا الشَّخْصِ يَدُلُّ أَنَّهُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَالَمِ الْأَرْوَاحِ وَمَا جَاءَ فِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ طَوِيلٌ وَاسِعٌ
 الْمَنْكَبِينَ فِي أَزَارٍ وَرَدَاءٍ يَتَخَطَّى أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَخَذَ
 بَعْضَادَتِي بَابِ الْبَيْتِ فَبَكَى ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ الصَّحَابَةَ فَقَالَ إِنَّ لِلَّهِ عِزَاءً مِنْ كُلِّ مَصِيبَةٍ الْخ.
 فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ لَعَلَّ هَذَا الْخَضِرُ جَاءَ أَنْ يَعْرِزِنَا عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ فَمِمَّا ضَعَفَهُ الْبُخَارِيُّ وَالْعَقِيلِيُّ فِي الْأَصَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ نَقَلَ أَبُو بَكْرٍ النَّقَاشُ فِي
 تَفْسِيرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضِيِّ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبُخَارِيِّ أَنَّ الْخَضِرَ مَاتَ وَأَنَّ
 الْبُخَارِيَّ سَأَلَ عَنْ حَيَاةِ الْخَضِرِ فَانْكَرَ ذَلِكَ وَاسْتَدَلَّ بِالْحَدِيثِ أَنَّ عَلِيَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ
 لَا يَبْقَى عَلِيُّ وَجْهَ الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ عَلَيْهَا أَحَدٌ وَهَذَا الْحَدِيثُ أَخْرَجَهُ هُوَ فِي الصَّحِيحِ عَنْ ابْنِ
 عَمْرٍو وَهُوَ عَمْدَةٌ مِنْ تَمَسُّكِ بَأَنَّهُ مَاتَ وَانْكَرَ أَنْ يَكُونَ بَاقِيًا وَنَقَلَ أَبُو الْحَسَنِ ابْنُ الْمُنَاوِي فِي
 كِتَابِهِ الَّذِي جَمَعَهُ فِي تَرْجُمَةِ الْخَضِرِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْحَرَبِيِّ أَنَّ الْخَضِرَ مَاتَ وَبِذَلِكَ جَزَمَ ابْنُ
 الْمُنَاوِي الْمَذْكُورُ وَذَكَرَ ابْنُ الْجُوزِيِّ فِي جِزْئِهِ الَّذِي جَمَعَهُ فِي ذَلِكَ عَنْ أَبِي يَعْلَى ابْنِ الْفَرَاءِ
 الْحَنْبَلِيِّ قَالَ سَأَلَ بَعْضَ أَصْحَابِنَا عَنِ الْخَضِرِ هَلْ مَاتَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ وَبَلَّغْنِي مِثْلَ هَذَا عَنْ
 أَبِي طَاهِرِ الْعِيَّارِيِّ وَكَانَ يَحْتَجُّ بِأَنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا لَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ
 اسْتَدَلَّ ابْنُ الْجُوزِيِّ بِأَنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا مَعَ أَنَّهُ كَانَ فِي زَمَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَبْلَ ذَلِكَ
 لَكَانَ قَدْرُ جَسَدِهِ مَنَاسِبًا لِجَسَادِهِمْ وَمَقْدَارُ اجْسَادِهِمْ لِأَيِّمَاتِلِ مَقْدَارِ اجْسَادِنَا وَالَّذِينَ
 يَدْعُونَ رُؤْيَا الْخَضِرِ فِي سَائِرِ أَخْبَارِهِمْ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ جَسَدَهُ نَظِيرُ اجْسَادِهِمْ ثُمَّ اسْتَدَلَّ بِمَا
 أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ مِنْ طَرِيقِ مَجَاهِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ قَالَ (وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى كَانَ حَيًّا مَا وَسَعَهُ إِلَّا أَنْ يَتْبَعَنِي) قَالَ فَإِذَا كَانَ

هذا في حق موسى عليه السلام فكيف لم يتبعه الخضر ان لو كان حياً فيصلى معه الجمعة
الجماعة و يجاهد تحت رايته كما ثبت ان عيسى عليه السلام يصلى خلف امام هذه الامة
وسئل ابو الحسن ابن المناوي عن تعمر الخضر و هل هو باق ام لا قال اكثر المعتلين معترفون
بانه باق من اجل ما روى في ذلك قال والاحاديث المرفوعة في ذلك واهية والسند الى اهل
الكتاب ساقط قال و ما عدا ذلك كله من الاخبار فكلها واهية الصدر و الاعجاز لا يخلو
حالتها عن احد الامرين اما ان تكون ادخلت على الثقات استغفالا او يكون بعضهم متعمدا
و قد قال الله تعالى (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ... * الانبياء : ٣٤) قال و لو كان
الخضر حياً لما وسعه التخلف عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و الهجرة اليه قال
قد اخبرني بعض اصحابنا ان ابراهيم الحربي سئل عن تعمر الخضر فانكر ذلك و قال هو
متقادم الموت تم كلام الاصابة.

و آنچه نوشته اند که عزیزی خضر را از جمله اسامی مقامات سلوک تعداد نموده
که هر که از سالکان بدان مقام برسد با اسم خضر موسوم می شود و آن خضر که رفیق
سکندر بود در همان وقت در گذشته و نوشته بودند که این تحقیق مطابق تحقیق حضرت
ایشانست و تطبیق اقوال سلف را تسمیه خضر به اسم آن مقام است محل خدشه است چه
اختلاف در خضر معین است و مثبتان حیات او علیه السلام ادله که بر مطلب خود
آورده اند و احادیثی که نقل کرده اند و نوشیدن او آب حیات را دلالت بر شخص خضر
دارد نه نوع خضر که کلی است و آنچه بعد از ملاقات حضرت ایشان هر دو عزیز فرموده
که ما از عالم ارواحیم و کارهای اجساد از ارواح ما باقدار خداوندی جل سلطانه می
آید و مهمات قطب مدار بما رجوع دارد مستغنی است ازین تطبیق چه هر گاه در مهمات
و خدمات ایشان مستقل باشند و روح شان حکم جسد گرفته برای چه حضرهای دیگر
را اثبات نمائیم علی ما لا یخفی فهذا صلح عن تراضی الخصمین.

دیگر استفسار از مشاهده ارواح نموده بودند که بی صور است یا باصور الخ.
بدانند که مشاهده ارواح گاه در کسوت صور مثالیه بود چه هر چیز را در عالم مثال
صورتی کائن است حتی که معانی را نیز در آنجا صور است که بآن منکشف می شود
این دید از وهم و خیال بیرون است چه عالم مثال در رنگ عالم شهادت از موجودات

ست یا ارواح متجسد باجساد گشته برنگ صور ظاهر شوند و هیچ محذور نبود و گاه شاهده آن بی توسط صور بود و از قبیل تلقاء روحانی باشد چنانچه خود نوشته اند و این معنی و معانی سابقه نیز در طائفة فقراء کثیر الوقوع است و نطق و رؤیت و سماع اصوات چنانچه از اخبار مفهوم می شود ثابت است و از قبیل تلقی روحانی ست یا از قبیل دو طریق سابقه و بر تقدیر رفع احتیاج آلات در وقائع توسط صور بعضی را برای تفهیم و افهام بود چه معانی و احوال باطنی نیز بصور مثالیه ظاهر می شوند تا قریب بادراك بوند.

مخدوما معامله ارواح و برزخ صغری بسی نازک است درین باب جرأت بظن و تخمین نمی توان کرد آنچه بنصوص ثابت گشته مجمل بآن ایمان باید آورد و تفصیل آنرا بعلم الله تعالی باید حواله کرد که (... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً * الاسراء: ۸۵) نص قاطع است به تنعیم و تعذیب قبر ایمان آریم و بتفصیل آن نه پردازیم که مأمور بآن نیستیم و همچنین تکلم اموات میان خودها آمده است و نعرها و صیحه معذبان قبر وارد گشته که (بسمعها ما بین الخافقین غیر الثقلین) قبول باید کرد روح مجرد صیحه می کند که غیر ثقلین بشنوند یا بتوسط آلت جسدی که گونه حیاتی یافته است و آنچه نوشته اند که اگر محتاج بآلت باشند عالم حدوث را هنوز باخود داشته باشند مخدوما داغ حدوث از ممکن در حیوة و بعد مرگ هرگز زائل شدنی نیست.

بیت: سیه روئی ز ممکن در دو عالم ★ جدا هرگز نشد و الله اعلم

ممکن هر چند قرب الهی جل سلطانه پیدا کند و درجات کمال حاصل نماید بروحانیت وجسمانیت خود در هر نشأة که بود ممکن است و حادث چه اجماع ملتین بر حدوث جمیع ماسوی الله تعالی منعقد گشته است و منکر آنرا تکفیر کرده اند زنهار خیال قدم غیر حق را جل و علا هر چند ارواح کامل بوند نکنند و در بنیاد خلل نیندازند نجات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفی که بر خلاف مقرر علما بود از اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوک اطلاع بر عیوب مکنونه نفس است و حصول یسر است در اتیان احکام شرعی و زوال دقائق شرك خفی است که باطمینان نفس وابسته است امور دیگر از محسنات است که از مبحث خارج است. استفسار از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند. مخدوما این از مزال اقدام سالکان است طالب بیچاره بساست که خود را بوجود عدم

کامل مکمل باید که بهر دو طریق جذبه و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره را ازین ورطه بر آرد و دلالت بر نقصان او نماید و بفنای حقیقی راهنمونی فرماید این فقیر این تفرقه را تفصیل در مکتوبی نوشته است یحتمل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سرکار شاهزاده شما متعلق است داشته باشد اگر میسر شود مطالعه خواهند نمود. عدم فنائی ست در جهت جذبه که سلوک بآن ضم نگشته است پیدا می شود دران وقت خود را و اوصاف خود را نمی یابد و گم می کند وجود عدم عبارت از بقاست که برین فنا و عدم در جهت مذکوره مترتب می شود فنا عبارت از استیلاهی هستی مطلوب است بر عارف که عارف اوصاف و اخلاق خود را پرتو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را درست حواله بآنجناب قدس نماید و خود را از همه تهی یابد پس در اول استتار اوصاف است که مفنی نیست و در ثانی ازاله که آن مفنی است بی عنایت ازلی دشوار است که سالک باین فرق مهتد گردد و استتار را از ازاله جدا نماید و آنچه نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از افاقه است که عدم بوجود بشریت عاید است و فنا نه. مخدوما در عدم غیبت از حس در کار نیست تا بعد از افاقه بوجود بشریت باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم میگذرانند و باین فنا و بقا بر مسند شیخی می باشند و آنچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند باین معنی است که صاحب وجود عدم این ازین عود نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را تفرقه در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است وجود بشریت را بساست که وجود حق می داند و اوصاف خود را اوصاف او می انگارد و این معنی بی سابقه فنای حقیقی از رتبه کمال در راه است از احوال مسترشدان نوشته بودند شکر خداوندی جل شانہ بران نمایند مسترشدان مرایای شماینند معانی شماست که درانها هویدا است نیک بآنها پردازند و توجهات گمارند و ترقیات شانرا دریوزه گر باشند و از آداب شریعت و از آداب سلف و از اطوار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریق وعظ و نصیحت را باز ندارند و تعلیم آداب نمایند که کشایش بدین منوط است هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است و تعبیر وقائع و استکشاف حال و اعطای نسبت چون نیک متوجه می شوید یحتمل که بتدریج این امور حاصل شود.

بیت: تو کار بگفتِ کاردان کن ★ خود کار بگویدت که آن کن

نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید درین ایام خوش می آید مخدوما این معنی حالت صلواتیه مبشران انجام کارند (... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا * طه : ۱۱۴) باید که اوقات را باین سه چیز معمور دارند تلاوت قرآن مجید و نماز باطول قنوت و باخضوع و خشوع و تکرار کلمه طيبة لا اله الا الله اگر ورد معین برای این کلمه طيبة تعیین نمایند خوبست که در شب و روز بآن عدد رسانند اُوراد و وظائف طلب نموده اند فقیر از کتب معتبره احادیث تتبع بلیغ نموده اوراد و وظائف پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم جمع نموده است لیکن هنوز مسودات به بیاض نرسیده است ساهاست که مسودات افتاده است توفیق به بیاض آن نمی یابد اگر میسر شد پاره ازان نوشته می فرستد انشاء الله تعالی اگر از کتب احادیث مثل مشکوٰۃ و حصن حصین پاره از وظائف انتخاب نموده بعمل آرند مستحسن است فقیر درین ایام بطالبان و احوال آنها مطلقاً نمی تواند پرداخت تا حکمت درین چه باشد آرزو دران مصروف است که در گوشه خزیده شود و بی ضرورت شرعی به هیچکس راه ملاقات نباشد (... رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّءْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا * الكهف : ۱۰) از دوستان دعای سلامتی خاتمه مأمول است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و اخوانه من الانبیاء و الملائكة و الصالحین الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب دو صد و دوم (۲۰۲)

بحافظ محمد شریف در نصائح

خدام حافظ جیو ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر

منسی نسازند و این عمر چند روزه را دراهم امور صرف نمایند و احیای لیالی و گری
سحری را از مغتنمات شمردند و شبهای تار را بانوار اذکار روشن دارند و در تجارات
صدق و امانت را مرعی سازند حدیث شریف (انّ الله يحب التاجر الصدوق) شنید
باشند و از عقود فاسده و ربویه محترز بوند درین باب تاکید تمام نمایند که محل لغزش
علما است چه جای غیر علما کدام عالم خواهد بود درین زمان که ازین عقود خالی
باشد الا من عصمه الله سبحانه از علمای متدین همواره متجسس این عقود باشند و
تحقیق این مبحث جویند و از حق سبحانه بزاری نجات ازین ورطه مهلکه خواهند و
السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دو صد و بست و هشتم (۲۲۸)

بمولانا محمد صدیق در تحریص بر احیای سنت و امامت بدعت و آنکه الهام ظنی است و
طریقه مرضیه عبودیت.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله العظيم و مصلياً على رسوله الكريم درین وقت
بجهت بعد عهد نبوت و قرب قیامت بدعت شائع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو
گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور گردیده کمر همت برای احیای سنن
متروکه و نشر علوم شرعیه چست بر بندند و آنرا وسیله کمال رضامندی حضرت
خداوندی جل سلطانہ سازند و قرب بارگاہ محمدی را ازین عمل جویند مضمون حدیث
است کسی که احیای سنت مرا که متروک العمل گشته است بکند مرا ثواب صد
شهید است اول مرتبه احیای سنت آنست که عمل کند بآن و کمال احیا نشر آنست و
سعی نمودن است در عمل دیگران بران درد و حزن ابهام خاتمه را که همواره اظهار

نمایند برجاست این ابهام کمر شکن است کیست که ازین درد امروز خالی است قل و کثر.

نوشته بودند که اثری از قبولیت بالیقین و الجزم در حق خود مشاهده نمی نماید. مخدوما جزم و یقین درین قسم امور در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طمانینت قلب بود کائن ست و چون وهم ابهام در بیان است درد و اضطراب دامنگیر است. نوشته بودند که عبادات و طاعات خود را شائسته قبول نمی داند بنابر آن در بعضی اوقات از اتیان آن تکاسل می ورزد. مخدوما درین نشأة عمل مطلوب است و ناگزیر قابل قبول دانید یا ندانید عمل باید کرد و ازان استغفار باید نمود و بزاری قبول آن باید خواست تا شایسته قبول گردد و نورانیت پیدا کند عمل و استغفر طریقه بندگی اینست و جز این تسویل لعین. دیگر در محبت و توجه خاطر که فقیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نماید محبتی که شماراست بما اثر آنست در فرع هر چه هست از اصل آمده است از پیشگاه چنین است در کریمه (... یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... المائدة: ۵۴) و کریمه (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ * المائدة: ۱۱۹) و محبت و رضای خود را بر محبت و رضای اینها سبقت داد و در حدیث قدسی (و انا اليهم لاشد شوقاً) اشد شوق خود را اثبات کرد.

مکتوب دو صد و بست و نهم (۲۲۹)

حضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف در ذکر بعضی ملهمات حضرت پیر دستگیر خود رضی الله تعالی عنه.

قال الله تعالى (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * الجاثية: ۲۹) علمای کرام ازین استنساخ استنساخ ملك مراد می دارند و اسناد را مجازی می گویند حضرت ایشان ما می فرمودند که من وقتی این آیت تکرار میکردم در خاطر

ریخت که حق سبحانه و تعالی استنساخ را بجناب قدس خویش نسبت می فرماید آنرا حقیقتی خواهد بود یا نه مشهود گشت که دران مرتبه مقدسه نیز استنساخی و رای استنساخ ملك ثابت است این فقیر معروض داشت که آیا استنساخ آن مرتبه معلا مخصوص است به بعضی اشخاص یا عام است فرمودند که مخصوص بمخصوصان است در میان ایشان و حضرت حق سبحانه اموری میگذرد که او سبحانه نمی خواهد که ملك را هم بران اطلاع شود (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة : ۴) مانا که همین سر خواهد بود که حضرت حق سبحانه و تعالی از بعض خواص بکرم خویش کرام الکاتبین را دور میکند حضرت ایشان در ماده خود ملهم شده بودند و کذا نسب الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه حیث قال الله تعالی (اللَّهُ يُتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... * الزمر: ۴۲) مع ان المتوفی ملك الموت کما يدل علیه الآية الاخری او یحتمل ان یكون لبعض الخواص بلا توسط الملك و ما جاء فی بعض الاخبار من توسط الملك المذكور لبعض الخواص فیمكن حملها علی هذا المعنی بادنئ تأویل و توجیه لاعلی مباشرة وهو انه یحتمل علی حضور الملك حین وفاة بعض الكمل لاعلی مباشرة اسباب التوفی فتأمل.

مکتوب دو صد و سی ام (۲۳۰)

[۱] بحضرت پیرزاده خواجه محمد عبید الله در جواب مکتوب آنجناب و اعتراض بر بعضی معاملات آن مکتوب و دفع قول حکما که موجود معدوم نشود و معدوم موجود نگردد و ذکر کمالات نماز و تحقیق آنکه وجود زائد است یا عین.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعين عنایت نامه سامی حضرت مخدوم زاده گرامی سلمه ربه این عاصی را مشرف و ممتاز گردانید اشفاق پناها مسئله وحدت وجود مسئله موروثی ماست که اباً عن جد این مسئله عزیزه بما رسیده است بتکرار باین بیحاصلان القای آن نمودن تحصیل

(۱) فرزند خواجه باقی بالله قدس سره.

متماثل و زیره بکرمان فرستادن است مقصود از تصدیق سابق آن بود که معلوم شود که
رای این معرفت معامله دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشر و لب
ست معقول آن مشفق نشد و آنرا محال و جزاف تصور فرمودند (...حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ*
ل عمران: ۱۷۳) می نویسند که بعد از تجلی ذات کار و بار همه با تجلیات صفاتی
ست که آنرا نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی همت را باید که خواهان ذات متجلی
بود و گرفتار معامله باشد که ورای این تجلیات است بتجلیات صفات چرا فرود آید و
حرات نمودن با آنکه بعد از نزول تام مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزیه از هر ذره از
رات وجود لائح است بسیار گران است از کجا یقین کرده اند که آن مشهود مطلق
حقیقی است و ذات حق جل و علا همان معامله است.

مصرع: بخواب اندر مگر موشی شتر شد

ز شراب کوثر جز سراب حاصل ندارند و تنزیه نمودن مطلق حقیقی را از غیر و غیریت و
غیریت را منحصر در تعینات نمودن مانا که این هر دو مقدمه مبنی بران باشد که مطلق
حقیقی را جز در ضمن مقیدات و تعینات وجود متماثل نیست و این معنی مستلزم نفی
ذات است تعالی عن ذلك چه اگر وجود متماثل بود نسبت اثبیت ثابت باشد و الا ثنان
ستغائران قضیه مقرر است بر تقدیر قضیه اطلاق و تقیید حکم آن از سائر اطلاق و تقیید
جداست چه مطلق را جز در ضمن مقیدات وجود نیست و اینجا نه چنین است مطلق
وجود متماثل دارد چنانکه تفصیل آن در جواب مکتوب آن مخدوم که متضمن مسائل
تکثره است ثبت یافته است و بر تقدیر تنزیل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو
سطلق است هرگز بمقیدات هر چند عین او باشند خورسند نخواهد بود مقیدات هر چند
سطلق باشند لیکن هر کدام را احکام علیحده است و معاملات جدا یکی را بدیگری
خلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری دانستن از حدت نظر بعید است تمیز
هر چند در آن مرتبه مفقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار فرق است طالب
حیوان من حیث هو هرگز بماشی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت اتحاد
کاین بود در مرتبه حیوان تمیز مفقود باشد و آنچه در توجیه کلام حضرت خواجه بزرگ

قدس سره فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب است نه غیر حق عزبرهانه منافی ماسبق است چه هرگاه مشهود در ذرات وجود مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر اعتباری خواستن خلاف متبادر است آری مشرب آنحضرت بالجزم وحدت وجود بود ارتکاب این قسم تمحلات را گنجایش هست والا لا.

با آنکه گوئیم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبه لا تعین و غیب هویت است چنانچه متبادر از عبارات است چه مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه مناسب همان مرتبه است پس این مرتبه بطور این طائفة علیه برتر از آن است که متعلق علم و معرفت و شهود گردد لهذا از طلب و شوق آن مرتبه منزه منع میکنند و طلب آنرا تضييع وقت می شمروند پس قول بمشاهده آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد و هرگاه او از غیریت منزه بود جمیع مشاهدات مشاهده او باشد پس منع شوق و طلب او صورت نه بنهد و اگر مراد مرتبه وحدت است چنانچه کلام قوم بآن مشعر است حیث قالوا وهو مشهود الكل وهو التجلی الذاتی وله مقام التوحید الاعلی هر چند مطلق حقیقی آنرا گفتن چندان مناسبت ندارد که این مرتبه مطلق من وجه است کمال اطلاق مرتبه فوق راست. پس گوئیم که مطلوب هنوز و رای آنست و سالک در راه است از مطلب در راه بند شدن نه مقتضای طلب کامل است هر چند این تعین را زائد بر متعین ندانند اما تعین تعین است عالی همت بآن فریفته نشود و محمدی المشرب که قرب بمحبوبیت است بآن در نماند و بعینیت این تعین مر جمیع اشیا را و تنزه او از غیریت از طلب لا تعین فرو نه نشیند. **مصرع:**

فراق دوست اگر اندك است اندك نیست

اگر گویند که این تعین عین متعین است پس یافت و شهود یکی عین یافت و شهود دیگری باشد.

گوئیم پس چرا از ما فوق آن میترسانند و منع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعین حاصل گشت پس معلوم شد که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه

جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد. اگر گویند هر گاه وصول و یافت آن مرتبه محال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب او تضييع وقت نماید گوئیم بر تقدیر تسلیم عشق و گرفتاری امر اختیاری نیست تا بمقدمات عقلیه منع ازان نموده آمد و عاشق صادق را از طلب محبوب محال الوصول باز داشته شود.

شعر:

با سر زلف تو مارا سر سودائی هست
وصل هر چند محال ست تمنائی هست

تمنای عاشق بیچاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و بر باد دهد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و بغیر او در نماید گواز معشوق چیزی بدستش نیاید گوشتاب نکنند و گورد کنند که آن نه رداست بلکه ناز است خوش گفت.

بیت:

اگر ندهی بکف دامان یارم ★ گرفتاری کسی دیگر ندارم

عاشق دردمند را باین همه کمال خورسندی است که بدانند که معشوق از طلب این آواره گاه است و از درد فراق این بیچاره با انتباه (فان لم تکن تراه فانه یراک) بساست که مطلوب از عشق مجرد درد و غم بود و وصل هرگز منظور نباشد این درد طلب را تضييع نت چگونه گفته شود که سرمایه عمر آن محزون مبتلا همین درد و اندوه است.

بیت:

بی غم و درد تو صد حیف ز عمری که گذشت
پیش ازین کاش گرفتار غمت می بودم

آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید در نفس الامر هود نیست نه وجودی پس تحقق باین علامات در کار نبود این همه کارخانه در شهود بالک است فی الحقیقت صفات او بهمان صرافت تقیید اند صفات واجب تعالی نشده در قلب حقیقت محال است و اگر بیتفاوت صفات ممکن عین صفات واجب شود باید در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم و هدایت خداوندی جل شانہ تفاوت بود پس کریمه (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ... القصص: ۵۶) بچه می باشد و نیز حدیث (أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ) را چه وجه بود زیرا که در علم خداوندی

عز برهانه این چنین نتوان گفت و کریمه (... وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ... * الاعراف: ۱۸۸) و کریمه (... وَمَا أَذْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ... * الاحقاف: ۹) بکدام اعتبار باشد و درین شهود سالک مستعد را منافع بسیار است چه مقصود از سیر و سلوک و ریاضات و مجاهدات زوال گرفتاری ست از مادون او تعالی باین شهود بحصول می پیوندد و مطلوب ازین تک و پو حصول بندگی ست و مشاهده عجز و افتقار و گم نامی خود است نه آنکه بنده پا از راه بندگی بکشد و خدا شود و بکمالات ذاتیه او متحقق گردد که تمنای این امور از کمال خودی و انانیت مشعر است حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که بندگی باخواجگی راست نیاید و آنچه نوشته بودند که فنای حقیقی در مرتبه وحدت نهایت این طریق است ارباب وحدت وجود چونکه همواره گرفتارِ انفس اند فنا بر وجه کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فنا زوال گرفتاری ست از مادون او تعالی و این جماعت همه وقت گرفتار هر ذره از ذرات اند هر چند بعنوان غیریت ندانند اما فی الحقیقت غیر است کمال تجرید و نیستی وقتی صورت بندد که ازین گرداب برآیند و بورای آفاق و انفس پویند با آنکه گوئیم که تحقق بخواص و علامات مذکوره در حین این فنا ثابت نیست که آن تحقق در مقام بقاست چه در هنگام فنا و استهلاك هیولای ممکنات گشتنی نیست متمثل بصور جوهریت و عرضیت شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبه توحید برسد که فنای حقیقی بود و ازین علامات هیچ در وی نبود و اگر تحقق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فنا را نهایت گفتن چگونه راست آید.

بر سر اصل سخن رویم فنا و بقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات وجودی باشد بود او جز در شهود نیست امانات همواره از اهل امانات است اینجا ج تبادل علم نیست لیکن بمقتضای (انا عند ظن عبدی بی) باندازه این کمال با وی معامله می فرمایند و آثار و علامات مسطوره در وی پیدا می آرند و بر تقدیر تسلیم نفی این معاملات از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در ر توحید اند با وجود خوض در حقائق آن و غوص در دقائق آن بحدی که بذروه اعلا

تحقیق و درجه قصوای تدقیق این مسئله رسیده باشند و باز بامداد خداوندی جل شانہ از آن گذشته و بعلم وراثت پیوسته باشند. مشفقاً از معارف توحید وجود هر چند دانند نویسند که حال شریف است کرا در آنجا سخن است که اکابر اهل الله بآن تکلم کرده اند هر چند از راه سکر و غلبه محبت گفته باشند حضرت جای قدس سره درین مقام قدم راسخ دارند و تصانیف عالی تألیف نموده اند لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققان است اما نفی دیگران نمودن و حق را محصور علم خود داشتن و ورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان خیلی محل تعجب است و همچنین حضرت شیخ ابن عربی را خاتم ولایت محمدی تعیین کردن از تمام پیران نقشبندیه خود سلب آن ولایت نمودن است جرأت باین امور نمودن از بلند فطرتان در کمال استبعاد است و عجب تر آنکه ابن سینا را بمحبت تام یاد کرده اند با آنکه عقائد فاسده او مخالف عقائد اهل حق است و موجب تکفیر و تضلیل و قال الامام الغزالی بعد بیان عقاید الحکماء فوجب تکفیرهم و تشنیعهم کالفارابی و ابن سینا و آنسرور علیه و علی آله الصلوات و لتسلیمات در واقعه بعزیزی در حق او می فرمودند (رجل اضله الله علی علمه) و نیز عزیز دیگر مثل ابن در واقعه دیگر فرموده اند از بیگانگان اگر این طور امور مطالعه نموده دید چندان جای گله نیست اما از امثال ایشان اگر شمه ازین قسم امور گوش زد فلیصان و محبان شود جای آن دارد که گله ها نموده آید بنابراین این همه جرأتها می کند مید عفو است.

مخدوما حضرت قطب عرفا مؤید الدین الرضی خواجه ما هرگاه در آخر کار برموده باشند که بیقین یقین معلوم شد که توحید کوچه تنگ است شاهراه دیگر است باز مخدوم می نویسند که آنحضرت در شهود وحدت در کثرت بوده اند همانا که آن ملاذ رقصه صدور این عبارت شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند که بتأویل آن مسارعت می نمایند نه آنست که مجرد این عبارت از ایشان سرزده باشد تا آنرا تأویل کنند و از باهر صرف نمایند هر چند قابل تأویل نبود صدور این عبارت عالیه مبنی از معاملات است و مبنی بر مقدمات.

تا با تو حکایت کنم از هر بابی

هر گاه آنحضرت چنین فرمایند و درین مقام باشند آن ملاذ احق بمتابعت ایشانند هر چند مغلوب حال باشند تقلید پیر از دست ندهند و آنچه فرموده اند که این معرفت با دلائل نقلیه و عقلیه مساعد است دلائل نقلیه که درین باب می آرند اکثر شان از قبیل متشابهات است که البته از ظاهر مصروف است و مؤول است و ادله عقلیه غیر از اقناعیات که سخن را دران جا جایگاه هست چه چیز خواهد بود. محقق دوانی رحمه الله تعالی می نویسد که این مسئله ورای طور عقل است و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره می فرمایند که ورای طور عقل طور است که دران طور بطریق مکاشفه و مشاهده چیز چند منکشف می گردد که عقل از درك آن عاجز است همچنانکه حواس از ادراك معقولات که مدرك عقل است عاجز اند و دران طور محقق شده است که حقیقت وجود که عین واجب الوجود است نه کلی است نه جزئی الخ.

و آنچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود و موجود معدوم نگردد [۱] و درین دو مقدمه ادعای بداهت میکنند ممنوع است [۲] و دعوی بداهت غیر مسموع که حکم وهم است بلکه فی الحقیقت انکار است از قدرت باهره او تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شیء خلق فرماید و یا همه را معدوم و نا چیز گرداند از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجر بقدم عالم است که قول بآن کفر است چه اجماع اهل ملل است که عالم بجمیع اجزائه محدث است و نیز مخالف است مرآیه کریمه (أَوْلَايَدُ كُرُّ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً * مريم : ۶۷) قال البيضاوی فی تفسیره بل کان عدماً صرفاً و نیز مستلزم تعطیل صانع مختار است تعالی شانه چه صنع او سبحانه بطور اینها ایجاد معدوم نکند و ایجاد موجود خود محال و تحصیل حاصل است و بمقتضای مقدمه

(۱) و لاؤزیه نام کیمیاگر فرانسوی این کلام را تکرار کرده و قتل سنة ۱۷۸۹ م.

(۲) این کلام ایشان اگر بدین معنی بود که معدوم بی تأثیر مؤثر خارجی خود بخود نتواند موجود شود برای وجود ایشان تأثیر یک موجد قدیم و قادر لازم است درست است و بمعتمد اهل ملل موافق اگر بدین معنی باشد که ایجاد موجود محال است و بتأثیر و ایجاد موجد نیز معدوم نتواند موجود شود بدین معنی کلام ایشان ممنوع است

ثانیه موجودات ممکنه باید که در بقا هم محتاج صانع نبوند بلکه او تعالی قادر بر افنای اشیا نبود و نیز در اعراض غیر قاره که هم حدوث آن مشاهد است و هم فنای آن مشاهد است چه خواهند گفت قول بآن فی الحقیقت نفی صانع مختار است تعالی عن ذلك علواً کبیراً. و عدم زیادتی صفات نیز ممنوع است که خلاف مقرر اهل سنت است صاحب تعرف اجماع صوفیه را در باب صفات که لاهو و لا غیر است می آرد و بر تقدیر تسلیم تمیز علمی برای تمایز اعدام مقابله آنها کافی است و سخن در باب زیادتی وجود در جواب مکتوب آن ملاذ که متضمن مسائل متکثره است بتفصیل است لیکن چون درین جا نیز تقریب شده است مجملی نوشته می آید مگر ما چون طالب یقین که صاحب فطرت سلیمه است بوجدان صحیح خود رجوع نماید و بفهم صائب تأمل صادق نماید دریابد که الله تعالی نشاید که در موجودیت خود محتاج بغیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسه از هستی خالی بود و احتیاج بوجود داشته باشد و نیز دریابد که حقیقت و ماهیت او تعالی عین وجود هستی نبود چه هستی که فی نفسه از مصادر و احداث است آنرا بواسطه عدم احتیاج بغیر حقیقت باری تعالی دانستن و بران اصطلاح بستن معنی ندارد و ذاتی که در خارج موجود است بوجود اصیل چه در کار که بر و لفظی اطلاق کنیم که مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و از عوارض بود و از معقولات ثانویه باشد و مع ذلك شرع باطلاق آن وارد نشده باشد صوفیه علیه هر گاه جمیع نسب و اعتبارات را از آنحضرت سلب می نمایند چرا جمعی از ایشانان وجود را هم سلب نکنند و از سلب وجود ثبوت عدم لازم نه آید که آن نیز نسبتی است و هو تعالی وراء النسب و الاعتبار و مراد این بزرگواران از عینیت وجود نه نفی وجود است بمعنی آنکه او تعالی خود بخود موجود است. وجود تعبیری بیش نیست زیرا که این اکابر حقیقت حق را سبحانه وجود مطلق می انند نفی وجود از وی چه صورت دارد چه نفی شی از نفس خود محال است پس حق نیست که او را حقیقتی است و ذاتی است و رای وجود و آن بنفسه در موجودیت خود از عروض وجود مستغنی است بلکه او بشائی است که این عروض آنجا نمی رسد و خود موجود است از برای نفی احتیاج بغیر چه در کار که او را عین وجود گوئیم چرا برتر وجود نگوئیم و اطلاق وجود را دران حریم اقدس بار ندهیم و عادت الله تعالی جاری

ست که هر چه در عالم حقیقت است نمونه و تمثال آن در عالم مجاز ظاهر سازد که از آنجا بحقیقت پی برند و چون ذات آنحضرت را خاصیتی است که بخود موجود است نه بوجود. وجود را نمونه آن ساخت که اگر موجود شود بخود موجود شود نه بوجود. المجاز قنطرة الحقیقة. و آنچه میگوئیم که ذات مقدس بخود موجود است مجرد تعبیر است نه آنکه آنجا وجود است قایم باو و آنچه شیخ امان گفته که حقیقت حق تعالی وجود است و غیر او نیست الا عدم. عدم مبدأ اشیا نتواند بود و اصل آنکه موجب قلب حقیقت است ناکام وجود بود و آن متجزی نیست لاجرم بتمثیل بود مباحث فیه است از وجوه. اول آنکه وجود را حقیقت حق سبحانه گفتن خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است شکر الله سعیهم دویم آنکه صفات واجبی جل سلطان به طور اهل سنت زاید بر ذاتند تعالی پس باین طور قول با آنکه غیر او نیست الا عدم درست نآید چه تواند که صفات برین تقدیر مبدأ بود. سوم آنکه قلب حقیقت وقتی بود که عدم وجود شود اما اگر موجود شود چه استحالت دارد علما گفته اند که وجود معدوم است و هیچ قلب حقیقت نیست. چهارم آنکه قلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نما شود قلب حقیقت نبود. پنجم آنکه مُودای لفظ مبدا که درین عبارت واقع است ماده و هیولاست لهذا آنرا منحصر در تجزی و تمثیل ساخت حق را جل و علا ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناخت است و مبدأ بمعنی موجود ذات حق است سبحانه و در ایجاد تجزی و تمثیل در کار نیست (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * النحل : ۴۰).

ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن معنی ندارد آن وجود دیگر است که عدم در تقابل آنست که بمعنی کون و حصول است. هفتم آنکه وجود نقیض عدم نیست تا از انتفای عدم وجود لازم آید بل نسبت در میان شان تضاد است و الضدان یرتفعان قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و آنچه گفته که اعدام اضافیه در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد چه باقطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول اعدام نخواهد بود تا اصول گردند این اعدام در علم از کجا آمد چه معلوم جز ثابت من وجه نبود در کمال سقوط است.

اولاً آنکه علم واجبی را حضوری گویند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از

اعدام اضافیه اثبات جهل است مر اورا تعالی از اعدام تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. ثانیاً آنکه لانسلم که معلوم جز ثابت من وجه نبود چه ما بیشک اعدام متمائزه را می دانیم گو ثبوت نداشته باشند ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمائزه من کل الوجوه ممنوع و محل نظر است.

خدمت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره گفته است که شیئیت بر دو وجه است شیئیت ثبوتی و وجودی شیئیت وجودی ظهور شیء است مر خود را در مرتبه از مراتب و عالمی از عوالم و شیئیت ثبوتی ثبوت شیء است در علم نه در خارج و این شیئیت مجعول بجعل جاعل نیست پس معدوم مطلق شیء نیست مطلقاً نه باعتبار ثبوت و نه باعتبار وجود اما معدوم ممکن را شیئیت ثبوتی هست پیش از وجود عینی و بآن شیئیت مخاطب می شود بامر کن و قبول اثر می کند و بوجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که تحقق علم واجب بمعدومات ممکنه قبل از وجود خارجی فی الحقیقت تعلق بمعدوم نیست زیرا که جمیع ممکنات نامتناهی در أمّ الكتاب است و قلم اعلی که روح قدسی و عقل کل است مجمل بعض آنست و لوح محو و اثبات که نفس کل است مفصل آن مجمل است محقق دَوانی می گوید که رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام حجة الاسلام در بعض رسائل می فرمایند که اصل همه کائنات فناست پس بر فنا هم رحمت کردند بایجاد چه فنا در اصل موجود نبود اول درجه وجود فنا احداث فناست زیرا که فنای کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چون اورا موجود کردند نام فنا بر وی نشست اگر فنای کائنات را قدیم دانیم با قدم باری سبحانه و تعالی شریک کرده باشیم پس درست آمد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث است پس فنا که اصل کائنات است در فنای خود محدث است نه قدیم و خاک که اصل جماد است در جمادی و موادی خود محدث است نه قدیم این ست معنی قول اهل سنت که المعدوم لیس بشیء تا اینجا سخن امام است.

رابعاً آنکه بظاهر این کلام متناقض است چه اولاً حصول اعدام را در علم نسلم داشت جائی که گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول شیئا شد و ثانیاً نفی آن نمود اولاً باثبات علم حضوری و ثانیاً با آنکه موایم جز ثابت

وجه نبود. خامساً آنکه صوفیه علیه اعیان ثابتہ را اعدام اضافیہ می گویند و حقائق ممکنات تصور می نمایند و آنچه بعد ازین مسطور است کہ معلومات را اصل پیدا شد کہ علم بلکه عالم است اما اعدام را کدام اصل است.

گوئیم کہ اصل و منشاء اعدام کمالات الهی اند کہ باتفاق در علم تمیز دارند درین جا کرا خلاف است ہذا، و آنچه نوشته اند کہ حقیقت بندگی گرفتاری باو و گذشتگی از غیر اوست ہر چہ بود چہ دنیا و چہ عقبی بلی چنین است اما محق و مبطل در ادعای این معنی شریک اند فارق عدل میان فریقین تحلی است باحکام شرعیہ و تزیین بسنن مرضیہ علی مصدرها الصلوات والتسلیمات والتحیات علامت کمال گرفتاری باو و گذشتگی از غیر او کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت است ہر چند آن بیش این بیش و الا آن گرفتاری را نہ پسندند و آن گذشتگی را عین گرفتاری شمرند. مکرما ایراداتی کہ بر توجیہات کلام حضرت خواجہ بزرگ نموده اند ہر چند ہمہ آن ایرادات کلام است بر سند اخص کہ مدفوع است مع ذلك بطریق تنزل. گوئیم کہ چون عود ہواجس و وساوس بی عود علم صورت ندارد چہ در ہنگام نسیان ہواجس و وساوس نیست بنابران بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده آمد کہ در میان این ہر دو تلازم است و از مخلوق بخالق تعالی بعلاقہ آنکہ وجود و سائر صفات وی اثر قدرت باہرہ اوست سبحانہ و راہی است کشادہ کہ بعد از وصول بمؤثر حقیقی بر اولی البصائر قویۃ آن راہ مبطن و آن علاقہ معنوی محسوس و ہویداست در رهنمونی اتحاد چہ در کار است دخان را باتش کدام اتحاد است جماعہ کہ نسبت درست کردہ اند و محبت را بکمال رسانیدہ اند بادنای علاقہ محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی در نمی مانند و ہمہ اشیا را بعلاقہ مذکورہ ملاحظہ میفرمایند درینصورت هیچ چیز عارف را بخود نمی خواند بلکه بماورای خود دلالت میکند و نظر بصیرت عارف را بیرون از خود می اندازد بخلاف در صورت اتحاد کہ سالک بیچارہ را ہر شیء بخود می خواند و بگرفتاری خود دلالت می کند و خود را بعنوان محبوبیت وامی نماید ہر زشت و دیو بکرشمہ معشوقی پیش می آید و سد سکندری می گردد.

بیت
پری نہفتہ رخ و دیو در کرشمہ و ناز

بسوخت عقل ز حیرت کہ این چہ بوالعجبی است

و نیز اگر وجود و سائر کمالات در ممکنات ظلال آن مرتبه مقدسه باشد پس از
ظل باصل شاهراه است و عینیت ظل مر اصل را ممنوع است و این فقیر هرگز علم عارف
را که باشیا تعلق کند بعد از کمال کمال حضوری ننوشته است از نفی علم حصولی علم
حضوری لازم نمی آید زیرا که علم حق سبحانه که باشیا تعلق میکند و رای حضوری و
حصولی است مجرد انکشافی است که سبب تمیز معلوم است بی حصول صورت و
موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تمیز آنها گشته است اشیا هر جا هستند
برو سبحانه منکشف اند علم واجب را باشیاء علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور
ارباب توحید وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال بهمین منوال میگردد و اشیا
هر جا باشند بر عارف منکشف می گردند بی حصول صور آنها در نفس عارف و بی
تأثیر این علم و رای حصولی و حضوری است هر چند محبوسان عقیده عقل آنها باور ندارند
و نه پذیرند که خارج از مبحث اند این قسم امور ذوقی ست و وجدانی الزامی نیست
غرابت این معرفت از همین رهگذر است که علم حضوری نبود و از حصول صورت و ارهد
من لم یدق لم یدر

مخدوما نماز را به از تجلیات و مشاهدات گفتن باعتبار آنست که بیقین یقین
معلوم گشته است که مطلوب وراء وراء این تجلیات و مشاهدات است گرفتاری بآن
گرفتاری ست بظلال بلکه بشبه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و
حکم بعینیت جمیع اشیا مر مطلوب را از سکر است نماز است که خبر از مطلوب می دهد
و نشانی ازان بی نشان دارد قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث
نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة آمده است که در نماز حجابی را که در میان
بسنده و خداست برداشته می شود لهذا آنرا معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل آن
نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این تجلیات و مشاهدات بگرد آن نرسد
(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة : ٤) کمال این
معامله نماز وابسته بقرب نبوت ست که دست اکثر ارباب ولایت ازان شجره بلند
بالا کوتاه است تمام ورق باید کردانند تا معامله ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم
و اسرار آن علیحده راه وصول آن باین راه مناسبت ندارد شاهراهی ست که انبیا علیهم

الصلوات و التسليمات و البركات و اصحاب ايشان و صاحب حال عالی از افراد این امت نیز از ان راه بمطلوب رسیده اند تواند بود که حضرت قطب العرفا خواجه ما بهمین راه اشعار نموده اند آنجا که فرموده شاهراه دیگر است هر چند رواست بلکه واقع است که از راه ولایت کسی بآن ذروه علیا برسد.

بیت:

بوصلش تا رسم صد بار از پا افگند شوقم

که نو پروازم و شاخ بلندی آشیان دارم

نماز را مقصور برین صورت نباید دانست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق همه حقیقتها است تا بآن حقیقت نرسد و بأهل آن آشنا نگردد از کمال نماز چه دریابد. همانا در حدیث قدسی: (قف یا محمد فان الله یصلی) اشاره بآن حقیقت باشد نماز معشوقی است دلربا گویا صورت زیبائی او را در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه و انموده اند و اداهای رعنائی او را باین خشوع و آداب ظاهر ساخته اند هر که بآن صورت گرفتار و فریفته نگردد حقیقت این ارکان را چه دریابد کسی که واله و شیفته آن اداها نشود قدر این خشوع و طمانینت را چه درک نماید بالجمله لطائف آن عالی تر از ان ست که زبان زد این هرزه گوئی گردد و نفائس آن بر تر از انست که قلم این بواهوس خیال ترجمانی آن نماید لیکن از انفاس نفیسه ارباب این دولت عظمی امیدها دارم و از ین محبت و خدمت شان نویدها.

بیت:

چکد مشک تر از دستم گر آن گیسو بچنگ افتد

دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

(سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *
الصفات: ۱۸۰-۱۸۲) امید از اشفاق عمیم آن کریم آنست که من بعد در گفت و گو
را برین مهجور عاصی بر بندند و بگذارند که در گنج نامرادی ماتم گناهان و سوگ
هجرات خود می داشته باشد والسلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب دو صد و سی و چهارم (۲۳۴)

بخواجه محمد کاظم در عزای والد او خواجه محمد هاشم و اشارت بتحصيل کمالات ذکر نصائح.

بسم الله الرحمن الرحيم قره العينين و مسرة الاذنين خواجه محمد کاظم من الاخوات والاخوان از آفات آخر الزمان و از مکر شیطان در حرز و امان حضرت حفیظ منان بوده در مقام صبر و رضا و تسلیم باشند نمی داند که در عزای اخوی مرحومی کمالات دستگاهی واقف اسرار الهی جل شانہ چه نویسد و غم و درد فراق و نا یافت صوری آن کاشف معاملات معنوی را چسان و نماید دل حزین این مشکین را بآن خواجه سریع السیر بلند پرواز محبت طبیعی و تعلق غریزی بوده و هست و همچنین بالعکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجه از مفارقت یسیره خواجه دل در اضطراب میبود الحال که این قسم فرقت در میان آمد خیال باید نمود که چه نوع الم و حرقت بر دل وارد شود. **بیت:**

میان ما که پیراهن بود بار ★ دو عالم در میان شد چون شود کار

ماتم دوستان حق را جل سلطانه در رنگ ماتم سایر الناس نباید دانست ماتم دیگران در يك جزو زمین است و ماتم اینها در تمام زمین و آسمان ماتم دیگران در بعضی از جسمانیان است و ماتم اینان شامل جسمانیان و روحانیان ماتم دیگران مقصور بر ظاهر و صورت است و وجود این بزرگواران چونکه واسطه فیوض معنوی و افادات باطنی است ماتم شان بر ظاهر و باطن استیلا دارد لیکن با این همه چون این قسم افعال فعل جمیل مطلق است جمیل است.

مصرع:

هر چه خوبان کنند خوب آید

و در نظر محبان و مشاهدان فعل او باید که همه وقت زیبا و مستحسن نماید و کسی را که این دید دادند و درهای فیوض از باطن دوستان خود بر وی کشادند و از قید صورتش

رهائی دادند چه معنی را بمعنی راهی است و باطن را بیاطن نگاهمی سدی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل و تکوین حق جل و علا جلوه گر گشت دل که محل گرفتاری است از گرفتاری برست چه فنای قلب که برزخ و حقیقت جامعه است منوط بتجلی فعل است که فعل نیز برزخ جامعه است قلب را بآن مناسبت تامه است و باین تجلی فعلی آنکس بیقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل اوست وجود وسائط در میانه بهانه بیش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این زمان از اموات در رنگ احیا بهره ور شود.

مصرع: گردری بسته شد ای دل دیگری بکشایند

فی الحقیقت مفیض دیگری است توسط احیا گر نشود توسط اموات بود و چون این تجلی بکمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر بر خیزد و در خلوت خانه محبوب بی مزاحمت شهود اغیار بنشینند

مصرع: بعد ازین خوشترم به تنهائی

سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه بفعل او تعالی راضی و شادمان باشند و جاده شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم گزینند و اوضاع سنجیده والد خود را از دست ندهند و به پنج نماز در اول وقت حاضر شوند و در رضا جوئی والده و سائر اهل حقوق کوشند و موسم جوانی را مغتنم دارند و جد تام در تحصیل مرضی حق جل و علا مرعی دارند قوتهای جوانی را صرف خدمات صاحب خود نمایند در ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد مبادا این ایام را بمسأله گذرانند و در هوو لعب صرف کنند و در عیش افتند که هنگام عیش در پیش است (اللهم ان العیش عیش الآخرة) این وقت وقت کار است کمر همت را چست در کسب خیرات بر بندند و جز مولا و رضای او مطلب نداشته باشند فقر و مسکنت را بجان دوست دارند و با نا مرادان و دردمندان صحبت دارند و صلحا و درویشان را از دل و جان عزیز دارند و مجالست ایشان گزینند (وَاضْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... * الكهف: ۲۸) و اهل دنیا و مزخرفات آن

بگوشه چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و نا چیز دانند و سم قاتل تصور کنند و خدمات طلبه حق را حتی الامکان بخود گیرند و بر دیگران که تا مقدور باشد نیندازند اگر سیر سرهند به نیت خدمت مرقد مطهر نورنا الله سبحانه بانواره الساطعة بکنند مبارك دانند و خانه خود تصور نمایند و پاره وقتی در مجاورت روضه منوره صرف کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و باهل غفلت و مخالفت طریق صحبت ندارند و باعیان و فرزندان سلوک نیک و معروف نمایند اما موانست تام بآنها پیدا نکنند تا موجب اعراض از آنجناب مقدس نشود و مورد وعید (إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا * الانشقاق: ۱۳) نبود بالجمله هرچه منافی دوام اقبال قدسی خداوندی جل سلطانہ بود شوم و نا مبارك است و آنچه چنین نبود محمود و مبارك است امور کلیه همین است دیگر احوال ظاهر و باطن خود را و جماعه را نویسان باشند و السلام علیکم و علی من لدیکم

ای عزیزان دیده باروشن کنید

بجرت بسمک الایم علیہ وعلی آلکلمک
والتبلیک

فان اعدیته وحقانی حل وحرار الا امان
نی دانند که امان شمارا بکلام حسان مکافاة نماید
از آنکه در اوقات بیک رعای سلامتی دارین طریقی
باشد المودنه بکانه و المنة که ابعنی بی خولت مینرا
و امان دیگر که لایق مکافاتت موعظه و تدبیر است
اگر در موعض قبول افضله به معنی است غایت و نجابت
فلامنه مرا عطر و زیند نضایج افلاطون و انیسار با اهل
و ادب اب تشیع است توفیق و تشیع مربوط سلوک
حقه اهل است و جماعت است که فرقه تابعیه است و مباح
ساز فرقی اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران
کلمات و قلاع این اشاع ارای اینها متنوع دلایل عقلی
و نقلی کثیر بر معنی است هر چه که احتمال مخلوق ندارد
که معلوم شود که شخصی برابر دانه خردله ارض اطعام
این بزرگواران مجد القاص است صحبت او را ستم قائل
باید دست و محال است او را زمر افوی باید انکاش طالب
علمان بی باک از هر فرقه که باشند خصوص دین اندر حق
ار صحبت اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد
که در دین پیدا شده است از سوی اینجمله است که بر کلمه
و بیوی افریقا باید داده اند اولنگ الدین استروا
الصلالة بالمهدی نه از کفتم بخار نهیم و ما کانه محمدی
و بیس یعنی راستی دیگر که آسمون و قاضی البال
نسبت است در دست از اغوا و اضلال کوتاه کرده

مکتوب شریف امام زبانی مجتهد و الف تالی
بنام شیخ زین العابدین از دست مبارک ایشان
این مکتوب شریف در جلد اول کتوبات امام زبانی به غیر در دست مبارک ایشان است

شامل کتاب عرفانیات باقی

مکتوب یازدهم (۱۱)

بشمیر خان در تحریص بر مخالفت نفس اماره و تصحیح عقائد بر وفق آرای صائبه اهل سنت و جماعت و اتیان ارکان خمسہ اسلام و ترغیب بر سلوک طریقہ صوفیہ و مداحی طریقہ علیہ نقشبندیہ.

الحمد لله رب العالمين و الصلوات و السلام على سيد المرسلين وآله الطاهرين الله تعالى ذات با برکات را مشمول لطائف و عنایات خویش داشته بحلیه اتباع نبوی و سنن مصطفوی علی مصدرها صنوف الصلوات النامیات مزین و مجلی داراد بحرمة النبی الامتی و آله الامجاد اما بعد حقائق آگاه مولانا محمد حنیف اظهار مهربانی های شما نسبت بفقرا بسیار کرد و استدعای کتابتی که متضمن نصائح باشد نمود اجابتاً للملتمس به کلمه چند نا مربوط جرأت کرد مخدوما حق سبحانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و موافق هوای نفس و خواهش طبیعت زندگانی نماید بأوامر و نواهی او را مکلف ساخته است و بتکالیف گونا گون مخاطب گردانیده اینکس چاره ندارد بغير از آنکه بمقتضای آن زندگانی نماید و هوای نفس و طبیعت را که بر خلاف آن باشد بگذارد و اگر چنین نکند مورد سخط و غضب مولای حقیقی شود و مستحق عذاب و انواع عقوبات گردد خوشا وقت و حال آنانیکه کمر همت را در خدمت مولی چست بر بسته اند و بجمع همت در کسب مرضی او کشیده فطوبی لمن وفق لمرضات الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله فبشری للصالحین والابرار و ویل للکافرین من النار سبق المفردون و هلك المسوفون دنیا محل زراعت است در وقت زراعت بعیش پرداختن و بلذات فانیه غیرمرضیه ساختن خود را از عیش ابد مرضی باز داشتن است عقل دوراندیش آنرا باور ندارد و لذات باقیه مرضیه را گذاشته فریفته لذات فانیه مبغوضه نگردد پس از تصحیح عقائد دینیہ بر وفق آرای صائبه علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم که مأخوذ از کتاب و سنت است چاره نیست و از ادای فرائض و واجبات و از اجتناب از محرّمات گذر نه و بهترین عبادات و معتبرترین طاعات نماز است که ستون دین و

فارق مبین در میان مسلم و کافر است و قربی که در حین ادای آن حاصل است بیرون آن نادر است پس نماز را پنج وقت بجماعت و جمعیت و تعدیل ارکان و اسباج وضو در اوقات مستحبه ادا باید کرد ورد فی الحدیث (ان العبد اذا قام الى الصلوة فتحت له ابواب الجنان و کشف له الحجب بینه و بین ربه و استقبله الحور العین مالم يتمخط) وهم در حدیث است (المصلی یقرع باب الملك و انه من یدم قرع الباب یوشک ان یفتح له) وهم در حدیث است (مثل الصلوات الخمس کمثل نهر جار عذب علی باب احد کم یغتسل فیه کل یوم خمس مرات فما یبقی من ذلك من الدنس) وهم در حدیث است (ان من حافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس المكتوبات فی جماعة کان اول من یجوز علی الصراط کالبرق اللامع و حشره الله فی اول ذمرة من السابقین و کان له فی کل یوم و لیلة حافظ علیهن كأجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله) و از اموال نامیه و انعام سایمه زکوة بمصارف آن بمنت و رغبت باید داد (ما نقصت صدقة من مال و ما زاد الله عبدا بعفو الا عزاً و ما تواضع احد لله الا رفعه الله) وهم در حدیث است (ما من صاحب ذهب و لا فضة لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القيمة صفحت له صفایح من نار فاحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جنبه و ظهره کلما ردت و بردت اعدت له فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة حتی یقضى بین العباد فیری سبيله اما الی الجنة و اما الی النار) از کمال کرم بعد حولان حول و صرف ما یحتاج الیه آنچه باقی ماند چهلم حصه ازان فرض کرده است عجب بی انصافی باشد که در ادای آنها تساهل نماید و بحیل بگذرانند جان و مال همه از دست تعالی اگر ایثار تمام مال بفقیر میفرمود و طلب جان مینمود متولهان بارگاه صمدیتش بی چین ابرو بشوق از هر چه تمامتر ایثار جان و مال می کردند و سعادت خود را دران می دانستند.

شعر:

ان قال لی مت مت سمعاً و طاعة

وقلت لداعی الموت اهلاً و مرحباً

خوش گفت بیت:

گر بنقد جان توانستی خریدن وصل دوست

طالب وصل تو بودی هر که جانی داشتی

و روزه ماه مبارک رمضان بذوق باید داشت و سعادت خود دران گرسنگی و تشنگی باید

دید در حدیث است (کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشر امثالها الى سبع مائة ضعف قال الله تعالى الا الصوم فانه لي وانا اجزی به یدع شهوته و طعامه من اجلی للصائم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه و خلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسك و الصیام جنة فاذا كان يوم صوم احدکم فلا یرفث ولا یصحب فان سابه احدٌ او قاتله فلیقل انی امرء صائم) متفق علیه و حج خانه کعبه بر تقدیر وجود شرائط آن باید کرد و از خانه بصاحب خانه تقرب باید جست و پی باید برد و فی الحدیث (تابعوا بین الحج و العمرة فانهما ینقیان الفقر و الذنوب کما ینفی الکیر خبث الحدید و الذهب و الفضة و لیس للحجة المبرورة ثواب الا بلغ الجنة) و چون بنای مسلمانی بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و چهار دیگر آنست که مذکور شد پس اگر در یکی ازین پنج چیز خلل رود در مسلمانی خلل رود چنانچه خانه که بنای آن بر چهار دیوار و سقف است اگر یکی از پنج چیز نباشد خانه ناتمام و ویران ست بعد از تصحیح عقائد دینیہ و اعمال صوریہ سلوک طریقه صوفیه علیه قدس الله تعالی ارواحهم ناگزیر است تا معرفت حق جل و علا بحصول پیوند و نجات از هوای نفسانی صورت بندد بنده که معرفت صاحب خود ندارد و نمی شناسد عجب ست که چه نوع زندگانی می نماید و بچه مأنوس و مألوف ست خوش گفت.

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام

دل ترا می طلبد دیده ترا می جوید

در عالم مجاز نوکری که بصاحب خود معرفت و راه سخن ندارد از اعتداد خارج است و از اعتبار ساقط و معرفت بطور این طائفة علیه بی فنای فی المعروف صورت نه بندد و تا وجود عارف در میان ست ازین معرفت بی نصیب است

بیت

از تست حجاب تو یقین است

شرط همه ره روان همین است

فنا و بقا امریست که بوجدان صاحب آن تعلق دارد به بیان راست نیاید.

مصرع:

لذت می نشناسی بخدا تا نه چشی

پس بر عقلا و هوشمندان لازم است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تأمل نمایند هر که را این معرفت حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و بکمال انسانی رسد للمولوی قدس سره. شعر:

و آنکه دانستی که ظل کیستی * فارغی گرمردی و گزریستی
چون بدانستی تو خود را از نخست * سوی آنحضرت نسب کردی درست

و هر که را این دولت مطلوبه حاصل نیست باید که از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بوی ازین مطلب بمشام جان او برسد در پی آن شود و بتعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نه پردازد و گریه نیافت و ماتم فراق خود همواره داشته باشد و ترسان و لرزان بود مبادا مطلوب را در آغوش نا کشیده ندای الرحیل بگوش رسد و آنچه درین نشأه از وی خواسته اند حاصل نا نموده ازین سرای فانی رخت بر بندد فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش در آید و بکدام حيله عذر بکشاید دو باره در دنیا آمدنی نیست.

بیت:

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند

تا دامن قیامت این غم بما بماند

باید دانست که بهترین طریق از برای سلوک و تسلیک راه حق جل و علا طریقۀ علیۀ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار اهلها چه اکابر این طریقۀ عمل بسنت اختیار کرده اند و اجتناب از بدعت گزیده و طریقۀ خواسته اند که اقرب طرق بود و البته موصل باشد و نهایت در بدایت آن مندرج بود و بعد از وصول بدرجۀ کمال آگاهی شان فوق آگاهی دیگران گشته.

بیت:

نقشبندیه عجب قافله سالارانند

که برند از ره پنهان بحرم قافله را

پس طالب حق جل سلطانه را اختیار این طریق عالی انساب و اولی باشد که راه نزدیکتر است و البته موصل است الله تعالی ما فقرا را از برکات این اکابر بهره ور کناد و از سر چشمیۀ فیض شان سیراب گرداناد و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم

متابعة المصطفى عليه و على آله الصلوات و التسليمات و البركات العظمى

مکتوب دوازدهم (۱۲)

به محمد صلاح کابلی در اشتغال باستغفار و توبه و ترغیب بوظائف طاعات.

اخوی محمد صلاح بتقوی و صلاح آراسته باشند کتابتی که نوشته بودند رسیده خوش وقت گردانید از شرمندگی و خجالت خود نوشته بودند درهای توبه مفتوح است و او تعالی رؤف و رحیم از تقصیرات که هیچ کس ازان خالی نیست عفو و مغفرت خواهند و بزاری مستغفر بوند و بذکر و فکر سرگرم باشند و اوقات بوظائف طاعات و مقربات اعمال معمور دارند و ازین جانب کمال صفا تصور کنند و هیچ کدورت بخود ازین ممر راه ندهند نوشته بودند نمیدانم که داخل مقبولانم یا داخل مردودان میرانند یا میخوانند الخ. مخدوما این غم جانکاه بهر دل راه دارد و کیست که ازین اندیشه فارغ است مگر مردودی باشد از درگاه کریم امیدوار باشند.

مکتوب بست و پنجم (۲۵)

نیز بمولانا محمد حنیف در احیای سنت و دلالت بفقر و ورع و تقوی.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است مدتی است که کتابتی از شما نرسیده خاطر نگرانست الله تعالی بعافیت صوری و جمعیت معنوی داراد و از تفرقه عسا کر مأمون و محفوظ کناد کمر همت را در احیای سنت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیه بر بندد در ظلمات بدعت که عالم را فرو گرفته است درین طور وقت علی الخصوص احیای سنت کاریست بزرگ (من احیا سنتی بعد ما امیتت فله اجر مائة شهید) شنیده باشند و بصحبت اغنیا راغب نبوند و فقر و نامرادی را عزیز دانند و ورع و تقوی را بجان خواهند و گناه را

اندك ندانند و این دور افتاده را بدعای خیر منسی نکنند.

مصرع

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

والسلام علیکم.

مکتوب بست و ششم (۲۶)

بملا حامد در بیان تخلص از دقایق شرك خفی و حقیقت و تحقیق کلمه متعارفه لایذکر
الله الا الله.

قال الله تبارك و تعالی (وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ
الشِّمَالِ... الكهف: ۱۸) ظهور وجود و توابع آن از اوصاف کمال در مرآت ممکن ممکن را
از ظاهر بینی او در توهم خیر و کمال انداخته است و باین توهم عدمیت ذاتی و نقص و
شرارت جبلیء خود را فراموش ساخته و برین نمودی بود بنیاد دراز نهاده است
و مالیخولیای شرکت و دعوی همسری بصاحب خود در کمالات و باخص اوصاف او
پیدا کرده حدید البصر همواره عدمیت و شرارت ذاتیء خود را مشاهدهست و کمال و
جمال را از اصل می بیند و عاریت و امانت بیش تصور نمی نماید و مدبّر و متصرف در امور
حق را تعالی می یابد حصول حقیقت بندگی درین موطن است و تخلص از انانیت اماره
که ناشی از جزء ابلیسی است درین مقام است. سالک این راه را ضرور و ناگزیر است
که اول اثبات بندگیء خود نماید و از بندگیء نفس و پرستش هوا برآید و از مالیخولیای
شرکت مولائی و ادعای همسری خلاصی یابد تا مورد الطاف الهی جل شانہ و عنایات
نامتناهی گردد هر چند آن بیش این بیش هر عارف که باین نفی و تخلص متحقق است
خیال نکند که معامله نفی را بانجام رسانیده است و بحقیقت تخلص رسیده چندین
عقبات و سدود در میان است که از عد بیرون ست سالک بیچاره از اول قدم بعدمیت
خود لب میکشاید و بترانه این تخلص می سراید و نفی وجود بشریت می نماید و تا میرود
و عروج می نماید مراتب این نفی و عدمیت قطع می کند تا کدام صاحب دولت بود که

بانجام این معامله رسد و بحقیقت این تخلص واصل گردد.

شعر: کیف الوصول الی سعاد و دونها ★ قیل الجبال و دونهن حتوف

بی اجتبا و اصطفای باین درجه قصوی رسیدن بسی دشوار است اهل انابت را حصول این معنی مستصعب هر قدر این تخلص و عدمیت دست دهد مغتنم است و همانقدر مدارج قرب و مراتب انبساط حاصل است تفاضل اقدام اهل الله بتفاوت این نسبت علیه است سالک این راه پیش از رسیدن بحقیقت این تخلص و این نسبت علیه بتکرار کلمه نفی و اثبات گوئیا اثبات الوهیت خود می نماید و چون مراتب نفی هنوز در پیش دارد و بانجام نرسانیده اثبات او هم در راه است و سخن کوتاه شایان وصول بمثبت حقیقی ندارد و در متکلم آن آویخته است خلاصی ازین ورطه بی حقیقت لایذکر الله الا الله صورت ندارد و آنکه گفتیم که بی حقیقت لایذکر الله چه صورت آن سالک را در ابتدا نیز دست می دهد و تا می رود باین کلمه گوئیا می رود اگر پیش از فنا باین کلمه متکلم است چنانچه ارباب تجلی صورت پس الله او بر تعین امکانی واقع است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است و این تعین قابل نفی است و اگر بعد از فنا در مراتب اسما و صفات و شیونات باین سخن گویا است پس الله او برین مراتب واقع است و این مراتب اصول سالک اند که برزخ اند بین الوجوب و الامکان نظر بهر دو طرف من وجه داخل نفی اند و من وجه داخل اثبات من وجه مقاصد اند و من وجه غیر مقاصد مثبت و مقصد اقصی و رای این مراتب است و حقیقت لایذکر الله الا الله منوط بوصول بآن درجه قصوی است بلکه گوئیم که تا نشأه دنیوی برپاست سالک در مقام نفی است و از نفی چاره ندارد نصیب از مرتبه اثبات بروجه کمال در نشأه اخروی است الا لمن جعل دنیاہ آخرة فجاز ان یکون له حظاً وافرأ من مرتبة الاثبات فی هذه النشأه.

بیت:

اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست

ز بخت مقبلان این هم عجب نیست

تنبیه: ساده لوحی از انجام معامله نفی خیال نکند که ممکن از امکان منخلع شود و بوجوب پیوندد و قلب حقیقت شود کلاً بلکه مراد آنست که از هوا و تعلق بگذرد

و از دقائق شرك خفى وآله انفس وارهد و نفس از رذائل پاك و مصفا گردد و گفته اند هر چه مقصود تست معبود تست پس تا دقیقه ازین دقائق باقی ست از گرداب الوهیت خود بتمام نمی برآید از صعوبت این تخلص است که گفته اند.

بیت: هر چند که مطمئنه گردد * هرگز ز صفات خود نگرود

و هم از نازکیء این موطن است آنچه منقول است که چون محمد معشوق طوسی را به قسر بر نماز ایستاده کردند چون بکریمه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ * فاتحه : ۵) رسیده از هر بن موی که باندام او بود خون فواره شد بعد از آن گفت که حکم من حکم زن حائضه است یعنی زن حائضه بنجاست ظاهر آلوده است و بدین سبب نماز از وی ساقط است من نیز بنجاست باطن آلوده ام و عبادت من خالص نیست و چون بر خلاف حال و وجدان خود باین کلام تکلم نمود از هیبت آن خون از هر بن موی جریان گرفت و ظاهر نیز بنجاست آلوده گشت و در رنگ زن حائض مانع نماز آمد والسلام یعنی مانع رسیدن حقیقت نماز شد

مکتوب بست ونهم (۲۹)

بشیخ عرب بخاری در دلالت بر عزلت و انزوا از اغیار

جناب اخوی اعزی شیخ عرب ازین درویش دلریش سلام عافیت انجام خوانند احوال مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی استقامتکم ظاهرا و باطنا مخدوما ماندن و آمدن شما مفوض برای شماست بعد از استخاره هر طور که اقبال قلب بی تکلف باشد بموجب آن عمل کنند بعزلت بیشتر راغب باشند و از خلق مهمما امکن یکسو بوند مگر با طالب حق که از برای خدا جل و علا آید با وی صحبت دارند و از ورود طالبان ترسان و لرزان بوند که مبادا حُبّ جاه و ریاست پیدا آید و طمع مبطن بهم رسد و خلل در کارخانه بزرگ اندازد و ازین رهگذر پر حذر باشند و ملتجی و مستغفر بوند مع ذلک باحوال آنها پردازند و صحبت دارند که عمل خیر را از ترس خطرۀ سوء نمیتوان گذاشت اعمال و استغفر

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بسیده بی بی در ترغیب بر وظائف طاعات با بعضی اوراد و ادعیه ماثوره.

عصمت پناه عفت دستگاه همشیره دینی سیده بی بی ازین جانب سلام عافیت انجام خوانند معلوم آن همشیره باشد که دنیا جای عیش و آسایش نیست محل کشت و کار است و موطن طاعت و عبادت عیش و آسایش معد باختر است محنت این جا منتج راحت آنجا است پس باید که بوظائف طاعات و عبادات سرگرم باشند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند چندان مداومت بذکر قلبی نمایند که دل را انقطاع تمام از ماسوای حق سبحانه پیدا آید و ذکر و حضور صفت لازمه دل شود که هرگز از و منفک نشود کلمه لا اله الا الله را بزبان بحضور دل بسیار گویند باتسبیح بگویند یا بی تسبیح، اگر باتسبیح و شمار بگویند از یک هزار تا پنج هزار هر قدر که توانند گفت بگویند و اگر زیاده کنند بهتر و نماز تهجد و اشراق و فی زوال و نماز اوّابین و قیام لیل می کرده باشند و بعد هر نماز فرض و وقت خواب نیز آیه الکرسی بخوانند و نیز سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بخوانند و سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه بخوانند و سوره اخلاص و معوذتین نیز بخوانند و هر صبح و شام صد صد بار سبحان الله و بحمده بخوانند و نیز صد صد بار سبحان الله و صد صد بار الحمد لله و صد صد بار لا اله الا الله و صد صد بار الله اکبر بخوانند و نیز ده ده بار درود و ده ده بار لا حول و لا قوه الا بالله و وقت خواب نیز ده بار لا حول و لا قوه الا بالله بگویند و هنگام غروب آفتاب هفتاد بار سبحان الله بگویند و نیز هر صباح اللهم ما اصبح بی من نعمه اذ باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فک الحمد و لك الشکر بگویند و وقت شام بجای ما اصبَح، ما امسى بگویند و هر روز این کلمات یکبار بخوانند **سُبْحَانَ الْقَائِمِ الدَّائِمِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ سُبُوْحُ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَهِ وَتَعَالَى وَنِزْهُرُ رُوزِي صَدِّقٌ**

لا اله الا الله الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمَبِينُ بگویند و نیز بست و پنج بار یا بست و هفت بار اللَّهُمَّ اغْفِرْ
 للمؤمنين و المؤمنات بگویند و این استغفار نیز بست و پنج بار هر روز بگویند اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَآتُوبُ إِلَيْهِ رَبِّ اغْفِرْ لِي این
 استغفار جلیل القدر را بزرگان روز و شب مداومت کرده اند و منافع و فوائد آنرا بیش از
 بیش مشاهده نموده در حدیث آمده است هر که این استغفار بگوید در روزی بست و پنج بار
 هیچ مکروهی در خانه خود و از خود و شهر خود نه بیند و برای بر آمدن حاجات و
 کشایش مشکلات کلمه (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) پانصد بار بگویند و اول و آخر درود
 بخوانند لا اقل صد بار.

مکتوب سی و ششم (۳۶)

بملا عبد الرزاق در جواب اسوله وی

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى صلاح آثار اخوی ملا عبد الرزاق
 اسوله چند نموده بود باندازه وقت در جواب آنها چیزی نوشته می آید و بالله العصمة و
 التوفیق. حاصل (سوال اول) و (سوال ششم) آنست که بعضی اوراد و سور قرآنی که پیش از
 دخول درین طریقه معتاد داشت الحال آن اوراد را در عمل آرد یا نه و نماز تهجد و ضحی
 و امثال آن بخواند یا نه و بمطالعه کتب فقه و کلام و حفظ بعضی از سور قرآن در اوقات
 قبض پردازد یا نه. جواب اهل این طریق مبتدی را تجویز نمی نمایند که ورای ذکر
 مأخوذ بامری مشغول باشد غیر از فرض و سنت مؤکده و این درویش باهل ابتدا پاره
 توسع می کند و شمارا که از معامله ابتدا بمراحل ترقی کرده اید بطریق اولی اذن است که
 بعضی از اوراد مسنونہ میخوانده باشند و نماز تهجد و ضحی و اواین و جز آن از سنن
 زواید نیز ادا نمایند تهجد و قیام لیل توان گفت که از ضروریات طریقه صوفیه علیه
 است قدس الله تعالی اسرارهم و تعلیم و تعلم منافی طریقه ما نیست بلکه به نیت صالحه

مؤید نسبت باطنه است بمطالعه کتب دینیہ پردازند و بتعلیم و تعلم آن راغب باشند، یک وقت را برای این امر خطیر معین سازند و باقی اوقات را بذكر و فکر معمور دارند و بعضی از سور قرآنی اگر یاد گیرند گنجایش دارد.

سوال دوم: آنکه در عوام مقرر است که در ما و رای فرائض و سنن بی اذن بزرگی دست نباید انداخت فی الواقع این چنین است یا نه. **جواب:** اعمال حسنه که از آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام منقول است و عمل اوست و خصوصیت بآنحضرت ندارد در اتیان آن به نیت ثواب اخروی احتیاج اذن نیست عمل پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اذن است و سند است مرامت را آری بعضی اعمال و اذکار و ادعیه و رقعات برای برآمدن حاجات و کشایش مشکلات است که تأثیر بر اذن استاد و مرشد موقوف است.

سوال سوم: صحبت سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات بعد از رحلت او در یقظه واقع هست یا نه و بر تقدیر وقوع لازم می آید خلو مقبره مقدسه از جسد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم و این محال است. **جواب** اولاً آنکه خلو ممنوع است چه مشایخ امت در یک آن در امکانه متعدده حاضر شده اند چنانچه از حضرت خواجه بزرگ منقول است که وقت افطار هفت جا حاضر شدند و همه جا افطار نمودند و از شاه کمال نیز نقل میکنند که وقت نماز جای که نشسته بودند همانجا نشسته ماندند تا آنکه وقت نماز گذشت مردم خیال کردند که نماز نخواندند و همان وقت جای دیگر مردم دیدند که نماز خواندند. ثانیاً آنکه استحالت مذکور ممنوع است چه بر تقدیر خلو از جسد مبارک حضور روحی در روضه منوره کاین است و تحقیق مقام آنست که خلو مذکور وقتی لازم آید که جسد مبارک را انتقال واقع شود آنچه واقع است والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال ملاقات روحانی است هر چند بصورت جسد نماید و روح متجسد گردد.

سوال چهارم: انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در قبور حیات دارند یا نه، و اگر دارند مثل حیوة که در دنیا داشتند دارند یا بطور دیگر. **جواب** حیوة دارند (الان

اولیاء الله لا يموتون و لكن ينتقلون من دار الی دارٍ) لیکن نه مثل حیوة دنیوی که از دنیا انتقال کرده بآخرت پیوسته اند و در درجات قرب ملتذ و خرسند (الانبیاء یصلون فی قبورهم) شنوده باشند و هر جا که اطلاق موت برین بزرگواران آمده است باعتبار انتقال شان ازین دار فانی و شهداء درین باب پیش قدم اند و حیات شان قوی تر است اطلاق اموات بر انبیا علیهم الصلوات و البرکات آمده و بر شهداء فی سبیل الله نیامده (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ * البقرة : ۱۵۴)

سوال پنجم : ثواب ختم اگر بخواهند که بروح یکی بخشند اول باید که بروح مطهر سرور کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات بگذرانند بعد ازان بروح میت ببخشند و اگر چنین نکنند ثواب بمن قرئ بنیته نمی رسد و نیز می باید که به روح جمیع اهل ایمان به بخشد والا ثواب من قرئ بنیته را قسمت می کنند آیا فی الواقع همچنین است یا نه، و اگر فی الواقع چنین است در ختم حضرات خواجها چرا چنین نکنند. **جواب** صدقه را اول بروحانیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم گذرانیدن و میت را طفیلی آنسرور ساختن از مستحسنان است و امید قبول بیشتر می شود و باجابت اقرب می افتد نه از ارکان و واجبات صدقه است که صدقه بی آن هرگز مقبول نشود و اگر درین باب نقل معتمد علیه داشته باشند باید که ظاهر سازند و گذرانیدن ثواب عمل بارواح جمیع مؤمنین و مؤمنات نیز مستحسن است که بهر کدام ثواب کامل برسد و از اجر من قرئ بنیته هیچ کم نشود و آنکه نوشته اند الا ثواب من قرئ بنیته را قسمت می کنند درین باب نقلی ظاهر نیست و آنکه نوشته اند که در خزانه الروایة چنین است، مخدوما در خزانه الروایة که دیده شد مقدمه ثانیه بنظر نیامد عجب ست از کجا نوشته اند و در ختم حضرات خواجها اول نام آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بگیرند نیک و مستحسن می نماید لیکن از بزرگان باین طریق شنوده شده است همان طور کرده می شود و شریک نا ساختن پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم درین ختم وجه دیگر است وجیه و آن وجه از مکتوب بست و هفتم از مکتوبات جلد ثالث حضرت ایشان ما واضح و لائح است اگر آن مکتوب را مطالعه کنند حل اکثر شبهات شود و این

ختم برای بر آمدن حاجات و کشایش مشکلات و دفع بلیات در اهل این طریق معمول و ماثور است.

سوال هفتم: معراج جسدی بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دیگری واقع هست یا نه و عروج روحی در مراقبه است یا چشم کشاده. **جواب معراج جسدی دیگری را نیست و عروج روحی واقع است در بیداری و چشم کشاده و آنچه در خوابست از حیز اعتبار ساقط است**

بیت:
چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

سوال هشتم: آنکه در شرح دیوان و کتب تواریخ مذکور است که چون حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه عداوت بعضی را معاینه کرد بعد پنج نماز بر پنج کس که معاویه رضی الله عنه و غیره باشند لعنت میکرد و ایشان هم بعد سماع این خبر بر پنج کس که حضرت امیر و حضرات حسنین و عبد الله بن عباس و مالک اثر رضی الله تعالی عنهم باشند بعد از پنج نماز لعنت کردن گرفتند حتی که در خلفای بنی امیه این امر شنیع دایم بود و در خطبه لعنت بر اهل بیت میکردند تا آنکه عمر بن عبد العزیز رحمه الله علیه آن را رفع کرد و کریمه (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... النحل: ۹۰) بجای آن مقرر ساخت آیا این قضیه نامرضیه فی الواقع بود یا نه. **جواب حضرت امیر کرم الله وجهه که سراپا رحمت بودند حاشا و کلاً که ادنی مسلمانی را لعنت کنند چه جای معاویه رضی الله تعالی عنه را که از اصحاب پیغمبر بود و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دعای خیر در حق او کرده اند و حضرت امیر در شان او و جماعه او فرموده اند اخواننا بغوا علينا ليسوا كفرة ولا فسقة لما لهم من التأويل . هرگاه کفر و فسق را این جماعه نفی نمایند چرا مسلمانی را لعنت کنند در دین اسلام لعنت هیچ کس حتی که کافر فرنگ از عبادت نیست پس چرا حضرت امیر رضی الله تعالی عنه این لعنت را بعد صلوة خمس که محل ذکر و دعاست بواسطه عداوت خود ورد خود سازند نفس حضرت امیر رضی الله عنه را که به کمال فنا و اطمینان موصوف بوده و از انانیت و خودی رسته**

مثل نفوس اماره خودها که بکینه و بغض و عداوت موصوف است خیال کرده اند که این قسم بهتان و افترا بآنحضرت منسوب می سازند، حضرت امیررضی الله عنه بدرجه اعلی فنا فی الله و فنا فی محبة رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسیده بودند و جان و مال خود را فدای آنسرور ساخته چرا لعنت دشمنان خدا را جل و علا و دشمنان او را صلی الله تعالی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که انواع جفا و ایذا بآنسرور دین و دنیا رسانیده اند ورد خود نساژند و اعدای خود را لعنت کنند بآنکه لفظ لما هم من التأویل نفی عداوت مینماید و دلیل بر آنست که این محاربات و منازعات نه از راه عداوت و بغض بود بلکه از روی تأویل و اجتهاد بود که جای ملامت نیست چه جای لعنت اگر در سب و لعنت احدی معنی حسن و عبادت بودی سب و لعنت ابلیس لعین و ابوجهل و ابولهب و کفار قریش که اقسام جفا و ایذا بر رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسانیده اند و انواع اهانت به دین متین کرده از واجبات اسلام گشتی و لیس فلیس قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم (اِذَا لَعَنَتَ الشَّيْطَانَ قَالَ لَعْنَتَ مَلْعُونًا وَاِذَا اسْتَعَدَّتْ اَللّٰهُ مِنْهُ قَالَ كَسْرَتْ ظَهْرِي) و فی الحدیث الآخر (لَا تَسْبُوا الشَّيْطَانَ وَتَعُوذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّهِ) پس معلوم و مبرهن شد که این معنی بر حضرت امیررضی الله تعالی عنه بهتان و افترا است پس ناقل که لعنت معاویه رضی الله عنه را بر حضرت امیررضی الله تعالی عنه و حضرات حسنین رضی الله عنهما و غیرهم متفرع برین لعنت ساخته بر معاویه رضی الله عنه نیز افترا باشد پس آنچه نوشته اند که (آیا فی الواقع این قضیه بود یا نه اگر باشد چرا لعنت بر معاویه رضی الله تعالی عنه و غیره روا نباشد و اگر نباشد پس محمل عبارت کشف چه خواهد بود) گویم نبود چرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که طعن در معاویه روا نیست و این افترا طعن است در وی. نقل صحیح هم درین باب نیست سخن اهل تواریخ بر تقدیر ثبوت درین باب چه سند است مدار دین را بر قول اهل تاریخ نمیتوان نهاد اینجا قول ابی حنیفه و اصحاب او معتبر است نه قول اهل تاریخ و عبارت کشف که نقل کرده اند نام حضرت امیررضی الله عنه یا معاویه رضی الله عنه دران عبارت مسطور نیست و هرگز دلالت بران ندارد که یکی ازین دو عزیز دیگری را لعنت

کرده باشد عبارت راست بر راست است هیچ مخالفتی بمطلب ما ندارد تا محمل جسته شود
آری خلفای بنی امیه ساها بر سر منبر سب و لعن اهل بیت کردند و عمر بن عبد العزیز
رضی الله تعالی عنه استیصال آنها نمود جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء لیکن معاویه رضی
الله عنه که داخل آنها باشد ممنوع است چه بلا شد، اگر معاویه رضی الله عنه ملعون و
مطعون بود جم غفیر از صحابه کرام رضی الله عنهم که با وی درین مخالفت و محاربات
شریک بودند و بعضی از آنها از عشره مبشره اند ملعون و مطعون باشند و طعن این اکابر
موجب طعن است در شطر دین که از راه آنها بما رسیده است و هیچ مسلمانی آنرا تجویز
نکند. مخدوما در ما نحن فیه دو مذهب است مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب
شیعه. مذهب شیعه سب خلفای ثلثه است و معاویه رضی الله عنه و غیرهم و میگویند
جمیع اصحاب پیغمبر بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم مرتد شدند مگر چندین،
و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که جمیع اصحاب پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم جز به نیکی یاد نباید کرد و بهیچ کس بد نباید بود (من احبهم فبحبی احبهم و من
ابغضهم فببغضی ابغضهم) منازعات و محاربات ایشان را بر محامل نیک باید حمل کرد و از
هوا و تعصب دور باید داشت. امام نووی شارح مسلم گفته که اصحاب کرام رضی الله
عنهم درین محاربات سه فرقه بودند جمعی باجتهاد حقیقت جانب حضرت امیر رضی الله
عنه دریافته بودند آنها را واجب بود عمل باجتهاد خود و نصرت حضرت امیر رضی الله
عنه و جمعی دیگر باجتهاد حقیقت جانب مخالف معلوم کرده بودند. این جماعه را موافق
اجتهاد نصرت جانب دیگر لازم بود و جمعی باجتهاد متوقف بودند آنها را توقف واجب
بود، پس هر یکی موافق اجتهاد خود عمل کردند و طعن و ملامت از همه مرفوع است
هذا. لیکن حضرت امیر رضی الله عنه و موافقان او در اجتهاد مصیب بودند و جانب دیگر
مخطی اما چون این خطای اجتهادی ست از ملامت و طعن دور است و یک درجه
ثواب دارد و مصیب ده درجه. امام شافعی گفته تلك دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر
عنها السنننا این عبارت شریفه دلالت دارد که بخطا هم تکلم نباید کرد و جز به نیکی
نباید یاد نمود چون هر دو مذهب معلوم شد پس جمعی که با معاویه رضی الله عنه بدند و

طعن می نمایند هر چند با اصحاب دیگر نیک باشند از اهل سنت و جماعت خارج اند و اگر در مذهب اهل سنت درین مسئله شبهه باشد به کتب عقائدشان که معتبر و مقرر اند رجوع نمایند و به اقوال شاذه و ضعیفه التفات نکنند و شیعه هم باین جماعه خوشنود نیند تا سب خلفای ثلثه ننمایند پس اینها نه سنی اند نه شیعه، مذهب ثالث بهم رسانده اند.

سوال نهم: عقیده آنست که خاتمه مبهم است اگر کسی پیر و مرشد خود را که از وی استفاده نموده است از روی خلوص اعتقاد حکم به سلامتی خاتمه او نماید صحیح است یا نه. **جواب** حکم قطعی نباید کرد که منوط بوحی است ظن غالب و علم طمانینیت به سلامتی خاتمه اکابر دین اگر نماید گنجایش دارد و همچنین با الهام قطع حسن و قبح خاتمه نمی توان کرد که الهام ظنی است لیکن از ظن تا ظن فرق آسمان و زمین است.

سوال دهم: استفسار از سیر آفاقی و سیر انفسی بود. **جواب:** سلوک سیر آفاقی است و جذبه سیر انفسی، حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن، گفته اند یافت مقصود بر انفس است بیرون از خود هرگز یافت نیست.

بیت:

چون جلوه آن جمال بیرون ز تون نیست

پا در دامان و سربجیب اندر کش

بیت:

همچونابینا مبر هر سوی دست

با تو در زیر کلیم است هر چه هست

و حضرت ایشان ما را درین مقام مقاله مفرده است، می فرمایند که یافت مطلوب و رای آفاق و انفس است و انفس در رنگ آفاق در راه ست معامله ایست بیرون سیر آفاقی و سیر انفسی و و رای جذبه و سلوک.

ع:

لذت می شناسی بخدا تا نه چشی

سوال یازدهم: تقریر و جواب آن بحضور تعلق دارد.

سوال دوازدهم: چوب و طبانچه و پایزار بر سر خود زدن موجب حصول مقصود

هست یا نه. جواب: رکن عمده در وصول بمطلب ذکر است و رابطه محبت بشیخ مقتدا این نوع امور که نوشته اند در کار نیست و بی نفع هم نه.

سوال سیزدهم: حبس دم در ذکر بدعت است یا نه و اگر بدعت حسنه گویند

پس بطور حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسره در هیچ بدعت حُسن نیست پس از بدعت این عمل چگونه بر آید. جواب: ذکر فی حد ذاته مسنون و حسن است مانند حبس دران بدعت وقتی باشد که ثابت شود که این عمل در صدر اول نبود و آن ممنوع است و نیز این طریقه حبس را حضرت خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالخالق قدس سره که سر سلسله خواجهها بوده اند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم به بدعت نمیتوان کرد، در ملفوظات حضرت خواجه ما قدس سره منقول است فرمودند که در سلسله چشتیه و سهروردیه خرقة را معنعن از حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله وسلم اسناد میکنند و ذکر را معنعن بیان نه کرده اند اما در سلسله نقشبندیه و کبرویه ذکر معنعن از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم رسیده است از حضرت صدیق اکبر و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهما الی یومنا هذا و در وسایط فتوری نرفته هم درین محل یکی از حاضران سوال کرد که آنکه می گویند که در سلسله علیه نقشبندیه طریقه رابطه از حضرت صدیق اکبر و طریقه ذکر از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما رسیده چونسست. فرمودند ذکر که درین سلسله است که آنرا وقوف عددی خوانند بطریقه معهود مثل حبس دم و ضم محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم باوی از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه معنعن رسیده است و طریق صحبت نیز از ایشان رسیده چرا که ایشان در سفر و حضر بآنسرور صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم همراه می بودند و از راه صحبت فیض می گرفتند.

سوال چهاردهم: کعبه بزیارت اولیا می آید یا نه و اگر می آید اشکال لازم می

آید که آن زمین از دیوارهای کعبه دران مدت خالی خواهد ماند الخ. جواب: می آید و

میچ است. نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله تعالى بسره بر نگاشته اند که کعبه عبارت از سنگ و کلوخ نیست سقف و جدران نیست چه اگر سقف و جدران در میان نباشد کعبه کعبه است و مسجود الیه خلائق پس برین تقدیر کعبه بزیارت اولیا بیاید و دیوارها بجای خود باشند.

سوال پانزدهم: این روش ذکر و افاضه و توجه که درین طریقه معهود است اولاً از کدام مشائخ پیدا شده است در وقت صدیق اکبر هم بود یانه، و اگر نبود پس این طریقه چرا منسوب باور رضی الله تعالی عنه گشت. **جواب:** سر سلسله حضرات خواجهها قدس الله تعالی اسرارهم حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره است و جذبۀ این بزرگواران که از راه استهلاك در صفت قیومیت می خیزد و آنرا درین طریق جذبۀ قیومیت می گویند از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بحضرت خواجه رسیده و از ایشان طریقی برای حصول این جذبۀ منقول است و آن طریق وقوف عددی است پس اصل نسبت از حضرت صدیق رضی الله عنه است و طریق وصول آن از حضرت خواجه و باندازه نقلی که از ملفوظات حضرت خواجه ما قدس سره گذشت ذکر نیز از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه رسیده و می تواند که بحضرت خضر علیه السلام از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رسیده باشد و از ایشان بحضرت خواجه عبد الخالق قدس سره چنانچه گذشت. و جذبۀ دیگر که از راه معیت ذاتیه می خیزد و آنرا درین طریق جذبۀ معیت گویند مبدأ ظهور آن حضرت خواجه نقشبند است قدس سره و حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه نخستین حضرت خواجه نقشبند بوده و قطب وقت خود نیز بوده طریقی برای حصول این جذبۀ وضع کرده اند و آنرا طریقه علیۀ علائیه گویند در عبارات ایشان واقع می شود که اقرب طرق طریقه علیۀ علائیه است اصل این جذبۀ از حضرت خواجه بزرگ است و طریق حصول آن از حضرت خواجه علاء الدین قدس سرهما.

سوال شانزدهم: نبی هر چند افضل است از ولی اما لازم هست که هر چه ولی می داند از معارف نبی را نیز معلوم باشد یانه، و ایضاً هر معارفی که نبی را باشد لازم

هست که مرسل را باشد یا نه الخ. **جواب:** فضل کلی مرانبیا راست علیهم الصلوات و التسلیمات بر اولیا و هیچ ولی بمرتبه هیچ نبی نرسد لیکن در فضل جزئی مناقشه نیست اگر بعضی از مزایا و معارف خاص به ولی باشد موجب فضل کلی نبود مجوز است بلکه واقع است هر گاه در ولی و نبی فضل جزوی واقع باشد اگر نبی نسبت برسول به بعضی از مزایا و معارف مخصوص بود بطریق اولی جائز باشد هر چند فضل کلی مرسل را بود چنانچه قصه حضرت موسی و حضرت خضر را علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام خود نوشته اند.

سوال هفدهم: حضرت خضر نبی است یا نه. **جواب:** درین باب اختلاف علماء است لیکن راجح آن است که نبی است.

سوال هژدهم: تعیین عدد انبیا و رسل درست هست یا نه، درین باب صوفیه چه می گویند. **جواب:** از صوفیه نقلی درین باب بنظر نه در آمده لیکن علما تعیین عدد انبیا را منع کرده اند زیرا که بدلیل قطعی این تعیین معلوم نشده است اگر وارد شده است دلائل ظنی است پس اگر بی دلیل حکم بتعین عدد نمائیم ظاهراً غیر نبی را نبی ساخته باشیم یا نبی را غیر نبی و عدد رسل از میان انبیا علیهم الصلوات و البرکات سه صد و سیزده مشهور و معروف است و محذور سابق این جا لازم نمی آید چه رسل از انبیا خارج نیستند. نوشته بودند که اگر این فقیر را پیدا نمی کردند بهتر بود این عبارت نباید گفت هر چه حق تعالی میکند خوبست و صلاح و دعای جنون که مسقط تکالیف است باید کرد و از حق تعالی عافیت باید طلبید و توفیق اتیان تکالیف باید خواست.



مکتوب سی و هفتم (۳۷)



صبر ملا عبد الرزاق در حرمت سوال و اباحت آن عند الضرورة و احادیثی که درین باب وارد شده.

صلاح آثار ملا عبد الرزاق پرسیده بود که مقرر است کسی که قوت شب ندارد او را سوال کردن حلال است، آیا این حکم از روی رخصت است و عزیمت و زاری است یا نه. ملاحظه این حکم از راه رخصت است و عزیمت در ترك سوال است، مهیا امکان بسوال اقدام نه نمایند غایت امر در سوال هنگام شدت احتیاج اباحت است در رنگ اكل ميتة و اكل لحم خنزیرا که در حالت مخصوصه مباح است فی احیاء العلوم اما المضطر اليه فهو سوال الجائع عند خوفه علی نفسه موتا او مرضا و سوال العاری و بدنه مكشوف ليس معه ما يواريه فهو مباح فيها و حذیقة الشروط فی المسئول بكونه مباحا و فی المسئول منه بكونه راضیا فی الباطن و فی السائل بكونه عاجراً عن الكسب فان القادر علی الكسب و هو بطال ليس له السؤال الا اذا استغرق طلب العلم اوقانه و كل من له حظ فهو قادر علی الكسب بالوراثة فی شرح المسكوة، و اما سوال صدقة التطوع فمن لا يقدر علی كسب لكونه زما او ذا علة اخرى جاز له السؤال بقدر قوت يومه و لا يدخر و ان كان قادرا فسرکه لا استعمال العلم جازت له الزکوة ای سوال مال الزکوة و صدقة التطوع فان تركه لا استعمال صلوة التطوع و صیامة لا يجوز له الزکوة و یکره له صدقة التطوع فان جلس و احدث او جماعه فی بضعه و اشتغلوا بالطاعة و ریاضة النفس و تصفية القلوب يستحب لواحد ان يسأل صدقة التطوع و کسرات الخبز و اللباس لاجلهم.

سوال مضمّن به چیز است که هر کدام قبیح است: اول اظهار شکایت است از حق تعالی و بیان قصور نعمت اوست سبحانه از وی و این محرم است الا بضرورت کما کل الميتة، دوم ادلال نفس است لعن الله تعالی و مؤمن را نمی رسد که بخود را تحلیل سازد بغير از مولای خود الا بضرورة، سوم ابدای مسئول عنه است غالباً و ایذا حرام است الا بضرورة لهذا اهل تقوی ترك سوال کرده اند مطلقاً و كان بشر قدس سره لا يأخذ من

احد شيئا الا من السرى قدس سره وقال لانى علمت انه يفرح بخروج المال من يده فانا
أعينه على ما يحبه وكان يشير يقول الفقراء ثلاثة فقير لايسأل و ان اعطى لم يأخذ فهذا مع
الروحانيين فى عليين و فقير لايسأل و ان اعطى اخذ فهذا مع المقربين فى جنات النعيم و
فقير يسأل عند الحاجة و الفاقة فهذا مع الصادقين من اصحاب اليمين.

بالجملة سؤال بى ضرورت محرم و مذموم است، با ضرورت و حاجت و فاقة
مباح است ليكن موجب انخطا ط مرتبه و درجه است آنچه مذکور شد در وقتى است كه
معامله بموت نرسیده است چون معامله بموت رسد سوال حلال بلکه عزيمت بلکه واجب
باشد فى شرح المشكوة فى بيان قول النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (من تكفل لى ان
لايسأل الناس شيئا فاكفل له بالجنة) فقال ثوبان انا فكان لايسأل احد شيئا اى لو كان به
خصاصة و استثنى منه اذ اخاف على نفسه الموت فان الضرورات تبيح المحظورات بل انه
لو لم يسأل حتى يموت يموت عاصيا اكنون احاديث چند در ذم سؤال ايراد نموده مى آيد:
عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم (قال داود عليه
السلام ادخالك اليد فى فم اليتيم الى ان يبلغ المرفق فيقضمها خير لك من ان تسأل) رواه فى
الجلية. وهم در حديث آمده است ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم ارسل
لى عمر بن الخطاب بعطائه فرده عمر فقال له رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم
لم رددته) فقال يا رسول الله ليس اخبرتنا ان خيرا لاحدنا ان لا نأخذ من احد شيئا فقال
رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم (انما ذلك عن المسئلة فاما ما كان من غير
مسئلة فانما هو رزق يرزقك الله) فقال عمر اما و الذى نفسى بيده لا اسأل احدا شيئا
لاياتينى شيء من غير مسئلة الا اخذة رواه مالك. وهم در حديث آمده است (من سأل
ناس امواهم تكثرا فانما يسأل جبرا فليستقل او ليستكثر) اى من غير استحقاق بلسان القال او
سان الحال اى اكثر من قدر قوته وهم در حديث آمده است (ما يزال الرجل يسأل الناس
حتى ياتى يوم القيمة ليس فى وجهه مزعة لحم) متفق عليه. وهم در حديث آمده است.
لمسائل كدوح يكدح بها الرجل وجهه فمن شاء ابقى له على وجهه و من شاء تركه إلا ان
سأل الرجل ذا سلطان او فى امر لايجد منه بدا) رواه ابو داود و الترمذى و النسائى. وهم
حديث آمده است (من اصابته فاقة فانها بالناس لم تسد فاقته و من انزلها بالاشياء...

الله له بالفنى اما بموت عاجل او غنى آجل.) رواه ابو داود و الترمذى. و عن عمر رضى الله تعالى عنه قال (تعلمن ايها الناس ان الطمع فقر وان اليأس غنى وان المرء اذا يئس عن شيء استغنى عنه) رواه رزين. و در حديث آمده عن ابى ذر قال دعانى رسول الله صلى الله عليه و على آله وسلم وهويشترط على ان لا تسأل الناس شيئاً قلت نعم قال (ولا سوطك ان سقط منك حتى تنزل اليه فتأخذه) رواه احمد. وهم در حديث آمده است ان الفراسى قال لرسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم اسأل يا رسول الله فقال النبى صلى الله تعالى عليه و سلم (لا وان كنت لابد فسئل الصالحين) رواه ابو داود و النسائى و هم در حديث آمده است (من جاع او احتاج فكتمه الناس و افضى به الى الله كان حق على الله ان يفتح له قوت سنته من حلال) رواه الطبرانى فى الاوسط و الصغير عن ابى هريرة و هم در حديث آمده است (من سأل شيئاً و عنده ما يغنيه فانما يستكثر من جمر جهنم) قالوا و ما يغنيه قال (قدر ما يغد به او يعيش) و هم در حديث آمده است (لو تعلمون ما فى المسئلة ما مشى احد الى احد ليسأله شيئاً) و هم در حديث آمده است (ملعون من سأل لوجه الله و ملعون من سئل لوجه الله ثم منع سائله ما لم يسئله هجراً) و هم در حديث آمده است (ولياتين يوم القيمة قوم ليس على وجوههم لحم اخلقواها فى الدنيا بالمسئلة فمن فتح على نفسه باب المسئلة و هو عنها غنى فتح الله عليه باب الفقر) عن ابى هريرة. و هم در حديث آمده است (ايها الناس قد ان لكم ان تستعفوا عن المسئلة فان من يستعف يعفه الله و من يستغن يغنه الله و الذى نفس محمد بيده ما رزق عباد من رزق اوسع من الصبر و لئن أتيتم الا تسالونى لاعطيتكم ما وجدت) حل عن ابى سعيد و هم در حديث آمده است (ان الرجل لياتينى فيسألنى فاعطيه و يجعل فى ثوبه ناراً ينقلب الى اهله بنار جهنم) عن ابى سعيد

مکتوب سی و هشتم (۳۸)

بملا ابوالفیض کابلی در بیان آنکه بزرگترین حجاب نفس طالب است.

الله تعالی ابواب فیوض و ترقیات را مفتوح دارد بزرگترین حجاب میان طالب و مطلوب نفس طالب است دع نفسك و تعال انت الغمامة علی شمسك فاعرف حقیقتك رفتن نفس سالک از میان امریست ذوقی و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بخواندن و مطالعه کتب بحصول نمی پیوندد سابقه عنایت و جذب الهی جل شانہ می باید و در عالم اسباب صحبت کامل مکمل بشرط فنا در وی صحبت شما قلیل بود آنقدر فرصت نشد که بعضی امور ضروریه در میان آورده شود و اگر رابطه معنوی قوی است و محبت درست است امید است که باندازه آن اخذ فیوض و برکات از باطن مفیض حاصل آید و کمالات متوقعه پرتواندازد (المرء مع من احب) حدیث نبوی ست علی صاحبها الصلوة والسلام.

شعر:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول
آنکه در ساخته است قطره بارانی را

و السلام.

مکتوب سی و نهم (۳۹)

شیخ ابوالمظفر و محمد شاه در عزا و محافظت طریق شیخ خود.

الله تعالی برادران طریقت را ازین واقعه هائله صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد وجود اهل الله رحمت است هم در حالت حیوة و هم بعد ممات فیوض و برکات که در حیوة شان مفاد و مستفاد است بعد ممات شان نیز امیدوار آن باید بود و باید دانست که این فیوض و برکات تا زمانی فائض است که در طریقه شیخ احدائی واقع نشده

است و چون امور محدثه در طریقه پیدا شد که در حیوة شیخ نبود راه فیض مسدود گشت در رنگ بدعتی که در دین پیدا شود و انوار سنت بسبب آن قلت پذیرد پس بر یاران آنجائی ناگزیر است که محافظت طریقه شیخ خود نیک نمایند و احدائی دران نکنند و نوع زندگانی نمایند که در یک دیگر فانی باشند و حلقه ذکر را بر سنن سابق بر پا دارند و اوقات را معمور دارند و در کسب خیرات مبادرت نمایند و در اتیان طاعات مسابقت کنند (**سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ...** الحديد: ۲۱) و خدمت فرزندان ایشان را سعادت خود شناسند و ارضای ایشان را بر وجه مشروع امر عظیم دانند و این فقیر را بدعای ایمان یاد نمایند انشاء الله تعالی در ماه ذی الحجه از اینجا بسفر حجاز انتقال واقع می شود والباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

به یکی از صالحات اهل طریق در ذکر بعضی از عادات شریفه حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و ما یناسب ذلك.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. **سوال:** حفر قبر در حیوة خود طریقه مسنوننه است یا نه. **جواب:** این عمل از حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و از خلفای راشدین و سائر کبار صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به ثبوت نه پیوسته است آری از بعض سلف چون عمر بن عبد العزیز و غیره منقول گشته که در حیوة خود اتخاذ قبر کرده اند و علما را هم درین باب قیل و قال است بعض بکراهت قائل اند و بعضی بجواز بیکراهت و بعض باستحباب.

سوال: عادت شریفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله وسلم در طعام چه بوده. **جواب:** آنحضرت طعام تناول می فرمود بر حد ضرورت و قدری که بآن قوام بدن باشد بی آنکه سیر بخورد و بروایت عائشه صدیقه رضی الله عنها ثابت شده است که پرنشد شکم حضرت علیه الصلوة و السلام هرگز و بود آن حضرت علیه الصلوة

والتحية در اهل خود که سوال نمی کرد از ایشان طعامی اگر طعام می آوردند میخورد و هر چه می آوردند قبول می فرمود و آنچه از اشر به میدادند می آشامید و دوست ترین طعام نزد او علیه الصلوة والسلام آن بود که بر وی دست بسیار باشد یعنی با جماعه بخورد نه تنها و بروایت سعد بن کرب ثابت شده است که حضرت فرمود علیه وعلی آله الصلوة و التسلیمات بسنده است ابن آدم را لقمه چند که درست دارند پشت او را پس اگر نتواند برین صبر کرد پس سوم حصه از شکم او برای طعام او باشد و سوم برای آب او باشد و سوم حصه برای نفس گرفتن باشد، در شروع طعام بسم الله گفتی و این عمل سنت مؤکده است و فرموده علیه الصلوة والسلام هر که طعام بخورد بعد ازان بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام و رزقیه من غیر حول منی و لا قوة آمرزیده شود گناهان ما تقدم و در روایتی ما تقدم و ما تأخر و خواب آنحضرت بر حد اعتدال و قلت بود بآنکه دل مبارکش نمی خوابید بلکه چشم آنحضرت می خوابید علیه وعلی آله الف الف صلوة و التحية خون کم کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفدهم ماه یا نوزدهم ماه یا بست و یکم ماه بوده است و لباس آنحضرت علیه الصلوة و التحية بر چند نوع بوده است لباس نفیس هم پوشیده اند یعنی رد نکرده اند و غیر آن هم پوشیده و جامه پنبکی بیشتر پوشیده اند و پشمینه هم در بر کرده اند بالجمله عادت شریف در لباس تکلف نبوده هر قسم حاضر می شد قبول میفرمودند و روز معین برای قطع جامه ثابت نشده است و روز ولادت و روز وفات خیر البریه علیه الصلوة و التحية روز دوشنبه است آخر این روز وفات یافتند و آن روز که روز سه شنبه ایشان را نگاهداشتند و منتصف شب چهارشنبه در روایتی اخیر شب ایشان را مدفون ساختند علیه وعلی آله افضل الصلوة و اکمل البرکات. **رباعی:**

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه * فطاب من طیبهن القاع و الاکم
نفسی الفداء لقبر انت ساکنه * فیہ العفاف و فیہ الجود و الکریم

از سن مبارك حضرت حبيب رب العالمين صلی الله تعالى علیه وعلی آله وسلم رسیده بودند بدانند درین جا چند قول ست بقولی بر سر شصت سال فوت کردند و بقولی

شخصت و سه و اين قول صحيح ترين اقوال است و بقولي شخصت و پنج و علما ميان اين اقوال جمع کرده اند که هر که شخصت و سه سال گفته است، سال ولادت و سال وفات را حساب نکرده است و هر که شخصت و پنج گفته است سال ولادت و سال وفات را حساب کرده است و هر که شخصت سال گفته است عشرات را شمرد و کسور را نشمرده و السلام على من اتبع الهدى.

مکتوب پنجاه و نهم (۵۹)

بشيخ آدم تنهى في بيان ان نسبة المشايخ ليست في مخترعاتهم بل مأخوذة من انوار النبوة و بيان ان النسبة النقشبندية كيف يصل الى الصديق الاكبر و نسبة سائر السلاسل الى على رضى الله تعالى عنهما.

سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت و ان محمداً عبدك و رسولك اللهم صل عليه افضل صلواتك عدد معلوماتك و على آله و اصحابه و ازواجه و اهل بيته و بارك و سلم تسليماً كثيراً كثيراً. وصل الينا مكاتيبكم الشريفة المنبئة عن سلامة الاحبة و استقامتكم على الطريقة المرضية و محبة الشيوخ و الفناء فيهم الحمد لله سبحانه على ذلك اكمل الحمد و على كل حال.

سئلت عنا ان ما في هذه الطريقة النقشبندية من التوجه الى الاحدية الصرفة ثم النفسى و الاثبات و المراقبة في جميع الاوقات لو كان في زمنه عليه و على آله من الصلوات افضلها و من التسليمات اكملها و في زمن اصحابه الكرام عليهم الرضوان لنقلوها في الكتب المداولة بعدهم المشتملة على سنته و سنن الخلفاء الراشدين المهديين من بعده لتوفى الدواعى اليها فليس هذه الا من مخترعات الاولياء العظام فالادعاء عن اجتناب البدع اى بدعة كانت و القول بعدم حسنيتها و لا نور فيها و لا ضياء و لا للعليل فيها شفاء و لا لداء منها دواء في هذا الطريقة العلية كيف يصح و باى معنى انتسبت السلاسل سوى النقشبندية الى على كرم الله وجهه و هذه السلسلة العلية الى الصديق الاكبر رضى الله تعالى

عنه. فنقول في الجواب عن السؤال الاول ان الكمالات الصورية و المقامات المعنوية كلها مستفادة به من الجناب النبوي عليه و على آله الصلوة و السلام فلاحكام و الاعمال البدنية وصلت اليها برواية العلماء الكرام و الاسرار و المعاملات الباطنية وصلت برواية الصوفية العظام.

شعر:

فكلهم من رسول الله ملتمس

غرفاً من البحر او رشحاً من الدير

عن ابي هريرة رضى الله تعالى عنه انه قال: حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعائين فاما احدهما فبثته فيكم والاخر لو بثته لقطع هذا البلعوم رواه البخارى و روى عنه لما مات عمر رضى الله تعالى عنه قال ابنه عبد الله في ايام عزائه في محضر الصحابة مات تسعة اعشار العلم فلما راي توقف عن البعض فيه قال مرادى العلم بالله دون العلم بالحيز و النفاس فالسلاسل كلها منسوبة اليه منتهية لديه فالمشائخ و اهل السلاسل خذوا بتوسط شيوخهم النسبة المعنوية منه صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم فليس سببهم من مخترعاتهم نعم وضع الاسامى تلك النسبة من الفناء و البقاء و الجذبة و السلوك السير الى الله و امثال ذلك من مخترعات الصوفية في النفحات اول من تكلم بالفناء و البقاء و سعيد الخراز قدس سره فاصل النسبة مقتسبة من مشكوة النبوة و وضع الاسم لها محدث و ذكر القلبى ايضاً مروى كما روى انه عليه الصلوة و السلام كان قبل البعثة مشتغلاً بالذكر القلبى و لانسلم ان التوجه الى الاحدية الصرفة و النفى و الاثبات و المراقبة لم تكن في زمانه صلى الله تعالى عليه و آله وسلم ولا في زمان اصحابه بل الظاهر ان سكوته عليه الصلوة و السلام لم يكن خالياً عن هذه الامور و ان لم تكن مسماة بهذه الاسامى كلامه عليه و على آله الصلوة و السلام ذكر و سكوته فكر و التوجه و المراقبة و امثالها داخلة في الفكر و كبر رفتن از باطل سوى حق (تفكر ساعة خير من عبادة الف سنة) فالعجب كيف نفى عن هذه الامور في الصدر الاول و ما الدليل عليه فقوله فليس هذه الا من مخترعات اولياء حيز المنع و نقل ان ذكر النفى و الاثبات بحبس النفس المعهود في طريقنا علمه الخضر عليه السلام بخواجه عبد الخالق الغجدوانى قدس سره و من البين انه عليه السلام لا يعلم شيئاً مستدعاً لسر فيه نور و لا ضياء و لا علل و لا شفاء فلان قال الكائنات كذا

مأخوذة من انواره و رشحة من اسراره عليه و على آله افضل الصلوات و اكمل التحيات فما
وجه اختلاف النسبة و تبائن الطرق بالصحو و السكر و التلوين و التمكين و التكلم
بالشطح و عدمه و امثالها في الاولياء قلنا وجه اختلاف الاستعدادات و تغاير المحال و
تباين الالوان و المظاهر و النسبة المأخوذة تختلف آثارها كمية و كيفية باختلاف هذا
الأمور ألا ترى ان الغذاء الواحد و الدواء الواحد تختلف آثارهما باختلاف الاشخاص و
الامزجة و الشخص الواحد يختلف اطواره باختلاف المظاهر و المرايا.

ع: بقدر آئنه حسن تو مى نمايد روى

فكل ياخذ الكمال من مشكوة النبوة لكن على وفق استعداده و يظهر اثره مطابقاً للمظهر
والمحل و النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يفيد و يلقي المعانى و الاسرار على طبق
الاستعداد و وفق الالوان (كلموا الناس على قدر عقولهم) روى عنه عليه الصلوة و السلام
و التسليمات انه تكلم مع ابى بكر بكلام اسرار فاذا جاء عمر غير اسلوب الكلام و بدل
تبيان الاسرار و اذا جاء عثمان غير تلك الاسلوب ايضاً و اذا جاء على رضى الله تعالى
عنهم اجمعين كلم بطريق آخر و ما ذلك إلا لاختلاف الاستعداد و تغاير الفطرة و الجواب
عن السؤال الثانى ان سلاسل المشائخ منسوبة الى الامام جعفر الصادق رضى الله تعالى
عنه و للامام نسبتان نسبة من آباءه الكرام منتهية الى على كرم الله وجهه الكريم و نسبة
من اجداده من جانب الام مأخوذة من الصديق الاكبر رضى الله عنه و باعتبار هاتين
الولادتين الصورية و المعنوية قال الامام ولدنى ابوبكر مرتين و كلتا النسبتين فى الامام
متميزتان و وصل الى المشائخ النقشبندية من الامام نسبة الصديق الاكبر و للمشائخ سائر
السلاسل منه النسبة المأخوذة من على كرم الله وجهه و صلى الله تعالى على سيدنا محمد
على آله و اصحابه و سلم.

مكتوب شصت و يكم (٦١)

بفضائل مآب حاجى ابو القاسم بن محمد مراد لاهورى در وجوه فارقه ميان معرفتى

علما بیان فرموده اند و معرفتی که صوفیه کرام بآن ممتازند و در ترغیب بر تحصیل این معرفت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی مشرف ساخت و مسرت بخشید چون منبئی از دید قصور و تاسف بر احوال و اطوار ماضی و حال بود و ایمای از آرزوی وصول مطلوب داشت مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه این دید قصور را زیاده گرداناد و از عجب و پندار رهائی و باد و آتش شوق در دل مشتعل کناد تا از موانع وصول یکسو سازد و در طلب و محبت او یکجهت و یک رو گرداند آنه قریب مجیب مخدموما شفقت آثارا مطلب اعلی درین نشاء فانیه تحصیل معرفت حق است جلّ و علا و معرفت بر دو نوع است نوع اول معرفتی است که علمای عظام بیان فرموده اند و نوع ثانی آنست که صوفیه کرام بآن ممتاز اند نوع اول مربوط بنظر و استدلال است و نوع ثانی منوط بکشف و شهود نوع اول داخل دائره علم است که از قبیل تصور و تعقل است و نوع ثانی داخل دوره حال است و از جنس تحقق نوع اول مفنی وجود عارف نیست و نوع ثانی مفنی وجود سالک است چه معرفت درین طور عبارت از فناء فی المعروف است.

بیت: قرب نی بالا و پستی رفتن است * قرب حق از قید هستی رستن است

نوع اول از قسم علم حصولی است و ادراک مرکب است و نوع ثانی از قبیل علم حضوری است و ادراک بسیط چه حاضر درین موطن حق است سبحانه بجای نفس سالک که فنا یافته است نوع اول حصول معرفت است با وجود منازعت و انکار نفس چه نفس درین موطن بر صفات رذیله خود است از امارگی و تمرد که در نهاد اوست نه بر آمده است و از طغیان و سرکشی که جبلی اوست باز نگشته درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است و اگر اعمال صالحه است صورت اعمال است زیرا که نفس هنوز بر کفر خود است و بمعادات مولای خود بر پا است در حدیث قدسی است (عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی) لهذا این ایمان را ایمان مجازی گویند این ایمان از زوال و خلل محفوظ نیست المجازینفی و نوع ثانی از معرفت چونکه مفنی وجود

سالک است و منتج اسلام نفس است لا جرم ایمان این موطن از زوال محفوظ است و از خلل مامون حقیقت ایمان در اینجاست و حقیقت اعمال صالحه درین محل متحقق حقیقت منتفی نمی شود و بقا آنرا لازم گویا در حدیث نفیس (اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِیْمَانًا لَیْسَ بَعْدَهُ کُفْرٌ) و در کریمه (يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ... * الْاٰیةُ. النَّسَاءُ: ۱۳۶) اشارت باین ایمان است امام احمد حنبل رحمه الله طالب این معرفت بوده است که باین علم و اجتهاد در رکاب بشر حافی رحمه الله می رفت از وی پرسیدند گفت او از من خدای را بهتر می شناسد مانا که امام اعظم کوفی قدس سره در دو سال اخیر عمر که ترک اجتهاد و استنباط نموده عزلت گزیدند چنانچه در خواب فرمودند (لولا السنن ان لهلك النعمان) در تحصیل و تتمیم این معرفت بودند و در پی تکمیل این ایمان که ثمره این معرفت است و الا در اعمال درجه علیا داشتند کدام عمل است که بدرجه اجتهاد و استنباط می رسد و کدام طاعت است که بپایه درس و تعلیم می رود و باید دانست که قبول اعمال بر وجه کمال باندازه کمال ایمان است و نورانیت اعمال بکمال اخلاص است هر چند ایمان کامل تر و اخلاص تمام تر اعمال را نور و قبول و کمال دیگر و کمال این ایمان و تمام اخلاص وابسته بمعرفت است و چون این معرفت و ایمان حقیقی وابسته بفنا است و موت قبل الموت پس هر که را در فنا قدم راسخ تر بود در ایمان کامل تر باشد لا جرم ایمان صدیق اکبر رضی الله عنه بر ایمان امت راجح آمد (لوتزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح ایمان ابی بکر) چه او در فنا فرد کامل بود (من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه) مؤید این معنی است زیرا که تخصیص ابوبکر رضی الله عنه بحصول فنا با وجود حصول آن در سائر صحابه نیز دلیل بر کمال این معنی است در وی رضی الله تعالی عنه بمقصد ازین املال و مطلوب ازین اطناب آنست که بر هوشمندان و اهل فطانت لابد و ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تامل صادق نمایند هر کرا معرفت مسطور حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و به مقتضای (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الذاریات: ۵۶) ای ليعرفون چه کمال عبادت منوط

بمعرفت است زندگانی نمود و هر که را این معرفت حاصل نیست باید که در طلب آن بجان کوشد و از هر کجا بوئی از مطلوب یابد از پی آن شود افسوس است که آنچه درین نشاء فانیه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورده باشد و بامور دیگر پردازد و تعمیر چیزی که بتخریب آن مامور است نماید فردا بکدام رو و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید بیت:

ترسم که یار بامانا آشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بما بماند

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

بحاجی مصطفی در بیان آنکه حصول ولایات و علم آن موهبی است و مقدمات آن کسبی و ما یناسب ذلك

حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید و مطالعه بعضی اذواق آن ذوق بخشید از عدم حصول بعضی مطالب صوریه نوشته بودند الخیر فیما صنع الله سبحانه همه امور را بحق جلّ و علا تفویض نمایند و در حصول آن تعب نکشند (الَیْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...# الآیة. الزمر: ۳۶) عزت ما مردم بایمان و معرفت ست نه بمال و جاه در تکمیل ایمان کوشند و در حصول مراتب معرفت جد تام مرعی دارند هر قدر تعب که در تحصیل این مطلب اعلی کشند زیبا و مستحسن است فی الحدیث (من جعل الهموم هما واحدا هم المعاد کفاه الله سائر همه و من تشعبت به الهموم من احوال الدنیا لم یبال الله فی ای اودیتها هلك) در تحصیل معاش اگر کسی نتواند صبر کرد یک جمله سعی بکار برد اگر بجای رسید فیها و الا در پی آن نشود که بدور و تسلسل می کشد و پریشانی نقد وقت می آید

مکتوب شصت و سوم (۶۳)

شیخ آدم تمهی فی ان قضاء الفرائض احتیاطاً فی اوقات النوافل الموقته يقع عن تلك النوافل. الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سئلت عننا ان المریض الذی قامت عنه الصلوات المفروضة فی بعض ایام مرضه و یقضیها بعد ولا یعرف عدد ما قامت عنه علی تقدیر ان یقضیها ایضاً وقت التهجید والاشراق بدل صلواتها و یدل النوافل المرویه فی بعض الاوقات سوی السنن المؤکده و یفعل كذلك الی انقضاء عمره مع انه یعرف ان ایام مرضه ما بلغت سنة واحدة یحصل له ما ورد فی هذه الصلوات من الثواب الجزیل أولاً فقول الظاهر یحصل بعد اتمام قضاء الفرائض لان تلك الصلوات ینقلب یقلاً و تعین النية فی النوافل الموقته لیس شرطاً فیقع عن النوافل الموقته.

[قضاء المتروکات بدل السنن المؤکده فرض لازم البته]

مکتوب شصت و هفتم (۶۷)

بصلاح آثار حافظ محمد محسن در شرح حال او با ذکر احادیثی که در آن فضائل نماز و وضو و تلاوت قرآن مجید وارد شده اند.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که از راه محبت نامزد این مسکین نموده بودند بورد آن مبتهج و مسرور گردید چون متضمن احوال علیه و ادوائ سنیه بود مسرت بر مسرت بخشید. نوشته بودند قبل ازینکه معامله بقنا و بقا مربوط بود عجائب احوال و ادوائ روی می نمود و غرائب حالات و کیفیات ظاهر می گشت الحال که معامله بجهل کشیده غیر از عجز و انکسار نماند و هر عملی که واقع می شود لائق رد و طرد می داند و خود را بهیچ وجه شایان آن جناب مقدس نمی یابد و غیر از نسیه خالقیت و مخلوقیت نمیداند بدانند تا معامله سالک در اصول و اصول اصول است الی ما شاء الله تعالی نسبت بقنا و بقا و اصالت و ظلیت و مرآئیت و امثال آن متصور است و

اشواق و اذواق و لذات و کیفیات و وصل و اتصال کاین و ثابت و چون معامله از اصول بالا رود و اصل در رنگ ظل در راه مانند و کمالات نبوت پرتو اندازد و تمیز مفقود شود جهل و نادانی پدید آید و حیرت و عجز افزایش شوق و ذوق در راه ماند و خیال وصل و اتصال از سرفرود آید و نسبت اتحاد و ظلیت و مرآتیت رو با ستار آرد و نسبت خالقیت و مخلوقیت صرف جلوه فرماید.

نوشته بودند گاه گاه نسبتی وارد می شود و نور صرف ظاهر می گردد و خود را دران نور مضمحل و متلاشی می یابد و از خود نامی و نشانی دران وقت نمی فهمد و اطلاق نور بران مرتبه نایافت حقیقت اوست و الا آن امریست که از حیث تحریر و تقریر بیرون است و بهیچ چیز تعبیر ازان نمی توان نمود و جز عجز و حیرت ازان مرتبه مقدسه نقد وقت نیست. مخدوما حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره فوق مراتب تعینات مرتبه برنگاشته اند و تعبیر ازان بنور صرف نموده و آنرا حقیقت کعبه فرموده اند اگر آنچه شما نوشته و دریافته اید همان حقیقت است که آنحضرت بیان کرده اند پس زهی سعادت کبری فطوبی لك و بشری و اگر ظلی از ظلال این حقیقت بود هم مغتنم است بالجمله هر چه هست کبریت احمر است از اصالت و علو این نسبت، آنچه نوشته اند که اکثر اوقات این نسبت در نماز وارد می شود خصوصاً در نماز قرض که بجماعت ادا می نماید و بعد از فراغ تا در محل نماز مقید نشسته است آن حالت هم باقی است بعد ازان رو با ستار می آرد. مخدوما نماز که معراج مؤمن است موطن ظهور اصل است و نمونه حالت معراجیه، حدیث (الساجد يسجد على قدمي الله فليسأل وليرغب) شنوده باشند، و نیز در حدیث آمده (ما من حالة يكون عليها العبد احب الى الله من ان يراه ساجدا يعفر وجهه في التراب) وهم در حدیث است (اذا دخل العبد في صلوته اقبل الله عليه بوجه فلا ينصرف حتى ينقلب او يحدث حديث سوء) باز فرائض صلوات را خصوصیت علیحده است و جماعت نور علی نور است رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده است (ان الله ليضيء للذين ينتجعون الى المساجد في الظلم بنور ساطع يوم القيمة) و نیز در حدیث است (المشاؤون الى المساجد في الظلم اولئك الخواص في رحمة الله) وهم در حدیث است (ان الله يستحيى من عبده اذا صلى في جماعة ثم يسأل حاجته ان ينصرف حتى يقضيها) وهم در

حدیث است (الصلوة فی بینه بصلوة و صلوته فی مسجد القبائل بخمس و عشرين صلوة و صلوة فی المسجد الذی یجمع فیہ بخمس مائة صلوة و صلوته فی المسجد الاقصى بخمسة آلاف صلوة و صلوة فی مسجدی هذا بخمسين الف صلوة و صلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة)، و هم در حدیث است (ان من حافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس المكتوبات فی جماعة كان اول من يجوز علی الصراط كالبرق اللامع و حشره الله فی اول زمرة من السابقین و كان له فی كل يوم و ليلة حافظ علیهن كاجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله) و هم در حدیث آمده است (لا یتوضأ احدكم فیحسن وضوءه و یسبغه فیاتنی المسجد لا یرید الا الصلوة الا استبشر الله به كما یتبشراهل الغایب بطلیعة غائبهم).

نوشته بودند که ترقی که در تلاوت قرآن مجید مفهوم می گردد در چیزهای دیگر کم است خصوصاً تلاوتی که در نماز بطول قنوت کرده می شود بلی چون معامله از اصول بالا رود و متمیز مفقود شود ترقی دران موطن بتلاوت قرآن است و بنماز کلام صفت حقیقت است و از موصوف خود هیچ گونه انفکاک و جدائی ندارد و تلبس و تشبث بآن موجب کمال تقرب است بموصوف آن، در حدیث آمده است (اهل القرآن اهل الله) و خاصه می تواند که مراد از اهل قرآن همین جماعه باشند که باین درجه رسیده اند و از اصول گذشته و بحقیقت فنا و بقا مطهر گشته باشند و تا چنین از ماسوا پاک و مطهر نشود اهل قرآن و سزاوار تلاوت آن نبود تلاوتی که پیش ازین حالت بوقوع می آید داخل اعمال ابرار است نه اعمال مقربین دران موطن تکرار کلمه طیبه سودمند و ترقی بخش است و چون برکت این کلمه مبارک طهارت باطن بحصول پیوندد قابل تلاوت گردد کریمه (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * الواقعة : ۷۹) ایامی باین معنی دارد یعنی نخوانند قرآن را مگر کسانی که پاک شده اند از دنس تعلقات تعبیر از قراءت قرآن مساس کرد از جهت مبالغه در حدیث آمده است (الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله) و هم در حدیث است (من اراد ان یحدث ربه فلیقرأ القرآن) و هم در حدیث است (حملة القرآن اولیاء الله فمن عاداهم فقد عادی الله و من والاهم فقد والی الله) و هم در حدیث است (ما انزل الله عزوجل آیه الا و لها ظهر و بطن و لكل حرف حد و لكل حد مطلع) و السلام.

مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بشیرخ غازی در بیان آنکه رویت قلبی در دنیا واقع هست یا نه و حقیقت سخن سلطان العارفین که فرموده جای که سالک بساها نرسد سلطان خیال بیک لمحہ می رساند.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر عزیز شیخ غازی اسوله چند نموده بود در جواب آن سطری چند نوشته می شود والله الهادی الی سبیل الرشاد. بدانند که متأخران صوفیه علیه بوقوع مشاهده که عبارت از رویت قلبی است در دنیا قائل اند و اثبات آن درین نشأة فانیہ می نمایند و واقع می دانند و صاحب تعرف می گوید و اجمعوا علی انه تعالی لایری فی الدنيا لا بالبصر ولا بالقلب مانا که مراد ازین اجماع اجماع قدمای صوفیه است پس قدمای صوفیه برویت قلبی در دنیا قائل نیستند و مذهب حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره نیز موافق این اجماع است بآن معنی که مشاهده نه ذات حق است جل و علا که متعلق برویت اخرویست بلکه متعلق مشاهده ظلی است از ظلال که گرفتاری بآن گرفتاریست بغیر طالب ذات عز برهانه بآن درنماند و از ذروه بحضیض نفراید و آنچه از حضرت خواجه نقشبند قدس سره منقول است که گفته اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمة لا نفی آن باید کرد نیز مطابق این اجماع است و مؤید آنست آنچه در نفحات می آرد که عزیزی پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم در خواب دید، پرسید یا رسول الله ما التوحید؟ فرمود (کَلِمَا هَجَسَ بِبَالِكَ اَوْ خَطَرَ فِي خِيَالِكَ فَاللَّهُ تَعَالَى وِرَاءَ ذَلِكَ) و آنچه از بعضی اکابر در اثبات مشاهده نقل کرده اند از کجا که آن اکابر را از آن مقام ترقی واقع نشده است و تا آخر درین مشاهده بند مانده اند.

نوشته بودند که روزی این فقیر را ملهم شد اگر جنید صفت میخواهی در خود مشغول باش در خود مشغول شدن چیست و جنید صفت بچه معنی است. مخدوما میتواند که در خود مشغول شدن عبارت از سیر انفسی باشد که بجزبه معبر است و سلوک سیر

آفاقی است یعنی از سلوک بجزبه آئی و از آفاق بانفس در آئی که یافت در بیرون خود نیست.

بیت:
همچونا بینا مبر هر سوی دست
با تو در زیر کلیم است هر چه هست

و این سیر انفسی نهایت است در اطوار ولایت و جنید صفت متحقق شدن است بکمال او قدس سره که سیر انفسی باشد. نوشته بودند که سلطان العارفين شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره گفته است جائیکه سالک بساها نرسد سلطان خیال بیک لمحہ می رساند و ازین قول تعجب داشتید که خیال چه چیز است که کسی را بجای برساند و اگر بالفرض چیزی پیش سالک آرد چگونه بر آن اعتماد نماید بر خواب و خیال چه اعتبار است. مخدوما آنچه سلطان العارفين فرموده است حق است بآن معنی که بمدد سلطان خیال راه سنين بیک لمحہ قطع می یابد راه غیب الغیب بمدد وهم قطع می شود و معاملات بیچونی بیاری خیال صورت پذیرد و مدرك میگردد. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره نوشته اند مدار سلوک این راه بوهم و تخیل است احوال و مواجید که معانی جزئیة این راه است بوهم مدرك می گردد و تجلیات و تلوینات سالکان در مرآت خیال مشهود می شود فلولا الوهم يقصر الفهم ولولا الخيال يستر الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از وهم و خیال یافته نشد و اکثر ادراك و انكشاف شان مطابق واقع برآمد وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب است بکرم خداوندی در اندك مدت قطع می نماید و بدرجات وصول می رساند و خیال است که دقائق اسرار غیب الغیب را در مرآت خود منکشف می سازد و سالک مستعد را مطلع می گرداند هذا کلامه قدس سره والسلام.

مکتوب شصت و نهم (۶۹)

به محمد باقر فتح آبادی در بیان آنکه عشق حقیقی موهبی است و نصیب باطن است. نوشته بودند که عشق حضرت حق سبحانه از راه دیدن است یا از راه دانستن. از راه دیدن نیست که دیدار موعود با آخرت است بلکه از راه شنیدن و دانستن.

بیت: نه تنها عشق از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد

نوشته بودند اگر از راه دانستن است پس ایمان آورده ایم بخدای تعالی و شناخته ایم او را چنانچه با سما و صفات خود هست پس چیست و چه بلا است که با وجود این همه دانستن و شناختن برابر عشق مجازی هم بیقراری و بی آرامی در نهاد ما پیدا نیست و آتش شوق در دلهای ما در اشتعال نمی آید جواب از دو وجه است. وجه اول آنکه مجرد دانستن موجب عشق و گرفتاری نیست، اگر مجرد دانستن در عشق کفایت کند باید که همه مؤمنان واله و عاشق باشند و از خود و غیر خود آزاد بوند که لازمه عشق است بلکه عشق و گرفتاری موهبت حق است جل و علا که مترتب بر دانستن است و در عالم اسباب منوط بسلوک و ریاضت است و صحبت شیخ مقتدا که مقامات سلوک و جذبه را طی کرده است و دانستن و معرفت که صوفیه کرام بآن ممتازند نتیجه این عشق و ولوله است و منتج حق الیقین است که مقام بقا است (من قتلته فانا دینه) آنرا گواه است. وجه دوم آنکه عشق و محبت که بمراتب بیچونی متعلق است نصیبی از بی کیفی دارد و نصیب باطن است که سرایت آن بظاهر که سراسر چون است کمتر است و عشق مجازی که بچون و چند متعلق است نصیب ظاهر است لهذا آثار آن در ظاهر بیشتر است از بیقراری و بی آرامی و آه و نعره و لاغری و زردی بخلاف عشق حقیقی که بی کیف است و این آثار در وی کمتر اثر آن فنا فی المعشوق است و آزادی از ماسوی این حقیقت عشق است و آن صورت عشق شبلی را گفتند که دعوی محبت میکنی و فربهی منافی آن است شبلی گفت.

احب قلبی و ما ادری بدنی * ولودری ما اقام فی السمن

بالجمله در عشق مجازی میان عاشق و معشوق چونکه مناسبت صوری کائن است آثار آن در صورت بیشتر ظاهر است و در عشق حقیقی چون این مناسبت مفقود است اثر آن بظاهر کمتر می آید و فنا و بقا که از صفات باطن ست میرساند آری در مقامات ظلال مناسبت اصالت و ظلیت میان محب و محبوب در میان است اگر آثار آن ولو فی الجمله بظاهر آید گنجایش دارد و صیحه و نعره و امثال آن در میان آید چون معامله از ظلال برتر رود بلکه اصل در رنگ ظل نیز در راه ماند و کار بغیب الغیب افتد تپش و بی آرامی محبت کمتر باشد لهذا در کمالات نبوت محبت بمعنی اراده طاعت است نه زاید بر آنکه منشأ بی آرامی باشد این محبت در رنگ محبتی است که هر کس را بذات خود است بلکه ازان هم نازک تر که او تعالی از بنده به بنده اقرب است و شک نیست که محبوب تری از خود نیست الا ماشاء الله تعالی و هیچ بی آرامی درین محبت ثابت نیست. نوشته بودند که در توفیق عبادت حق جل و علا خود را بسیار قاصر و عاجز می یابد و قدرت سرانجام امور اخروی در خود کمتر می بیند ناچار استعلاج بیماری خود می نماید. مخدوما آنچه نوشته اند از زبان فقیر نوشته اند از بی توفیقی های خود چه اظهار نماید استعلاج ازین دور از کار جستن در رنگ استعارت از مستعیر است و سوال از محتاج فقیر مرض الاطباء اینجا صادق است حق سبحانه و تعالی مارا و شمارا بکسب مرضیات خویش موفق گرداند و بهراتب کمال مهتد سازد.

مکتوب هفتم (۷۰)

بیر عبد الرحمن در بیان حقیقت جامعه و مضغه قلبیه و وجوه اشتراك. حامداً لله العظیم و مصلياً على رسوله الكريم. الله تعالى ابواب فيوض را همواره مفتوح دارد. صحيفه گرامی که نامزد این دور از کار نموده بودند بورود آن مشرف و مبتهج گردید از درد طلب و شوق مطلب اظهار نموده بودند حق سبحانه این درد را زیاده تر بکنند و نائره شوق مشتعل تر سازد تا از ماسوی بالکل برهاند و تعلقات علمی و حبی را

بآن پاك بسوزد و بفنا و نیستی رساند.

بیت: هیچ کس را تانه گردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

مخدوما قلب را گاهی اطلاق کنند و مراد حقیقت جامعه قلبیه دارند که از عالم امر است و ذکر و تأثر و التذاذ و سکر و فنا و استهلاك که متعاقب یکدیگر می آیند کار اوست و گاهی اطلاق کنند و مراد مضغه دارند که در جانب دست چپ واقع است که از عالم خلق است و حقیقت جامعه قلبیه را باین مضغه تعلق خاص است که گویا آشیانه اوست و مسکن و مأوای او و نوعی اتحاد در میان شان کاین گشته است که امتیاز گویا مفقود شده و در بعضی احکام شرکت بهم رسیده و از ذکر حقیقت جامعه تحرك در مضغه هم پیدا گشته در رنگ روح که از عالم امر است و نصیبی از بیچونی دارد بواسطه عشق بدن فانی در بدن شده است و با حکام بدن منصب و متحقق گشته و بتوسط بدن سمیع و بصیر و متکلم گردیده و بلذت بدن ملتذ و بآلم او متألم و از تحرك و سکون او متحرك و ساکن شده پس ذکر قلبی که اهل ابتدا را حاصل میشود آن ذکر حقیقت جامعه راست اولاً بتوسط و مجاورت او مضغه نیز ذاکر و متحرك می گردد بالجمله يك ذکر است که منسوب بهر دوست و بجهت اتصال و اتحاد و عدم امتیاز شان ذکر یکی بدیگری منسوب شده و بحرکت یکی دیگری متحرك گشته للمولوی المعنوی قدس سره.

بیت: چونکه او شد گوش و چشم و دست و پای

خیره ام در چشم بندی خدای

هرگاه بنده را باحق جل و علا این دید حاصل می شود اگر روح و قلب را که نصیبی از بیچونی دارند این معامله در میان آید گنجایش دارد. نوشته بودند که ذکر معده که در عبارت بعضی اکابر واقع شده بچه معنی است و ذکر دل کدام و امتیاز میان این دو ذکر چیست. مخدوما معده را محلی است و دل را محل دیگر ذکری و تحرکی که از محل معده برآید آن ذکر منسوب بمعده است و ذکری که از محل دل ظاهر گردد ذکر دل فالامتیاز بینهما بامتیاز المحال.

مکتوب هفتاد و یکم (۷۱)

بشیر مظهر برهانپوری که فرع هر چه دارد از اصل است حتی که شوق و محبت هم با نصائح و مواعظ.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد، صحیفه گرامی رسیده سبب مسرت گردید اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند ازین جانب دوستان را نیز مشتاق دانند و (انا الیهم لاشد شوقا) شنوده باشند، اشد شوق با وجود کبریا و استغناء ذاتی بآن طرف منسوب گشت چه هر چه منسوب باصل است اصالت و غلبه دارد فرع طفیلی است هر چه دارد از اصل دارد در هیچ امر بخود استقلال ندارد شوق و محبت او پرتو شوق و محبت آنجانب است و قطره ایست از دریای بیکران شوق او عز برهانه.

بیت:

ادای حق محبت عنایتی ست زدوست
و گرنه عاشق مسکین بهیچ خرسند است

شوق فرع را با شوق و محبت اصل چه نسبت و کدام مساوات، اثر محبت اوست که عرصه کائنات را از کتم عدم بر آورده و سلسله وجود و ایجاد را جنبش داده و پردگیان غیب هویت را در عرصه ظهور آورده مرایای کمال و جمال خود گردانیده جاذبه حب اوست که محب بی پر وبال را از گرداب علایق کشیده بسرادقات عظمت و کبریائی می رساند و پنجاه هزار ساله راه را در اندک مدت قطع می کناند و الا از سعی و کوشش محب بیچاره چه می آید و از محبت او چه می کشاید

بیت:

مرا گر توسنِ دل نیست در راه
کمند زلفِ او هم نیست کوتاه

سخن بجای دیگر رفت، طلب نصائح رفته بود. مخدوما در اتباع سنت بجان کوشند تشبه

را بسرورِ دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة و السلام در جزوی و کلی و عادات و عبادات سعادت عظمی دانند و مثمر برکات و منتج درجات عالی تصور نمایند متشبهان محبوب محبوب اند و پس روانِ وی بسی مرغوب کریمه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... آل عمران: ۳۱) شاهد این معنی است اوقات را معمور دارند و بخلوت راغب بوند و نماز را بطول قنوت ادا نمایند و شبهای تار را بگریه و استغفار روشن دارند چندان تکرار کلمه طیبه نمایند که از جمیع مرادات تهی گردند و بمراد حق جل و علا قایم شوند و نفی وجود و کمالات تابعه وجود از خود بنمایند تا همه منتفی گردند و عدمیت ذاتیه روی نماید و انسانیت اماره از بیخ برکنده شود و کمالات همه باصل عاید شوند حتی ذکر و حضور هم نماند و (لایذکر الله الا الله) در میان آید وقایعی که دیده اند و نوشته نیک و روشن اند و مبشرانند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هفتاد و دوم (۷۲)

به محمد سعید سهارنپوری در بلند همتی و عدم التفات مشاهدات و مکاشفات.
حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسوله الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکاتیب شریفه بتعاقب رسیده مسرت بخش گردید از شوق ملاقات و درد فراق اظهار نموده بودند امید که آتش این شوق سر بلند گردد و شعله عشق مشتعل تر شود تا از ماسوا بالکل برهاند و تعلقات علمی و حبی را از مادون او تعالی پاک بسوزد و این هستی موهوم که حجاب نیستی حقیقی است مرتفع شود و فنای حقیقی و نیستیء تحقیقی روی نماید و بدام این نیستی صید هستی فنا کند. مخدوما افاده و استفاده در طریقه بزرگان ما انعکاسی و انصبافی است مرید صادق که برابطه محبت بشیخ مقتدا دارد ساعه فساعة برنگ او می بر آید و در حضور و غیبت بجاذبه این عشق معانی خفیه او را می رباید این معنی را داند یا نداند لیکن حضور و صحبت را تأثیر قوی تراست.
نوشته بودند که از نفی و اثبات گذشته معلوم می شود که بمعائنه مذکور

میکشد. مخدوما این نوع مکاشفات و تجلیات سالکان راه را روی می دهد در آخر کار ازین همه باید گذشت و بجهل و حیرت باید آمد عالی همت باین ظهورات فریفته نشود و از مطلب اعلی باین قسم مشاهدات باز نماند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد تا بتوانند تکرار نفی و اثبات نمایند و همه مشهودات و متخیلات را در تحت لا آرند و چون مغلوب شوند و دید غالب آید و شما را از شما بر باید امر دیگر است . نوشته بودند که این را غیبت گویم یا حضور یا صورت شوقی و لذت ذوقی است چون درین هنگام غیبت از ماسوی ست و حضور حق است جل و علا و صورت شوق و لذت ذوقی باین غیبت و حضور آورده هر چه می گویند گنجایش دارد . نوشته بودند که اکثرها سکر دامنگیر است هم شکر این عطیه بجا آرند و هل من مزید گویان بورای آن پویند و مقام صحو و بندگی جویند.

مکتوب هفتاد و سوم (۷۳)

بشیخ بایزید در بیان آنکه علم باحوال باطن از محسنات زایده است، در نفس وصول ارباب علم و ارباب جهل برابرند.

الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکتوب شریف رسیده خوش وقت ساخت مقدمات فقد و یأس آمیز نوشته بودند چه توان کرد شما از علم قلیل النصیب هستید باطن شما بنسبت مأخوذه معمور است و در مراتب قرب متبخر حضرت ایشان ما قدس الله تعالی بسر نوشته اند که نسبت باطن هر چند بلند تر رود بجهالت نزدیک تر باشد اندوه نخورند و بدکر و فکر همواره مشغول باشند و تقویة نسبت باطن نمایند که ترقیء باطن باعمال ظاهر وابسته است ارباب علم و ارباب جهل در نفس وصول و قرب برابراند فرق بعلم وصول و قرب است و عدم علم آن که از محسنات زائده است اگر شمارا علم کم است بعلم دیگری کفایت کنید و از عدم خواب و خیال و از

فقد ظهور امری در استخاره در بار نباشند که ولایت و قرب بآن مربوط نیست و فقد آن هیچ یکی در کمال نقصان ندارد و همت بلند دارند و بمقصد اقصی در آویزند محسنات زائده گو نباشند.

بیت:
تو مباح اصلاً کمال اینست و بس
رو درو گم شو وصال اینست و بس

و اگر از حقیقت کار می پرسید همه کس از مرتبه ذات اقدس بفقده و جهل موصوف اند و از باب علم و جهل را از ان ذروه علیا یأس دامن گیر علم و شهود و گفت و گوی همه در مراتب ظلال است و در مراتب اوصاف و افعال و در مرتبه ذات مقدس جز حیرت و جهل چیزی نیست (اعرفهم بالله اشد هم تحیراً فیه).

بیت:
ازین خانه آواز پای نخاست
همین دست من حلقه بر در شکست

و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و چهارم (۷۴)

نیز بشیخ بایزید در اختیار نمودن سفر حج و بیان آنکه حقیقت تصوف اضطراب و بیقراری است.

الله تعالی از رقیبت ماسوی محرر کناد و بجذبات معنویه ملتذ و خوشوقت دارد. صحیفه گرامی رسیده سبب مسرت گردید. مخدوما امیدواریم که اواخر این ماه که ماه ذی القعدة باشد از بست و دوم تا بست و نهم انتقال از سرهند واقع شود و از راه بندر سورت بکعبه مقصود و وصول میسر آید.

مصرع:
تا در میانه خواسته کردگار چیست

هر چند عقل عقیل نظر بعالم اسباب پابند می شود لیکن در راه عشق پاره از بند عقل باید

بر آمد و نظر بمسبب باید دوخت خوش گفت.

بیت:

دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن

که عاشق را زیان دارد مقالات خرد مندی

واقعه که دیده و نوشته بودند نیک و روشن است حق سبحانه امور منتظره را از قوت بفعل آرد و گرمی در طلب عطا فرماید تا از ماسوی برهاند (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود : ۶۱) عزیزی گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند گفته اند مرید را بدین صفت باید بود که درین کریمه مذکور است (... حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ * التوبة: ۱۱۸) دیگر شمارا بخدا سپردیم کجا تصدیع میکشید مارا نیز بخدا سپارید جَلَّ وَعَلَا و بدعای سلامتیء خاتمه یاد آور باشید: **رباعی:**

گر بماندیم ژنده بر دوزیم * دامنی گز فراق چاک شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده

و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هفتاد و پنجم (۷۵)

بیکی از نساء اهل طریق در عزا و نصیحت.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بهمشیره عفیفة محترمه می رساند که از شنودن خبر وحشت اثر چه نویسد که چه قدر غم و غصه روی داد لیکن چون بتقدیر و اراده مولای حقیقی است جلّ شانہ غیر از صبر و شکیبائی چاره نیست و جز از تسلیم و رضا گذر نه (... إنا لله وانا إليه راجعون * البقرة: ۱۵۶) دنیای شما رفت حق سبحانه شمارا آخرت بدهد و محبت خود عطا فرماید و باخود آشنائی و از ماسوی رهائی دهد اوقات را بیاد او تعالی معمور دارند و گذشتها را بدعا و فاتحه یاد آرند امروز و فردا ما نیز

بآن جماعت ملحق می شویم و از خان و مان جدا می گردیم و فرزندان و خویشان را وداع می کنیم توشه آخرت را آماده سازند و گور و قیامت را نصب عین گردانند حق سبحانه شمارا اجر عظیم کرامت کند و جمعیت ظاهر و باطن عطا فرماید (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱)

مکتوب هفتاد و ششم (۷۶)

بفضیلت مآب شیخ آدم تتهی در بیان آنکه در نماز جز بتکمیل نماز نباید کوشید و در زمان خاتم انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات منصب قطبیت و قیومیت بآنسرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بود.

حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسوله الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد صحائف گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده سبب مسرت گردید. نوشته بودند که مقتدی عقب امام بذکر نفی و اثبات مشغول شود یا نه. مخدوما مقتدی و غیر مقتدی باید که در نماز بارکان نماز مقید باشد و در رعایت آداب و سنن آن کوشد اوقات از برای ذکر نفی و اثبات بسیار است در نماز بتکمیل نماز پردازد که افضل اعمال و اکمل قربات است آری اگر در حضور دل و وقوف قلبی کوشد مستحسن می نماید (لا صلوة الا بحضور القلب) وارد شده است و نیز نوشته بودند که در بعضی عبارت وارد شده است که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قطب ارشاد وقت خود بوده اند آیا در آن وقت نسبت قیومیت که داشت اگر آنسرور داشت علیه و علی آله الصلوة و السلام پس برای ایشان را باوجود قیوم قطب ارشاد گویند و کدام فائده درانست باوجود که نسبت طبیت دون نسبت قیومیت است بدانند که لفظ قطب ارشاد و مدار و جز آن در لسان عمل شرع وارد نیست و از مصطلحات و مکشوفات صوفیه کرام است و نسبت قیومیت مکشوف حضرت ایشان است معلوم نیست که پیش از آنحضرت از اولیا کسی بآن تکلم کرده باشد و باسرار آن متحقق گشته کمال الکمال بطور صوفیه در اطورا ولایت قطبیت

ارشاد است که بآنسرورنسبت کرده اند نسبت قیومیت که دران وقت جلوه نفرموده بود از کجا اطلاق کنند اکنون که جلوه گر گشته است گوئیم که این نسبتِ علیه در زمان آنسرور بآنسرور مفوض بوده علیه و علی آله الصلوة و السلام و نشاید که دران وقت غیر اورا بود و نسبت قیومیت بدیگری منسوب گردد و نیز نوشته بودند که مراقب نشسته بودم این عبارت ظاهر شد که تجلی ذاتی عبارت از انست که متجلی له را از بیچونی يك نصیبی بدهند. مخدوما آنچه ظاهر شده است بس عالی است از نقد وقت شما آن بلند مینماید بشارت ست امیدوار باشند.

بیت:
اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست
ز بخت مقبلان این هم عجب نیست

و السلام.

مکتوب هفتاد و هفتم (۷۷)

نیز بفضائل مآب مخدوم آدم نیز فی جواب اسولته.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات فقد وصل مکتوبکم الشریف المنبئ عن

... لامنة الأمانة محمد ... الف ... سألت عن ... انه ... بقا

العالمين المریدین باداب آباثهم المرشدین المتعممین باعمامهم من غیر ان یسلکوا مسالکهم هل یجوز لهم اخذ المریدین فی خلوتهم بالمصافحة و تلقین التوبة کما اخذ آباثهم الکرام فنقول الارادة فی طریقتنا بالتعلیم و التکمیل فمن لم یکن کاملا کیف یکمّل غیره اذ التکمیل فرع الکمال و کیف یجوز له اخذ المریدین بالتقلید.

مکتوب هشتم (۸۰)

بشیخ بایزید در تعبیر وقائع وی و بیان آنکه لوازم بشریت از ظاهر نمیروند و فضائل استغفار .

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید چند واقعه که دیده اند و مندرج ساخته مطالعه نمود واقعه اولی بسیار روشن است و مبشر است امامت این قسم عزیزان مرتبه عالی است (... وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * الفرقان: ۷۴) و همچنین آنچه فقیر بشما خطاب کرده میگویم کسانی را طریقه می گویم مقصود این همه توثی و ازین ترا می خواهم بشارتی است بزرگ و از کمال اتحاد باین جانب و جامعیت استعداد مخبر است واقعه ثانیه که متضمن اجازت طریقه غوث الاعظم است قدس الله بصره تعلق بحضور دارد و آنچه مناسب وقت و استعداد بود بعد استخاره بعمل آید واقعه ثالثه مجمل است تفصیل آنرا ننوشته اند بالجمله هر سه واقعه روشن است (... رَبَّنَا آتِنَا نُورًا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم * ۸) نوشته بودند که ظلم و شدت از حکام و غیرهم می رسد همه را از حق می داند لکن فعل او تعالی یقین میکند مع ذلك طبع ازان رنجه می شود و غم حادث می شود عبرت رو میدهد مگر این دید وهمی است چه اگر حقیقی می داشت سبب غم و غصه ترا می شد مخدوما این دید حقیقی است وهمی نیست لیکن لوازم بشریت از بنده میروند (القلب یحزن و العین تدمع و انا بفراقک یا ابراهیم محزونون) گوش زد شده باشد

اجر اخروی و نورانیت باطن مربوط بهمین حزن و اندوه است این دید و فرح و سرور از فعل حق جلّ و علا کار باطن است و حزن و اندوه بظاهر وابسته است که از باطن بمراحل دور است (... لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ... * البقرة: ۱۴۸) دیگر برای دفع بلیات و شداید استغفار نافع و مجرب است لازم باید گرفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است (من لزم الاستغفار) و فی روایة (من اكثر من الاستغفار جعل الله له من كل ضيق مخرجا و من كل هم فرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب) این فقیر بعد از نمازهای فرض هفتاد بار استغفار می خواند و موافق حدیث سه بار (استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه) باقی (استغفر الله استغفر الله) قال الشیخ علی بن ابی بکر قدس سره فی معارج الهدایة و من انواع الاستغفار المأثور المشهور ما روى عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انه قال (من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم الذی لا یموت و اتوب الیه رب اغفر لی خمساً و عشرين مرة لم یر فی بینه و لا فی اهله و لا فی داره و لا فی مدینته و لا فی البلد الذی هو فیہ ما یکره) فینبغی المواظبة علی هذا الاستغفار صباحاً و مساءً فقد کان جماعه من مشائخنا و علمائنا يتواصون به فیما بینهم و یوصون به تلامذتهم و اولادهم و خدامهم و اصحابهم و یحرصونهم علی مواظبة و ملازمة له لما رأوا فیہ من اعظم النفع و جزیل البركة و کریم الدفع

مکتوب هشتاد و سوم (۸۳)

بمیرزا محمد صادق در بیان آنکه کار بر دو چیز است اتباع صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام و محبت شیخ مقتدا و شرح مسئله قضا و قدر.

بعد الحمد و الصلوة و تبليغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که بمصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید. چون متضمن عافیت و سلامتی دوستان بود سبب مسرت و بهجت گردید. الله تعالی بر جاده شریعت علیه و سنت سنیة مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية مستقیم و مستدیم دارد فانها ملاك الامر و مدار النجاة و بدونها خطر القتاد. مخدوما اگر درد و چیز استقامت و رسوخ است و از احوال و مواجهید هیچ نیست غم نیست اتباع صاحب شریعت و محبت شیخ مقتدا آخر او را همه خواهند داد و از فیوض و مواجهید اکابر بی بهره نخواهند گذاشت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل است و احوال و مواجهید دارد غیر از خرابی هیچ نیست و هر چه دارد از قبیل استدراج است این سر رشته را نیک رعایت باید کرد تا حصول ملاقات بذکر و فکر مشغول باشد و از صحبت نا جنس و مخالف طریق محترز بوند فرمنهم اکثر ما تفر من الاسد.

آنچه نوشته بودند که ازان روز که از خدمت آنها پرهیز نمود و توبه کرد از شنودن آن کلام حمداً لله سبحانه علی ذلك، حق سبحانه بر آن استقامت دهد اگر شوق کلام اکابر دارند مکتوبات و رسائل حضرت ایشان ما را مطالعه کنند. مخدوما چهار سوال که از شیخان آنجای نموده اند واضح گردید سوال اول بمسئله قضا و قدر تعلق دارد اگر از راه امتحان آن جماعه نوشته اند و مقصود الزام آنها است پس جای سخن نیست و اگر درین باب خدشه بخاطر راه یافته است پس میگویم که مسئله قضا و قدر سر نیست از اسرار الهی جل شانہ مذاکره کردن و کاوش نمودن درین مسئله ممنوع است احادیث منع درین باب بسیار است آنچه بر ما و شما است امثال او امر است و انتها از نواهی غور کردن درین مسئله نفرموده اند بلکه منع نموده. حقیقت این معامله را بعلم حق جل و علا باید حواله نمود بآنچه تکلیف کرده اند بجان و منت در اتیان آن باید کوشید. اینست طریق سلم. مخدوما آنچه عقیده اهل سنت و جماعت درین مسئله است موافق آن اعتقاد درست باید نمود و به تشکیکات و چون و چرا نباید رفت که ممنوع است. بدانند که مذهب اهل

سنت و جماعت انست که افعال بنده از خیر و شر همه بتقدیر و اراده حق سبحانه است (و القدر خیره و شره من الله تعالی). و تقدیر عبارت از خلق و ایجاد است و معلوم است که خالق و موجد غیر او تعالی کسی نیست (...لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ... * الأنعام: ۱۰۲) وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * الصافات: ۹۶) معتزله و قدریه از کمال جهالت و سفاقت انکار قضا و قدر نموده افعال بنده را بقدرت و اختیار بنده منسوب داشته و بنده را خالق افعال خود گفته (ضلوا فاضلوا) علما گفته اند که اینها از مجوس اقبیح حال اند که آنها یک شریک می گویند و اینها شرکای لایعد و لا یحصی اثبات می نمایند.

بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که با وجود تقدیر خیر و شر و نسبت خلق بحق تعالی اراده و اختیار بنده را در وجود فعل او نیز دخل داده اند اول صرف اراده از جانب بنده می شود بعد ازان موافق آن حق تعالی خلق می فرماید و همین صرف اراده را کسب میگویند پس خلق فعل از حق است جل و علا و کسب آن از بنده آنچه نوشته بودند (لا یتحرک ذرۃ الا باذنہ) و امثال آن باعتبار خلق حق است و کشتن قاتل را در عوض مقتول و ملامت نمودن گناهگار را و عذاب عقوبت او باعتبار کسب است و جبریه ارادت و اختیار را ازو نفی می کنند و بنده را در صدور افعال مجبور می دانند در رنگ آنکه شاخهای درخت را کسی بجنباند بلکه نسبت فعل را به بنده نمی کنند و فاعل این افعال حق را می دانند و این کفر است و معتقد آن کافر گویند بفعل نیک ثواب خواهد شد و بفعل بد عذاب نیست و کافران و عاصیان معذور اند. اینها را سوالی و عتابی نیست چه افعال همه از حق است و اینها مجبورند و این کفر است حق تعالی می فرماید (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ * الصافات: ۲۴) (فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الحجر: ۹۲-۹۳) مرجیه همینها اند که ملعونند بزبان هفتاد پیغمبر چنانچه در حدیث آمده است مذهب این بدکیشان بدهانت عقل باطل چه فرق در حرکت مرتعش که بی اختیار دست او می جنبد و کسی که دست می جنباند بدیهی است که اول باختیار

نیست و ثانی باختیار است و نصوص قطعیه نفی این مذهب می نماید قال الله تعالی (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الواقعة: ۲۴) و قال سبحانه (...فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا... * الكهف: ۲۹) اگر بندها مطلقاً مسلوب الاختیار باشند حق تعالی چرا نسبت ظلم باینها فرماید (...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * النحل: ۳۳) بسیاری از ملاحظه می‌خواهند که به بهانه سلب اختیار خودها از ربقه تکالیف شرعیه بر آرند و از سوال و عقاب آخرت که بارتکاب محرمات موعود است خلاص سازند و خودها را معذور و مجبور دانند بدیهی است که بنده را این قدر اختیار و توانائی است که از عهده اوامر و نواهی تواند بر آمد للفرق الظاهر بین حركة البطش و حركة الارتعاش كما مرّ حق تعالی کریم است بندها را تکلیف مالا یطاق نکرده است آنقدر تکلیف نموده است که از عهده او تواند بر آمد (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... * البقرة: ۲۸۶) عجب معامله است این جماعت از کسانی که اطاعت آنها نکنند و اینها را ایذا رسانند بد می‌بوند و در صدد انتقام می‌شوند و فرزندان و داه و غلام خودها را می‌زنند و تأدیب میکنند و اگر مرد بیگانه را بازن خود بینند بد میشوند و ایذا می‌رسانند و معذور و مجبور گفته چشم پوشی نمیکنند و باین بهانه از عذاب اخروی که نصوص قطعیه ثابت شده است می‌خواهند که خلاصی جویند و هر چه خواهند بکنند حق تعالی می‌فرماید (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور: ۷-۸) دیوانه را اگر در خانه بینند معذور می‌دارند و همچنین هر گناهی که دیوانه می‌کند کسی او را مواخذه می‌کند می‌گویند دیوانه است و از عقل و اختیار بیرون است.

مصرع:

عیب نبود گر گناهی می‌کند دیوانه

غیر دیوانه را مواخذه می‌کنند و بسزا می‌رسانند و معذور نمی‌دارند و این نیست مگر جهت آنکه این صاحب اختیار است و او از اختیار بیرونست پس محقق شد که قدریه منکر قضا و قدراند و جبریه که نفی اختیار از بنده می‌نمایند هر دو از حق دور افتاده

اند و اهل بدعت و ضال و مضل اند و حق متوسط آنست که اهل سنت و جماعت بآن مهتد گشته اند. مرویست که امام ابوحنیفه از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما پرسید یا ابن رسول الله هل فوض الله الامر الى العباد فقال الله اجل من ان يفوض الربوبية الى العباد فقال هل يجبرهم على ذلك قال الله اعدل من ان يجبرهم ثم يعذبهم فقال ماذا قال بين البين لا جبر ولا تفويض ولا كره ولا تسليط كافران و مشرکان حجت آورده بودند که کفر و شرک ما بمشیت و ارادات حق تعالی است چنانچه فرمود (سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ... * الأنعام: ۱۴۸) حق سبحانه این عذر را از ایشان قبول نکرد و قول ایشان را بر جهل آن حمل کرد و داخل تکذیب ایشان ساخت چنانچه فرمود (...كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا... * الأنعام: ۱۴۸) اگر گویند که خیر و شر همه بتقدیر حق است جل و علا بارادت و مشیت او سبحانه پس شرک کافران نیز بمشیت و ارادت اوست تعالی و اینها درین قول محق اند پس چرا قول شان مقبول نشد. جواب گویم که این قول متمردان نه از راه معذرت است که ما درین عمل شنیع محکوم هستیم چه ایشان کردار خود را بد نمیدانند بلکه مقصود شان نفی قبح این فعل است چه هر چه مراد حق است جل شان و متعلق مشیت او تعالی مرضی اوست سبحانه چه اگر مرضی نمی بود نمی خواست پس این شرک ما مرضی است و استحقاق عذاب از فاعل این فعل مدفوع حق تعالی این قول و اعتقاد را بتکذیب یاد کرده (...كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... * الأنعام: ۱۴۸) چه حق تعالی در کلام خویش و بر زبان انبیاء خود علیهم السلام کفر را نا مرضی و قبیح فرمود و کافران را ملعون و مایوس از رحمت خود ساخت و عذاب مخلد که انقطاع پذیر نیست جزای شان گردانید و نیز این اعتقاد را جهل ساخت که ارادت مستلزم رضا نیست چه کفر و معاصی مراد حق اند جل و علا و مرضی او نه چنانچه از قرآن مجید واضح و لایح است و بعید نیست آنکه گفته شود که این قول مشرکان موافق مذهب جبریه بود و غرض شان نفی اختیار باشد از خودها درین فعل حق تعالی رد اینها کرد چه این اعتقاد باطل است کما مر و نیز می تواند که این قول ازین مردودان از روی

استهزا بود نه از راه اعتقاد چنانچه مفسران گفته اند و باین بیان که آیه کریمه را نمودیم استدلال اهل اعتزال که باین آیه بر مذهب خود کرده اند ساقط گردید چه استدلال آنست که حق تعالی اعتذار کافران را که نموده شرك ما بارادت و مشیت الله تعالی قبول نه کرد و اینها را باین قول مستحق عقوبت ساخت فرمود (حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا) پس معلوم شد که تقدیر خیر و شر از حق سبحانه است و لیکن شر برضای او نیست بلکه بنده را در ایجاد فعل خود دخل است و وجه سقوط آنست که غرض شان ازین کلام نه اعتذار از کردار خویش است چه آنرا بد نمی دانستند بلکه مقصود شان تحسین فعل خودها است که فعل ما مراد و مرضی حق است تعالی و این اعتقاد باطل است که مراد بود و مرضی نبود کما مر اگر گویند که چون افعال عباد باراده حق است تعالی و در ازل تقدیر خیر و شر رفته پس اختیار بنده نماند و صدور افعال خیر و شر ازینها واجب شد گوئیم که در ازل خواسته است و تقدیر نموده بنده باختیار خود این فعل خواهد کرد این تقدیر موجب اختیار است و این معنی مثبت اختیار است نه نافی اختیار و نیز گوئیم که اگر قضاء ازلی منافی اختیار باشد باید که حق تعالی در افعال خود در ایجاد حوادث رومیه مختار نبود چه این افعال باید که البته موافق تقدیر و ارادت بوقوع آیند لیس فلیس و لسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و لتسلیمات و التحیات و البرکات العلی

مکتوب هشتم و هشتم (۸۸)

سیادت پناه سید علی باره بر تعمیر اوقات.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. جناب سیادت و نقابت پناه از دور تاده سلام عافیت انجام خوانند احوال فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة

علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و در کسب
مرضیات مولای حقیقی جل شانہ بجان کوشند شبهای تار را بگریه و استغفار روشن
دارند و توشه آخرت را درین مهلت قلیل آماده سازند و احبہ دور افتاده را بدعای
سلامتی خاتمه یاد آرند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب هشتم و نهم (۱۹)

بمیرک معین الدین در بیان آنکه طالب را اظهار طلب بشیخ ناگزیر است و تعین طریق
وصول از وی فضولی است و اجتناب از صحبت اهل بدعت.
الحمد لله ذی الجلال والا کرام و الصلوة و السلام علی رسوله سید الانام و علی آلہ
الکرام و صحبه العظام صحیفه گرامی رسیده مسرت بخش گردید چون منبى از شوق و
مشتعل بر درد طلب بود مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه آتش این شوق را مشتعل
گرداند و شعله طلب را سربلند سازد تا از ماسوی بالکل برهاند و راتحه مطلوب بمشام
جان برساند.

بیت:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت

هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت

با این همه اشتغال هر قدری از طلب و شوق که دست دهد مغتنم است و امید
بخش. عزیزى گفته است اگر نخواستى داد ندادى خواست آرزوى حصول نسبت
مفقوده نموده بودند مخدوما آنچه طالب را لابد است آنست که اظهار طلب و آنچه لوازم
طلب است بشیخ نماید و تعین طریق وصول را بشیخ حوالت کند مریض را بیان مرض
بحکیم حاذق ناگزیر است طلب تعین طریق ازاله مرض از وی فضولی ست فیضی که از
شیخ مرحوم رسیده بود موافق سیر و سلوک و مبدأ تعین شیخ بود از جای دیگر اگر خواهد
رسید بر طبق سیر و سلوک او خواهد شد و از سر چشمه حقیقت ولایت او جوش خواهد زد

هر چشمه را مزه دیگر است و هر حقیقت را آثار جدا.

مصرع:

هر خوش پسری را حرکاتی دگر است

هر چند اصل سرچشمه متحد بود لیکن از اختلاف محال آثار مختلف می شود از همه وجوه اتحاد محال. مگر ما مدار افاده و استفاده در طریقه ما بر صحبت است. طالب مستعد ببرکت صحبت موافق استعداد و محبت خود از باطن شیخ مقتدا فیض مند می شود هر زمان از رذایل اوصاف منخلع گشته برنگ شیخ می بر آید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است.

بیت: زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیر تست اول

اگر صحبت پیر میسر نه شود بمجرد محبت هم باندازه توجه شیخ فیض مند میگردد لیکن تفاوت بسیار است شتان ما بینهما. او یس قرنی هر چند از باطن آنسرور علیه و علی آله لصلوة و السلام فیض مند گردید و باعلی درجه ولایت مشرف شد اما بمرتبه صحابه کرام نرسید و خیر التابعین گشت محبتی که بافقرا دارند آن را نعمت عظمی تصور فرمایند. ازدیاد این دولت خواهند (المرء مع من احب) شنیده باشند امید است که از باطن شان هره کامل گیرند و فیض مند شوند این حقیر در خود قابلیت آن نمی بیند که از وی ریزه امر خطیر نمایند لیکن چون از راه حسن ظن نوشته اند امید است که بمقتضای این فن بشما معامله فرمایند و از ویرانه گنجی بر آرند حدیث قدسی است (انا عند ظن بیدی بی) بهر حال از توجه غائبانه خود را دریغ نمیدارد انشاء الله تعالی اوقات را وظائف طاعات مضبوط دارند و از هو و لعب معرض بوند و بیوفائی دنیا و احوال گور و حوال قیامت را در نظر دارند و نجات را در اتباع سنت و اجتناب از بدعت یقین کنند و اهل بدعت و ملاحده صحبت ندارند که لصوص دینند (اهل البدع کلاب اهل النار) حدیث نبوی است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه فقیری را که نه باوضاع شرعی است و بحلیه سنت متحلی نیست در مجلس خود راه ندهند بالجمله (... وَمَا أْتِيكُمْ الرَّسُولُ فَاذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ... الحشر: ۷) و السلام علیکم و علی سائر من مع الهدی.



مکتوب نودم (۹۰)



بصلاح آثار پیر محمد در بیان آنکه طالب وحدت را وحدانی باید بود.

الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة والسلام علی رسوله المصطفی و علی آله و صحبه
البررة التقی. مکتوب شریف رسید چون متضمن اشواق و اذواق بود سبب مسرت و
بهجت گردید. حق سبحانه نایره این شوق را اشتعال دهد و نار محبت را سر بلند کند تا
رهائی تام از تعلقات کثیره کثرت میسر آید و جمال وحدت حقیقی پرده بکشاید وحدت
و کثرت ضد یکدیگرند سالک هر چند جهات کثرت باخود دارد و باحکام کثرت در
آویخته است از وحدت دور و مهجور است وحدانی باید بود هم از راه طلب و محبت وهم از
روی دید و دانش تا بوحده ذاتی اقرب باشد و بتوحید حقیقی برسد. (التوحید اسقاط
الاضافات.) والسلام اولاً و آخراً



مکتوب نود و یکم (۹۱)



بسیادت مآب سید محمد اسرائیل در بیان آنکه شرارت نفس از شرارت عدم و از شرارت
ابلیس زیاده است و تحقیق فنا و اطمینان نفس و تبیین زوال عین و اثر.

الحمد لله ذی الانعام و الصلوة والسلام علی رسوله سید الانام و علی آله الکرام
صحابه العظام اما بعد صحیفه گرامی مشرف ساخت حمداً لله سبحانه که بعافیت اند
محبت فقرار روز افزون است و مطمح همت مطلب اعلی است حدیث شوق بر نگاشته بودند
فقرا را نیز مشتاق دانند بلکه حدیث (وانا الیهم لاشد شوقاً) بر خوانند چه هر چه منسوب
باصل است اشد و اقوی است فرع هر چه دارد از قسم کمال مستفاد از اصل است بخو

در هیچ چیز استقلال ندارد. و هیچ گونه باصل برابری نمی تواند کرد آری عدم است که بی توسط اصل نصیب فرع است و آن شر و نقص است و بوی از خیریت فی نفسه ندارد و اگر خیریت است انعکاسی و عاریتی است که خود را باین کمال عاریتی خیر و کامل تصور نموده است و خیانت در امانت نموده و شرارت بر شرارت افزوده پس شرارت نفس از شرارت عدم هم افزون تر است چه عدم شرارت ذاتی دارد و با نیستی و نامرادی خود ساخته است و نفس با وجود این شرارت ذاتی که از راه عدم بمنزله ذات اوست آمده است بعلت خیانت مسطوره انانیت و مالیخولیای سری و دعوی شرکت باصل پیدا کرده است و ازین رهگذر بمعادات مولای حقیقی تعالی بر پا شده حقیقت نفس اماره هم هر چند عدم است و شرارت را ازو کسب کرده فرزند خلف او شده لیکن از راه جهل مرکب و مالیخولیای سری که سبب امتیاز اوست از عدم مطلق از پدر و مبدأ خود در شرارت سبقت نموده و داد شریعت داده عدم بیچاره اگر سالها شاگردی او کند باین سرحد نمی تواند رسید و نیز استاد او درین شرارت و سرکشی ابلیس لعین است لیکن او در شرارت پیش قدم شد و بمراحل از ابلیس در سرکشی و انانیت گذارند ابلیس عصیان امر الهی کرد و ندای انا خیر منه از نهاد او بر آمد و بعد از اغوای بنی آدم تبری از آنها نمود و گفت (إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * الحشر: ۱۶) و او دعوی خدائی کرد (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى * النازعات: ۲۴) گفت شتان ما بینهما. ابلیس با وجود استادیش سلمیذی او را می شاید و باوجود پیشوائیش پس روی او را شایان سبحان الله همین اماره باین شرارت و ذمائم بعد اطمینان و شرح صدر رئیس لطائف عالم امر که بپاکی و علو موصوف اند میگردد و در مدارج قرب و معرفت تفوق بر آنها پیدا می کند. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس برنگاشته اند که مطمئنه بعد حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا می نماید و آنجا تمکن سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب می فرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است بر آینده این تخت را نظر بابطن بطون نفوذ می کند این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار مقصود همتش جز رضای

پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت و عبادت او تعالی نه هذا کلامه.
 نوشته بودند که بعضی وقت خود را چنان گم می یابد که گوئیا هباء منثور
 موهوم است باطن که بلباس ظاهر ملبوس است جز توهم محض مدرك نمی شود بعضی
 احیان هر چند چشم را مالش نماید که شاید اثر خیرگی باشد و هم برین منوال تکلم و
 استماع الخ. مخدوما این عدمیت که بعلاقة اصالت و ظلیت است مبارك و میمون است و
 مقدمه وصول است بلکه نفس وصول که تا نیابی نرهی بزرگی گفته اشتهی عدما
 لا اعود ابدأ نتیجه ذکر و فکر و ثمره سیر و سلوک آنست که سالک بر عدمیت ذاتیه خود
 بینا شود و هستی و کمالات تابعه او را درست از اصل داند و باصل سپارد للمولوی قدس
 سره. بیت:

چون بدانستی که ظل کیستی
 فارغی گر مُردی و ز زیستی

آنچه در باب زوال عین و اثر نوشته بودند که این معامله زوال و فنا بصفات نفس تعلق
 دارد نه بذات او که ذات او باقی است و زوال و تبدل در صفات است و بس و باین
 تبدل اوصاف ذات او مزگی و مطهر می گردد و باطمینان می رسد بلی تحقیق آنست که
 فنا و بقا تبدل اوصاف و اخلاق سیئه است باخلاق حسنه لیکن بر تقدیر تحقیق آنکه
 افراد عالم همگی ظهور اسما و صفات است ذاتی در میان اینها کائن نیست پس وجود
 اینها به تمام وجوه و اعتبارات باشد بی ذات باید که بر تقدیر فناء صفات زوال عین و اثر
 بطریق حقیقت بود نه بطریق مجاز چنانچه نوشته اید و شیخ محی الدین بن العربی نیز
 عالم را اعراض مجتمعه گفته است پس بر مذهب او هم افراد عالم را ذات نبود و اگر
 باشد بر قضیه اطلاق و تقیید وجود همان ذات حق باشد جل و علا پس افراد ممکنات
 یا محض اعراض اند یا ذات مأخوذ باین اعراض. اگر گویند نفس چنانچه صفات رذیله
 دارد صفات حمیده نیز دارد از علم و قدرت و ارادت و مانند آن پس بر تقدیر فنا و زوال
 صفات رذیه صفات حمیده باقی ست که منافی زوال عین و اثر است. گوئیم آنچه ذاتی

نفس است شرارت و نقص است صفات کمال در وی نه از ویست بل مستعار از مرتبه و خوب است که آن کمالات را از راه جهل از خود تصور نموده است و خود را ازین رهگذر خیر و کامل و مبدأ خیرات دانسته و دعوی شرکت بصاحب خود پیدا کرده و خیانت در امانت نموده پس حقیقت او همان جهل مرکب و علم کاذب است که منشاء شرارت و انانیت او گشته است للمولوی.

مصرع:

ای برادر تو همین اندیشه

بوی از خیریت در ذات او نیست پس بعد از فنا و زوال جهل مرکب و استیلا دید عاریت اثری از وی نمی ماند و حقیقت گوئیا انقلاب می یابد و از امارگی باطمینان می رسد و متبادر از کلام کبرا که در فنا و زوال عین و اثر آمده است همین معنی است و نصوص هم ازین اشعار خالی نیست (من قتلته فانا دیته) (أَوْ مَن كَانَ مَيْتًا فَآخِيْنَاهُ...)* (الانعام: ۱۲۲) والسلام.

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بمولانا بر خوردار کابلی در تحسین واقعه و نصائح ضروریه و در حل آنکه لباس فاخر پوشیدن مانع شغل سالک هست یا نه و بآنکه از حدیث استبدال خمیصه با بنجانیه و حدیث استبدال شرک منع آن مفهوم می گردد و در بیان آنکه طعام از خانه ظلمه و مبتدع خوردن رواست یا نه و در بیان آنکه پیری و مریدی باین طریق بدعت است یا نه.

الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آله و صحبه البررة التقی نجم الهدی اما بعد مکتوب مرغوب که نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مشرف و مبتهج گردید اظهار طلب مطلب اعلی و شوق مقصد اقصى نموده بودند نیک و مبارك ست الله تعالی آتش طلب را

مشتعل گرداند و شعله شوق را سر بلند کند تا از ماسوی بتمام برهاند و بسرا پرده قرب و معرفت رساند (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ * هود: ۶۱) واقعه که دیده و نوشته بودند واضح گردید روشن است و از مناسبت معنویه مشعر و از وصول فیض مخبر است طلب ذکر نموده بودند که تا دریافت ملاقات بآن مشتغل باشند. مخدوما مدار طریقه ما بر صحبت است بهر حال تا حصول ملاقات بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله مشتغل باشند و این ذکر را با موافات قلب بگویند هر قدر که توانند گفت اگر در خلوت گفته شود بهتر بود این کلمه مبارک در تطهیر باطن تأثیر عظیم دارد يك جزء آن نفی ماسوی حق جل و علا می نماید و جزء دیگر اثبات معبود بحق می فرماید که حاصل سیر و سلوک است در حدیث آمده است (افضل الذكر لا اله الا الله). بعزالت راغب باشند و بر طاعت حریص بوند و سنت نبی را علیه و علی آله الصلوة و السلام بدنندان بگیرند و از بدعت محترز و از منکرات یکسو باشند. عزیزى گفته است: اعمال الخیر یفعلها البر و الفاجر و لا یجتنب عن المعاصی الا صدیق و این مسکین را بدعای سلامتی خاتمه یاد آرند.

نوشته بودند که تکلف در لباس هر چند از وجه حلال باشد مانع شغل سالک می شده باشد یا نه و حدیث استبدال خمیصه با بنجانیه و استبدال شرک دلالیت صریح دارد بر مانع بودن چه هر گاه مانع توجه حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم باشد بآن همه عدم تعلق فکیف فی حق غیره علیه الصلوة و السلام. بدانند سالکی که بفنای اتم مشرف گشته است و نسیان ماسوی بالکل نموده شغل ظاهر و لباس فاخر در حق او مانع شغل باطن نیست چه باطن درین هنگام از ظاهر منقطع گشته است و غفلت و شغل ظاهری در وی تأثیر نمی کند و نوم و یقظه در حضور و آگاهی باطن یکسان شده درین هنگام دل را نوعی نسیان از ماسوی می شود که اگر سالها یاد ماسوی نماید بیادش نیاید و مخطور نگردد بواسطه استغراق و استهلاك که در مطلوب پیدا کرده است آری سالکی که بملکه حضور و دوام آن نرسیده است اگر در حق او مانع شغل بود گنجایش دارد چه ظاهر او بباطن مختلط است و غفلت یکی در دیگری سرایت می کند لباس فاخر مطلقا مانع شغل چگونه توان گفت و حال آنکه اکابر دین و سلف صالحین مثل ائمه اهل بیت و امام

ابوحنيفة و شيخ عبد القادر جيلانى و غيرهما لباس فاخر پوشيده اند و از سرور كائنات و مفخر موجودات عليه و على آله الصلوات و التسليمات نيز منقول است فى خزانه الرواية و مطالب المؤمنين من الذخيرة سئل بعض المشايخ عن الزينة و التّجمل فى الدنيا قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم ذات يوم و عليه رداء قيمته الف درهم و ربما قام الى الصلوة عليه رداء قيمته اربعة آلاف درهم و دخل رجل من اصحابه عليه يوما و عليه رداء فاخر فقال عليه الصلوة و السلام (اذا انعم الله تعالى على عبده احب ان يرى آثار نعمته عليه) و ابوحنيفة كان يرتدى برداء قيمته اربع مائة دينار و كان ابوحنيفة يقول لتلامذته اذا رجعتم الى اوطانكم فعليكم بالثياب النفيسة و اياكم و الخشنة فان الناس ينظرون اليكم بعين الرحمة فهو مع زهاده و ورعه كان يوصيهم بذلك. ابن حجر مكى در رساله مناقب امام ابوحنيفة در فصل ملبس آورده قال النصر قال لى ابوحنيفة وقد اراد الركوب اعطنى كسائك و خذ كسائى ففعلت فلما رجع قال لى اخجلتنى بغلظ كسائك و كان بخمسة دنانير ثم رأيت عليه كساء قيمته بثلثين دينار و قوم رداه و قميصه باربع مائة درهم فى مطالب المؤمنين من الشرعة لا بأس بلبس الثياب الفاخرة اذا كان لا يتكبر بها ولا يتجبر لان التكبر حرام و تفسير ذلك ان يكون معها كما كان قبلها فى خزانه الرواية قال عليه و على آله الصلوة و السلام (مالكم تأتونى و عليكم ثياب الرهبان و قلوبكم قلوب الذئاب البسوا ثياب الملوك و لينوا قلوبكم بالخشية) وقد قال ابن سلمة لابى سعيد الخدرى ماترى فيما اخذت الناس من الملبس و المشرب و المركب و المطعم قال لى يا اخى كل لله و اشرب لله و البس لله و كل شىء من ذلك دخله مباحات او رياء او سمعة فهو معصية. و محمد بن الحسن كان يلبس الثياب النفيسة فقيل له فى ذلك فقال لى نساء جوارى فازين نفسى كيلا ينظرن الى غيرى و حديث (ان الله جميل يحب الجمال و يحب ان يرى اثر نعمته على عبده) دلالت بر استحباب دارد بر تقدير قدرت و حديث استبدال خيمه بابنجانیه فرموده مبادا مانع اين خشوع شود. بايد دانست راويان اين حديث را بر دو وجه روايت کرده اند در طريق اول (فانها اهتني أنفا عن صلوتى) آمده و در طريق ديگر (اخاف ان يفتننى) وارد شده شراح حديث گفته اند كه اين روايت دلالت بران دارد كه چيزى واقع نشده بلكه خوف وقوع بود پس روايت اولى را باين روايت راجع بايد ساخت و هو

را بر خوف لهو حمل باید کرد تا جمع بین الروایتین حاصل آید ابن حجر شارح بخاری
گوید و اما بعثه بالخمیصة الی ابی جهنم فلا یلزم منه ان یتعملها فی الصلوة و یحتمل ان
یکون ذلك من جنس قوله (کل فانی اتاجی من لاتاجی) . این توجیه مبتنی بر آنست که
این خصائص آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام باشد چنانچه توجیه اول دلالت
بر آن دارد که پوشیدن آن اگر مکروه بود در نماز بود نه در غیر نماز لهذا گفته اند که ازین
حدیث استنباط کرده می شود کراهت هر چیزی که از نماز مشغول کند از رنگ و نقش و
نگار و مانند آن قال بعض الشارحین قال ابن حجر عن بعض أئمتنا یسن لمن صلی فی
ذلك او الیه او علیه ان یغض بصره حتی لا یختل خشوعه و حضوره قلت سبق منه انه
یکره ان یصلی فیہ او الیه او علیه و تغمیض العین فی الصلوة من المکروهات فکیف یسن
مکروه لدفع مکروه مع ان المکروه لا یندفع به . سوال از لفظ حدیث که در روایت دیگر
آمده است کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة فاخاف ان یفتنی معلوم می شود که
افتتان و رای نظر است و این افتتان میلان باطن و محبت قلبی است که از خوف وقوع آن
خبر داده و چون باطن بفنا رسیده و قلب از دید و دانش ماسوی رسته باشد خوف افتتان در
حق او چگونه تصور نموده آید جواب میلان و محبت دو گونه است محبتی است که شامل
ظاهر و باطن است و آن تصیب عوام است سلوک طریقه صوفیه علیه برای تخلص است
ازین بلیه تا از شرک خفی و اهرند و باسلام حقیقی که در کرمه (یا ایها الذین آمنوا
امشوا... النساء: ۱۳۶) اجماعی است بآن متحقق گردند و کرمه (وذرُوا ظاهِرَ الْاِثْمِ وَ
تَاطِنَةَ... الانعام: ۱۲۰) اشعار است بتخلیه باطن از التفات بما دون او تعالی دلی که
گرفتار غیر است از آنچه توقع خیر است روحی که مائل بما سواست در حضرت صمدیت
خوار و بی نوا است و محبتی است که مقصور بظاهر است و باطن که متصف باستهلاك
و استغراق است سرایت نه نموده و این میلان را میلان طبیعی گویند و این محبت محبت
بیرونی است نه اندرونی منشاء آن طبائع عناصر است این نوع محبت و میلان جائز است
که اهل فنا و کمال افراد انسانی را بما سوا پیدا شود بلکه واقع است چنانچه وارد شده که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرد و شیرین را دوست داشتی، و حدیث (حُبِّبٌ
إِلَى مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ) معروف است و در شمائل آورده کان احب الثیاب الی رسول الله

صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یلبسه الحبرة. شارح از هروی نقل کرده حبره موشه مخططه است و از ابن بطال آورده که حبره برد یمنی است که ساخته می شود از قطن و یا کتان و نزد یک عرب بهترین ثیاب بود و نیز از بعضی علما آورده که حبره جامه یمنی است که در تحیر باشد یعنی تزیین یقال ثوب محیره ای مزینه محسنة و نیز گفته که در حدیث دلیل است بر استحباب لبس حبره وجواز مخطط وهو مجمع علیه هذا و مراد از باطن درین جا پنجگانه عالم امر است که اجزاء انسان است. و نفس چون بفنا مشرف می شود و در مقام اطمینان می آید نیز حکم عالم امر می گردد و بجهت استهلاك در مطلوب از دید و دانش ماسوی می رهد این زمان معامله جهاد با عناصر می افتد و صفات بشریت و صورت مخالفت در آنها می گذارند بواسطه حکم و مصالح و من لم یطلع علی هذا الفرق الذی اهتدیت به و اوضحته قال فی الحدیث (ایذان بأن للصور و الاشیاء الظاهرة تائیراً فی القلوب الطاهرة و النفوس الزکیة فضلا عن دونها) و قال آخر انه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم لم یتاثر بها وانما فعل ذلك تشریعاً لامته و خوفاً علیهم من الالتهاء بالنظر الی المخططات لکن من زعم من الامة ان قلبه لا یتاثر بذلك فقد جهل طریق السلوک لانه لا یقاس الحدادون بالملوک و اما جزم ابن حجر بان قلبه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تاثر بذلك فغیر صحیح الی هنا قوله و قد تبین من التحقیق السابق ان هذا القائل غیر عالم بطریق السلوک و غیر واصل الی ذروة التحقیق و العجب انه کیف نسب الجهل الی العارفين بالسير و السلوک الخارجین عن صفة الحدادیه بالوصول الی مجلس الملوک فان لکمل التابعین نصیباً من کمالات المتبوع.

مصرع :

و للأرض من كأس الکرام نصیب

بعضی از شارحان حدیث گویند که این نظر بخمیصه در نماز نظر عبرت بود و معلوم است که عبرت تفکر است و (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة) و از التهاء خوف التهاء خواسته جمعاً بین الروایتین و یکون ملایماً للعبرة. و این بیان برای ارشاد امت بود و تاثر نبود ازینجا معلوم شد که این لباس مانع توجه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نبود بلکه سبب عبرت بود و از عبادت بتفکر دلالت نمود و حدیث تبدیل شرک بر تقدیر

صحت حدیث می تواند که این تبدیل جهت تواضع باشد یا برای غرض دیگر چه در اینجا لفظ التهاء یا خوف فتنه نیامده است و بما نحن فیه تعلق کمتر دارد و امام حجة الاسلام این حدیث را در کتاب کیمیای سعادت در علاج بخل ذکر کرده است و بر تقدیر تسلیم تحقیق مقام همان است که در حدیث سابق مذکور شد بالجمله این نوع امور اگر ثابت شود مخصوص بنماز است که موطن کمال قرب است و اگر مخصوص نبود پس این حدیث معارض است بآنچه ابن عساکر از ابن عمر روایت کند ابوریحانه گفت یا رسول الله اننی احب الجمال حتی فی نعلی و علامة ثوبی افمن الکبر ذلک فقال علیه و علی آله الصلوة و السلام (ان الله جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر نعمته علی عبده الکبر من سفه الحق و غمض الناس اعمالهم) در روایتی (اما الکبر من جهل الحق و غمض الناس بعینه) باید دانست بعضی احادیث و روایات بر کراهت تزین دلالت می کند و احادیث سابقه و کریمه (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...*) (الاعراف : ۳۲) و عمل اکابر دلیل است بر عدم کراهت بلکه استحباب آن و بحدیث مرفوع و قول ابن عباس که درین باب وارد شده است میتوان تطبیق داد فی المشکوة و عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال (کل ما شئت و البس ما شئت ما اخطأتک اثنتان سرف او مخیلة) رواه البخاری فی ترجمة باب و عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم (کلوا و اشربوا و تصدقوا و البسوا ما لم یخالط اسراف ولا مخیلة) رواه احمد و النسائی و ابن ماجه.

نوشته بودند ایا در خانه کسی که مبتدع باشد و مرتشی و مرتکب انواع فسوق و معاصی علی وجه الاعلان بود رفتن و از لقمه او خوردن و طعام عشر مباح باشد یا نه. مخدوما شک نیست که تنزه ازین قسم لقمه و از رفتن بخانه او اولی و انسب است بلکه طالبان طریق را توان گفت که لازم (...إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتٍ...*) (آل عمران: ۲۸) مواضع ضرورت مستثنااند یا برای کار حاجتمندی ماند اباحت شرعی در باب لقمه اگر معلوم شود که این لقمه از وجه حرام است تناول آن حرام است و اگر معلوم شود از وجه حلال است حلال و اگر هیچ معلوم نیست پس لقمه مشتبّه است و خوردن آن جایز و ترک آن اولی.

نوشته بودند بعضی از منکران می گویند که مرید گرفتن باین طریق مخصوص بدعت است الخ. مخدوما طلب حق کردن جل و علا و پیر راه بین راه نما گزیدن و ارادت باو آوردن از مأمورات شرعیه است قال الله تعالى (...وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... المائدة: ۳۵) و طریقه افاده و استفاده معنوی که مؤدای پیری و مرید است از زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم تا این هنگام مسلوک است امری نیست که مشائخ آنرا اختراع کرده باشند سلسله آنها بآنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام می رسد سلسله عالیّه نقشبندیه از راه صدیق اکبر (رضی الله عنه) میرسد و سائر سلاسل از راه حضرت علی رضی الله تعالی عنهما می رسند بدعت چگونه باشد آری لفظ پیری و مریدی محدث است و بر الفاظ اعتباری نیست اگر این لفظ در میان نباشد رابطه معنوی و افاضه باطنی بحال خود است و آنچه گفته که مرید باین طریق گرفتن بدعت است معلوم نیست که کدام طریق خواسته است در طریقه ما تعلیم و تعلم ذکر است و ذکر از مأمورات شرعیه است و ذکر خفیه از ذکر جهر افضل است و در حدیث است (الذکر الذی لا یسمعه الحفظه افضل من الذکر الذی یسمعه الحفظه سبعین ضعفاً) و معلوم است که آن ذکر باطن است من القلب و سائر اللطائف مروی است که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم پیش از بعثت بذکر قلبی اشتغال داشتند این در رنگ آنست که کسی گوید صحیح بخاری خواندن و هدایه درس گفتن بدعت است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و التحیات و البرکات العلی.

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

پیر محمد زمان در جواب احوال و اذواق او.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفى خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب
وسین او ادنی و علی آله و صحبه نجوم الهدی کتابتی که از راه کمال شوق و محبت

مسرت بر مسرت افزود و اظهار آلام فرقت نموده بودند دنیا محل فراق است حق سبب
دوستان را در دارالسلام جمع سازد و لقای که فراق در قفای آن نباشد روزی گز
(... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ٦١)

نوشته بودند روزی در مراقبه متوجه لطیفه قلبیه بودم چنان ظاهر گشت
اندرون دل صنوبری دلی است دیگر و اندرون آن دل دیگر چنانچه پنج شش دل
رنگ عکس آئینه که در آئینه دیگر مرئی می گردد نمودار شد و در قلب ششم وس
یافت که اگر زمین و آسمان و ما فیها را در وی اندازد اصلاً بآن مساسی نباشد و
خاص الخاص مشهود گشت و همچنین فنای هم که فوق آن متصور نبود نیز لاحق
بدانند که این دید بس عالی است اگر در حضور می بودید ظاهراً بعضی خصوصیات
بیان کرده می شد از مطالعه آن بسیار ذوقین گشت اللهم زد. و در تجلی خاص الخا
چه سخن است که این قلب بشرف (ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن) مشرف است و
موافق تجلی است هر چند تجلی خاص بود در فنا نیز خصوصیت باشد و آنچه از اح
والده خود نوشته بودند از رفع خطر دل و ظهور آن در دماغ واضح گردید در طائفه
این قسم احوال مغتنم است بکار خود مشغول باشند و طالب زیادتى بوند و السلام او
آخراً.

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

بسیادت و نقابت پناه میر عماد در جواب سوالی که از حقیقت موجودیت واجب تعالی
نسبت او بممکنات نموده بودند و مسأله وحدت وجود

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلیّ العلام و الصلوة والسلام علی رسول
حبیبه سید الانام و علی آله الکرام و صحبه العظام اما بعد سیادت و نقابت پناه میر عم
ازین درویش دلریش از حقیقت موجودیت واجب الوجود جل شانہ و نسبت

باممکنات استفسار نموده بودند درین باب آنچه معلوم بود در قید کتابت آورده شد نیک تأمل فرمایند موجود حقیقی از یکی بیش نیست تعالی و تقدس و ماسوی که مسمی بعالم است معدوم است موجود نما یعنی حقایق افراد عالم اعدام اند که بواسطه انعکاس کمالات وجوبی در مرایای آن چنان می نمایند که موجوداند (وَتَحْسِبُهُمْ اِنْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ... * الکهف : ۱۸) و مقرر است که وجود مبداء هر خیر و کمال است و عدم منشاء هر شر و نقص پس خیر و کمال همه بجناب قدس او تعالی عائد باشد شر و نقص بتمام راجع بممکن کریمه (مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ... * النساء : ۷۹) مؤید این معنی است بشنوند هر گاه حقیقت حقایق ممکنات عدمات باشند که بانعکاس کمالات وجود موجود نما شده اند پس وجود عالم در مرتبه باشد که شبیه بمرتبه وهم است و وجود آن در جنب وجود واجب تعالی داخل موهومات و متخیلات کریمه (... کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ... * القصص : ۸۸) دلیل برانست و آنچه گفتم شبیه بمرتبه وهم است زیرا که بارتفاع وهم مرتفع نمی شود و معامله ابدی و عذاب و ثواب سرمدی بآن مربوط پس نسبت عالم با واجب جل و علا نسبت موهوم با موجود باشد و معلوم است که موهوم را هیچ تدافعی نیست بموجود و هیچ حدی و نهایتی موجود را از موهوم ثابت نه چه موجود در مرتبه ایست که از موهوم نامی و نشانی دران مرتبه ثابت نیست. **بیت:**

خوشر آن باشد که سیر دلبران ★ گفته آید در حدیث دیگران

دائرة موهومه که از نقطه جواله [۱] ناشی گشته است هیچ حدی و نهایتی آن نقطه را از حدوث این دائرة پیدا نشده است نمیتوان گفت که نقطه درمین دائرة است یا در یسار آن یا فوق اوست یا تحت آن یا قدام است یا خلف و نمیتوان گفت که نقطه عین دائرة است یا داخل دران یا خارج ازان متصل یا منفصل چه این نسبت مسطوره نقطه را با اشیای است که در مرتبه نقطه کاین اند و دائرة را اصلا دران مرتبه کینونت نیست اگر کینونت است در وهم است و بس و نقطه موجود است پس حدوث دائرة موجب

(۱) نقطه ضیادار را در جای تاریک سرعت تمام گردانند به نهجیکه از گردانیدن آن یک دائرة ظاهر گردد این نقطه را نقطه جواله نامند.

ضائت و اشراق و سائر صفات هر چند در وهم بود از نقطه دارد.

بیت:

نیاوردم از خانه چیزی نخست

تو دادی همه چیز من چیز تست

بعد و مسافت میان اینها مفقود است و از هر چه گوئی نقطه از دایره نزدیک تر است.

بیت:

ای کمان و تیرها بر ساخته

صید نزدیک و تو دور انداخته

پس قرب و معیت و احاطه ثابت باشد لیکن از قبیل معیت و احاطه موجود با موهوم

و لا محذور فی هذه الاحاطة و المعية انما المحذور فی اثبات هذه النسبة للموجود بالموجود

و آنچه نوشته اند که بعضی برانند همه جا اوست باعتبار (... **أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ * فصلت:**

۵۴) بخدوما اگر ازین احاطه احاطه جسم بجسم فهمیده اند چنانچه لفظ همه جا اوست

مشعر بآنست بس غلط است که مثبت مکانست و اگر احاطه بمعنی که بالا مذکور شد

مراد می‌دارند و از همه جا اوست همه جا ظهورات او است می‌خواهند مسلم است و آنچه

از بعضی نقل کرده اند که او تعالی و تقدس از عالم سواست و عالم از وی خالی است نیز

محل خدشه است زیرا که برین تقدیر لازم می‌آید که حق تعالی خارج از عالم باشد و

حالانکه مقرر است که او عز برهانه نه داخل عالم است و نه خارج از و نه متصل است و

نه منفصل و آنچه بر احاطه علمی ایراد کرده اند که در کریمه (**فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ***

الواقعة: ۸۳) الآیه نام علم نیست محل سخن است چه در کریمه هر چند تصریح بعلم

نیست لیکن بر علم میتوان فرود آورده (**وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * ق: ۱۶**)

(**عِلْمًا**) می‌توان مراد داشت.

و آنچه نوشته اند که علم الهی را به بصارت مخلوق کاری نیست پس (... **وَلَكِنْ**

لَا تُبْصِرُونَ *) چه طور راست آید گوئیم بر تقدیر احاطه علمی (... **وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ * الواقعة**

: ۸۵) درست است چه علم الهی تعالی مبصر مخلوق نیست چه سلب شی از شی تقاضای

امکان ثبوت نمیکنند. نوشته بودند جمعی برین اعتقاد اند که ذات او تعالی و تقدس

دریائی است و عالم حباب آن دریا الخ. متبادر این عبارت اتحاد حقیقت واجب است
تعالی با حقیقت ممکن چه حقیقت حباب آبست و حقیقت دریا نیز آب و هر دو در یک
مرتبه کاین اند چه وجود حباب در مرتبه وجود دریا است و همچنین آنچه بالا مذکور
شد که بعضی برانند که همه جا اوست ناظر بوحدهت و مشعر با اتحاد. مخدوما جمعی که
بوحدهت وجود قائل اند حق را جل و علا مطلق می گویند و خلق را تقیدات آن مطلق و
شک نیست که میان مقید و مطلق نسبت اتحاد کائن است بصحة الحمل بینهما لکن
درین جا اشکال وارد است چه اگر مطلق را منحصر در مراتب مقیدات می دانند و
وجود جدا آنرا اثبات نمیکنند چنانچه اکثر ملاحظه بر آنند پس لازم می آید که حق
سبحانه و تعالی در وجود و سایر صفات کمال محتاج بممکن باشد کالکلی الطبیعی
المنحصر فی افراد محتاج فی وجوده الی الافراد بل هذا فی الحقیقة نفی للواجب تعالی و هل
هذا الا کفر صریح و اگر مرتبه اطلاق و رای مراتب تقیدات اثبات می کنند و مطلق را
وجود متأصل می گویند پس نسبت اثینیت میان اینها ثابت میشود و وحدت وجود
باطل می گردد. لان الاثنان متغایران تفصی ازین اشکال نیست مگر باختیار شق ثانی
از اشکال و حکم بوحدهت وجود برین تقدیر باعتبار تنوع ظهورات وجود است چنانچه
شخصی صورت منعکسه زید را در آئینه بیند و گوید که من زید را در مرآت دیدم
بالجمله مظهر شی را باوجود تغایر بعلاقه آئینه داری عین شی می توان گفت پس معنی
همه اوست همه ظهورات اوست باشد و چون مظاهر شی من وجه عین شی است و من وجه
غیر شی در نظر محب در غلبات محبت وجه عینیت می نماید و وجه غیریت مستور میگردد
لاجرم حکم بعینیت می نماید و نیز بر مسئله وحدت وجود لازم می آید که چون حقیقت
ممکن حق بود تعالی و وجود صرف باشد پس منشاء شر و نقص که دامنگیر امکان است
چه بود که طغیان و سرکشی که در نهاد اماره کاین است از کجا آمد چه وجود خیر
محض است و کمال صرف مبدأ شر و نقص چگونه بود، اگر گویند در هیچ چیز شرارت
و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اعتباری است کفر و معاصی نسبت بایمان و
طاعات بدند چنانچه گفته اند. بیت:

به کفر و باسلام یکسان نگر ★ که هر یک ز دیوان او دفتر است

و فی انفسها از صفات کمال اند چنانچه گفته.

بیت:

بس بدی مطلق نباشد در جهان

بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

گوییم که این قول بظاهر مخالف نصوص است حق تعالی کفر و معصیت را سیئه فرموده و لفظ ساء و بِئْسَ بران اطلاق کرده و متبادر از سوء ذاتی است نه نسبتی و اعتباری و ایضاً اگر در کفر حسن ذاتی بود مرتکب آن مستحق باشد عذاب چرا باشد و عدم مغفرت و یأس از رحمت که در نصوص آمده است چگونه در حق او بود و عداوت ذاتی حق تعالی را بکفر و اهل کفر بچه وجه باشد حسن ذاتی او در آخر چرا کار نکند و برحمت و مغفرت نه آرد و عداوت ذاتی را مانع نه آید کسی که اندکی مذاق قرآن چشیده است و مناسبتی با سلوب او بهم رسانیده هرگز حکم بحسن کفر ولو بوجه ننماید و بقبح و شرارت ذاتی حکم کند چه طرد و لعن و سخط و غضب و یأس از رحمت دلیل قبح است و بحسن جمع نشود ارباب سکر اگر باین چنین شطح تکلم نمایند ظاهراً معذور بوند لیکن مقلد را محل مواخذه است.

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و دهم (۱۱۰)

بصلاح آثار عبد الحکیم در مواعظ و نصائح و سیر صالحین.

ای برادر از صحبت ناجنس و مخالف طریق احتراز نمائی و از مجالس مبتدع بگریزی یحیی معاذ رازی^[۱] قدس سره گوید اجتنب من صحبة ثلاثة اصناف العلماء الغافلین و القراء المداهین و المتصوفة الجاهلین و کسی که خود را بمسند شیخی گرفته است و عمل او نه بر وفق سنت رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بحلیه شریعت غرا متحلی نیست زینهار ألف زینهار ازو دور باش بلکه دران شهری که اوست مباش مبادا بمرور ایام دل را میلانی باو پیدا آید و خلل در کارخانه اعظم اندازد که او اقتدای

(۱) یحیی بن معاذ رازی توفی سنة ۲۵۸ هـ. [۸۷۲ م.] فی نیشاپور

را نشاید او دزدیست پنهان و دامی ست از برای شیطان هر چند از وی انواع خوارق عادات بینی و از دنیا بظاهر بی تعلقش یابی فرّ من صحبتہ اکثر ما تفر من الاسد سید الطائفة جنید بغدادی^[۱] قدس سره می فرماید الطرق کلها مسدودة الآ علی من اقتفى اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم. نیز فرموده من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی به فی هذا الشان لان علمنا مقید بالکتاب و السنة وهم او گفته ان طرق السادات المقربین الصادقین السابقین مقیده بالکتاب و السنة علی الحقیقة و العلماء العاملون بالشریعة و الطریقة وهم وراث النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام المتبعون له فی اقواله و اخلاقه و افعاله افاض الله سبحانه علینا من برکاتهم. مکرر می نویسد که مهاون آداب نبوی و تارک سنن مصطفوی را علی مصدرها الصلوة و السلام زینهار عارف خیال نکند و فریفته تبتل و انقطاع و خوارق عادات او نشود و شیفته زهد و توکل و معارف توحیدی او نگردد که فرق مبطله مثل یهود و نصاری و جوگیه و براهمه درین امور با فرق محقه شرکت دارند. ابو عمر بن نجید السلمی رضی الله تعالی عنه گفته است کل حال لا یكون عن نتیجة علم و ان جل فان ضرره علی صاحبه اکثر من نفعه سئل عنه ما التصوف قال الصبر تحت الامر و النهی. مدار کار بر اتباع شریعت است و معامله نجات مربوط باقتفاء اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فارق عدل در میان محق و مبطل همین اتباع پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم زهد و توکل و تبتل بی تبعیت او علیه الصلوة و السلام نا مقبول است و اذکار و افکار و اشواق و اذواق بی توسل او علیه الصلوة و السلام غیر مأمول مدار خوارق عادات برجوع و ریاضت است بمعرفت کاری ندارد عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه^[۲] فرموده است من تهاون بالآداب عوقب بحرمان السنن و من تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض و من تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة و لهذا قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم (المعاصی تزيد الکفر) سلطان وقت شیخ ابو سعید ابوالخیر را^[۳] گفتند فلان کس بر روی آب می رود گفت سهل است خسی نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد. گفت فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری می رود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق تا مغرب می رود این چنین چیزها را پس قیمت نیست مرد آن بود

(۱) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد (۲) عبد الله بن مبارک توفی سنة ۱۸۱ هـ. [۷۹۷ م.]

(۳) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ۴۴۰ هـ. [۱۰۴۸ م.]

که در میان خلق نشینند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درامیزد و یک لحظه از
 خدای خود عز و جل غافل نباشد از قدوه اهل الله ابو علی رود باری پرسیدند از کسی که
 ملاهی می شنود و می گوید که این مرا حلال است چه من بدرجه رسیده ام که
 اختلاف احوال در من تأثیر نمی کند در جواب گفت آری بتحقیق رسیده است و لیکن
 بجهنم رسیده است. ابوسلیمان دارانی قدس سره گوید ^[۲] ربما وقعت فی قلبی نکته من نکته
 القوم ایاماً فلا اقبل منه الا بشاهدين عدلين الكتاب و السنة. در حدیث آمده است
 (اصحاب البدعة کلاب اهل النار) و نیز آمده است (من عمل ببدعة خلاه الشيطان فی
 العبادة والقی علیه الخشوع والبكاء.) و نیز در حدیث آمده است (ان الله تعالى لا یقبل
 لصاحب بدعة صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا حجا ولا عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا
 حتی ینخرج من الاسلام كما ینخرج الشعرة من العجین) قال الشيخ علی بن ابی بکر قدس
 سره فی معارج الهدایة اعلم حقا و تحقق صدقا ان حسن کل انسان و کماله و زینته و جماله
 فی کمال الاتباع المصطفویة فی جمیع الامور ظاهراً و باطناً اصولاً و فروعاً عقلاً و فعلاً
 عادةً و عبادةً خلقاً و تخلقاً اذ السعادات کلها منوطة باتباع السنة بامثال الأوامر علی
 مشاهدة الاخلاص و تعظیم المنهی علی مشاهدة الخوف بل باقتفاء آثاره صلی الله تعالی
 علیه و علی آله وسلم فی جمیع موارد و مصادره و حرکاته و سکناته حتی یلجم النفس
 بلجام الشریعة و یتجلی فی القلب حقایق الحقیقة ولا یحصل هذا الا بتصیقل القلب علی
 قانون السنة من الخصال المذمومة و تنویره بالذکر و التلاوة و المعرفة و الاخلاق المحموده
 و تعدیله بان تجری جمیع حرکات الجوارح علی نهج العدل حتی یحدث فیها هیئة مستویة بها
 یتعد لقبول الحقایق و یصلح لنفخ روح الله المخصوصة لسلوک احسن الطريق هذا ما قال
 و اگر گناهی بوقوع آید زود تدارک آن بتوبه و استغفار نمائی گناه پوشیده را توبه پوشیده و
 گناه آشکارا را توبه آشکارا و توبه را بوقت دیگر مینداز و منقول است که کراماً کاتبین
 تا سه ساعت درنوشتن گناه توقف می کنند اگر صاحب گناه در میان توبه کرد آن
 گناه را نمی نویسند و الا در دیوان ثبت می نمایند. جعفر بن سنان قدس سره گوید
 غفالتك عن توبة ذنب ارتكبه شر من ارتكابه و اگر باین زودی توبه میسر نشود هرگاه
 توبه نماید پیش از آنکه معامله بفرغره رسد مقبول است در حدیث آمده است که (ان الله

(۱) ابو علی احمد رودباری توفی سنة ۳۲۱ هـ. [۹۳۳ م.] فی مصر

(۲) ابوسلیمان عبدالرحمن دارانی توفی سنة ۲۰۵ هـ. [۸۲۰ م.] فی الشام

يبسط يده بالليل ليتوب مسئ النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب مسئ الليل. (بايد كه ورع
 و تقوى را شعار خود كند در منهيّات قدم نهد كه درين راه انتها از نواهي بيش از اتيان و
 امثال او امر ترقى بخش و سودمند است عزيزى گويد اعمال الخير يعملها البرّ و الفاجر
 ولا يجتنب عن المعاصى الاّ صديق. معروف كرخى قدس سره^[۱] گفته غضوا ابصاركم ولو
 عن شاة انشى. در حديث آمده است. (جلساء الله تعالى غداً اهل الورع و الزهد فى الدنيا.)
 وهم در حديث آمده است (الصلوة خلف رجلٍ ورع مقبولة و الهدية الى رجلٍ ورع مقبولة و
 الجلوس مع رجلٍ ورع من العبادة و المذاكرة معه صدقة.) وهم در حديث آمده است
 (ركعتان من رجلٍ ورع افضل من الف ركعة من مخلط.) و در هر امر كه دل تو نايستد آنرا
 بگذار و مرتكب آن مشو و برفتوى نفس مرو و در امور متردده دل را مفتى ساز. و در
 حديث آمده است (البرّ ما لم تسكن اليه النفس و اطمأن اليه القلب و الاثم ما سكنت اليه
 النفس و لم يطمئن اليه القلب و ان افتاك المفتون.) و در حديث آمده است (الحلال بين و
 الحرام بين فدع ما يربيك الى ما لا يربيك) ازين حديث نيز مفهوم مى شود جاى كه شك
 آمده و دل ايستاده آنرا بايد گذاشت و اگر شك نيايد ارتكاب معفو است. در حديث
 آمده است (الحلال ما احل الله فى كتابه و الحرام ما حرم الله فى كتابه و ما سكت فهو مما
 عفى عنه) فارق ديگر براى كسى كه بامور مشتبه مبتلا گردد آنست دست خود را
 برسینه يا بر دل خود بگذارد و اگر ساكن يابد دران اقدام نمايد و اگر مضطرب يابد
 خودرا ازان يكسو كشد. در حديث نبوى آمده است على مصدرها الصلوة و السلام (يفتيك
 نفسك ضع يدك على صدرك فانه يسكن للحلال و يضطرب للحرام دع ما يربيك الى ما لا
 يربيك و ان افتاك المفتون ان المؤمن يذر الصغير مخافة ان يقع فى الكبير) و در روايت ديگر
 آمده است (ضع يدك على فؤادك فان القلب يسكن للحلال) الخ جميع طاعات و عبادات
 خودرا متهم دارد و خود را از ادای حق آن مقصر داند ابو محمد بن منازل قدس سره
 گويد: ذكر الله تعالى انواع العبادات فقال (الصّابرينَ وَ الصّادِقينَ وَ القانتينَ وَ المنفقينَ وَ
 المُستغفرينَ بِالسّحارِ آل عمران: ۱۷) ختم المقامات كلها بمقام الاستغفار ليرى العبد
 تقصيره فى جميع افعاله و احواله فليستغفر منها. جعفر بن سنان قدس سره گويد تكبر
 المطيعين على العصاة بطاعتهم اشر من معاصيهم و اضر عليهم مرتعش^[۲] را قدس سره در

(۱) معروف كرخى توفى سنة ۲۰۰ هـ. [۸۱۵ م.] فى بغداد

(۲) عبد الله بن محمد مرتعش توفى سنة ۳۲۸ هـ. [۹۴۰ م.] فى بغداد

عشره او آخر بیرون مسجد جامع دیدند فقیل له ما الذی اخرجک من المسجد فقال مشاهدۃ
 القراء و تعظیم طاعتهم عندهم و اگر از برای قوت خود و عیال خود کسی اختیار کند
 مثل تجارت و مانند آن مانعی نیست بلکه مستحسن است که سلف اختیار آن نموده اند و
 در احادیث فضائل کسب بسیار است و اگر بر قدم توکل بنشینند هم زیبا است لیکن
 بشرطیکه از کسی طمعی نداشته باشد از محمد بن سالم شخصی پرسید انحن مستعبدون
 بالکسب ام بالتوکل فقال التوکل حال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
 و الکسب سنۃ رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و انما استن الکسب لمن
 ضعف عن حال التوکل و سقط عن درجۃ الکمال التي هی حاله علیه الصلوة و السلام
 فمن اطاق التوکل فالکسب غیر مباح له الا کسب معاونة لا کسب اعتماد و من ضعف
 عن حال التوکل الشی هی حال الرسول صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ابیح له طلب
 المعاش و الکسب لثلا یسقط عن درجۃ سنته حیث سقط عن درجۃ حاله علیه و علی آله
 الصلوة و السلام. ابو محمد بن منازل قدس سره گوید التفویض مع الکسب خیر من خلوه
 عنه. و در خوردن طعام رعایت اعتدال نماید نه آنقدر خورد که کسل در طاعات پیدا آرد و
 بی مزه سازد و نه آنقدر قلت نماید که از اذکار و طاعات باز ماند حضرت خواجه نقشبند
 قدس سره فرمودند لقمه را چرب بخور و کار را خوب بکن بالجمله مدار بر طاعات است
 هر قدر که حمد آنست مبارک است و آنچه محل این کار خانه است ممنوع است و در جمیع
 افعال و حرکات قصد کند نیت را مرعی دارد بهیچ عمل قانیت صالحه دست ندهد
 مهما ممکن اقدام ننماید و بعزلت و خاموشی راغب بود و در حدیث آمده است (الحکمة
 عشرة اجزاء تسعة منها فی العزلة و واحد منها فی الصمت) و اختلاط با مردم بقدر ضرورت
 بکند و سائر اوقات را مراقبه و اذکار بسربرد وقت کار است هنگام صحبت داشتن در
 پیش است مگر صحبت که برای افاده و استفاده بود که محمود بلکه لابد است و همچنین
 صحبت داشتن با اهل طریق بشرط فانی بودن در یکدیگر و سخن لایعنی در میان نیاوردن
 نیز مستحسن بلکه در بعضی اوقات از عزلت راجح است و بمخالف طریق صحبت نباید
 داشت و بهر نیک و بد کشاده پیشانی باید پیش آمد باطن خواه منبسط بود خواه منقبض و
 هر که بعد از پیش آید عذر او را قبول نماید و خلق نیکو داشته باشد و اعتراض بر کسی

کمتر کند و سخن نرم و ملائم گوید و هیچ کس را بعنف پیش نیاید مگر از برای خدای عز و جل شیخ عبد الله بلیانی قدس سره گفته است که درویشی نه نماز و روزه است و نه احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی، از محمد بن سالم پرسیدند بماذا يعرف الاولیاء فی الخلق قال بلطف لسانهم و حسن اخلاقهم و بشاشة وجوههم و سخاوة انفسهم و قلة اعتراضهم و قبول عذر من اعتذر اليهم و تمام الشفقة علی جمیع الخلق برهم و فاجرهم ابو عبد الله احمد مقرئ قدس^[۱] سره گوید الفتوة حسن الخلق مع من تبغضه و بذل المال لمن تکرهه و حسن الصحبة مع من يتنفر قلبك عنه و در سخن گفتن رعایت قله باید کرد و خواب بسیار و خنده بسیار نباید نمود که دل را می میراند و جمیع امور خود را بحق تعالی بسپارد و خود در خدمت چست باشد تا از تدبیر امور فارغ باشی و لنعم ما قال سید الطائفة مخ کل حاجة من الدنيا ترکها و چون دل تو یک جانب شد جمیع امور ترا او کفایت خواهد کرد در خبر است (من جعل همومه هماً واحداً كفاه الله همومه من الدنيا و الآخرة.) و نیز بندهای خود را بر تو مهربان سازد که بامور تو قیام نمایند. یحیی بن معاذ رازی قدس^[۲] سره گوید علی قدر حبك لله یحبك الخلق و علی قدر خوفك من الله یهابك الخلق و علی قدر شغلك بالله عز و جل یشغل بامرك الخلق وهم وی گفته رضی الله تعالی عنه من سربخدمة الله سر الاشياء بخدمته و من قره عينه بالله قره عیون کل شیء بالنظر الیه بالجمله اورا باش و الا مباح و بتدبیر نفس خود مشغول مشو و بر هیچ کس اعتماد جز بر فضل پروردگار منمای ابو محمد راشی رحمه الله گفته است اعظم حجاب بینك و بین الحق اشتغالك بتدبیر نفسك و اعتمادك علی عاجز مثلك فی اسبابك لا یكون الصوفی صوفیا حتی لا تقله ارض و لا یظله سماء و لا یكون له قبول عند الخلق و یكون مرجعه فی كل الاحوال الی الخالق تبارك. باعیال و فرزندان سلوک نیک باید کرد و اختلاط بقدر ضرورت باید نمود که حق آنها ادا یابد و موانست تام بآنها نباید پیدا کرد تا سبب اعراض از جناب مقدس نشود و احوال باطن را بنا اهل نباید و نمود و با اهل غنا صحبت مهما امکن نباید داشت و در جمیع احوال سنت را باید گزید و از بدعت مهما امکن مجتنب باید بود و از جا نباید رفت و هنگام قبض امیدوار باید بود دل تنك و مأیوس

(۱) ابو عبد الله احمد المقرئ المالکی توفی سنة ۱۰۴۱ هـ. [۱۶۳۲ م.] فی مصر

(۲) یحیی بن معاذ رازی توفی سنة ۲۵۸ هـ. [۸۷۲ م.] فی نیشابور

نباید شد (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * الانشراح: ۶-۵) و در شدة و رخا قصد کند که یکسان باشد و در وجود و عدم بريك نمط بود بلکه در عدم مستريح باشد و در وجود مضطرب از ابو سعید اعرابی قدس سره از اخلاق فقرا پرسیدند گفت اخلاق فقرا سکون است نزد فقر و اضطراب نزد وجود و انس است بهموم و وحشت نزد فرجها و در حوادث متذبذب نشود و بر عیوب مردم نظر نکند و عیوب خود را همواره در نظر دارد و خود را بر هیچ مسلمانی فضل ندهد و همه را از خود افضل انگارد.

سری سقطی قدس سره گفته مَالِي عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ قِيلَ وَلَا عَلَى الْمُخَنَّثِينَ فَقَالَ وَلَا عَلَى الْمُخَنَّثِينَ وَبِهِر كَدَامٍ أَسْرًا مَسْلَمَانًا چنان اعتقاد داشته باشد که کشایش کار من از برکت نفس و دعای او تواند که شود و اسیر اهل حقوق بود و در حدیث است (ان المومن لیدی الحق اسیر) الحدیث، وهم در حدیث آمده است (من لم یأنف من ثلاث فهو مؤمن حقاً خدمة العیال والجلوس مع الفقراء والاكل مع الخادم هذه الافعال من علامات المؤمنین الذین وصفهم الله فی کتابه اولئك هم المؤمنون حقاً) و سیر سلف را در همه وقت ملحوظ داشته باشد و بصحبت اهل غربت و فقر و مسکنت راغب بود و غیبت هیچکس نه کند بلکه غیبت کننده را مهما ممکن مانع آید و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود گیرد و بر انفاق مال حریص بود و از اتیان حسنات خوش وقت بود و از ارتکاب سیئات دور باشد از محمد بن علیان قدس سره پرسیدند که علامات رضای خدای تعالی از بنده چیست گفت نشاطه فی الطاعات و ثقاقه عن المعاصی. در حدیث آمده است (من سائته سیئة و سرتة حسنة فهو مؤمن) و از فقر ترسیده تنگ دستی ننماید (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ * البقرة: ۲۶۸) و از قلت معیشت در بار نبود که هنگام عیش در پیش است اللهم ان العیش عیش الاخرة تنگی اینجا منتج سعة آنجا است - پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فرموده (من قل رزقه و کثرت عیاله و حسنت صلوته و لم یغتب المسلمین جاء یوم القیمة وهو معی کهاتین.) و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام (طوبی لمن مات حاجاً و اصبح غازیاً و رجل مستور و ذو عیال متعفف قانع بالیسیر من الدنیا یدخل علیهم ضاحکاً و ینخرج منهم ضاحکاً فوالذی نفسی بیده انهم هم الحاجون الغازون فی سبیل الله عزوجل) و در خدمت فقرا و اخوان دینی

خود را نباید معاف داشت جعفر خلدی^[۱] رحمه الله گفته است سعی الاحرار لاخوانهم لا لانفسهم ابو عبد الله خفیف رضی^[۲] الله تعالی عنه گوید یاری از یاران مهمان من شد اتفاقاً اورا علت شکم در گرفت و من خدمت اورا بخود گرفتم و خدمت اورا می کردم و تمام شب طشت از پیش او بر می داشتم يك بار مرا پینگی بر بود او مرا گفت نمت لعنك الله یعنی بخواب رفتی لعنت کناد ترا خدای تعالی از من پرسیدند که نفس خود را چگونه یافتی هنگامی که او ترا لعنك الله گفت . گفتم چنان یافتم که او مرا رحمك الله گفته و بحالی که نرسیده بی تقریب دران تکلم مکن ابو عمر زجاجی رضی الله تعالی عنه گوید من تکلم فی حال لم یصل الیه کان کلامه فتنه لمن یسمعه و دعوی یتولد فی قلبه و حرم من البلوغ الی ذلك الحال و الوصول الیه و خدمت صوفیه را بآداب کن تا از برکات شان بهره ور گردی (الطریقه کلها ادب) هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شینده باشند بخاطر هست که بعضی آداب این طائفه علیه در کاغذ علیحده ثبت نماید. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ الاقدس درین باب رساله نوشته اند و بعضی از آداب ضروریه پیرا درانجا اندراج فرموده اگر بهم برسد آنرا مطالعه نمایند بالجمله خاک و بی وجود شده بخدمت اینها بالکلیه اقدام نماید والا هوس مصاحبه این بزرگواران نکند که درین صورت احتمال ضرر غالب است و نفع موقوف. ابو بکر بن سعدان رضی الله تعالی عنه گفته است من صحب الصوفیه فلیصحبهم بلا نفس ولا قلب ولا ملک فمتی نظر الی شیء من اشیائه قطعه ذلك عن بلوغ مقصده یعنی هر که مصاحبه صوفیه را گزیند پس صحبت باینها دارد بی نفس و بی دل و بی ملک و هرگاه بچیزی از اشیاء خود نظر کند اورا از رسیدن بمطلوب باز دارد و در طلب حق جل و علا خود را آرام مده و مضطرب باش. ابو بکر طمستانی رضی الله تعالی عنه گوید تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب آرام نیست و بماسوی او انس و الفت نه و همواره از سر او این ندا سر می زند. **بیت:**

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا می طلبد دیده ترا می خواهد

مرید را بدین صفت باید شد که درین آیه کریمه است (... حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا

(۱) جعفر خلدی من اصحاب جنید بغدادی توفی سنة ۳۴۴ هـ. [۹۵۵ م.]

(۲) محمد ابو عبد الله بن خفیف توفی سنة ۳۷۱ هـ. [۹۸۱ م.]

(۳) ابو بکر احمد بن سعدان من اصحاب جنید بغدادی

رَحِبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ... * التوبة: (۱۱۸) چون
تعطش او بدین مرتبه برسد و تمام روی زمین با فراخی بروی تنگ و تاریک شود یحتمل که
بحر رحمت در جوش آمد و آن شیفتهٔ خوان و مان داده را از وی بستاند و بر درِ خلوتخانه
وحدتش جا بدهد. **بیت:**

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ★ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

التماس این مسکین از امثال شما دوستان آنست که این مهجور عاصی را از دعاهاى
مرجوة خویش فراموش نکنند و از کرم عمیم او تعالی در خواهند که این گنهگار
تباه کار روز قیامت در قطار عاصیانِ مرحوم داخل باشد. **شعر:**

کجا ما و کجا زنجیر زلفش ★ عجب دیوانگی اندر سرافتاد

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العلمين.

مکتوب صد و یازدهم (۱۱۱)

به محمد حسین کابلی در ترغیب در درد.

نحمده و نصلى على رسوله الكريم الله تعالى بر جاده شريعت عليه و سنت سنیه
مستقیم داشته بترقیات معنویه مکرم دارد. مخدوما نعمت خوشگوار درین نشاء بی مدار
تعطش و انتظار است و التهاب از شوق احدیت و درد و حزن و اضطراب است در هوای
هویت عزیزى گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند این
شوق و اندوه سرمایه سعادت است و این اضطراب و التهاب سر چشمه یافت.

مصرع: با درد بساز چون دواى تو منم

انسان را از موجودات مزیت از راه عشق و درد است

مصرع: درد را جز آدمی در خور نیست

آدمی هر چند مورد درد و محبت بیشتر باشد در معیت و قرب کامل تر بود (المرء مع من احب) معیت هیچ دقیقه را فرو نمی گذارد که نصیب محب صادق نگردد و المنة لخالق الوری و السلام علی تابع الهدی.

مکتوب صد و دوازدهم (۱۱۲)

بمحمد میرک گرز بردار در تحریص بر تعمیر اوقات و ترغیب بر ورع و تقوی.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً. مخدوما این حیات چند روزه بسی مغتنم است باید که در اهم امور صرف یابد و اهمیت نسبت باشخاص متفاوت است مبتدی را امری مناسب است و متوسط را امری و منتهی را امری دیگر اگر یکی ازین امور ثلثه در غیر موسم آن بجا آورده شود داخل تعطیل و بیکاری است و داخل اعمال ابرار نه اعمال مقربین بمقتضای وقت و حال مشغول باشند و ابواب ترقیات را مفتوح دارند و توشه آخرت را بارضای مولای حقیقی جل شانہ آماده سازند (...وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ... * الحشر: ۱۸) و بهترین توشها ورع و تقوی است اتیان اعمال خیر آسان تر است بر نفس از اجتناب معاصی و هر عمل که اشق است بر نفس اجر آن باضعاف زیاده است لا تعدل بالرعة شیئاً کائناً ما کان عزیزی گفته است اعمال الخیر یفعلها البرّ و الفاجر ولا یجتنب عن المعاصی الا صدیق. در حدیث آمده است (جلساء الله غدا اهل الورع و الزهد فی الدنيا) ابن لال عن سلمان. وهم در حدیث است (رکعتان من رجل ورع خیر من الف رکعة من مخلط) فر عن انس و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام (الصلوة خلف رجل ورع مقبولة و الهدية الى رجل ورع مقبولة و الجلوس مع رجل ورع من العبادة و المذاكرة معه صدقة) فر عن البراء. وهم در حدیث است (ان المؤمن لیذر الصغير مخافة ان يقع فی الكبير) الحکیم عن عثمان بن عطاء من ابیه مرسل. مأمول از دوستان دعاء سلامتی خاتمه است و السلام.



ماه حیو در بیان طریق.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. اما بعد همشیره عقیقه ازین دور
از کار التماس نمود که طریقه ذکر و شغل باطنی این طریقه علیه را در حیز تحریر آرد
احابه للمستول نوشته می آید استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقه ما اقسام است
قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این ذکر آنست که طالب را باید که زبان
خود را بکام بچسپاند و بجمیع همت متوجه قلب صنوبری که در پهلوی چپ وضع است
گردد و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است و آنرا حقیقت
جامعه نیز گویند و لفظ مبارک الله را در دل بطریق خطر بگذاراند و بزبان دل این لفظ
خطر بگویند بی آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچگونه
زبان را دخل ندهد نفس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات بیچون
خواهد و هیچ صفت بان ملاحظه ننماید تا از ذروه ذات بحضیض صفات فرود نیاید و
از تنزیه به تشبیه نگراید. باید دانست که همچنان که قلب تعلق بجانب دست چپ
دارد، چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد آن نیز محل ذکر است و میانه
سینه که مقام سر و خفی و اخفی است نیز محل ذکر است و چون ذکر غالب می آید تمام
بدن را در میگیرد و هر جزء بدن در رنگ دل ذاکر میشود و آن را سلطان الذکر
میگویند طالب را باید که چندان مداومت بذکر نماید که ذکر حضور ملکه دل شود
و صفت لازمه آن گردد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره چنانچه اگر
بتکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود.

قسم دوم ذکر نفی و اثبات است یعنی ذکر لا اله الا الله و طریقش آنست که
زبان بکام بچسپاند و نفس زیر ناف حبس کند و کلمه لا را از ناف بکشد و بفرق سر
رساند و اله را از فرق سر بکشف راست آرد و الا الله را از کتف راست بر دل صنوبری که
در پهلوی چپ واقع است بیارد نقش این مجموعه بصورت لای معکوس میشود و این

کلمات را از محلی بمحلی دیگر بردن باید که بخیال باشد و اعضا و نفس را حرکت ندهد و نفس زیر ناف بند باشد و حبس نفس تائیری کند این کلمه را بگوید لیکن در هر نفس طاق گوید جفت نگوید لهذا این ذکر را وقوف عددی گویند و چون نفس تنگی کند بگذارد بعد ازان باز حبس کند و برسنن سابق ذکر مذکور گوید ثم کذا ثم کذا ثم کذا. و معنی ازین کلمه را چنان تصور کند که نیست هیچ مقصودی جز ذات پاک. این ذکر را اول حضرت خواجه خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی که سرسلسله حضرات خواجهگان است قدس اسرارهم تعلیم کرده اند حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بحضرت خواجه فرمودند که در آب غوطه بزنید در آب این ذکر تعلیم کردند ما نا که غوطه در آب زدن برای آن باشد که نفس برقرار ماند و جنبش نکند.

قسم سوم وقوف قلبی است و آن عبارت ازان است که سالک متوجه واقف دل باشد و نظری بآن داشته باشد بی آنکه ذکر کند تا راه خطور ماسوی بر دل بسته گردد و تفرقه بآن راه نیابد بعد ازان توجه دل را بمطلب حقیقی پیدا آید چه بیکاری در حق دل مفقود است چون راه ماسوی از وی بند شود چاره ندارد غیر از توجهی بآن جناب مقدس بزرگان گفته اند دل از دشمن بازدار دوست را طلبیدن حاجت نیست.

قسم چهارم مراقبه است و مراقبه مشتق است از ترقب و آن انتظار است پس مراقبه جمع حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب و مراقبه را معنی دیگر هست و آن آگاهی و علم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر ظاهر و باطن یعنی سالک تصور کند که حق تعالی همواره بر ظاهر و باطن او مطلع است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند که از مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می تواند رسید و اشراف بر خواطر و تنویر باطن و جمعیت از خواطر و دوام قبول دها از مراقبه حاصل است.

قسم پنجم رابطه است و آن تصور پیر است در دل گفته اند.

مصرع: سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورت پیر سودمندتر است مرید را از ذکر گفتن زیرا که پیر واسطه وصول است بجناب حق سبحانه مرید را پس هر چند مرید وجوه مناسبت به پیر بیشتر داشته

باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید و رود بر بمطلب واصل گردد مرید باید که او را
در پیر فانی گردد بعد از آن به فنای فی الله برسد. **بیت:**

زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیر تست اول

و طریقه رابطه مُحَصِّلِ فنا است در پیر و نیز محبت به پیر و رعایت آداب او و متابعت او در
عادات و عبادات مقوی این معنی و محصل مناسبت و فنا است در پیر و سوی ازین
دیگر کمالات هم بسیار است از آنها چه بیان نماید. **مصرع:**

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

والسلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب صد و چهاردهم (۱۱۴)

بفضائل مآب مولانا بدرالدین در بیان طریقه.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى. اعلم ان
الشغل الباطنى فى طريقتنا هذه على اقسام: **الاول** ذكر اسم الذات و طریقه ان يلصق
الطالب لسانه بالحنك الاعلى و يتوجه بجميع الهمة الى القلب الصنوبرى الذى فى الجنب
الايسر و هو مكان القلب الحقيقى الذى من عالم الامر يقال له الحقيقة الجامعة و يخطر فى
البال اللفظ المبارك الله و يتكلم بلسان القلب بهذا اللفظ الخطير من غير ان يتصور صورة
القلب و من غير ان يحبس النفس اذ ليس له فى الذكر مدخل بل يخلى النفس حتى يجرى
بحاها و يريد باللفظ المبارك الله الذات البحت يعنى لا يلاحظ بذلك اللفظ المبارك مع
الذات صفة من الصفات حتى لا يتنزل من ذروة الذات الى حضيض الصفات ولا يميل
من التنزيه الى التشبيه اعلم ان القلب كما له تعلق بالجانب الايسر على ما مر فالروح له
تعلق بالجانب الايمن وهو ايضا محل الذكر و وسط الصدر الذى مقام السر و الخفى و
الاخفى وهو ايضا محل الذكر و الذكر ينتقل من محل الى محل من هذا الامكنة الاربعة و اذا
غلب الذكر على الذاكر يحيط تمام بدنه حتى يصير كل جزء من اجزاء البدن و كل شعرة
من شعراته ذاكرةً مثل القلب و تسمى هذه الحالة سلطان الذكر ثم الواجب على الطالب

ان يداوم على الذكر حتى يصير الذكر والحضور ملكة بقلبه و صفة لازمة له كالسمع
صفة السامعة و البصر صفة الباصرة حتى لا يزول الذكر والحضور من قلبه ولو يتكلف في
زواله. والثانى ذكر النفس والاثبات يعنى ذكر كلمة لا اله الا الله و طريقه ان يلصق
لسانه بالحنك الاعلى كما مر و يجبس النفس تحت السرة يمد كلمة لا من السرة الى الدماغ
و كلمة اله منه الى الكتف الايمن و يضرب كلمة إلا الله منه على القلب الصنوبرى فيصير
نقش المجموع على صورة لاء المعكوس و يجرى الكلمات المذكورة من محل الى محل بمجرد
الخيال حتى لا يكون لحركة الاعضاء و النفس فيها مجال و يكون النفس محبوساً لا بد من
ان يكون عدد الذكر وترّاً فى كل نفس و لهذا سمي هذا الذكر وقوفاً عددياً ثم اذا
ضماقت النفس يترك الحبس ثم يجبس و يذكر كما مر ثم كذا ثم كذا و يتصور معنى هذه
لكلمة بهذا الطريق لامقصود الا ذات المقدس ثم اعلم ان ابتداء تعليم هذا الذكر من
الخضر على نبينا و عليه الصلوة و السلام بخواجه عبد الخالق غجدوانى رئيس سلسلة الخواجه
قدس الله اسرارهم قال على نبينا و عليه الصلوة و السلام حين علّمه الذكر المذكور اغمس في
اللاء و اشتغل بهذا الذكر كأنما امره بالانغماس ليكون النفس على قرار بدون حركة و
ضطراب. الثالث الوقوف القلبى و هو عبارة عن وقوف السالك على قلبه بدون الذكر و
وجهه على ياله و كونه ناظر اليه حتى يسد عليه طريق خطور ما سوى المطلوب ولا يكون
متفرقة سبيلاً الى القلب فيحدث في القلب توجه الى المطلوب الحقيقى لان التعطيل في
سوق القلب مفقود فاذا سد عليه طريق خطور ما سوى فلا جرم يتوجه الى المطلوب و اليه اشار
عض الكبراء حيث قال خل القلب عن الاعداء فلا حاجة الى الطلب الاحباء. الرابع
مراقبة و هى مشتقة من الترقب و هو الانتظار فالمراقبة جمع حواس الظاهرة و الباطنة في
تتظار المطلوب و لها معنى آخر و هو علم العبد و شعوره بدوام اطلاع الحق سبحانه و تعالى
باهرة و باطنه يعنى يتصور السالك ان الله تعالى مطلع على احواله ظاهرها و باطنها في
كل زمان و مكان قال الشيخ الاجل خواجه نقشبند قدس سره يمكن وصول السالك الى
رتبة الوزارة و التصرف فى الملك و الملكوت بالمراقبة و يحصل بها الاشراف على الخواطر و
وير الباطن و الجمعية من الخواطر دوام قبول القلب الخامس الرابطة و هى عبارة عن
ور صورة الشيخ فى القلب قيل بالفارسى .

مصراع:

سایه رهبر به است ارد در حق

یعنی حفظ صورتی الشیخ للمرید انفع من الذکر لان الشیخ واسطة الوصول الى جناب الحق سبحانه فكلما یزداد وجوه المناسبة مع الشیخ یزداد بحسبه اخذ الفیوض من باطنه ویصل الى مطلبه و مراده ثم اعلم ان اللازم للمرید ان یفنی فی الشیخ حتی یصل الى الفناء فی الله.

بیت: زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیرتست اول

و طریقه الرابطة محصل للفنا فی الشیخ و محبة الشیخ و رعایة آدابه و متابعته فی العادات و العبادات یقوی هذا المعنی.

مکتوب صد و بست و سوم (۱۲۳)

بمخدومزاده عالی مقدار معدن الحقایق شیخ ابو القاسم بن محمد صبغة الله دو عفو از زلّات یاران و منع از شنیدن قول نمام.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکاتیب شریفه رسیده مسرت بخشرد گردید از آشتی و حصول صفا نوشته بودند خوب شد نائرة فتنه هر چند منطفی تر بهتر. دوستان بمقتضای بشریت زلتی واقع شود و امری که مخالف دوستی بود ظاهر گردد باید در گذرانید و خوبیهای آنها را در نظر باید داشت.

مصراع:

اگر مردی احسن الی من اساء

قیل ذکر بعضهم عن بعض مکروهاً عند بعض فقال انا نظرنا فی محاسنه الینا فاذ هی اکثر من مساویه فاخذنا محاسنه و تجاوزنا عن مساویه فینا كذلك یفعل السید بالعبد فکیف العبد بالعبد نوشته بودند که بعض صلحا چیزها رسانیده بودند بمقتضای حسن ظن اعتماد بر قول آنها نموده آزرده خاطر گشته، نوشته بودیم از اهل علم این حرف محل تعجب است بحسن ظن قول اینها را قبول کردید و جانب دیگر که سزاوار حسن ظن بود حسن ظن نکردید شخصی که نمامت کند سخن او قابل قبول نیست و لازم رد است و

الكنز الخفي^[١] قال خالد بن سنان قبول النميمة شر من النميمة لان النميمة دلالة و القبول اجازة و ليس من دل على شئ كمن قبل و اجاز فأمقت النمام على نميته و ان كان صادقاً للومه في هتك العورة و اضاعة الحرمة و عاقبه ان كان كاذباً لمبارزته الرحمن و مطاوعة الشيطان بقول الزور و البهتان فاذا اتاك انسان فآخبرك ان فلانا قال فيك، كذا و كذا و فعل بك كذا و كذا فانه يجب عليك ستة اشياء اولها ان لا تصدق لان النمام مردود الشهادة عند اهل الاسلام قال الله تعالى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ... # الحجرات: ٦) و الثاني تنهاه عن النميمة لانها منكورة و النهى عن المنكر واجب و قال الله عز و جل (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... # آل عمران : ١١٠) و الثالث ان تبغضه في الله لانه عاص فاسق و بغض العاصي واجب و الرابع لا تظن باخيك الغائب ظن السوء لان اساءة الظن بالمسلم حرام و الاجتناب عن الحرام واجب الخامس ان تترك التجسس عما اخبرك به الواشي فان الله تعالى نهى التجسس على ما قال عز و جل (...وَلَا تَجَسَّسُوا... # الحجرات: ١٢) و السادس ان لا تفعل انت ما لم تكن ترضى عن هذا النمام فلا تُخبر احداً بما اتاك به النمام و قال بعض العلماء من اراد ان يسلم من الاثم في هذا الزمان و يبقى له الاخوان فليجعل نفسه قاضيا و يحكم حكم القضاة لا يقبل قول احد في احد ولا يصدق احدا على احد الا بشهود و تعديل فانا قد احببنا بقول اقوام و ابغضنا فاصبحنا على ما فعلنا نادمين.

مکتوب صد و بست و چهارم (١٢٤)

به همت خان در مواعظ و نصائح.

الله تعالى از رقيت ماسوا محرر ساخته بكسب مرضيات خویش مكرم و مستسعد اراد. مخدوما حق سبحانه آدمی را مهمل نيا فریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه اند بکند و هر گونه خواهد زندگانی نماید (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى # القيامة ٣٦) مقصود از خلقت او ادای وظائف بندگی است و مطلوب از وی معرفت خداوندی

(١) الكنز الخفي في بيان مقامات الصوفي حسام الدين علي بدليسي تأليف کرده و در سنه ٩٠٠ وفات یافته است

جل شانه بچیزهای چند امر کرده است و از بعضی چیزها نهی فرموده انکس چاره ندارد بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید والا بنده متمرد بود و سزاوار چندین عقوبات و مورد غضب گردد و عیداتِ اخروی بیشک آمدنیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور: ۷-۸) از کمال اهتمام که در باره انسان دارد چندین مؤکل بر سر هر فرد گذاشته است تا حافظ افعال و اقوال و حرکات و سکونات او باشند و بنویسند وای بر جان آدمی نامراد يك واقعه نویس پادشاهی که در صوبه میرود اهل صوبه را لرزه می گیرد و از اعمال شنیعه اجتناب میکند و این جا مؤکلان این نوشتهای روز را وقت شام می برند و نوشتهای شب را وقت صباح و وقت عرض اعمال او نزد حضرت ذوالجلال و الجمال می شود امثال ما غافلان هیچ متناسبه نمی شویم و در کسب معاصی دلیرتر میگردیم. مخدوما عمر چند روزه بسی عزیز است و فرصت مغتنم باید که در اهم امور صرف یابد افسوس است که به بیهوده ولا یعنی بگذرد بانك سعی ملك ابدی بدست می آید و بانك فراغت از دست می رود و ذکر کثیر از اهم مهام است و ورع و تقوی از عزایم امور تا کدام جوانمرد باشد که باوجود تهی اسباب عیش و باینهمه خدم و حشم کلمه حق را بسمع قبول بشنود و پند بی غرض را پیوند جان بکند.

بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان

گر ما نه رسیدیم تو شاید برسی

مکتوب صد و بست و پنجم (۱۲۵)

بمحمد معصوم در بیان ذکر و تفکر.

بعد الحمد و الصلوة و السلام علی رسوله و علی آله و صحبه المختصین بفضل الله می رساند مکتوب مرغوب که از راه محبت ارسال داشته بودند مسرت بخش گردید از غلبه ضعف دماغ نوشته بودند الله تعالی شفای عاجل بدهد و قوت بخشد اگر از ممر این

ضعف بذکر لسانی و حبس نفس نمی توانند بواقعی پرداخت بذکر قلبی و مراقبه و تفکر بیشتر پردازند (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة) او (الف سنة) شنوده باشند می دانند تفکر چیست.

ع: تفکر، رفتن از باطل سوی حق

عبادات اهل الله و مراقبات شان همه تفکراتست که از علم اسفل بعلم اعلی می روند و از دال بمدلول می پیوندند و از ظلال باصول می گرایند و از صفت بشان عروج میفرمایند و از شان به ذیشان پی می برند بالجمله ذکر عبارت از طرد غفلت است بهر چه از غفلت یکسو باشد داخل ذکر است و هر کاری که مقرون به نیت صالحه بود از بیع و شرا و مانند آن ذکر است امور دنیاوی باین نیت عبادت و ذکر میشود و دوام آگاهی حاصل می آید.

بیت:

در دل ما غم دنیا غم معشوق شود
باده گر خام بود پخته کند شیشه ما

دریچه ترقی همواره مفتوح باد بالنون و الصاد.

مکتوب صدوسی و هفتم (۱۳۷)

بشیر جنید جهتی در تعبیر وقائع او با نصائح ضروریه و ذکر لطائف عشره از رفع خطر قلب هنگام ذکر نوشته بودند بدانند هر وقت و هر حال که خطر نماید نعمت نیست علی الخصوص هنگام ذکر نعمت عظمی است لیکن معتبر در فنای ب آنست که خطر مطلقا در همه وقت از قلب مرتفع شود و نسیان ماسوی نماید عدی که اگر بتکلف خطور ماسوی کند و سالها یاد ماعدا نماید میسر نیاید بواسطه

نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است شادی و غمی و فکر و اندیشه هیچ بدل
نرسد مستهلک را چه خبر و مستغرق را چه شعور پرسیده بودند که نفس چه چیز است
که این همه صفات دارد یعنی اماره و لوازه و ملهمه و راضیه و مرضیه و گفته اند که
نفس را باید زد بعد از زدن نفس چه چیز باقی می ماند که معرفة الله تعالی نصیب
آدمی شود چه معرفت تعلق بنفس دارد و روح و نفس متحد اند یا نه و بر هر دو شق
شبهاست کرده اند (و من عرف نفسه فقد عرف ربه) مراد ازین شناختن نفس است یا
مردن نفس بدانند که آدمی مرکب از ده لطیفه است پنج لطیفه از عالم خلق و پنج از
عالم امریکی از آن لطیفها نفس است و نفس معدود از عالم خلق است و لطیفه روح از
عالم امر است پس هر دو لطیفه مختلف باشند و با هر کدام از آنها در رنگ سایر لطائف
معامله جدا است و ولایت هر یکی و سیر و سلوک جدا و هر که متحد گفته است از
حقیقت کار آگاه نیست و نفس رئیس لطائف است هم در حالت امارگی و هم در
حالت اطمینان و مشار الیه هر کس بلفظ انا هم اوست و او بالذات منکر احکام
سماوی است و انانیت وجودی و ترفع و تخییر در نهاد او مودع و اماره است بسوء و فحشاء
در حدیث قدسی آمده است (عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی) سلوک طریقه صوفیانه
علیه و خدمت اهل الله برای اصلاح و اسلام اوست و تطهیر و اطمینان او چون بفضل
خداوندی جلّ شانہ نفس از صفات رذیله خود منخلع شدن گیرد و قبول اسلام کند اول
لوازه می شود بعد از آن ملهمه بعد از آن بتدریج بتوسط فنای اتم و بقای اکمل مطمئن
می گردد این زمان از مولای خود راضی و مولا از وی راضی و از جهل مرکب خود که
داشت بر آمده بمعرفت و قرب الهی جلّ شانہ می رسد پس اینهمه صفات نفس است
که بر وی منقلب می شوند و زدن نفس و مردن او بر آمدن اوست از صفات رذیله پسر
همان نفس است که بُعد بُعد و دوری بقرب و معرفت مشرف می گردد و آنچه وار
شده است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) مراد شناختن نفس است و مراد از نفس غیر
انسان است که مرکب از لطائف عشره است و می تواند که لطیفه نفس باشد که عمد
است در انسان یعنی هر که خود را یا لطیفه نفس خود را بعنوان عدمیت ذاتی او شناخت

یعنی ذات او عدم است و کمالات وجودی در وی مستعار و مستفاد از مرتبه وجوب است از ظلال باصل شتافت راهی بمعرفت یافت چه از ظل باصل شاهراه است این زمان کمال انسانی رسید و آنچه مقصود از آفرینش او بود دید للمولوی قدس سره بیت

چون بدانستی که ظل کیستی * فارغی گر مردی و گریزیستی

و می تواند که مراد از (من عرف نفسه) مردن نفس بود یعنی هر که فانی سازد نفس خود را بفنای حقیقی برسد بمعرفت حق جل و علا لان المعرفة هو الفناء فی المعروف پرسیده بودند که در شرع شریف بنده را فاعل مختار گفته اند و حال آنکه در نصوص و احادیث آمده است (من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له * یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا * الایمان بین اصبعین من اصابع الرحمن و القدر خیره و شره من الله تعالی فوالذی لا اله غیره ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه و بینهما الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها و ان احدکم لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه و بینهما الا ذراعا فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها)

گویم حاصل سؤال آنست که اهل شرع بنده را اثبات اختیار می کنند و این آیات و احادیث بخلاف آن حکم می کنند و سلب اختیار می نمایند پس منافات ثابت شد جواب هیچ منافات نیست بیانش آنست که شک نیست که هدایت و اضلال فعل خاص اوست تعالی هر چه هست از خیر و شر و ایمان و کفر و طاعات و معاصی همه تقدیر اراده اوست سبحانه چنانچه آیات و احادیث بران دلیل است و خالق افعال بنده بق است جل و علا نه بنده چنانچه معتزله گمان برده اند و در مرتبه ضلالت مانده و دلیل (وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * الصافات: ۹۶) و نیز بیداهت می دانیم که بنده در عمل خود مجبور نیست چنانچه جبریه گفته اند و گمراه شده چه فرق ضروری است در حرکت بطش و حرکت ارتعاش و نیز قضیه تکلیف و تعذیب دائمی سرمدی نافی جبر است با آنکه حق تعالی عذاب و ثواب را بعمل عباد مربوط ساخته است و فرموده (... زَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الاحقاف: ۱۴) پس معلوم شد که بنده را در فعل خود مدخلی

هست هر چند خلق فعل از حق است تعالی و آن را کسب گویند بنده را اراده و اختیار داده اند لیکن نه باراده بنده و گذاشته اند و مناط تکلیف و عذاب و ثواب همان صرف اراده است بعد از صرف اراده بنده خلق فعل از حق می شود تعالی پس آیات و احادیث باعتبار خلق است و قول اهل شرع باعتبار کسب است که عبارت از صرف اراده است اگر گویند که حق سبحانه در ازل بعلم قدیم دانسته است که فلانی در فلان وقت فلان کار از طاعت و معصیت خواهد کرد پس باید که از فلان آن کار البته بوقوع آید و مجبور بود چه اگر بوقوع نیاید علم الله عز و جل مبدل بجهل شود و این محال است گوئیم که علم تابع وقوع است بر طبق وقوع ازلی بآن تعلق گرفته است و این منافی اختیار نیست اگر گویند که طاعت و معصیت همه بتقدیر و اراده ازلی است فاین الاختیار گویم در ازل تقدیر و اراده چنین رفته است که فلانی با اختیار خود این کار خواهد کرد این مثبت اختیار است نه نافی آن این قدر هست که این اختیار باید که البته از بوقوع آید تا مخالف تقدیر ازلی واقع نشود چنانچه حدیث (فیسبق علیه الكتاب فیعمل) الخ دال است برین معنی ای لتسبق علیه الارادة القديمة باختياره الخ و این جواب جواب است از سؤال اول که نقض بعلم قدیم بود هذا غاية الكلام فی هذا المقام والغیب عند العزيز العلام

مخدوما مسئله قضا و قدر از مسائل دقیقه است فهم هر کس باین مسئله نمی رسد بلکه حقیقت این مسئله را کما هی حضرت علام الغیوب بهتر می داند مجملاً این قدر ایمان باید آورد (و القدر خیره و شره من الله و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر ان شرا فشر) زیاده برین غور کردن مارا در کار نیست علم آنها بحق سبحانه تفویض باید کرد و بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی باید نمود اگر چنین نکند بنده متمر باشد و مستحق انواع عقوبات بود بیداهت و وجدان خود در می یابیم که این قدر ما قدرت داده است که از عهده اوامر و نواهی می توانیم بر آمد و عصیان را تمرد سرکشی میفهمیم (... رَبَّنَا اِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشْدًا * الكهف: ۱۰)

مکتوب صد و سی و نهم (۱۳۹)

بشیخ بایزید سهارنپوری در جواب کتابت او

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید حمدا لله سبحانه که بعافیت اند و بجمعیت می گذرانند واقعات مضبوط اند اراده حفظ قرآن مجید که نموده اند مبارک ست حق سبحانه باتمام رساند و از فیوض و برکات آن بهره ور گرداند هر قدر که آیات را در حفظ تکرار می کنند داخل تلاوت است نوشته بودند که التذاذ و شوق و جمعیت گویا منحصر در تلاوت شده است ذکر نفی و اثبات چندان لذت نمی دهد اما چون محکوم بگفتن است هر روز پنج شش هزار بار می گوید مخدوما تلاوت کلام مجید چرا لذت نه بخشد و شوق نیفزاید که قرآن صفت حقیقی اوست تعالی که از ممکن غیب بر منصبه ظهور جلوه فرموده است و مشتاقان مهجور را بوی وصال بخشیده بنوید الا من اشتاق الی الله فليستمع كلام الله و بمژده من اراد ان يحدث ربه فليقرأ كلام الله بشارتمند گردانیده از صفت بموصوف راه است و کلام را از متکلم جدائی نیست بیت:

اندر سخن دوست نهان خواهم گشت * تا بر لب او بوسه زخم چو نش بخواند

و کلمه نفی و اثبات که کلمه توحید است فوائد دیگر دارد طهارت باطن میفرماید و ازالۀ تعلقات شتی که از لوازم بشریت است می کند بلکه وجود بشریت را از بیخ و بن میکند و بفنا می رساند و به بقا دلالت می نماید و از ظل باصل می برد و از اصل باصل دیگر و از ان اصل باصل ثالث و رابع و خامس الی ما شاء الله تعالی متحقق می سازد و از عظمت و کبریائی مطلوب و از بی استعدادی و نا امیددی و عجز و حیرت خود

نوشته بودند بوضوح انجامید بلی ممکن از واجب تعالی چه در یابد و مقید استعداد در یافت مطلق از کجا آرد تا هر جا می رود از قید نمی رهد و بداغ امکان متمم ما بالذات لا ینفک عن الذات قرب و وصل را وجود مناسبت ناگزیر است و در ما نحن فیه همه مفقود پس ناامیدی همه حال نقد وقت بود و عجز و نادانی حاصل خوش گفت بیت:

همه صبح وصل جو یان من و شام ناامیدی * که سیاه بخت هجرم شب من سحر ندارد

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب صد و چهل (۱۴۰)

به برادرزاده حضرت ایشان شیخ خلیل الله در بیان قرب فرائض و قرب نوافل.

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی فرزند اعز شیخ خلیل الله باستقامت باشند و همواره در ترقی بوند سطری چند در بیان قرب فرائض و قرب نوافل و حل بعضی شبهات که درین جا خلجان می نموده نوشته است بگوش هوش استماع نمایند در حدیث قدسی وارد شده است (من عادی لی ولیاً فقد آذنته بالحرب و ما تقرب الی عبدی بشئ احب الی مما افترضت علیه و ما یزال عبدی يتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یتطش بها و رجله الذی یمشی بها و ان سألنی لأعطیه و لئن استعاذنی لأعیننه) رواه البخاری عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه سؤال: اگر گویند صوفیه علیه که اذکار و اشغال اختیار کرده اند و بریاضات و اربعینات برگزیده و حصول ترقیات و وصول بمقامات و معرفت

فنا و بقا بآن مربوط ساخته و تربیت طالبان و تسلیک مرشدان باین امور مینمایند و بدان وابسته تصور می فرمایند و همچنین توجهات که بمسترشدان میکنند و ترغیب بر صحبت و تحریض بر رعایت آداب می نمایند و مدار کاربران نهاده همه از قبیل نوافل است بلکه گوئیم که اختیار طریقه صوفیه و طلب پیر و مرشد که مناط قرب و وصل است نیز داخل دائرة نوافل است پس حصول مقامات و وصول بدرجات معرفت منوط بنوافل باشد نه بفرائض هیچ کس دیده که بمحض ادای فرائض بی اتیان امور مسطوره بقرب و معرفت رسیده باشد والا باید که همه عوام که بادای فرائض موفق اند عرفا و مقربین باشند حال آنکه حدیث قدسی ناطق است با آنکه محبوب ترین اعمالی که قرب بخشند فرائض اند پس قربی که بر فرائض مترتب شود اتم و اکمل باشد و احتیاجی بسلوک طریقه صوفیه و اذکار و اشغال اینها نبود. **جواب** گوئیم شك نیست که قرب فرائض اتم و اکمل است از قرب نوافل لیکن فرائض وقتی قرب بخشند و مثمر ترقیات بوند که امور مسطوره بجا آورده شود و الا فرائض داخل اعمال ابرار بوند نه از اعمال مقربین پس ادای این نوافل شرائط باشند مر ظهور قرب فرائض را در رنگ وضو و نماز را تا اذکار و اوراد و اختیار پیر ظاهر و رعایت آداب او و مانند آنکه در راه سلوک ناگزیر است بجا نیاید و طهارت باطن بوسیله آن بحصول نه پیوندد لیاقت قرب فرائض پیدا نکند و بولایت خاصه مشرف نگردد. اگر گویند طهارت باطن وابسته بفنا است و نزد این طائفه قرب نوافل مفنی نیست. گوئیم کمال طهارت که انقطاع تام است از ماسوا هر چند مربوط بفناست لیکن مقدمات آنکه قطع علائق است مربوط باین نوافل است و این قطع علائق را سلوک گویند و سیر الی الله خوانند و چون سیر الی الله بنقطه آخر برسد و زرقیت ماسوی محرر گردد فنا حاصل گردد و شروع در سیر فی الله که آن را جذبه گویند بحصول انجامد و قدم اول در ولایت نهد. اگر گویند که حصول کمالات فوق و رقی در درجات ولایت و دقائق قرب نیز وابسته باتیان اعمال صالحه است از کلمه طیبه تلاوت قرآن و غیر آن که از نوافل اعمال است پس کمال این اعمال مقصور برسیدن

سیر الی الله نباشد همین کلمه طیبه است که بتوسط آن قطع اصول می نمایند و از یک اصل باصل دیگر و از اینجا بما فوق آن ترقی می فرمایند و از ولایت صغری بولایت کبری و از ولایت کبری بولایت علیا عروج می کنند. گوئیم که این اذکار و اعمال معدّات و مقدمات اند مر درجات ولایت را پس این اذکار چنانچه معدّات نفس ولایت اند مقدمات و معدّات درجات ولایت اند نیز سؤال ولایت موهبت صرف است و مقدمات آن کسبی است که چنانچه گفته اند پس فنا و بقا که ولایت عبارت از است موهبت باشد پس فرائض و نوافل هر دو داخل مقدمات بوند که امور کسبی اند برین تقدیر قرب فرائض را مفنی گفتن بجه اعتبار بود و اگر باین اعتبار گویند که مضمرا این موهبت است پس بین القربین فرق چه بود چه قرب نوافل مضمرا این موهبت است که از مقدمات است. جواب نوافل از مقدمات بعیده است و فرائض از مقدمات قریبه آن در رنگ رفع فوائع است که قطع علائق است و این محصل ولایت که موهبت است یعنی متعقب آن بمشابه استطاعت است که قبل فعل است و این در رنگ استطاعتی است که مقارن فعل است

مکتوب ششم (۶)

بسلطان وقت در ذکر مواعظ و ادای شکر نعمت امن و امان بموجب (مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَانُكَ وَ أَظْهَرَ بُرْهَانُكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ فِي الْعَيْنِ وَلَا يُشَاهِدُكَ الْعَيْنُ فَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى الشَّيْءِ مِنْ عَيْنِهِ وَقَدْ حَالَ الْحُجُبُ فِي السَّبِيحِ حُلٌّ عَلَى الْهَادِي إِلَيْكَ بَعْدَ مَا وَقَبَ غَاسِقُ الْجَهَالَةِ وَارْتَفَعَ ظَلَمُ الضَّلَالَةِ مُحَمَّدٌ أَشْرَفَ الْبَرِيَّةِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ ذَوِي النُّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ مَا دَارَتْ الْأَرْمَانُ وَتَسَلَّطَتِ الْأَشْيَابُ وَالْأَكْوَانُ عَنِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَدْ أَخَذَ بِيَدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَمَشَى قَلِيلًا فَقَالَ (يَا مُعَاذُ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَوَفَاءِ الْعَهْدِ وَآدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْبَيِّنَاتِ وَرَحْمَةِ النَّبِيِّمْ وَحِفْظِ الْجَوَارِي وَكَطْمِ الْغَيْظِ وَلِينِ الْكَلَامِ

وَبَذَلِ السَّلَامَ وَلُزُومِ الْإِمَامِ وَالتَّفَقُّهِ فِي الْقُرْآنِ وَحُبِّ الْآخِرَةِ وَالْجَزَعِ مِنَ الْحِسَابِ وَقَصْرِ الْأَمَلِ وَحُسْنِ الْعَمَلِ وَأَنْهَاكَ أَنْ تَشْتِمَ مُسْلِمًا أَوْ تُصَدِّقَ كَاذِبًا أَوْ تُكَذِّبَ صَادِقًا أَوْ تَغِيبَ إِمَامًا عَادِلًا وَأَنْ تُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ يَا مُعَاذُ أَذْكَرَ اللَّهِ عِنْدَ كُلِّ شَجَرٍ وَحَجَرٍ وَأَخِذْ بِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ السَّرِّ بِالسَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ بِالْعَلَانِيَةِ) رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ فَصَمَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ قَالَ (كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً) رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ كَمَتْرَيْنِ دَعَا گویان نیازمند بعرض اشرف اعلى حضرت سلطان الإسلام ظلَّ اللهُ تَعَالَى عَلَيَّ الْأَنَامِ بِبَاسِطِ مِهَادِ الْعَدْلِ وَالْإِنْصَافِ هَادِمِ آسَاسِ الْجَوْرِ وَالْإِعْتِسَافِ. بَيْتِ خَلِيفَةِ مَلِكِ الْآفَاقِ سَطْوَتُهُ وَالْحَقُّ كَانَ مُدَاهُ آيَةٌ سَلَكَاهُ يَحُومُ حَوْلَ ذَرَاهُ الْعَالِمُونَ كَمَا تَرَى الْحَجِيجُ بِبَيْتِ اللَّهِ مُعْتَرِكَاً حضرت امير المؤمنين انار الله برهانه ميرساند و اظهار نیازمندی و خاکساری و ادای شکر و ثناء نعمت امن و امان و رونق اسلام و قوت شعائر آن مینماید و بوظیفه دُعاى ازدیادِ عمر و اُبَّهت و ظفر و نصرت که از مدت مدید بآن انس و اُفت یافتہ است در زاویہ نا مرادی و گوشه شکستگی با جمعی از درویشان اشتغال دارد ازان روی که این دُعا از صمیم قلب است و عن ظهر الغیب امیدست که قرین اجابت باشد آفتاب دولت و سلطنت بر افقِ مجد و عُلى تَابَانِ بَادِ بِالنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَآلِهِ الْأَمْجَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَى.

مکتوب پانزدهم (۱۵)

باسلام خان در بیان آنکه آدمی را ناگزیر است که تأمل نماید که برای فردا چه آماده کرده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَضْعَافَ مَا حَمِدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَأَحْيَوُا السُّنَّةَ

من خلفه احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب هدست المسئول من الله تعالى
 سلامتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً قال الله تبارک و تعالی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
 اللَّهَ وَلَسْطَرِ نَفْسٍ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَيْرِهِ ۗ الْحَشْر: ۱۸) پس بر هر کس ناگهیر است که در حاصل
 کار و نقد روزگار خود تأمل نماید و نیک بتگرد که برای روز موعود که مقدار آن پنجاه
 هزار سال است چه آماده کرده است و از حسنات او کدام قابل قبول است و کدام لائق
 رد و لعن. حق سبحانه و تعالی آدمی را عیب و مهمل نیاقریده است و بطور او نگذاشته تا
 هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی نماید مقصد از خلقت او ادای وظائف بندگی
 است و تحصیل فنا و نیستی که حاصل معرفت است عبادتی که در آن وجود عابد در
 میانست آن عبادت شایان جناب قدس نیست آنجا همه دین خالص میخواهند و بشرکت
 راضی نی و معادات و مخالفت نفس می طلبند و ما بوالهوسان در پی مرادات نفسیم و در
 استیفاء لذت عاجله سعی داریم هیهات هیهات (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
 يَظْلِمُونَ ۗ النحل: ۲۳) مأمول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است والسلام علیکم و علی
 سائر من اتبع الهدی.

مکتوب شانزدهم (۱۶)

محمد صادق پسر نصیر خان در جواب أسوله او و رد سخنان جماعه که خودها را بمسند
 شیخی گرفته اند و در تیه ضلالت مانده اند و معتقدات ایشان نه بر وفق شریعت غراست
 و در تحقیق و حدیث وجود و فوائد کلمه طیه لا اله الا الله و ما یتاسب ذلك
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَضْعَافَ مَا حَمِدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ وَخَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَحَافِظُوا
 عَلَيْهِ مِنْ خَلْفِهِ ۗ اَمَّا بَعْدُ مَكْتُوبِ مَرْغُوبِ كِه از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت
 ساخت و چون متضمن عافیت و استقامت دوستان بود فرحت بر فرحت افزود حمداً لله
 سبحانه که از محبت فقرا خالی نیستند و بتقریبی یاد آوری مینمایند از احوال بعضی از

ساکنان آن دیار نوشته بودند و پاره از معتقدات ایشان را بیان نموده بودند بوضوح انجامید نوشته بودند که مذکور توحید بسیار است همه اوست میگویند و اسم ذات میگویند که اسم کل است چنانچه اسم زید که آنچه در زید است و وجود زید است همه اسم علیحده دارد پس زید کجاست هر عضو را اسم جداست و زید هیچ جا نیست همچنین در اینجا هم میگویند که حق سبحانه و تعالی باین قسم در جمیع اشیا بظهور آمده است و ابد الدهر باین طور گذشته و خواهد گذشت پس اگر هر شی را الله بگوئیم جائز باشد که فنای مطلق نیست مگر بحسب ظاهر وجود موهوم. مخدوما مؤدای این عبارات نفی وحدت و اثبات کثرت است که منافی مذهب محققان صوفیه است و انحصار وجود مطلق است در وجود مقیدات یعنی وجود حق جَلَّ وَ عَزَّ در وجود ممکنات منحصر است و مطلق را جز در مراتب تقیدات وجودی نه و بطلان آن اظهر من الشمس است چه لازم می آید که حق سبحانه در وجود و سائر کمالات محتاج بممکن باشد چنانچه کلی طبیعی که منحصرست در افراد و در وجود خود محتاجست بآنها بلکه درین ضمن نفی واجبست تعالی و این کفر صریحست پس البته [۲] وجود واجب را تعالی و رای وجود ممکنات باید شمرد و اثبات باید کرد و مطلق را و رای مقیدات باید فهمید و باید دانست^[۳] که برین تقدیر نسبت اثنینیت در وجود واجب و وجود ممکن پیدا می شود و قضیه مقرر است الا ثنان متغیران و چون تغایر آمد اتحاد ذاتی میان واجب و ممکن نشد این اشکال است صعب که بر مسئله وحدت وجود واردست زیرا که اگر مطلق را منحصر در مقیدات میگویند کفر لازمست چنانچه گذشت و اگر منحصر نیست و وجود علیحده دارد پس توحید و اتحاد نشد و اگر گویند اثنینیت وقتی باشد که عالم موجود بود عالم نزد اینها جز در وهم نیست میگویند لَاعْيَانُ مَا شَمَّتْ رَائِحَةٌ مِنَ الْوُجُودِ^[۴] گوئیم برین تقدیر اتحاد ذاتی نشد و همه اوست نمیتوان گفت چه موهوم را باموجود چه اتحادست و کدام عینیت و اگر همه اوست باینمعنی گویند که همه نیستند موجود اوست تعالی پس درست و راستست لیکن درین هنگام همه اوست گفتن بطریق تجوز خواهد بود نه بر سبیل حقیقت چنانچه در صورت زید را

(۱) یعنی مجموع عوالم و مجموع موجودات. (۲) یعنی پس لازمست و واجب که

(۳) یعنی بر تقدیریکه وجود واجب و مطلق را و رای وجود ممکن و مقید اثبات باید کرد و باید فهمید

(۴) یعنی موجودات خارجی بوی از وجود نه شمیده اند

که در آئینه منعکس شود بر سبیل تجوز گویند که این صورت عین زیدست و یا زید را
 در آئینه دیدم بالجمله ظهورات و عکوس شی را بطریق تشبیه و تنظیر عین شی میتوان
 گفت نه بحقیقت و نفس امر مگر آنکه اصطلاح برین معنی نمایند که خارج از مبحث
 است چنانچه آسد را حمار گویند و اصطلاح بر بندند فی الحقیقة آسد آسدست و حمار
 حمارست با اصطلاح آسد حمار نشود و آنچه بعض اکابر گفته اند همه اوست نه باین معنی
 است که مطلق تنزل نموده منحصر در مقیدات شده و تنزیه تشبیه گشته است و مرتبه
 تنزیه نمانده حاشا که مراد اکابر آن باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً بلکه باین معنی
 است که همه ظهورات اوست چنانچه از کتب و رسائل شیخ محی الدین عربی که سرآمد
 مؤحدان ست و تابعان او این معنی واضح و لائح ست و بر این معنی اشکال وارد نمیشود و
 آنچه گفته اند [۱] که ابدالذهر باین طریق گذشته و خواهد گذشت این سخن قول
 است بقدم عالم و این کفرست و نیز انکارست از فناء اشیا که قرآن مجید بآن ناطق است
 (... کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ... * قصص: ۸۸) (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ
 فِي الْاَرْضِ... * الزمر: ۶۸) و نوشته بودند که بعث [۲] باین طریق میگویند که این وجود از
 خاک است باز خاک شود و از خاک گیاه روید و گیاه را حیوانات بخورند و گوشت آنها
 شخصی خورد ازان نطفه شود از نطفه باز آدم شود و قیامت همین را گویند الخ. بدانند که
 این انکارست از حشر و نشر و روز قیامت که کفر و الحاد و زندقه است و انکارست از
 احادیث و نصوص قرانی که روز قیامت آمدنی است و مردها از گور برانگیخته شوند و
 اولین و آخرین در جای معین جمع گردند و حساب و کتاب در میان آید و میزان برپا شود
 و پلصراط نصب کنند مؤمنان متقی ازان بگذرند و به بهشت روند و کافران در دوزخ
 افتند و بعداب محلد گرفتار شوند انکار این روز کفر صریح ست قال الله تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 (فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَّاحِدَةٌ * وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُکَّتَا دَکَّةً وَّاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ
 وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَاَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاٰهِيَةٌ * وَالْمَلٰٓئِكُ عَلٰٓی اَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ
 فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ * الْحَاقَّةُ : ۱۳-۱۷) نوشته بودند که میگویند نماز برای مردم ظاهر بین

(۱) یعنی بعضی از سالکان آن دیار

(۲) یعنی ایشان انکار قیامت و بعث نمیکنند اما بعث را باین طریق میگویند که این الخ.

است و ذکر قلبی و عباداتِ دیگر برای صافی وجودست و اگر نه آدم و جمیع اشیا بعبادت مشغول اند سوای عبادت ظاهر اگر چه خود اطلاع ندارند و شریعت از برای مردم ناقص عقل، آنسرور علیه السلام گسترانیده اند که فسادى بر پان شود. مخدوما هر که نماز و سائ احکام شرعیه را چنین میگوید از جهالت و نقصان عقل اوست نماز آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنرا ستون دین فرموده است هر که آنرا برپاداشت دین را برپاداشت و هر که هدم کرد نماز را دین خود را هدم کرد و نماز را معراج مؤمن فرموده که (الصَّلَاةُ مَعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ) و راحتِ خود در نماز دانست و قره عین در نماز فرموده (ارحنی ببلال! وقره عینی فی الصلوة) قریبکه در حین ادای نمازست بیرون آن نیست چنانچه در حدیث آمده است (أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الرَّبِّ فِي الصَّلَاةِ) و نیز در حدیث آمده است حجابی که در میان بنده و خداست جل و علا در نماز برداشته میشود و نیز وارد شده است (السَّاجِدُ يَسْجُدُ عَلَى قَدَمِي اللَّهِ فَلْيَسْجُدْ وَلْيَرْغَبْ) بالجمله هر کمالی که هست منوط باتیان احکام شرعیه است و رای آن ضلالت و گمراهی ست (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ* یونس: ۳۲) و قرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام همه ناطق باتیان احکام شرعیه اند صراطِ مستقیم این ست و رای آن همه سُبُلِ شیاطین ست عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالى عنه قال خَطَّ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ خَطًّا ثُمَّ قَالَ (هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ) ثُمَّ خَطَّ خُطُوطًا عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ قَالَ (هَذَا سُبُلٌ عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ) وَ قَرَأَ (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...# الانعام: ۱۵۳) الآیة رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ النَّسَائِيُّ وَ الدَّارِمِيُّ. کلمه متفقہ جمیع انبیا و مجتمعات علیہ علمارا بخیالاتِ بیکسانه [۱] نمیتوان برداشت شریعت برای ناقص عقلا گفتن عین کفر و الحادست اعاذنا الله سبحانه و ایاکم عن هذا الاعتقاد نوشته بودند که از بعض کتب و رسائل اینقدر مفهوم شده است که نه اوست و نه غیر اوست [۲] درین باب هم حیران ست که هر گاه نه اوست و نه غیر او پس چیست جای حیرانی است بدانند که اگر عالم را مظاهر اسماء الهی گفته شود تعالی پس عین ذات او نیست و این

(۱) یعنی خیالات باطله که از آدمیت و انسانیت بعیدست

(۲) یعنی عالم نه عین حق ست و نه غیر حق جل و علا

ظاهراًست و غیر هم نیست بمعنی [۱] مباین و مستقل چه اسما و صفات چونکه قائم بذات اند مباین نیند و بخود استقلال ندارند چنانچه صورت زید که در آئینه منعکس شود میتوان گفت که این صورت نه عین زیدست و نه غیر زید^[۲] نوشته بودند که وارد شده است (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ)^[۳] باز بیچون و بیچگونه و بی شبه و بی نمونه میگویند جای حیرانی است مخدوما هیچ جای حیرانی نیست آنچه از دین بقطع و تواتر ثابت شده است بآن اعتقادِ راسخ باید داشت و این قسم الفاظ را از ظاهر صرف باید نمود یا علم آنرا بحق سبحانه حواله باید کرد و در اعتقاد مجمع علیه شبه را راه نباید داد حق سبحانه حضرت آدم را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بکمالات خویش آراسته کرد و بصفات خود موصوف ساخت و مرآتِ اتم گردانید پس مُشارکتی و مشابهتی او را علیه السلام بآنحضرت پیدا شد هر چند آن مشابهت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد نه در حقیقت مثلاً علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدارست و قدرت او را با قدرتِ او تعالی کدام اعتبار و علی هذا القیاس سائر الصفاتِ پس باعتبار این مشابهت صوری و مناسبتِ اسمی بر سبیل تجوُّز و تشبیه میتوان گفت (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ) اینجا لطیفه ایست دقیق در لفظ (علی صورته) گوئیا ایمای است بآنکه این مُشارکت و مناسبت در صورت و در اسم است نه در حقیقت چه این کمالات و اوصاف که در ممکن است در جنب صفات و کمالات واجبیه باعتبار اختلاف آثار گویا حقیقت دیگر دارند و ماهیت مختلف شرکتی نیست مگر در نام و صورت^[۴] ماللثَّرَابِ وَ رَبِّ الْآرِبَابِ^[۵] نوشته بودند که قرآن را میگویند که معجزه است اگر مراد آنست که مقصود از انزال قرآن آنست که معجزه باشد نه چیزهای دیگر که قرآن متضمن آنست از امر و نهی و اخبار پس این فی الحقیقت ناگرویدنست باحکام الهی و استهزا و سخریه است بآیاتهای قرآنی عجب است که باعجاز قرآن قائلند و شك نیست

(۱) یعنی عالم برین تقدیر غیر ذات حق هم نیست و مراد از غیر مباین و مستقل است یعنی مباین از حق نیست و نه وجود مستقل دارد

(۲) پس چه جای حیرانی است (۳) رواه الشیخان بلفظ خلق الله آدم علی صورته

(۴) بیان معنی مجازی حدیث مذکورست (۵) چه نسبت خاک را باعالم پاک

که اِعْجَازِ قُرْآنِ ازین راه ست که کلام حق ست تعالی نه کلام بشر هرگاه نزد ایشان حق تعالی را وجودی نیست جز در ممکنات چنانچه خود میگویند که زید کجاست زید هیچ جای نیست پس قرآن را که انزال کرد و رسولان را که فرستاد [۱] (... قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ... * الانعام : ۹۱) نوشته بودند که واقع شده است (... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ * فصلت : ۵۴) پس چگونه و بچه طرز محیط است. بدانند که احاطه بر دو نوع ست اگر احاطه را باحاطه علمی فرود آریم چنانچه جمعی از محققان بآن رفته اند و قرآن مجید نیز بآن ناطق ست (... وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا * الطلاق : ۱۲) هیچ جای تحیر و محلّ ریب نیست و اگر ورای احاطه علمی احاطه ثابت بکنیم پس گوئیم که احاطه و معیت حق جل و علا نه از قبیل احاطه جسم بجسم ست که منافی تنزیه و تقدیس ست این احاطه از جمله تشابهات ست در رنگ ید و وجه^[۲] ایمان آریم که او تعالی محیط ست و با ماست و بکیفیت آن مشغول نشویم و آنچه مدرک و مکشوف میشود او تعالی را ازان منزّه و مبرا دانیم این ست طریق اسلم در تشابهات اگر در حضور میبودند زیاده تر برین گفته میشد بمشیت الله سبحانه الحال بهمین قدر اکتفا نمایند نوشته بودند که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اگر باین معنی بگوئیم که کافران پتھارا آله میگویند آنرا نفی باید کرد و الله را اثبات باید کرد درست ست و اگر بمعنی لامعبود الا الله گفته میشود پس مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ برای چه بگویند و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هم برای چه بگویند درین هم ثانی میشود و همین اسم ذات الله کافی ست درین باب چه حکمت ست. بدانند که کافران که پتھارا آله میگویند اله بمعنی معبود میگویند نه اله بمعنی خالق و واجب الوجود که اکثرشان مشرک فی العبادة اند پس^[۳] مآل هر دو شق یکی بود تا نفی معبودات باطله ننمایند اثبات معبود بحق صورت نه بندد و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه توحید ست و توحید موقوف ست بر نفی شرکاء پس اول نفی شرکاء ضروری آمد تا حق تعالی را بوحدانیت بشناسند پس اینجا ایراد ثانی برای نفی ست نه برای اثبات تا ثانی و ثالث و رابع را الی ماشاء الله تعالی نفی نکند اثبات واجد چگونه نماید مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ را که میگویند نه

(۱) نظم الآیة هكذا (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْإِنعَام : ۹۱)

(۲) که آیات و احادیث بدان ناطق اند (۳) از تشقیق و تردید شما

برای اثبات معبودیت او بلکه تا تصدیق رسالت او صلی الله علیه وسلم نمایند بعد تصدیق توحید که ایمان موقوف باین دو تصدیق است باید دانست [۱] که صورت ایمان چنانچه موقوف است بر نفی آلهٔ آفاقی که اصنام و سائر معبودات کفره است حقیقت ایمان موقوف است بر نفی آلهٔ انفسی که عبارت از هواهای نفسانی است و گرفتاری است بمادون حق جلّ و علا آیه کریمه (اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ... * الجاثية : ۲۳) شاهد این معنی است بزرگان گفته اند که هرچه مقصود تست معبود تست پس طالب حق را جَلّ و علا از تکرار آن [۲] چاره نیست لهذا اهل الله این کلمه طیبه را برای سلوک و تسلیک اختیار فرموده اند تا سالک بتکرار این کلمه از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی و مقاصد انسانی بتمام برآید و مقصود و معبود و محبوب او غیر از ذات منزّه نماند و فنا حاصل شود. **بیت:**

هیچکس را تا نگردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

پس لا اله را برای اثبات اله نگویند تا بنویسید که این ثانی میشود بلکه برای نفی ثانی میگویند که بآن گرفتارست و باین گرفتاری در بارگاه کبریا خوار و بی اعتبارست آری [۳] اسم ذات جذب و محبت می آرد و قسمی از فنا می بخشد لیکن کلمه نفی و اثبات برای سلوک و رفع علائق نا گزیرست تا فنای حقیقی حاصل شود و حجب بتمام مرتفع گردد. **بیت:**

تا بجاروب لا نروبی راه ★ نرسی در سرای الآله

درین راه غیب الغیب هر خس و خاشاک این راه بندا انی انا الله می سراید و بگرفتاری خود دلالت مینماید پیر کامل مکمل بلکه سابقه کرم میباید تا سالک بیچاره را ازین گردابها بر آرد و بمطلب اعلی دلالت نماید طالب ذات احدیت را باید که از همه مشاهدات و تجلیات بگذرد و در تحت لا آرد که این همه وابسته بظلال است و تسلی است

(۱) افاده امر زائدست بر اصل جواب که دانستن آن ضرور و لابدست

(۲) یعنی کلمه لا اله الا الله

(۳) جوابست از قول او اسم ذات الله کافی ست.

بشبه و مثال بلکه اسماء و صفات هم ملحوظ عارف نبود و قبله توجه را پراکنده نسازد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد [۱] و شیخ ابواسحاق گازرونی پیغمبر خدا را صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم بخواب دید و پرسید یا رسول الله ما التَّوْحِيدُ؟ فرمود (كُلُّ مَا هَجَسَ [۲] بِبَالِكَ أَوْ خَطَرَ فِي خَيَالِكَ فَاللَّهُ تَعَالَى مَا وَرَاءَ ذَلِكَ) مخدوما این قسم مردم که این نوع معتقدات دارند و خودها را بمسند شیخی گرفته اند لصوص [۳] دین اند از صحبت شان دور باید بود و از دین بیگانه اند و از ربه که اسلام بیرون در لجه [۴] ضلالت مستغرقند و دیگران را هم از راه میبرند (ضَلُّوا فَأَضَلُّوا) از اینها دور باشند و صحبت شان را سم قاتل دانند که بموت ابدی میرساند فِرَّ مِنْ صُخْبَتِهِمْ وَرُؤْيَتِهِمْ أَكْثَرَ مَا تَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ عَجَبٌ سَتِ از برادران شما که باین قسم مردم گرویده اند و دین و ایمان خود را از دست میدهند عجب تر آنکه شما نوشته اید که تربیت مییابند کسی که در دین و ایمان او سخن باشد تربیت او چه خواهد بود.

بیت:

او خویشتن گم ست کرا رهبری کند

هنوز هم هیچ نرفته است درهای توبه مفتوح ست (مَالِمُ يُغْرِغِرُ) [۵] ایمان را برباد ندهند خبر کردن شرطست.

(۱) و حضرت سعدی شیرازی گفته بیت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم *
دقت تمام گشت و بپایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

(۲) قول هجس از باب ضرب یعنی آنچه بگذرد در دل تو یا خطور کند در خیال تو پس خدای تعالی ما و رای اوست (۳) لصوص بضم تین جمع لص دزد و سارق

(۴) قوله لجه بالضم و تشدید جیم میان دریا و دورترین موضع دریا یعنی در میان دریای گمراهی غرق اند (۵) اشاره الی حدیث رواه الترمذی و ابن ماجه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (ان الله يقبل توبة العبد مالم يغفر) یعنی بدرستی که خدایتعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم.



مکتوب هفدهم (۱۷)



مرزا ابوالمعالی^(۱) در بعضی نصائح ضروریه و در بیان آنکه مدار ترقی و وصول غالباً بر صحبت ست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ الْمُسْطَفَى كَمَا يَلِيْقُ بِحَالِهِ وَيَجْرِي وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَائِرٍ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. التَّقَاتِ نَامَهُ نَامِي وَصَحِيفَهُ كَرَامِي كَهْ جَنَابِ مَخْدُومِي مَخْدُومِزَادِ كِي اَز رَاهِ كَرَمِ نَامَزِدِ اَيْنِ مَسْكِينِ نَمُودِه بُوْدِنْدِ مَطَالَعَهْ اَنِ مَشْرُفِ وَ مَفْتَخِرِ كَرْدِيْدِ اَللّٰهُ تَعَالَى سَلَامَتِ دَارِدِ وَ بَرِ جَادَهْ شَرِيْعَتِ وَ طَرِيْقَتِ اسْتِقَامَتِ بَحْثِ اَظْهَارِ شَوْقِ وَ دَرْدِ طَلَبِ نَمُودِه بُوْدِنْدِ حَقِ سَبْحَانَهْ وَ تَعَالَى آتَشِ اَيْنِ شَوْقِ رَا مَشْتَعَلِ سَازِدِ وَ شَعْلَهْ طَلَبِ رَا سَرِ بَلَنْدِ كَرْدَانْدِ تَا اَز مَاسْوِي مَطْلُوبِ حَقِيْقِي بِكَلْبِيْتِ بَرَهَانْدِ وَ بَسْرَادِقَاتِ [۲] قَرَبِ وَ عَرْفَانِ بَرَسَانْدِ (اِنَّ رَبِّي قَرِيْبٌ مُّجِيْبٌ ... هُوْدُ : ۶۱) كَرَمِ نَمُودِه نُوْشْتِه بُوْدِنْدِ كِه اَحْوَالِ اَيْنِ بَزْرگانِ رَا اَز نَفْحَاتِ [۳] وَ غِيْرَه مَلَا حِظَه كَرْدِه مَطَابِقِ اَنِ سَعِي نَمُودِه وَ مِيَسَايِدِ اَمَّا چُونِ اَيْنِ هَمِه بَغِيْر رَهْنَمُوْنِي سَالِكِ بُوْدِ اصْلًا نَسِيْحَه نَدَادِ وَ كَشَايَشِ رُوْنَمُودِ مَكْرَمًا اَنچه نُوْشْتِه اَنْدِ رَاسْتِ وَ دَرَسْتِ سَتِ دَرِيْنِ رَاهِ غِيْبِ الْغِيْبِ بِي دَسْتِ گِيْرِي مَرِيْدِ كَامِلِ رَاهِ رَفْتَنِ وَ سَلُوْكَ نَمُودَنِ بَسِي مُشْكَلِ سَتِ حَقِ سَبْحَانَهْ وَ تَعَالَى مِيَفْرَمَايِدِ (... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ... الْمَائِدَةُ : ۳۵) هَر گَاهِ بِيَار گَاهِ سَلَاطِيْنِ مَحَازِي بِي وَسِيْلَه فَمِيْتُوَانِ رَسِيْدِ بَدْر گَاهِ سَلْطَانِ حَقِيْقِي وَ شَاهِنشَاهِ حَقِيْقِي وَسِيْلَه صُرُوْرِ وَ نَا گَزِيْرَسْتِ وَ اَنچه دَر بَارَهْ اَيْنِ مَسْكِيْنِ اَز رَاهِ حَسَنِ ظَنِ نُوْشْتِه اَنْدِ اَز بَزْرگِي خُوْدِ نُوْشْتِه اَنْدِ وَ اَيْنِ دُوْر اَز كَار رَا دَر آئِيْنَه خُوِيْشِ دِيْنِه وَ اَلَا.

بیت:

من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری

و ز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری

(۱) مرزا ابوالمعالی پسر مرزا والی - المتوفی سنه ۱۲۷۴ هـ.

(۲) سرادقات بضم س را پردها و خمیها - (۳) یعنی نفعات از ملا جامی در بیان احوال مشایخ رحیم الله تعالی

(۴) یعنی بغیر اخذ طریقہ از شیخ کامل مکمل راه دان.

این قدر هست که آنچه از بزرگان باین هیچمدان رسیده است بطلبه در میان می آرد بعضی را اثرها می بخشد و ببرکت انفاس نفیس این اکابر بشری از کمالات شان میرساند مخدوما این مسکین هر چه باندازه ظن و تخمین خود دارد همه ازیشان ست و از برکات بزرگان ایشان از ایشان چه دریغ ست سعادت خود در خدمت ایشان تصور مینماید لیکن چه توان کرد که مدار این طریقه علیه بر صحبت و برابطه محبت بشیخ مقتداست کشائش و ترقی غالباً منوط بآن ست و چون طریقه بزرگان ما اتباع سنت و اجتناب از بدعت ست تا حصول صحبت بر متابعت سنت مستقیم باشند و احیاء سنن متروکه نمایند در حدیث آمده است (مَنْ أَحْيَى سُنَّتِي بَعْدَ مَا أُمِيتَتْ فَلَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ) و احیاء سنت متروکه عبارت از آنست که در عمل آرد و اعلاى آن آنست که دیگرانرا نیز دلالت نماید تا بعمل آرند ترقی و حصول مراتب قرب همه وابسته باتباع سنت ست آیه کریمه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... * آل عمران: ۳۱) شاهد این معنی است و از بدعت دور بوند و محترز باشند و بامبتدع صحبت ندارند و در مجلس خود جای ندهند و در حدیث آمده است (أَهْلُ الْبِدْعَةِ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ) و اوقات را بوظائف طاعات و اذکار و ادعیه که از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مأثورست و در کتب احادیث [۲] مذکورست معمور دارند و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله هر قدر که توانند نمود بکنند از یک هزار تا پنج هزار باتفاق صوفیه علیه در تنویر باطن این کلمه سودمندترست مانند ذکر قلبی و اشغال و مراقبات باطنی که در طریقه ما معمول و متعارف ست بحضور تعلق دارد حقائق آگاه مولانا عبد الخالق که متوطن آنجاست و مدتی در صحبت گذرانیده و صاحب حال و کمال ست چندگاه ست که جهت ملاقات فقیر اینجا آمده است اگر بخاطر برسد اشاره فرمایند که او را رخصت آنجا کند که وطن مألوف اوست و از جانب فقیر بطریق سفارت بانجناب شغل و مراقبه باطن بگوید و توجهات نماید شاید راه ترقی بکشاید چون ملاقات فقیر بالفعل بی اشکال نیست

(۱) فی المشکوة (من احیی سنه من سنتی قد امیتت بعدی فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها) الخ. رواه الترمذی و فی المشکوة ایضا (من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید) رواه البیهقی

(۲) مانند حصن حصین للجزری و اذکار نووی رحمهما الله تعالی

این طریق بخاطر رسیده است بیشتر مختار اند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التَّحِیَّات و البرکات العلی.

مکتوب هژدهم (۱۸)

بصوفی پاینده محمد کابلی در نصائح او .

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت: هر چه جز عشق خدای احسن ست
گر شکر خوردن بود جان کندن ست

سعادت آثارا کرفتاری ما دون حق جلّ و علا از اشدّ امراض قلبیه است فکر ازاله آن از اهم مهمّ است.

مصرع: در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست

الله تعالی همواره با خود دارد و یک لحظه بغیر خود نکذارد و عافیت و استقامت نصیب وقت گرداند و السلام.

مکتوب نوزدهم (۱۹)

بملا پاینده محمد کابلی در جواب اسوله که نموده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم نحمده و نصلى على حبيبه و آله و نسلم الله تعالى آن برادر دینی را از رقیّت احوال گذرانیده بمحوّل احوال برساند و از غیب بعین و از اجمال به تفصیل آرد و از تلوین بتمکین و از حروف بمعانی مشرف سازد کتابتی که به فرزندی محمد عبد الله نوشته بودند رسید اسوله چند دران مندرج بود جواب آنرا ازین فقیر در

خواست نموده بودند نوشته میشود استماع فرمایند سوال اول آنکه در قرآن مجید و در حدیث قدسی تصریح است بآنکه حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مخلوق بیداللهست تعالی اگر از ید قدرت مراد داریم تخصیص آدم را وجه چه باشد چه مخلوقات دیگر هم بقدرت مخلوق شده اند و اگر از ید قدرت مراد نداریم مذهب مجسمه قوت پیدا میکنند جواب رواست که مراد از ید قدرت داریم چنانچه مذهب مأولین متشابهات است و تخصیص آدم علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات برای تشریف و تکریم اوست نه برای حصر چنانچه در آیه کریمه (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...# الحجر: ۴۲) و امثال آن در قرآن مجید بسیار واقع شده است و تخصیص در ذکر دلالت بر تخصیص در نفس الامر نمیکند و اگر از ید قدرت مراد نداریم صفت ید بی کیف بحق تعالی اثبات خواهیم کرد در رنگ متشابهات دیگر مذهب مجسمه را تقویت بر تقدیرست که اثبات ید جسمی نموده آید تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً سوال دوم آنکه از خیر التابعین اویس قرنی منقول است من عرف الله لا يخفى عليه شيء معنی این عبارت چیست بدانند که در صحت این نقل ترد دست چه اگر شی را بر عموم بگذاریم لازم می آید که از عارف بهیچ چیز خواه معارف وجوبی باشد خواه حوادث کونی مخفی نماند و آن خلاف واقع است هرگاه بسید انبیا علیه وعلی آله افضل الصلوات واکمل التحیات حکم شد که (... لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ...# الأعراف: ۱۸۸) بدیگران چه رسد و اگر شی را بمعارف باطنی تخصیص بکنیم نیز مشکل میشود هرگاه مقرر قوم باشد که رواست که ولی از ولایت و قرب خود آگاه نباشد فینا من علم و منا من جهل بجمیع معارف چه رسد اصحاب کرام علیهم الرضوان که دراعلی طبقه ولایت اند هیچ قصص شهود و مشاهده از اکثری آنها منقول نیست در خلافت حضرت عثمان چون انس رضی الله تعالی عنهما بخدمت ایشان رسیده و در راه ظاهرا نظری بجمیله از نساء واقع شده بود حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه فرمود أیدخلُ علیّ احدُکُم و علی عینه اثر الزنا حضرت انس رضی الله تعالی عنه از روی تعجب گفت: أَوْحَى بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کشف و خوارق چون در آن وقت قلت داشت ذهن حضرت انس رضی الله تعالی عنه بدان طرف نرفت و بر تقدیر صحت نقل عبارت را از

ظاهر مصروف نباید ساخت بالفعل آنچه بخاطر راه مییابد آنست که مراد آنست که لا یُخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا يَخْتِجُ إِلَيْهِ فِي الْمَعْرِفَةِ یعنی هر که خدا را شناخت از مقبولان گشت و مقبول را ضائع نمیگذارند پس هر چه او را در راه معرفت در کارست بآن اعلام میفرمایند بیواسطه بطریق الهام و کشف یا بواسطه پیر و مرشد والله اعلم بحقیقة الحال جواب سوال سوم مراد از ادب که اکابر طریق فرموده اند الطریقه کُلُّهَا ادب ادب شریعت است و آداب طریقت که کنایت از رعایت و متابعت شیوخ خودست همه در آداب شریعت مندرج است و بیان شافی دارد.

مکتوب بست و چهارم (۲۴)

بلا مشاق بهره کی در حل شبهه که از آیه کریمه (..وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... ۱۲۵: ۱۲۵) می آید و تحقیق حدیث (لا تفضلونی علی یونس ابن مثنی) و در شرح الایمان لا یرید ولا یفقد و رفع توهم مساوات ایمان عوام با ایمان انبیا علیهم الصلوة و السلام و دفع توهم افضلیت شهدا که به بعضی مزایا مخصوص اند بر انبیا علیهم الصلوة و السلام.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید اسوله چند نموده بودند مخدوما حلّ این اسوله را علما و مشائخ نموده اند مع ذلك سوال را از جواب چاره نیست چیزی درین باب می نویسند سوال اول آنکه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلاة میفرماید (..إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... البقرة: ۱۲۴) و نیز فرموده (..وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... النساء: ۱۲۵) پس بمقتضای این هر دو کریمه حضرت ابراهیم علیه السلام مقتضای و مشوع بوند و پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام تابع باشند و حال آنکه پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام بالقطع افضل اند و همین اشکال در ماده مهتر آدم علیه السلام می آید حق تعالی میفرماید (..إِنِّي جَاعِلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... البقرة: ۳۰) فلزم فی هذه الآیة ما لزم فی الآیة السابقة جواب در کریمه (..إِنِّي جَاعِلُ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً...* البقرة: ۳۰) هیچ اشکال نیست چه این حکم خلافت مر نوع انسان راست
 خصوصیت بحضرت آدم علیه السلام ندارد و چنانچه جواب ملائکه بران دلیل است که
 (...**آتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...*** البقرة: ۳۰) چه فساد و سفک دماء در نوع
 انسان است نه در آدم علیه السلام و بر تقدیر تسلیم این خلافت خاص بوقت حضرت آدم
 علیه السلام بوده نه خلافت مؤبده تا اشکال متصور شود چنانچه در شان حضرت داود
 علیه السلام فرموده (**يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...*** ص: ۲۶) و در شان حضرت
 مهدی علیه الرضوان وارد شده (**فَإِنَّ فِيهِمْ خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ***) [۱] و ازین قبیل است
 قطب ارشاد و غوث و قطب مدار که در هر وقت میباشند که قطبیت و سائر مناصب
 مخصوص بازمنه ایشانست و همچنین قدمی علی رقبه کُلِّ وَلِيِّ اللَّهِ که حضرت شیخ عبد
 القادر جیلانی قدس سره فرموده است مخصوص باولیاء آن وقت است علی ما حَقَّقَ آری
 کریمه (...**إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...*** البقرة: ۱۲۴) حکم عام و مؤبّدست قال القاضی فی
 تفسیره (و إِمَامَتُهُ عَامَّةٌ مُؤَبَّدَةٌ إِذْ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ بَعْدَهُ إِلَّا كَانَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مَأْمُورًا بِاتِّبَاعِهِ)
 چنانچه کریمه (...**وَاتَّبَعِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...*** النساء: ۱۲۵) دلالت بران دارد لیکن این آیات
 قدح در افضلیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام ندارد مفسّران گفته اند یعنی
 پیروی وی کن در توحید یا در روش دعوت بحق جَلِّ و عَلا چنانچه او برفق و مدارا
 بدلائل یکی بعد دیگری و مجادله بقدر فهم هر کس دعوت مینمود تو نیز چنان کن
 صاحب تیسیر آورده که اتّباع سلوک بسبیل مسلوک متبوع است پس اتّباع آنسرور مر مهتر
 ابراهیم را علیهما الصلوة و السلام بسبب آن بود که بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه
 دون او بوده و بحکم (**أَنَا أَكْرَمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَى اللَّهِ**) مقررست که آنحضرت
 علیه الصلوة و السلام از همه انبیا اکرم و افضل است و نصیب او در فضیلت از مجموع
 انبیا و اصفیا اجزل و اشمل و ازین قبیل است آنچه وارد شده است (...**فَبِهْدْيِهِمْ اقْتَدِهْ...***
*** الأنعام: ۹۰**) که ازین امر در افضلیت او علیه الصلوة و السلام هیچ قدح لازم نیست با آنکه
 گوئیم که گاه است که فاضل را امر بمتابعت مفضول کنند و ازین امر بمتابعت هیچ
 قصوری در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

(۱) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (إذا رأيتم الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها فان فيها
 خليفة الله المهدي) رواه احمد و البيهقي . مشكوة باب اشراط الساعة .

بمتابعت شان نیست و الا مشورت را چه فائده باشد و تحقیق این مقام و حقیقت این معامله را حضرت ایشان ما قَدَسْنَا اللهُ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ از راه کشف و عرفان در مکاتیب خود نوشته اند از آنجا ملاحظه نمایند سوال دویم آنکه جناب مقدس حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالقطع افضل انبیا اند پس حدیث (لَا تُفْضَلُونِي عَلَى يُونُسَ ابْنِ مَتَّى) بچه معنی است و حدیث (مَنْ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى فَقَدْ كَذَبَ) چگونه بود جواب میتواند که معنی چنین باشد لا تفضلوا بحیث یلزم نقص المفضول أو یؤدی الی الخصومة و النزاع و نیز میتواند که تفضیل ندهید بجمیع انواع فضائل هر چند پیغمبر مارا علیه الصلوة و السَّلَام فضل کلی ست چنانچه امام افضل ست از موذن مطلقا هر چند فضل اذان در وی نیست و نیز میتواند که معنی آن باشد لا تفضلوا من تلقاء انفسکم و اهوائکم و نیز میتواند که این قول از روی تواضع و هضم نفس فرموده باشند و نیز میتواند که معنی لا تُفْضَلُونِي فِي نَفْسِ النُّبُوَّةِ باشد كما قال الله تعالى (...لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ... * البقرة: ۲۸۵) و نیز میتواند که این قول پیش از علم بافضلیت خود باشد باید دانست که تخصیص حضرت یونس علیه السلام باین حکم با آنکه همه انبیا را درین امر شرکت ست بواسطه آنست که چون از وی علیه السلام زلتی بوقوع آمده بود ازینجهت محلّ توهم منقصت شده بواسطه رفع این وهم تخصیص او باین حکم فرموده که ازین رهگذر هیچ منقصی در رتبه او و رتبه نبوت او پیدا نشده بحکم (التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ) [۱] و بحکم (... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ... * الفرقان: ۷۰) و میتواند که بهمین اعتبار فرموده باشد (مَنْ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ ابْنِ مَتَّى فَقَدْ كَذَبَ) یعنی هر که نظر بزلت او علیه السلام نموده خود را بروی فضل دهد و خود را از زلت و معاصی بری تصور نماید پس تحقیق او دروغ گوست قال الله تعالى في شأنيه (...فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ * الانبياء: ۸۷-۸۸) و قال تعالى ايضا (فَاجْتَبِيَهُ رَبُّهُ

(۱) هذا الحديث مروى عن عبد الله بن مسعود رضى الله تعالى عنه مرفوعاً وموقوفاً رواه ابن ماجه (مشكوة آخر باب التوبة)

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * القلم : ٥٠) سوال سوم آنکه مقرر و مبین است که فضل کلی مر انبیا راست علیهم الصلوة و السلام بر جمیع افراد اُمت و در حدیث صحیح [١] آمده است که بعضی کمالات در بعضی افراد اُمت است که مزیت بر انبیا دارد کالشهداء فی سبیل الله احتیاج بغسل ندارند و بلفظ موتی نخوانده و انبیا بغسل محتاج اند و بلفظ موتی خوانده جواب این فضل راجع بفضل جزئی است که دران محذور نیست هر حائک و حجام بصنعت بر عالم ذی فنون فضل دارد و فضل کلی مر انبیا و عالم راست سوال چهارم علمای ماتریدیه گفته اند الایمان لا یزید ولا ینقص ازین عبارت لازم می آید که ایمان عوام مومنان مثل ایمان انبیا بود علیهم السلام و حال آنکه ایمان انبیا علیهم السلام اکمل است فی القرب و الدرجه جواب ایمان انبیا و ایمان عوام را در نفس ایمانیت شرکت و تساوی است و مزیت ایمان انبیا راجع بصفات کامله ایمان است ایمانی که مقرون باعمال صالحه است و یکسوست از سیات و مشتبهات صفای دیگر دارد و نورانیت علیحده و نتائج و ثمرات بزرگ آورده بلکه توان گفت که نوع دیگر گشته در رنگ افراد انسان که در نفس انسانیت شرکت دارند و متساوی اند و نظر بکمال و نقصان صفات جمعی را از انها (... کالانعام بل هم اضل... * الاعراف : ١٧٩) فرموده و از حقیقت انسانی بر آورده و آنچه در حدیث آمده است (لِوَاتِرِنَ اِيْمَانُ اَبِي بَكْرٍ مَعَ اِيْمَانِ اُمَّتِي لِرَجَحٍ) این رجحان هم راجع بصفات کامله است که نورانیت و صفای ایمان را می افزایند و پله میزان را راجع میکنند چه صفات و اعراض در میزان موعود موزون است چرا ایمان او رضی الله عنه راجح نیاید که او بموتی که پیش از موت است مُشرف گشته است و باین صفت در میان صحابه کرام ممتاز و پیش قدم بوده و لهذا بدولت معیت بمقتضای کریمه (... وَالَّذِينَ مَعَهُ... * الفتح : ٢٩) و کریمه (... اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا... * التوبة : ٤٠) مشرف شده و از میان اصحاب کرام به بشارت این موت که عین معرفت است و مکمل ایمان مبشر گشته حیث وَرَدَ فِي شَانِهِ (مَنْ ارَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى مَيِّتٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى اَبِي بَكْرٍ اَبْنِ اَبِي

(١) قال صلى الله عليه وآله وسلم (ان من عباد الله لانا ساء ما هم بانبياء ولا شهداء يغبطهم الانبياء والشهداء يوم القيامة بمكانهم من الله) قالوا يا رسول الله تخبرنا من هم قال (هم قوم تحابوا بروح الله على غير ارحام بينهم ولا اموال تتعاطونها) الخ. رواه ابو داود مشكوة باب الحب في الله.

مشعر بکمال اوست باین صفت از دیگران و هر که درین موت کاملترست ایمان او باندازه آن نیز کاملتر چه این موت منتج اطمینان نفس است و اطمینان نفس ایمان حقیقی ست که از زوال محفوظ است کریمه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ * النساء: ۱۳۶) گویا اشارت باین ایمان ست و مانا که در حدیث (اللهم انی اسئلك ایماناً لیس بعده کفر) مطلوب همین ایمان ست این آن موت ست که بحیاه ابدی میرساند و بانوار قرب و معرفت متحقق میسازد و کریمه (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ... * الانعام: ۱۲۲) ایمای ست باین معنی و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات و التحيات.

مکتوب بست ونهم (۲۹)

بیر محمد امین بخاری در شرح و تبیین کریمه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الزاریات: ۵۶) و کریمه (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... * الاحزاب: ۷۲) بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسالی التحيات بجناب سیادت و نقابت پناه میرساند احوال و اوضاع فقراء اینحدود مستوجب حمدست و الممشول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت حمدالله سبحانه که با وجود مشاغل صوری و تعلقات شتی در روابط معنوی و محبتها فتوری نرفته است امیدست که روز بروز درتزايد باشد و روز افزون بود محبت این طائفه با این طائفه است (المرء مع من احب) حدیث نبوی ست علی مصدرها الصلوة و السلام و التحيه نوشته بودند که حق سبحانه و تعالی میفرماید (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الزاریات: ۵۶) و مفسران به (لیعرفون) تفسیر کرده اند و در جای دیگر حق تعالی میفرماید (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... * الاحزاب: ۷۲) اگر مراد از امانت معرفت باشد

بانسان چه خصوصیت دارد و اگر مراد چیزی دیگرست اعلام نمایند مخدوما ورود این
 شبهه خصوصیت بآن ندارد که (لِيَعْبُدُونِ*) را به (ليعرفون) تفسیر کنیم
 (لِيَعْبُدُونِ*) را بهر معنی که تفسیر کنند و امانت را هم بهمان معنی بگیرند یعنی
 (لِيَعْبُدُونِ*) اگر بمعنی خود داریم چنانچه اکثر علمای مفسرین گفته اند و از امانت هم
 تکالیف شرعیه که حاصل آن عبادت است بگیریم یا از هر دو جا معرفت مراد داریم
 شبهه می آید که وجه تخصیص حمل امانت بانسان چیست [۱] جواب گوئیم که وجه
 تخصیص میتواند که شرافت و بزرگی انسان بود و اهتمام به شان او هر چند جن را نیز
 شرکت بود چه جن درین تکلیف تابع انسان است و متابع شریعت پیغمبر ما علیه و علی
 آله الصلوة و السلام که لیلۃ الجن [۲] دعوت کرد و اینها ایمان آوردند و بقولی بامر رسول
 صلی الله علیه و علی آله وسلم رفته قوم خود را دعوت کردند و گفتند (يَا قَوْمَنَا آجِبُوا دَاعِيَ
 اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ* الاحقاف: ۳۱) و از فحوای آیه معلوم میشود که پیش ازین جنیان تابع
 شریعت حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بوده اند جائیکه گفته اند (...
 إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى...* الاحقاف: ۳۰) و ایضا میتواند که عرض امانت و
 حمل آن خاص بانسان بود و جن را دران شرکت نباشد هر چند هر دو را برای عبادت یا
 معرفت آفریده باشند و هیچ محذور نبود بدانند که این سوال را جوابهای دیگر هم هست
 و رای این دو جواب که بران تقدیر اصلا شبهه وارد نمیشود اول آنکه (لِيَعْبُدُونِ) بر معنی
 خود [۳] باشد چنانچه علما فرموده اند و امانت بمعنی معرفت گوئیم چنانچه آن مشفق
 نوشته اند اشکال وارد نمیشود دوم آنکه مجاهد (لِيَعْبُدُونِ*) را به (ليعرفون) تفسیر کرده
 است لکن معنی معرفت را عام گرفته است که شامل موحد و مشرک و مطیع و عاصی
 است که همه می شناسند اما بعضی فرمان نمیبند و برخی در عبادت شریک میگیرند برین
 تقدیر از امانت معرفت که خاص بموحدان و یا اولیاست اگر بگیریم یا عبادت و
 تکالیف شرعیه خواهیم نیز اشکال نمی آید سیوم آنکه مفسران گفته اند که میتواند که
 (لِيَعْبُدُونِ*) باین معنی باشد که ای (لیکونوا عباداً لی) و برین تقدیر هم اشکال وارد

(۱) حالانکه عبادت بمعنی تکالیف شرعیه و بمعنی معرفت مر جن را هم شامل است حسب منطوق آیه اولی

(۲) یعنی پیغمبر ما علیه الصلوة و السلام در شب جن ایشانرا باسلام دعوت فرمود و اینها ایمان آوردند.

(۳) یعنی تکالیف شرعیه.

نیست چهارم آنکه اگر مراد از انسان در کریمه (... و حملها الإِسْنَانُ... * الاحزاب: ۷۲) حضرت آدم علی نبینا و علیه الصَّلوة و السلام باشد چنانچه مفسران گفته اند نیز شبهه وارد نیست پنجم آنکه حضرت ایشان ما قَدَسْنَا اللهُ سبحانه بِسِرِّهِ در مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات جلد ثانی برنگاشته اند که این امانت بزعم این حقیر قیومیتِ جمیع اشیاء ست بر سبیل نیابت که مخصوص بکامل افرادِ انسان ست یعنی معامله انسانِ کامل تا بجای میرسد که او را قیومِ جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضه وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میسرانند اگر ملك ست با و متوسل ست و اگر انس و جن ست با و متشَبَّث و فی الحقیقة توجه جمیع اشیا باوست و همه نگران او یند اینمعنی را دانند یا نه. فرمود (... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا... * الاحزاب: ۷۲) كَثِيرَ الظُّلْمِ عَلَى نَفْسِهِ بحيث لا يبقى من وجوده وَلَا مِنْ تَوَابِعِ وُجُودِهِ أَثْرًا وَلَا حُكْمًا و تا بر خود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت نبود (جَهُولًا*) كَثِيرَ الْجَهْلِ بِحَيْثُ لَا يَكُونُ لَهُ عِلْمٌ وَلَا إِذْرَاكٌ بِالْمَطْلُوبِ بَلْ عَجَزَ عَنِ الْإِذْرَاكِ وَ جَهَلَ عَنِ الْعِلْمِ بِالْمَقْصُودِ و این عجز و جهل دران موطن کمال معرفت ست لَآنَّ أَجْهَلَهُمْ أَعْرَفُهُمْ ثَمَّةً وَلَا شَكَّ أَنَّ أَعْرَفُهُمْ الْيَقُ بِحَمْلِ الْإِمَانَةِ این دو صفت گویا علت اند مر حمل بار امانت را این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهماتِ خلائق با و مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطانست اما وصولِ آنها مربوط بتوسلِ وزیرست تمَّ كَلَامُهُ برین تقدیر نیز ایراد شبهه نمیشود و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکاتُ العلی. [۱]

مکتوب سی و سیوم (۳۳)

بخواجه عبد الله کولابی در بیان آنکه مشهود در مرآت کثرت نه وحدت حقیقی است بلکه ظلّی از ظلال آن و در بیان آنکه شهود ارواح داخل کمال نیست بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلاة و تبليغ الدعوات میسراند احوال و اوضاع

فقراء این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالى عافيتكم و استقامتكم على جادة الشريعة العلية و السنة السنية المصطفوية على صاحبها الصلوة و السلام و التحية مكتوب مرغوب که درین ولا فرستاده بودند رسید چون متضمن شوق و مشعر از درد طلب بود فرحت بر فرحت افزود اللهم زد احوال خود را برین بیت حواله نموده بودند بیت:

درو دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق * هر کجا می نگرم روی ترا می بینم

مخدوما احوال شما را از مضمون این بیت بلند میدانم باطن شما متوجه تنزیه صرف است و مضمون این بیت مشعر از شهود وحدت در مرآت کثرت است مخدوما آنچه در مرآت کثرت مشهود است نه وحدت حقیقی است بلکه شبیح و مثال اوست و ظلیست لئلا یظلال او او تعالی وراء الورااست و از دید و دانش ما جدا

مصرع:

در کدام آئنه در آید او

حق را سبحانه در مرآت خلق جستن در رنگ آنست که کسی آفتاب را در طشت آب جوید بیت:

کسی در صحن کاجی قلیه جوید * اضاع العمر فی طلب المحال

خوش گفت بیت:

تو از خوبی نمی گنجی بعالم * مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

نوشته بودند که اگر طالبی را این دید روی دهد که بچشم ظاهر ارواح طیبه مشاهده او می شده باشد در باب او چه حکم است مخدوما مشاهده ارواح خواه بچشم سر بود خواه بچشم سر داخل هیچ کمال نیست و منزلی از منازل قرب بان وابسته نه کمال آنست که باطن از دید و دانش ما سوی و ارهد و نامی و نشانی از غیر در دیده سر نماند

مصرع:

تو مباش اصلا کمال این است و بس

این نوع چیزها که سالکان را در اثناء راه دست میدهد در رنگ محسنات بدیعی است در علم بلاغت که تحسین کلام می بخشد و در بلاغت هیچ دخل ندارد بلکه این مشاهده ارواح از محسنات هم ساقط تر است چه بسیار است که این نوع مشاهدات از مطلب باز دارند و در توهم کمال افکنند نفع این امور اگر ازین مضرت خالی باشد زیاده ازین نیست که اعانت در طلب سالک میکنند و ممد کار او میشوند نوشته بودند که بعضی التماس ها در عریضه سابق معروض داشته بود مترصد جواب است مخدوما ظاهر این کتابت در ایام آزار فقیر رسیده بود در آنوقت طاقت جواب نوشتن بلکه خواندن و تأمل نمودن هم نبود الحال آن کتاب بهم نرسید معذور دارند و السلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب سی و چهارم (۳۴)

بشیخ امان الله نبیره [۱] شیخ حمید بنگالی در نصیحت و ترغیب بر تحصیل معرفت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله سید الوری محمد المصطفی و علی آله و صحبه البررة التقی صحیفه گرامی رسیده خوشوقت ساخت حمدا لله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقرا فارغ نه اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند الله تعالی بوجه احسن میسر سازد امید که نائره این شوق مشتعل شود و نار محبت سر بلند گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و رائحه مطلوب بمشام جان رساند بیت

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت * هر چه جز معشوق آنرا جمله سوخت

(۱) نبیره بر وزن صغیره فرزند زاد و عموما و بمعنی پسرزاده خصوصا و گاهی دخترزاده را نیز گویند (غیاث)

بر طریقه بزرگان استقامت دارند و جای شانرا نیک نگهدارند و خدمت فقرا و طالبان را بوجه احسن کنند و بر جاده شریعت محکم باشند و سنت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بدنجان گیرند و از بدعت محترز بوند و با مبتدع صحبت ندارند و از وی گریزان بوند (اهل البدعة کلاب اهل النار) شنیده باشند و در طریقه بزرگان امری احداث نکنند که برکات طریق تا زمانی فائض است که بامور محدثه آنرا ملوث نساخته اند و از طلب حق جل و علا باز نه نشینند و بمعرفت او تعالی راه جویند و از هر جا بوئی ازین حدیقه دولت بمشام جان برسد از پی آن شوند مطلوب درین نشاء فانیه حصول این دولت است و مقصود از خلقت انسانی تحصیل معرفت است افسوس است که آنچه از وی [۱] طلب داشته اند بجا نیاورد و بامور دیگر پردازد بیت

ترسم که یارباما ناآشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بمابماند

از ورود بعضی تفرقه‌های صوری نگاشته بودند الله تعالی بجمعیت مبدل گرداند و از کشاکش ما سوی برهاند اکثر مسلمانان که ازان دیار می آیند شکایت از حاکم آنجا مینمایند و از بیدینی و بیعملی او نالان حمدا لله سبحانه که اهل اسلام از شر او خلاص شدند و از شدت او رهائی یافتند ظلم حکام از شامت اعمال ماست اعمالکم عمالکم خود را باصلاح باید آورد و بورع و تقوی باید ساخت (... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ... * الآية. الطلاق: ۳-۲) [۲] مامول از احبه دعای سلامتی خاتمه است و السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی

(۱) قال تعالی (كَلَّا لَمَّا بَقِعُ مَا أَمَرُهُ * عبس: ۲۳)

(۲) واقعه است این کریمه در سوره طلاق از پاره (قد سمع الله *) وقال تعالی ایضا (... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ... * الآية. الطلاق: ۴-۵)

بعلا مشتاق بهر کی در آنکه محبت جذب معانی مینماید و ترغیب بر وظائف طاعات و عزلت و انقطاع و آنکه مقصود از سیر و سلوک نه شیخی و نه مرید گرفتن است بلکه مقصود حصول نیستی و گم شدن است بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت مباحث باید که همبرین منوال احوال ظاهر و باطن خود را می نوشته باشند که سبب توجه غائبانه است مخدوما هر چند صحبت تاثیر عظیم دارد لیکن محبت غائبانه نیز جذب معانی مینماید و راه فیض را میکشاید

بوی جنسیت کند جذب صفات

مصرع

بر وظائف طاعات سرگرم باشند و کمر همت را در خدمت مولای حقیقی جلّ شانه چست بر بندند و بعزلت راعب باشند و بقدر ضرورت با خلق در آمیزند بی ضرورت باینها صحبت داشتن سم قائل است آری با طلبه صحبت دارند و بقدر افاده و استفاده باینها مخلط بوند عزیز می گفته است لا تصحب الا شرار و لا تقطع عن الله بصحبه الا حیار و از عدم اطلاع بر احوال خود و احوال پاران در بار نباشند مقصود احوال است علم با احوال اگر بدهند نعمت است و اگر ندهند غم نیست هر گرا از شما نصیب است البته از شما فیض مند خواهد شد مقصود از سیر و سلوک شیخی و مرید گرفتن نیست مقصود از ان ادای وظائف بندگی است بی منازعت نفس و نیز مقصود نیستی و گنناهی است و زوال رعونت [۱] و انانیت اقاره که معرفت بآن مربوط است هر که باین کس رجوع میکند و انانیت می آرد او را از حق باز داشته بخود مشغول میسازد و هر که رجوع نمی آرد او را بحق میدارد ممنون او باید شد

رباعی

یا رب همه خلق را بمن بدخو کن * وز جمله جهانیان مرا یکسو کن
روی دل من صرف کنی از هر جهتی * در عشق خودم یکجهت و یکرو کن

والسلام اولا و آخرا

مکتوب سی و هفتم (۳۷)

بمیر عبد الله بخشی کابلی در تحریض بر طلب حق جل و علا بسم الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیات میرساند مجاری امور مشکور است
امید که آن عزیز نیز بسلامت و عافیت باشد و بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه
مستقیم بود و از قشر بلب آید و از لفظ بمعنی گراید خوش گفت بیت

قومی ز وجود خویش فانی * رفت زحروف در معانی

صحیفه شریفه رسیده سبب مسرت گردید باید که همبرین منوال از احوال خیر مآل خود
بینوشته باشند که باعث توجه غائبانه است اظهار طلب نموده بودند حق سبحانه آتش
طلب را مشتعل گرداند و شعله شوق را سر بلند کند تا از ماسوی بتمام برهاند و بمحبت
اتیه رساند مکرما باندازه محبت و شوق راه فیض مفتوح است و از باطن بیاطن راه
کشاده امیدوار باشند نوشته بودند که بیکی از خلفای این سر زمین امر شود که واسطه
حصول مطالب این فقیر بود و توجهات مصروف میداشته باشد مخدوما شیخ عبد الکریم
بنجا حاضر بود باو گفته ام و خواجه محمد حنیف همانجا است بشما خواهد فهمانید
حتیاج نوشتن نیست به هر کدام که رجوع نمایند نیک است والسلام اولا و آخرا

مکتوب چهل و دوم (۴۲)



بصوفی سعد الله کابلی در جواب وقائع روشن او و آنکه نسبت از هر جا برسد از پیر خود باید دانست بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفی کاتبی که برادر عزیز ملا سعد الله فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت خدا لله سبحانه که بجمعیّت اند و روز به اند بدانند آنکه در واقعه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و حضرت جبرئیل را علیه السلام دیده اید و با یکدیگر مکالمه نموده اید و نسبت و کیفیت خاص که برین واقعه مترتب گشته و روز دیگر که نسبت محویت و تلاشی و شوق و شورش که در سر افتاده و در نماز عصر که کیفیت عظیم دست داده همه بوضوح پیوست و سبب خوشدلی گردید و حضرت ایشان مارا و حضرت خواجه بزرگ و غوث الثقلین را که دیده اید و میگویند که این اعزه برای تربیت شما آمده اند و نسبتها از هر کدام رسیده و خلعتها عنایت فرموده نیک و مبارک است لیکن ایقدر باید دانست که از هر جا فیض و نسبت که مشاهده کرده شود آنرا راجع به پیر خود باید ساخت که بصورت عزیزی متمثل شده افاضه نسبت فرموده است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و سوم (۴۳)



خواجه محمد حنیف کابلی در ارجاع حوادث باراده او تعالی و عدم تلون بآن.

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات باخوی ارشدی میرساند احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حدیث المسؤل من الله سبحانه

سَلَامَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا احوال را نویسان باشند و روز به بوند (مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُورٌ) آجبه دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند از تقلباتِ زمانه و انقلابِ اهل زمانه دلتنگ نشوند و از خفض و رفع آن متلون نگردند بلکه عبرت گیرند و برخود ترسان و لرزان باشند (قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ) [۱]

ع چوبید بر سر ایمان خویش می لرزم * از مکر خداوندی جلّ شانه باید اندیشید و از استدراج باید ترسید (... عَلَيْنَا أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... * المائدة: ۱۰۵) همه را از حق سبحانه باید دانست و همه را باو تعالی باید سپرد.

بیت:

از خدا دان خلاف دشمن و دوست

که دل هر دو در تصرف اوست

(رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * آل عمران: ۸)

مکتوب چهل و چهارم (۴۴)

سخواجه عبید الله کولابی در شرح کمالات فنا و بقا و در آنکه مدارِ کار بر فضل است یکن از اعمال نا گزیرست.

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحيّات میرساند مکتوب مرغوب که نامزد این مسکین نموده بودند بورودِ آن بهجت و مسرت روی نمود مندرج بود که در نماز عصر حالی طلوع نمود دید که أعراضی که ذاتِ اینکس بودند باصلِ خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آنها نماند و بتمام مضمحل و متلاشی در اصل خود گشتند و کثر محویت آنقدر روی میدهد که شعوری بر خود و بر غیر خود نمیماند مخدوما این محویت و این عودِ کمالات باصل درجه کامله است در فنا و اطمینان نفس و اسلام حقیقی برین نوع فنا مترتب است و آنچه وارد شده (مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا) مراد از موت همین ناست که نفس درین فنا بطلوع قهرمان محبت و نزول صاعقه احدیت از دید و دانش

(۱) رواه ابن ماجه و الترمذی بلفظ ان القلوب بين اصبعين من اصابع الله الخ.

ماسوی رسته است و از انانیت گذشته بلکه از خود نامی و نشانی نمانده و به بیع
 هوای غیبِ هویتِ مقتول گشته اینچنین مقتول و گم شده را نوید (أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا
 فَأَحْيَيْنَاهُ... * الانعام: ۱۲۲) و بشارتِ (من قتلته فانا دیتُهُ) ^[۱] سر باوج بُرده و معامله او را
 از همه پیش ساخته این حیاتی که بعد ازین موت است بکرم الله تعالی زوال پذیر نیست
 و چون موهبتِ صرفِ ست موت آنرا نتواند برداشت صورتِ موتِ ست حقیقتِ موت
 نیست تا مضادّاتِ بحیاتِ حقیقی داشته باشد و اجتماع محال بود (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ
 لَا يَمُوتُونَ وَلَكِنْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ) شنوده باشند و کریمه (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ... * آل عمران: ۱۶۹) ع هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد
 بعشق * و باعتبار صورتِ موت فرمود (... أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ... * آل عمران
 : ۱۴۴) فَلَا مُنَافَاةَ نُوْثَةً بودند از اعمال یأس متصور میشود چنان مینماید که این اعمال
 که این مقصّر دارد درین درگاه هیچ نیست و لاشی محض ست حیران ست که چگونه
 عمل کند که شائسته این درگاه باشد مخدوما آنچه نوشته اند راست و درست ست مدار
 کار بر فضل ست لیکن از عمل ناگزیرست ولی در عمل کوششِ بلیغ باید کرد و اعتماد بر
 فضل و رحمت داشته باشد و این عمل را لائق درگاه نباید دانست بزرگان گفته اند اِعْمَلْ
 وَ اسْتَغْفِرْ از رابعه پرسیدند بِمَ تَرْجِينَ مَا تَرْجِينَ قَالَتْ بِيَأْسِي مِنْ جُلِّ عَمَلِي در حدیث آمده
 است که هیچکس بعمل خود نجات نخواهد یافت گفتند و لَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فرمودند
 (وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ) ^[۲] آنچه در واقعه دیده اند در مجلس رسالت پناه
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نعمتهاست و بتو امر است که آنرا قسمت نمائی و تو هر جا
 میرسانی و فقیر را باجمعی دیگر برده بملازمت و پابوسِ آنسرور علیه و علی آله الصلوات و
 التَّحِيَّاتُ مشرف گردانیده نیک و مبارك ست و بارِ دیگر دیده آید که تو در پهلوی
 آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نشسته و ساعتی نگذشته بود که صورتِ تو
 غائب شده حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بجای تو ظاهر شدند باز

(۱) با درد بساز که دوی تو منم گر بر سر کوی عشق من کشته شوی

در کس منگر که آشنای تو منم شکرانه بده که خون بهای تو منم

(۲) رواه البيهقي في الدعوات الكبير مشكوة باب قيام شهر رمضان.

صورتِ مبارك آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم غائب گردید و توبجای ایشان نمودار شدی تاسه مرتبه اینچنین مشاهدها افتاد حمداً لله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نَعْمَائِهِ.

مکتوب چهل و پنجم (۴۵)

بسید نور الدهر باره [۱] در موعظت مرقوم شد.

بسم الله الرحمن الرحيم. مکتوب مرغوب سیادت پناه میرسید نور الدهر رسیده مسرت بخش گردید باید که همبرین منوال از احوال ظاهر و باطن خود قلمی مینموده باشند که باعث توجه غائبانه است اوقات را بیاد حق جلّ و علا معمور دارند و در تحصیل مرضیات او عزّ برهانه بجان کوشند و توشه آخرت را مهیا سازند در دنیا برای خوردن و خفتن نیاورده اند و بجهت عیش و تنعم نیافریده اند محلّ عیش و تنعم در پیش است اللهم انّ العیش عیش الأخره بلکه برای طاعت و بندگی آفریده اند و برای معرفت خویش آورده اند در ادای وظائف بندگی جدّ و جهد مرعی باید داشت و در حصول معرفت و طلب آن خود را قرار و آرام نباید داد و از هر جا بوی ازان بمشام جان برسد از پی آن باید شد خوش گفت.

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام

دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب چهل و ششم (۴۶)

بجان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه صید هستی حقیقی جز بدام نیستی نتوان نمود
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند احوال
بهمه حال مستوجب حمدست المسئول من الله تعالى عافيتكم واستقامتكم ظاهراً و باطناً
چند کتابت از شما پی در پی رسید چون متضمن سلامتی و ظهور نیستی و دید قصور بود
سبب مسرت گردید حق سبحانه و تعالی این دید را زیاده کند و بهستی حقیقی خود
آگاهی بدهد تا بدام نیستی صید هستی نمایند قلیل عشق را بشارت (من قتلته فانا
ديته) کافی ست و کشته تیغ محبت را نوید (... فاحييناه و جعلنا له نوراً... * الانعام: ۱۲۲) سر
باوج برده بیت: گریه کوی عشق ما کشته شوی * شکرانه بده که خونهای تو منم
* والسلام عليكم و على سائر من اتبع الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه و على آله
الصلوات و التسليمات و التحيات و البركات العلى.

مکتوب چهل و هفتم (۴۷)

میرزا محمد صادق پسر نصیر خان در بیان حقائق و خصائص طریقه حضرات خواجگان و
ایمای بآنچه حضرت ایشان ما بآن ممتازند و بیان کیفیت طریقه نفی و اثبات.
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند مکتوب
مرغوب که درینولا بدست کس خود نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مبتهج و
خوشوقت گردید حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم و
مستدیم داشته باطن را به نسبت حضرات خواجها معذور دارد اندک این طریق از بسیار
طرق دیگر بهتر و مرغوب ترست این طریق اقرب طرق ست و البته موصل ست طالب

صادق اگر در صحبت پیر کامل افتد امیدست که در راه نماند و اگر در صحبت ناقص افتد گناه طریق نیست که او خود واصل نیست دیگری در صحبت او چگونه واصل گردد و درین طریق اندراج نهایت در بدایت ست مبتدی رشید این طریق از چاشنی نهایت بی بهره نیست لیکن مدار طریقه ما بر صحبت ست و بر توجه پیر ترقی وابسته

بآنست مرید مستعد هر چند در غیبت پیر از باطن او بقدر محبت و عقیدت بهره مندست و اخذ فیوض و برکات مینماید لیکن از صحبت تا غیبت صد چند تفاوت ست و نازکیهای که حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرّه درین طریقه نموده اند و تحقیقات و تدقیقات طریق که بکار برده و معامله را از حسیض باوج رسانده و نسبت و طریق که آنحضرت بآن ممتاز اند و آن نسبت بعد از هزار سال بر منصّه ظهور آمده و از سر نو تازه گشته و تا درین مدّت مخفی مانده و پرده از روی کار نکشوده چنانچه از رسائل و مکاتیب آنحضرت شطری ازان واضح و لائح ست تا کجا بیان نماید طریقه نفی و اثبات طلب نموده بودند مینویسد موافق آن بعمل آرند و امیدوار برکات آن باشند هر چند ترقی

واضح و تأثیر کامل منوط به صحبت و توجه ست اما مالا یدرک کله لا یترک کله طریقه نفی و اثبات این ست زبان را بکام بچسپانند و لبهارا بر بندند و دم را زیر ناف حبس کنند و لفظ لارا بخيال از ناف بکشند و بفرق [۱] سر برسانند و لفظ الّه را از فرق سر بکتف راست بیارند و لفظ الاالله را از کتف راست بر دل ببرند و دم در حبس باشد و معنی این کلمه را نیز با این کلمه در خیال آرند باین روش (نیست هیچ مقصودی جز ذات پاک) همراه لا (نیست) تصور کنند و بالّه (هیچ مقصودی) و به الاالله (جز ذات پاک) تعقل نمایند. در هر نفس طاق بگویند یکبار یا سه بار یا پنج بار یا هفت بار و همین طور بتدریج زیاده کنند تا نفس وفا کند و بهمین سبب این ذکر را وقوف عددی گویند یعنی بر عدد ذکر واقف باشد تا در هر دمی طاق گوید نه جفت والسلام علیکم و علی سائر من التبع الهدی.

(۱) فرق بالفتح جدا کردن و کشادن راه میان موی سر و میان سر و بمعنی سر و بمعنی کشادگی میان موی سر.

مکتوب چهل و هشتم (۴۸)

بشیرخ عبد الرحمن برادر شیخ عرب بخاری در برکات زمین هند و تحریص بر دوام حفظ نسبت.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب که از راه محبت ارسال داشته بودند خوشوقت گردانید نوشته بودند که از کشمیر اراده ولایت [۱] نموده بودم که بروم در پشاور خدمت حاجی جیو نگذاشتند الخرفیما صنع الله سبحانه ظاهراً خیریت درین باشد مخدوما در هندوستان هم ولایت میسرست چرا همین جا بسیر معنوی اراده ولایت نکنند و طالب این دولت را نباشند و سفر در وطن نمایند و به سیر انفسی از سیر آفاقی مستغنی باشند امروز در هندوستان آن میسرست که در اکثر جاها میسر نیست از کثرت فیوض و واردات رشک بقاع و بلادست و از مزج صباحت و ملاحت شباهت تام بتربت یثرب و بطحا در حسن ولطافت دارد از انوار و برکات آن بیش از بیش امیدوارست سخن بجای دیگر رفت باید که بر طریق ماخوذه مداوم باشند و در نگهداشت نسبت باطن ساعی بوند آنقدر بر محافظت نسبت کوشند که نسبت حضور ملکه دل شود و انقطاع تام از ماسوی مذکور حاصل آید این کار دولت است کنون تا کرا دهند و السلام اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

مکتوب چهل و نهم (۴۹)

محمد میرک بیگ بدخشی در بیان آنکه چون مطلوب حقیقی و رای آفاق و انفس است طالب او را باید که از آفاق و انفس بگذرد و و رای آن جولان نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند حمداً
 لله سُبْحَانَهُ که از سفرِ طویل بعافیت مراجعت واقع شد الحال بسیر انفسی پردازند و از
 سیر مستطیل بسیر مستدیر برآیند و از بعد بقرب گرایند نهایت کار نزد قوم سیر انفسی
 است سیرِ آفاقی را دور از کار میدانند و یافتِ مطلوب را منحصر در انفس میگویند
 میفرمایند **بیت:**

چون جلوه آن جمال بیرون ز تونیست * پا در دامان و سر بجیب اندر کش
 و نزد حضرت ایشان ما قَدَسْنَا اللهُ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْعَزِيزِ سِيرِ انْفَسِي در رنگ سیر آفاقی
 از یافتِ مطلوب تهی ست او تعالی چنانچه ورای آفاق ست ورای انفس ست نیز هر چه
 در مرایای آفاق و انفس جلوه گریست همه آیات و ظلال ست و تسلی بشبه و مثال ست
 پس مطلوب را ماورای آفاق و انفس باید جست و ورای سلوک و جذبه باید پیوست و ورای
 خروج و دخول باید طلبید عقلِ عقیل سِرِّ این معمارا نتواند کشود ورای خروج و دخول
 و بیرون آفاق و انفس نتواند تصور نمود عَرَفْتُ رَبِّي بِجَمْعِ الْاَضْدَادِ وَالسَّلَامِ اَوَّلًا وَاخِرًا.

مکتوب پنجاهم (۵۰)

بحاجی مصطفی بنگالی در نصیحت و تفقُّدِ احوالِ او.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد الحمد و الصَّلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند احوال
 و اوضاع اینحدود مستوجب حمدست الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَافِيَتُكُمْ وَ اسْتِقَامَتُكُمْ
 ظاهراً و باطناً فَإِنَّهَا مِلَاكُ الْأَمْرِ و مَدَارُ النَّجَاةِ مَدَّتِيست که از احوال و اوضاع شما اطلاع
 ندارد خاطر نگرانست معلوم نیست که بچه وضع میباشید و بکدام مردم صحبت میدارید
 بیشتر بعزلت راغب اید یا بعشرت طریقه بمردم میگوئید یا نه و اگر میگوئید چه قسم تأثیر
 می بخشد بسرحد فنا کسی میرسد یا نه بعلم ظاهر بیشتر اشتغال است یا بذکر و مراقبه
 راه ترقی مفتوح ست یا نه (مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ)

بیت:

خوابم بشد از دیده درین فکرِ جگر سوز
 کاغوش که شد منزل و آسائشِ خوابت

بالجمله حالات را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند بعزالت بیشتر راغب بوند و از اشتغال بعلم ظاهر هم فارغ نباشند و اگر طالبی بیاید باحوال او پردازند توشه آخرت را آماده سازند و شبهای تاریک را بگریه و استغفار روشن دارند و دوستان را بدعای خیر یاد دارند والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

بمرزا محمد هادی در بیان آنکه طالب و وحدت را ترك كثرت ناگزیرست و تحریص بر اتباع سنت و اجتناب از بدعت.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى قل الله ثم ذرهم مخدوما. وحدت و كثرت ضد يكديگرند طالب وحدت را ترك كثرت ناگزیرست هر قدر جهات كثرت باخود دارد همان قدر از وحدت حقیقی دور و مهجورست وحدانی باید بود هم از روی طلب و محبت و هم از روی علم و ارادت تا مناسبت پیدا آید و مرآت وحدت گردد و بتوحید حقیقی رسد التَّوْحِيدُ إِسْقَاطُ الْإِضَافَاتِ اَوْقَاتِ رَا بَذَكَرُ وَفَكَرُ مَعْمُورِ دَارِنْدُ وَدِرْتَنُورِ بَاظِنِ كُوشِنْدُ كِه مَحَلِّ نَظَرِ مَوْلَى سِت وَتَنُورِ بَاظِنِ مَنُوطِ بَدَاوَمِ ذَكَرُ وَمِرَاقِبِه اسْتِ وَمِرَبُوطِ بَادَايِ وَظَائِفِ بِنْدُگِي وَادَايِ فِرَائِضِ وَسِنِنِ وَوَاجِبَاتِ وَاجْتِنَابِ از بدعت و محرمات و مكروهات هر قدر كه در اتباع شريعت و سنت و اجتناب از بدعت كوشيده آيد نور باطن بيفزايد و راهي بجناب قدس بكشاید اتباع سنت البته منجبي ست و نتيجه بخش و رافع درجات احتمال تخلف ندارد و ما وراي آن خطر در خطرست و راه شيطان فَاَلْحَذَرُ كُلُّ الْحَذَرِ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ دِينِ قَوِيمِ رَا كِه بوحی قطعی ثابت شده است بترهات و اوهام و خیالات نمیتوان برداشت ما علی الرسول إِلَّا الْبَلَاغُ وَالسَّلَامُ عَلَيْنُكُمْ وَ عَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالتَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَى.

مکتوب پنجاه و پنجم (۵۵)

بمشیخت پناه شیخ درویش محمد برکی جالندهری در احکام موالات با کفار و احکام تقیه و فضیلت حب و بغض فی الله تعالی ورد معتقدات جماعه که میگویند که فقیری بدنا بودنست بکسی.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی وسلام علی عباده الذین اصطفى خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قوسین أو اذنی و علی آله نجوم الهدی و صحبه البررة الثقی. اما بعد سلام و تحیه ازین مسکین مطالعه فرمایند صحیفه گرامی مشرف ساخت استفساری از کریمه (لَا تَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً... * آل عمران: ۲۸) نموده بودند و استکشافی از تفصیل موالات و عدم موالات با کفار و تقیه و عدم تقیه فرموده بودند مکرماً صاحب تفسیر کبیر درین باب به تفصیل سخن کرده آنرا بحسن ایراد مینماید قال فی نزالت هذه الآية فی تحریم موالات الکافرین اعلم انه انزلت آیات اخر كثيرة فی هذا المعنی منها قوله تعالی (... لا تتخذوا بطانة من دونکم... * آل عمران: ۱۱۸) و قوله سبحانه (لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله... * المجادلة: ۲۲) و قوله تعالی (... لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء... * المائدة: ۵۱) و قوله عز وجل (يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوكم اولياء... * المتحنة: ۱) و قال عز من قائل (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعضی... * التوبة: ۷۱) و اعلم ان كون المؤمن موالياً للکافر یختل ثلاثة اوجه احدها: ان يكون راضياً بکفره و يتولاه لاجله وهذا ممنوع منه لان كل من فعل ذلك كان مصوباً له فی ذلك الدين و تصویب الکفر کفر و الرضاء بالکفر کفر فیستحیل ان یبقی مؤمناً مع كونه بهذه الصفة و ثانيها: المعاشرة الجميلة فی الدنيا بحسب الظاهر و ذلك غیر ممنوع منه و القسم الثالث: و هو كالمتوسط بين القسمین الاولین هو ان موالاة الکفار بمعنی الركون اليهم و المعونة و المظاهرة و النصرة اما بسبب القرابة أو بسبب المحبة مع اعتقاد ان دینه باطل فهذا لا یوجب الکفر الا انه منهي عنه

لِأَنَّ الْمُوَالَاةَ بِهَذَا الْمَعْنَى قَدْ تَجَرَّهٗ إِلَى اسْتِحْسَانِ طَرِيقِهِ وَ الرِّضَاءِ بِدِينِهِ وَ ذَلِكَ يُخْرِجُهُ عَنِ
الْإِسْلَامِ فَلَا جَرَمَ هَدَّهٗ تَعَالَى فِيهِ فَقَالَ تَعَالَى (... وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ... *
آل عمران : ٢٨) فَإِنْ قِيلَ لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ النَّهْيُ عَنِ اتِّخَاذِ الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ بِمَعْنَى أَنْ يَتَوَلَّوْهُمُ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا إِذَا تَوَلَّوْهُمُ وَ تَوَلَّوْا الْمُؤْمِنِينَ مَعَهُمْ فَذَلِكَ لَيْسَ
بِمَنْهِيٍّ عَنْهُ وَ أَيْضاً فَقَوْلُهُ (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ... * آل عمران : ٢٨) فِيهِ زِيَادَةٌ
مَزِيَّةٌ لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُوَالِي غَيْرَهُ وَلَا يَتَّخِذُهُ مُوَالِيّاً فَالنَّهْيُ عَنِ اتِّخَاذِهِ مُوَالِيّاً لَا يُوجِبُ النَّهْيَ
عَنْ أَصْلِ مُوَالَاتِهِ قُلْنَا هَذَانِ الْإِحْتِمَالَانِ وَإِنْ قَامَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا أَنْ سَائِرَ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ
عَلَى أَنَّهُ لَا تَجُوزُ مُوَالَاتُهُمْ دَلَّتْ عَلَى سُقُوطِ هَذَيْنِ الْإِحْتِمَالَيْنِ قَالَ الْحَسَنُ أَخَذَ مُسَيْلِمَةُ
الْكَذَّابُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا أَتَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ نَعَمْ نَعَمْ فَقَالَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَكَانَ مُسَيْلِمَةُ
يَزْعَمُ أَنَّهُ رَسُولُ بَنِي حَنِيفَةَ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ قُرَيْشٍ فَتَرَكَهُ وَ دَعَا الْآخَرَ فَقَالَ أَتَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ إِنِّي أَصَمُّ ثَلَاثاً فَقَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ
فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ (أَمَّا هَذَا الْمَقْتُولُ فَمَضَى عَلَى يَقِينِهِ وَ
صِدْقِهِ فَهَنِيئاً لَهُ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَقَبِلَ رُخْصَةَ اللَّهِ فَلَا تَبِعَةَ عَلَيْهِ) وَ اعْلَمْ أَنَّ نَظِيرَ هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلُهُ
تَعَالَى (... إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ... * النحل : ١٠٦) ^(١) اِعْلَمْ أَنَّ لِلتَّقِيَّةِ أَحْكَاماً
كَثِيرَةً وَ نَحْنُ نَذْكُرُ بَعْضَهَا: الْحُكْمُ الْأَوَّلُ أَنَّ التَّقِيَّةَ إِنَّمَا تَكُونُ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي قَوْمٍ
كُفَّارٍ وَ يَخَافُ مِنْهُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ فَيَدَارِيهِمْ بِاللِّسَانِ وَ ذَلِكَ بَانَ لَا يُظْهِرُ الْعَدَاوَةَ
بِاللِّسَانِ بَلْ يَجُوزُ أَيْضاً أَنْ يُظْهِرَ الْكَلَامَ الْمُوْهِمَ لِلْمَحَبَّةِ وَ الْمُوَالَاةِ وَ لَكِنْ بِشَرْطِ أَنْ يُضْمِرَ
خِلَافَهُ وَ أَنْ يُعَرِّضَ فِي كُلِّ مَا يَقُولُ فَإِنَّ التَّقِيَّةَ تَأْثِيرُهَا فِي الظَّاهِرِ لَا فِي أَحْوَالِ الْقُلُوبِ.
الْحُكْمُ الثَّانِي لِلتَّقِيَّةِ هُوَ أَنَّهُ لَوْ أَفْصَحَ بِالْإِيمَانِ وَ الْحَقِّ حَيْثُ يَجُوزُ لَهُ التَّقِيَّةُ كَانَ ذَلِكَ
أَفْضَلَ وَ دَلِيلُهُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ قِصَّةِ مُسَيْلِمَةَ. الْحُكْمُ الثَّلَاثُ لِلتَّقِيَّةِ أَنَّهَا إِنَّمَا تَجُوزُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ
بِإِظْهَارِ الْمُوَالَاةِ وَ الْمُعَادَاةِ وَ قَدْ تَجُوزُ أَيْضاً فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِإِظْهَارِ الدِّينِ فَأَمَّا مَا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ
إِلَى الْغَيْرِ كَالْقَتْلِ وَ الزَّنا وَ غَضَبِ الْأَمْوَالِ وَ الشَّهَادَةِ بِالزُّورِ وَ قَذْفِ الْمُحْصَنَاتِ وَ إِطْلَاعِ
الْكُفَّارِ عَلَى عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَذَلِكَ غَيْرُ جَائِزٍ الْبَتَّةَ. الْحُكْمُ الرَّابِعُ ظَاهِرُ الْآيَةِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ

(١) يعنى من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره الخ.

التَّقِيَّةَ إِنَّمَا تَجِلُّ مَعَ الْكُفَّارِ الْغَالِبِينَ إِلَّا أَنْ مَذْهَبَ الشَّافِعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا شَاكَتِ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ حَلَّتِ التَّقِيَّةُ مُحَامَاةً عَلَى النَّفْسِ. الْحُكْمُ الْخَامِسُ التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِصَوْنِ النَّفْسِ وَهَلْ هِيَ جَائِزَةٌ لِصَوْنِ الْمَالِ يَحْتَمِلُ أَنْ يُحْكَمَ فِيهَا بِالْجَوَازِ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ) وَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ) وَلِأَنَّ الْحَاجَةَ إِلَى الْمَالِ شَدِيدَةٌ وَالْمَاءُ إِذَا بَاعَ بِالْغَبَنِ سَقَطَ فَرَضُ الْوُضُوءِ وَجَازَ الْاِقْتِصَارُ عَلَى التَّيْمِمِ دَفْعاً لِذَلِكَ الْقَدْرِ مِنْ نَقْصَانِ الْمَالِ فَكَيْفَ لَا يَجُوزُ هَهُنَا. الْحُكْمُ السَّادِسُ قَالَ مُجَاهِدٌ هَذَا الْحُكْمُ كَانَ ثَابِتاً فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ لِأَجْلِ ضَعْفِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا بَعْدَ قُوَّةِ دَوْلَةِ الْإِسْلَامِ فَلَا [۱] وَ رَوَى عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الْقَوْلُ أَوْلَى لِأَنَّ دَفْعَ الضَّرَرِ عَنِ النَّفْسِ وَاجِبٌ بِقَدْرِ الْإِمْكَانِ. شَفَقْتُ آثَاراً أَكْثَرَ صُوفِيَّةً خَامٍ وَ مَلَا حِدَةً أَيْنَ وَقْتُتِ أَزْمَالَ الْكُفَّارِ بَاكَ نَدَارَنْدُ وَ مِيْگُو يَنْدُ كِه رَاهِ فُقَيْرِي بَدْنَا بُوْدَنْسْتِ بِيْچِکْسِ سَبْحَانَ اللَّهِ سُرُورِ أَنْبِيَاءِ وَرُئِيسِ فُقَرَاءِ وَ أَوْلِيَاءِ رَا كِه (الفقر فخرى) فرموده عليه و على آله الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ حُكْمٌ مِيْشُودُ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ... * التَّوْبَةُ: ۷۳) وَ طَرِيقُهُ مَرَضِيَّةٌ أَوْ نِيْزَ غَلْظَةٌ وَ قِتَالُ الْكُفَّارِ بُوْدُهُ عَجَبٌ فُقَرَا أَنْدُ كِه رَاهِ پِيْغَمْبِرِ خَدَا وَ پِيْشَوَايِ خُودِ رَا گِذَاشْتِه رَاهِ دِيْگَرِ اِخْتِيَارِ كَرْدِه أَنْدُ وَ خِلَافِ طَرِيقُهُ مَرَضِيَّةٌ أَوْ گَزِيْدِه غَيْرِ اَزِ ضَلَالَتِ وَ گَمْرَاهِي نَخَوَاهِدُ اَفْزُودُ (...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * يُونُسُ: ۳۲) كُفَّارِ بِيْشِكِ اَعْدَاءِ اللَّهِ أَنْدُ كِه بِنُصُوصِ قَطْعِيَّةٍ ثَابِتِ شَدِه اَسْتِ عَجَبٌ دَعْوَى دُوسْتِي سِتِ كِه بَدِشْمَنَانِ اَوْ دُوسْتِي دَارَنْدُ وَ تَبْرِي نَمِي نَمَايَنْدُ اِگَرِ كُفَّارِ وَ فُسَّاقِ مَبْغُوضِ وَ اَعْدَاءِ حَقِّ نَبَاشَنْدِ بَغْضِ فِي اللَّهِ اَزِ وَاجِبَاتِ دِيْنِ نَبُودِي وَ اَزِ اَفْضَلِ مَقَرِّبَاتِ وَ مَكْمَلِ اِيْمَانِ نَگِشْتِي وَ سَبَبِ حُصُولِ وَ اِلَايْتِ وَ رِضَا وَ قُرْبِ حَقِّ سَبْحَانِه نَشْدِي عَنِ عَمْرُو بْنِ الْجَمُوحِ اَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (لَا يَحِقُّ الْعَبْدُ حَقَّ صَرِيحِ الْاِيْمَانِ حَتَّى يُحِبَّ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُبْغِضَ اللَّهُ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ اَبْغَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّ الْوَلَاءَ مِنَ اللَّهِ) رَوَاهُ اِحْمَدُ وَ عَنِ اَبِي اُؤْمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ وَ اَبْغَضَ اللَّهُ وَ اَعْطَى اللَّهُ وَ مَنَعَ اللَّهُ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْاِيْمَانَ) رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ وَ هُمُ دَرِ حَدِيثِ اَمْدِه

(۱) یعنی فلا ثبوت له لعدم الحاجة اليه.

است (تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَبْغِضُ أَهْلَ الْمَعَاصِي وَالْقَوْمُ بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ وَالتَّمِسُوا رِضَاءَ اللَّهِ تَعَالَى بِسُخْطِهِمْ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّبَاغُدِ مِنْهُمْ) رواه ابن شاهين و الدَّيْلَمِيُّ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ آمَدَهُ اسْتِ (أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنَّ قُلَّ لِفُلَانٍ الْعَابِدِ أَمَّا زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَتَعَجَّلْتَ رَاحَةَ نَفْسِكَ وَأَمَّا انْقِطَاعُكَ إِلَيَّ فَتَحَرَّزْتَ بِي فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا لِي عَلَيْكَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَاذَا عَلَيَّ قَالَ هَلْ عَادَيْتَ فِي عَدُوًّا وَهَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا) حل حظ عن ابن مسعودٍ والحق که محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محبت صادق درین دو عمل محتاج بکسب و تعمل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چه بلا زیبا بنظر می در آیند و دشمنان او چه قسم زشت اینمعنی در مجاز ظاهر است بهر که دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست از منافق بیش نمیدانند شیخ الاسلام^[۱] گفته که من بابوالحسن سمعون نه نیکم که استاد من حضری را می رنجانید و هر که پیر ترا رنجه دارد و تو از وی رنجه نباشی سگ به از تو بود قال الله تعالی (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّهٗ... * الممتحنة: ۴) بعد ازان فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... * الممتحنة: ۶) ازینجا معلوم میشود که طالب حق را جل و علا این تبری لابد و نا گزیرست لا کَمَا زَعَمُوا. حق تعالی میفرماید (... وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ... * آل عمران: ۲۸) یعنی هر که موالاته و دوستی با کافران کند پس نیست آنکس از دوستی و ولایت حق بر چیزی یعنی منسلخ است از ولایت حق تعالی بتمام چه دوستی دو متضاد یعنی دو دشمن جمع نشود چنانچه بعضی مفسران گفته اند. شاعر میگوید. **مصرعه:**

تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزَعَّمُ أَنْنِي
فَلَيْسَ أَخِي مَنْ وَدَّنِي رَأَى عَيْنِي
صَدِيقُكَ لَيْسَ النُّوْكَ عَنْكَ بِعَارِبٍ ★
وَلَكِنْ أَخِي مَنْ وَدَّنِي فِي الْمَغَائِبِ

پس هر که دعوی محبت حق کند و تبری از اعدای او ننماید در دعوی کاذب است و بعضی مفسران گفته اند پس نیست آنکس از دین خدا بر چیزی یعنی از دین هیچ ندارد

(۱) خواجه ابواسمعیل عبد الله ابن ابی منصور محمد انصاری از اولاد حضرت ابویوب انصاری رضی الله عنهم.

و هر که از دین بی نصیب است از قرب و معرفت چه نصیب دارد و (... وَيُحَذِرُكُمْ اللَّهُ
نَفْسَهُ... ﴿آل عمران: ۳۰﴾ یعنی می ترساند شمارا حق سبحانه و تعالی بسبب موالاته کفار
از عذابی که صادرست از ذات. گفته اند که این تهدید عظیم است دلالت دارد بر
نهایت قبح منهی عنه فی التفسیر الکبیر رُوی أَنَّهُ قِيلَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّ
هَهُنَا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْحَيْرَةِ يَعْنِي نَصْرَانِيًّا لَا يُعْرِفُ أَقْوَى حِفْظًا وَلَا أَحْسَنَ خَطًّا مِنْهُ فَإِنْ
رَأَيْتَ أَنْ تَتَّخِذَ كَاتِبًا فَامْتَنِعْ عُمَرُ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ إِذَا اتَّخَذْتُ بَطَانَةً مِنْ غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ
جَعَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَذِهِ الْآيَةَ دَلِيلًا عَلَى النَّهْيِ عَنِ اتِّخَاذِ النَّصْرَانِيِّ بَطَانَةً وَرُوي
عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّ لِي كَاتِبًا
نَصْرَانِيًّا فَقَالَ مَا لَكَ قَاتَلَكَ اللَّهُ الْإِتَّخَذْتَ حَنِيفِيًّا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ... ﴿المائدة: ۵۱﴾ قُلْتُ لَهُ دِينُهُ وَلِيَّ كِتَابَتُهُ فَقَالَ لَا أُكْرِمُهُمْ
إِذَا هَانُوا اللَّهَ وَلَا أُعِزُّهُمْ إِذَا ذَاهَبَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا أُذْنِبُ إِذْ اتَّبَعَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ لَأَتَّخِذَنَّ



مکتوب پنجاه و ششم (۵۶)



مرزا ابوالعالی در جواب کتابت او که اظهار طلب شوق و صحبت نموده بود با ذکر بعضی از احوال شیخ عبد الخالق که از یارانشست و ختم مکتوب بحديث جلیل القدر.

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى وثقدس ساحب سینه را از نقوش ماسوای مصفا و از دنس هوا مرکی ساخته بظهور اشعاعات جمال لایزالی که مبرا از حیزوهم و خیال ست مُزئِب و مُزین گرداناد التفات نامه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت چون محبر از سلامتی ذات با برکات بود مسرت افزود آنچه در باب مراد دینی شیخ عبد الخالق مرقوم فرموده بودند بوضوح انجامید چون استخاره راه نمیدهد موقوف باشد که بر تقدیر ملاقات آنچه مقدرست و نصیب طرفین ست بظهور خواهد پیوست مگر ما شیخ عبد الخالق یکچندی در صحبت گزرائیده است و اخذ فوائد ضروریة این راه نموده است و از تلوین بتمکین پیوسته و از فنا که رکن اعظم این راه است آگاهی یافته اورا خالی از حال چگونه توان گفت مگر باعتبار آنکه از حال گذشته بحول حال پیوسته است چه حال از تلوین خبر میدهد و صاحب تمکین حال را پس پشت داده است بلی ادواق و مواجید اموریست که بیاطن تعلق دارد و اطلاع بر آن بی امداد ربّانی و بی تخلق باخلاق الهی جلّ شأنه متعسرست (اولیائی تحت قبای لیعرفهم عبیری) بسیاری از اولیای هستند که بر ولایت خود هم اطلاع ندارند و ظاهرشان از باطن شان بیخبرست دیگران بولایت شان بی اعلام سبحانی مشکل که پی برند.

مصرع :

کس چه داند که درین گرد سواری باشد

و بر تقدیریکه مشار الیه خالی و بی بهره باشد اورا درین امر خطیر نباید دید و مرسل را در مراتب من آرسل باید ملاحظه نمود.

مصرع :

ایشان نیستند این همه الخان ز مطرب ست

مع ذلك چون اقبال قلب ایشان باین عزیز نیست موقوف دارند و مترصد باشند تا از پرده غیب چه ظهور میکند.

بیت:

سعادت‌هاست اندر پرده غیب
نگه کن تا کرا ریزند در جیب

این حقیر در دعا و توجه و آنچه لوازم خیر خواهی است بتقصیر راضی نیست و کمال آن ملاذ را از دل و جان می‌خواهد (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ هود: ۶۱) و لَنْخْتِمَ الْمَكْتُوبَ بِخَاتِمَةٍ حَسَنَةٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ اخْتَبَسَ عَنَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ غَدَاةٍ عَنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى كِدْنَا نَتَرَا يَا عَيْنَ الشَّمْسِ فَخَرَجَ سَرِيعاً فَثُوبَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَجَوَّزَ فِي الصَّلَاةِ فَلَمَّا سَلَّمَ دَعَا بِصَوْتِهِ فَقَالَ (لَنَا عَلَى مَصَافِكُمْ كَمَا أَنْتُمْ ثُمَّ انْفَتَلَ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنِّي سَأُحَدِّثُكُمْ مَا حَبَسَنِي عَنْكُمْ الْغَدَاةَ إِنِّي قُمْتُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَصَلَّيْتُ مَا قُدِّرَ لِي فَتَنَعَسْتُ فِي صَلَاتِي حَتَّى اسْتَقْبَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِرَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ لَا أَدْرِي) قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ (فَرَأَيْتَهُ وَضَعَ كَفَّهُ بَيْنَ كَتِفَيْ فَوَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَتَجَلَّى لِي كُلُّ شَيْءٍ وَعَرَفْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ فِي الْكُفَّارَاتِ قَالَ مَا هُنَّ قُلْتُ مَشَى الْأَقْدَامِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ وَالْجُلُوسِ فِي الْمَسَاجِدِ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ عِنْدَ الْكِرْبَهَاتِ قَالَ ثُمَّ فِيمَ قُلْتُ فِي الدَّرَجَاتِ قَالَ وَمَا هُنَّ قُلْتُ إِطْعَامِ الطَّعَامِ وَلِينِ الْكَلَامِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا قَالَ سَلِّ قُلْتُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحُبَّ الْمَسَاكِينِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَإِذَا أَرَدْتَ فِتْنَةً فِي قَوْمِي فَتَوَفَّنِي غَيْرَ مَفْتُونٍ وَ أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (إِنَّهَا حَقٌّ فَأَدْرِسُوهَا ثُمَّ تَعَلَّمُوهَا) رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا الْحَدِيثُ صَحِيحٌ وَسَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ فَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ.



بملا قاسم رو پری در بیان آنکه فنا و بقا بعلاقة ظلّیت و اصالت است چون معامله بغیب ذات افتد تعالی و این علاقه نماید کارخانه فنا و بقا انقطاع پذیرد و در بیان آنکه وجه را بوجه راه است نه بذات تعالی و در بیان بعضی از کمالات صلوتیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مَكْتُوبٌ

مرغوب رسیده مسرت بخش گردید چون متضمن احوال پسندیده و اذواق ستیه بود مسرت بر مسرت افزود نوشته بودند که اکثر از خود اثری و نشانی نمی فهمد وجود و نوازع آنرا عاریتی محض میدانند و این دید بدیهی اولی گشته و بقای خود را گاهی بذات او سبحانه تعالی می فهمد و اکثر اوقات بصفات اما درین وقت هم پرتوی از ذات ملحوظ میشود حمداً لله سبحانه بدرجه کمال از فنا و بقا رسیده اند و زوال عین حصول پیوسته و آنچه از دید عاریت نوشته اند البته عاریت و امانت باهل آن عائد گشته و ظل باصل پیوسته باشد و عدم نیز که مرآت بوده بعدم مطلق ملحق شده که معامله بزوال عین و اثر کشیده و آنچه نوشته اند که بقا گاهی بذات می فهمد ذات درین موطن البته ماخوذ بشانی و اعتباری خواهد بود نه ذات بحت معرا که آن مرتبه را غنای ذاتی است از عالم فنا و بقا بعلاقة اصالت و ظلّیت است تا هر جا اطلاق اصل است از صفات زائده و شیون و اعتبارات ذاتیه غیر زائده آن بقا را گنجایش است و چون معامله بغیب ذات افتد و اصل در رنگ ظل در راه ماند فنا و بقا آنجا متصور نبود آری اگر از ذات مصطلح قوم خواهند که بمرتبه وحدت اطلاق ذات میکنند و تجلی آنرا تجلی ذات میگویند گنجایش دارد و اطلاق فنا و بقا در آن مرتبه می شاید و آنچه حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرّه بقاء ذات نوشته اند سرّیست غامض در رنگ تشابهات دست ادراک امثال ما بوالهوسان از دامان آن کوتاه است ما مردم را اگر ایمانی باین معانی حاصل شود مغتنم است

ما تماشا کنان و کوتاه دست * تو درخت بلند و بالائی

بشنو عالم ظلال اسماء و صفات است و از ظل باصل شاهراه است کمال در حق ظل آنست که واصل باصل شود پس وصول افراد عالم با اسماء و صفاتست و اگر نهایت ترقی شود باصول اسماء و صفات و اصول اصول آن الی ان ینتهی الی حضرت الذات تعالی و تقدس تا هر جا که علاقه اصالت و ظلّیت است ترقی ممکن است و چون این علاقه انقطاع پذیرد ترقی و عروج متصور نبود پس نصیب از مرتبه ذات بحت اینانرا هیچ نبود که از ذات در ممکن هیچ تعبیه نکرده اند تا از ذات نصیب بود تمام وجود شان وجوه و اعتبارات است وجوه را بوجه راه است نه بذات که ازان مرتبه علیا وجوه را انقطاع است و عادة الله جاری شده است که بعد از قرون متطاوله عارفی را بعد از فنای اتم ذاتی از نزد خود عطا میفرمایند که ازان ذات بذات اقدس راه است پس این عارف بعلاقه ذات از ذات مقدس نصیبی فرامیگیرد و افراد عالم که در رنگ اعراض اند و ذاتی نیست که باوقائم بوند قیام آنها بذات عارف است و ذات همه آنها همین ذات عارف است و عارف بحکم نیابت و خلافت قیوم آنها است پس عارف را بافراد عالم غیر از مشارکت اسمی و مماثلت صوری کدام و مشارکه و چه مماثلة جوهر را باعراض چه مشارکه حضرت ایشان ما قدسنا الله بسرّه برنگاشته اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدّد نمی باشد هر گاه بعد از قرون متطاوله این قسم گوهر بظهور می آید تعدد او در یک عصر چه صورت دارد نوشته بودند که در نماز گاهی در غیر آن کیفیتی و واردی روی میدهد خود را در آنوقت متلاشی و مستهلک محض می یابد و عنایت و لطف خاص در حق خود فهمد چنانچه کسی را بمهربانی در آغوش کشند و گویا کشیده کشیده میبرند و خود را از جمیع علائق مصفا و مطهر می یابد و تعلق امور گاهی در پهلوی راست می فهمد و گاهی پس پشت چنانچه خانه را روفته خس و خاشاک در یک کناره جمع سازند مخدوما نماز معراج مومن است حالتی که در ادای آن روی میدهد مناسبت بحالت معراجیه خواهد داشت و از سائر حالات ممتاز خواهد بود سائر

احوال را نسبت بحالت صلوتیه نسبت صورت است بحقیقت مثلاً صورتی که در آئینه منعکس است آنرا چه نسبت و کدام مساوات باصل خود غیر از مماثلت صوری و مشارکت اسمی نیست خوش گفت بیت

گرمصوّر صورت آن دلستان خواهد کشید * حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید
هر قدر که در تکمیل نماز میکوشند و در رعایه سنن و آداب آن جهد مینمایند و در تطویل قراءت و رکوع و سجود بر وفق سنت سعی میکنند فیوض و برکات آن بیشتر ورود مینماید و حسن و جمال و کمال آن زیاده تر ظهور میفرماید و ترقیات روی میدهد و عنایت و لطف خاص متجلی تر میشود و از علائق مصفا تر میشود که از پهلو و پشت هم دور تر گردند مأمول از دوستان دعا است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب شصت و پنجم (۶۵)

بفضائل مآب شیخ بدر الدین سلطانپوری در اظهار اشتیاق ملاقات و ایامی بفیوض و برکات روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیات میرساند احوال و اوضاع فقراء اینحدود مستوجب حمدست المسؤل من الله عزّ و جلّ سلامتکم و عافیتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً مخدوما ایام مفارقت بامتداد کشیده و حدیث شوق از بیان بیرون دوستان هر سال هنگام رجوع حجاج انتظار قدوم شریف میبرند چون معلوم میشود که نیامدند چشم برسال دیگر میدوزند اگر اراده توطن آنجای ست اعلام فرمایند تا مشتاقان را احدی الراحین حاصل آید الحق افسوس ست که کسی ازان دیار علیا باین دیار سفلی آید و ازان اماکن متبرکه که منبع فیوض و انوارست باین اماکن ظلمانی که

معدن کفر و بدعت ست گراید از آمدن خود چندان نفرین و حسرت دارد که چه نویسد آری اگر بنیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر دستگیر و ملاقات مجاوران آن مرقد منیر بیایند و از برکات این موطن نیز بهره مند شوند گنجایش دارد که فیوض و انوار اینجای مأخوذ و مستفاد از انوار آن موطن ست اما سهل الحصول ست زمین هند هر چند بر ظلمت و کدورت ست لیکن چشمه حیات در ظلمات ست.

مصرع:

بتاریکی درون آب حیاتست

از انوار خلّت درینجا آثارست و از اسرار محبت متولّهان اینجای امیدوار بالجمله اگر استخاره مساعدت کند و سیر این اماکن نمایند و مشتاقانرا مسرور سازند مناسب ست توقع که این مسکین را دران اماکن شریفه و در داخلی بدعای خیر یاد آرند و سلامتی خاتمه او خواهند و در مواجهه روضه منوره سلام فقیرانه این درویش عرض نمایند.

مصرع:

گر قبول افتد زهی عز و شرف

و السلام علیکم و علی سائر من اتّبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله و صحبه الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب شصت و ششم (۶۶)

به برادر بزرگ گرامی خود قدوة کاملین امام العارفين زبدة العلماء الرّاسخین مظهر اسرار ربّ حمید حضرت شیخ محمد سعید در بیان شوق و اظهارالم دوری.

بسم الله الرحمن الرحيم .

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

احقر مخلصان بعرض میرساند که الم دوری و درد مهجوری را چسان وا نماید و شوق در یافت حضور موفور السرور را تا کجا شرح دهد.

بیت:

این خط سر بمهر بجانان که میدهد

وین درد سر بمهر بدرمان که می برد

خاطر فایر منتظر اخبار فرخنده آثار است. امیدوارست که باعلام آن مشرف و مسرور میگشته باشد چند روزست که این مسکین را در درد تخفیف ست چنانچه در مجلس عرس پیر دستگیر دردولی نشسته چند ساعت حاضر شده بود و در وقت گرم نیز دردولی نشسته بنماز جماعت حاضر میشود الْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى جَمِيعِ نِعْمَائِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَفْضَلِ أَنْبِيَائِهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَائِرِ اجْبَائِهِ.

مکتوب هفتاد و یکم (۷۱)

بسید علی یار هه در بیان کمالات محبت و دقائق آن

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى در مدارج قرب ترقیات کرامت فرماید ملاطفه گرامی رسید چون متضمن سلامتی دوستان بود باعث بهجت و مسرت گردید در یوزه توجه نموده بودند مخدوما هر جانشه محبت است جذب معانی مکنونه میکند و اخذ فیوض باندازه محبت از باطن مفیض مینماید و جای توجه نگاه میدارد اگر توجه نیز با این محبت جمع شود نور علی نور بود و عمده در این معامله محبت است توجه بی این کارگر نیست و این بی توجه کار میکند (المرء مع من احب) حدیث نبوی است علی صاحبها الصلوة والسلام حب است که سلسله وجود و ایجاد جنبانیده است و گنج پنهان را در عرصه ظهور آورده و حسن پوشیده را بی پرده ساخته آری حسن بی پردگی میخواهد و جمال سر مستوری ندارد

پری رو تاب مستوری ندارد

این محبت ظهور صفت معشوق است که حسن نظارگی میخواهد و معشوق را عاشقی
میآید تا صفت معشوقی او هویدا گردد خوش گفت بیت

منم کاستاد را استاد کردم * غلامم خواجه را آزاد کردم

محبتی که صفت عاشق است پرتوی همان محبت است که بمعشوق قائم است که
عاشق هر چه دارد از صفات کمال همه ظلال کمالات اوست پس ظهور همان محبت
است که درین مرآت باین کسوت نمودار شده است مصرع

یک نشه دو جا ظهور کرده

عاشق هر چند دقائق حسن بیشتر درک کند و در معرفت جمال و کمال معشوق چشم
دور بین داشته باشد صفت عشق دروی زیاده تر بود و مشغوف و شیفته تر گردد بیت

آنها که بحسن دیده تیز است * این عشق بلای خانه خیز است

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و ششم (۸۶)

میرزا محمد رضا پسر رعایت خان در ترغیب بر محبت شیخ و اشارت در معنی یاد کرد و
یاد داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی.

بیت:

هر چه جز ذکر خدای احسن ست

گر شکر خوردن بود جان کندن ست

مخدوما گرفتاریِ مادونِ حقِ جلّ و علا از اشدّ امراضِ قلبیه است فکر ازاله آن از اهم
مهام ست.

مصرع: در خانه اگر کس ست يك حرف بس ست

و ازاله این مرض شدید درین مهلتِ یسیر و ابسته بذکر کثیرست و رسوخ تام بر محبتِ پیر
درین راه نیز ناگزیرست گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله ست.

بیت:

ازان روئی که چشم تست احوال ★ که معبود تو پیر تست اول [۱]

بذکر کثیر پردازند و بدوام حضور بوصفِ نیستی موصوف بوند از جانب حق سبحانه فیض
دائمی ست برین کس که اگر يك ساعت آن فیض منقطع شود اثری از وی نماند پس
برین کس هم ناگزیرست که از همه روتافته بدوام ذکر متوجّه آن جناب قدس گردد
این معنی در ابتدا بتکلف ست و آنرا یاد کرد گویند و بمرور دهور ذکر و حضور ملکه و
صفتِ لازمه دل میگردد چنانکه سمع صفتِ سامعه که بنفی هم منتفی نشود و این
حالت را یاد داشت گویند والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب هشتم و هفتم (۸۷)

برعایت خان [۲] در رضا بقضا و إرجاع حوادث باراده ازلی او سبحانه نه بعقل فعال.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّجیّات میرساند احوال
و اوضاع فقرای اینحدود مستوجب حمدست المستول من الله تعالی سلامتکم و عافیتکم
و استقامتکم علی جادّة الشّریعة العلیّة و السّنة السّنیّة المصطفویّة علی صاحبها الصلوة

(۱) معبود = مطاع و رهنما

(۲) رعایت خان المتوفی ۱۰۷۳ هـ . پسرش محمد زمان مکتوب الیه . ۸۵ .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بعد الحمد و الصَّلوة و تبلیغ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابتهای
شما بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بخش گردیده بعافیت باشند و بر جاده شریعتِ علیّه
و سنّتِ سنّیه مستقیم بوند از کثرت بوحدت آیند و از فرق بجمع و از جمع بجمع الجمع
گرایند و از ظل باصل شتابند و از صفت بموصوف روند طالبان از ظل باصل میرسند و
مشتاقان از کلام بمتکلم پی میبرند.

بیت:

اندر سخنِ دوستِ نهان خواهم گشتن

تا بر لبِ او بوسه زخمِ چوَنش بخواند

افسوس ست که باوجود این همه طُرُقِ موصله و راههای کشاده این کس محبوب بود و
مهجور باشد و از دولتِ قُرب و معرفت دور و در نفور بود

بیت:

در جهان شاهدهی و ما فارغ ★ در قَدَحِ جرعه و ما هوشیار

نوشته بودند که بجهت بی استقلالِ عیال بکتابتِ قرآن مجید اشتغال دارد و داعیه آنست
که دست از همه تعلقات افشانند و این انفاسِ معدوده را بذکر صرف نماید منتظر حکم ست
مخدوما نفقه عیال از واجبات ست فکر آن هم ناگزیرست کسبِ حلال هم کنند و باقی
اوقات بذکر و فکر پردازند بلکه این کسب هم باین نیتِ صالحه داخل فکر میشود قاضی
جعفر و دویارِ دیگر که طَلَبِ طریقه مینمایند طریقه باین هر سه عزیز بگویند و توجه
دهند و نصیحت کنند اگر شیخ نور محمد باین هر سه عزیز طریقه بگوید بر تقدیری که
آنجا برسد گنجایش دارد و اختیار بدست شماست یا خود طریقه بگویند یا بشیخ
مذکور رجوع کنانند شجرهای که نوشته میفرستند میرسند و بکار میروند و السلام علیکم
و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب هشتم و نهم (۸۹)

بیکی از نساء صالحات که از اهل حقوق ست در نصائح و تعبیر واقعه او.

بسم الله الرحمن الرحيم خدمت عفت پناه عصمت دستگاه مشفقہ محترمه بیگم
جیو سلمه الله تعالی ازین مسکین سلام عافیت انجام خوانند احوال بهمه حال مستوجب
حمد ذی الجلال ست امید که آن عفیفه مشفقہ نیز سلامت و بجمعیّت باشند و بر جاده
شریعت علیّه و سنت سنیه مستقیم بوند و از صورت بحقیقت آیند و از لفظ بمعنی گرایند
خوش گفت

بیت: قومی ز وجود خویش فانی ★ رفته ز حروف در معانی

التفات نامه گرامی که بمصحوب برادر دینی شیخ نور محمد ارسال داشته بودند مشرف
ساخت و مسرت بخش گردید حمداً لله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقرای دور افتاده
فارغ نیند امید که این دور از کار را همبرین منوال بحاشیه ضمیر مهر تنویر راه میداده
باشند و بدعای سلامتی خاتمه یاد میفرموده باشند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند
بحدیکه دل را انقطاع تمام از ماسوی بحصول انجامد و تعلق علمی و حتی او ازان گسسته
شود و بتکرار کلمه طیبه نفی وجود بشریت نمایند و سلب منتسبات از خود فرمایند تا
بعدم صرف ملحق گردند و بفنای حقیقی برسند.

بیت: از تست حجاب تو یقین ست ★ شرط همه رهروان همین ست

ز حادثه سهوای نگارش رفته بود بوضوح پیوست حمداً لله سبحانه که ایشان با متعلقان
زین واقعه بسلامت ماندند و هیچکس را گزندى نرسید و آنچه در واقعه دیده اید که
حضرت خواجه بزرگ باجمعی از درویشان رسیدند و شما بجهت آنکه در قلعه فرنگیان
افتاده اند و دروازه قلعه را بر شما بر بسته اند گریه و زاری میکنند حضرت خواجه

فرمودند چرا گریه میکنی من آمده ام تا شمارا ازین فرنگیان خلاص کنم دروازه را
کشادند و گفتند هر جا که خواهید بروید بشارت ست بخلاصی از شرّ اعدای آفاقی و
انفسی چنانچه از برکتِ قدمِ آنحضرت از شرّ مفسدان محفوظ ماندید امیدست که بیمن
انفاسِ نفیس شان از اعداء انفسی نیز خلاصی یابید و بی مزاحمت آنها ترقیات نمائید و
بمراتب قرب واصل گردید نوشته بودند که الحمد لله که از غفلتهای پیش اندکی روی
بحضور آمده و دو حصه غفلت رفته و یک حصه مانده هر قدر غفلت که زائل شده است و
حضوری روی داده نعمتی ست سعی نمایند که غفلت بتمام از باطن برود و حضور تام
که در قفای آن غیبت نبود روی دهد همین حضور چون غالب می آید نفس حاضر از
میان بر میخیزد و حضور حق سبحانه خود بخود بروی کار می آید چه توان کرد مدار
طریقه ما بر صحبت ست و ترقی بظاهر وابسته بآن دوری ضروری در میان حائل ست
اگر در حضور باشید انشاء الله تعالی در لوازم خدمت و ادای حقوق تقصیر نرود و الخیر
فیما صنع الله تعالی سبحانه والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب نودم (۹۰)

بشیخ ابوالمظفر برهانپوری در فوائد صحبت و برکات روضه منوره حضرت ایشان قدسنا الله
سبحانه بسره العزیز الاقدس.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله خیر
الوری و علی آله و صحبه البررة التقی اما بعد صحیفه گرامی که بمصحوب برادر دینی شیخ
نورمحمد فرستاده بودید رسیده مسرت بخش گردید آرزوی دریافت صحبت نموده بودید
واظهار شوق زیارت روضه منوره نیز موقوف بر وقت ست لیکل آجل کتاب بلی مدار بر
صحبت ست در غیبت هم هر چند باندازه محبت و فنا فی الشیخ اخذ فیوض مینماید
لیکن بگرد صحبت که بارعایت حقوق آن باشد نمیرسد محبت صرف جذب معانی

مینماید اما چون صحبت مصاحب شود کبریتِ احمر بود و نور علی نور باشد و برکات روضه منوره را چه تواند بیان نمود که از دریافت و ادراك ما قاصر فهمان دور دورست هر کس بقدر استعداد او از برکات آن بهره مندست لیکن بکنه و حقیقت آن که میرسد خوش گفت:

بیت:
 هر کسی از ظن خود شد یارِ من
 از درونِ من نجست اسرارِ من

کتابتی که بدست شاه محمد فرستاده بودند نیز رسید اندراج یافته بود که در دل بلکه در همه اعضا و موها حلیه تو با عشق بی قصد می آید و بسیار حلاوت و ذوق می افزاید بعد از آن حلیه من حلیه تو هو هو میشود و خصوصاً در وقت توجه کردن الخ. مخدوما تحقق باین کیفیت از کمالی مناسبتِ مخبرست مانا که اتحاد يك حقیقت و لحوق آن بحقیقت دیگر حصول پیوسته است که با اتحاد صوری جلوه گر گشته است.

مصرع:
 در عشق چنین بو العجیبها باشد

مؤمن و بروز که مشائخ فرموده اند گوئیا ازین قبیل ست مخدوما این بیان موافق حال ما مرقوم گشته است اهل ابتدا را که این کیفیت روی دهد از ممر دیگر است آنچه از سوال و اطوار برادران دینی خواجه امان الله و خواجه محمد مؤمن نوشته بودند بسیار وشوقت ساخت زادهما الله تَوْفِيقاً و عُرُوجاً و تَرْقِیاً باین هر دو عزیز کتابتهای جدا و یسم ان شاء الله تعالی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب نود و یکم (۹۱)

قائِق و معارف آگاه خواجه محمد صدیق [۱] بدخشی ملقب بهدایه در اظهار فراق سرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و شمه از کمالات آنحضرت این مکتوب

دراز بود بعضی اوراق او گم شده بقیه که ازان اوراق مانده بود آنرا نقل گرفته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خدام حقائق

آگاه معارف انتباه دعا و نیاز ازین عاصی مهجور در معرض قبول آرند سطری چند از سوزش سینه و غم دیرینه بروی سفینه نگاشته بود مضمون آنرا بآن عزیز الوجود بطریق هدیه ارسال نمود مخدوما فراق حضرت قطب الاقطاب زبدة المحققین وارث المرسلین امام و غوث انام بمرور شهر و ایام قوی تر میگردد و هر چند کهنه میشود تازه تر میگردد علی الخصوص درین ایام برین واله مشتاق از مرفراق آن یگانه آفاق آوارگی عجب روی داده است و از تذکر آن مجلس بهشت آئین جگر کباب و دیده پر آب میشود اگر بگر عالم بگردید آن اجتماع لله فی الله را کجا بینید و آن فیوض و برکات صحبت را کجا یابید و آن معارف و حقائق و نازکیها که در ذات و صفات تعالت و تقدست بیان میشود و بسمع هر کس میرسید از که گوش زد شود و آن اسرار که بمحرمان خاص بود از کج ظهور نماید و آن معاملات مخصوصه که از محرمان زیاده از یک یا دوی را در استماع آن گنجایش نبود از که مسموع شود و اسرار و معاملات که هیچ فردی درانجا محرم نبود سر بمهر مدفون شد خود جدا بود هر چند از ممر استماع آن معاملات دل در اضطراب سینه در التهاب و حواس در تعطش و عقل در تحیر بود لیکن بمجرد دیدن آن حضرت بصفت مذکوره که جای استماع بلکه تحقق بآن معاملات داشت دل را حضوری و س را نوری پدید می آمد که جوش اضطراب و نار التهاب را فرو می نشاند و عقل و حواس از هیبت دیدار آن قبله کبار از هوش میرفت و از تعطش و تحیر خالی میگشت لهذا بس شده است که درویشی در ملازمت آن عالی حضرت به نیت بعضی استفسارها یا عرف احوال باطنی آمده است بمجرد حضور استفسارها از ساحت سینه اش رفته است احوال و مواجید هیچ نمانده و چنانچه طلوع آفتاب ظلمات شب را میرباید همین طور حضور جمیع امور مذکوره را ربوده است درین اثنا بعضی اوقات آنحضرت پرسیده اند هان فلان کس چه حال داری و یا اگر استفساری داری در میان آر آن بیچاره خود بار حضور از خویشتن رفته است و زبانش فرو بسته و از ادراک و دانش گذشته است خوش گفت.

بیت:

خرد از دیدنش تسبیح خوانان

گریزد همچو فرتوت از جوانان

بنعم یا لا نمی توانسته است تکلم نمود و بنفی یا اثبات حال و استفساری نتوانسته است لب کشود و بخود فرورفته با کمال خجالت برگشته است و بعد.

مکتوب صد و نهم (۱۰۹)

خواجه احمد بخاری در ترجیح ایمان غیب بر ایمان شهودی.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحيات میرساند مکتوب مرغوب که بمصحوب حاجی بیگ فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید بعافیت و سعیت باشند و بر جاده شریعت علیه وسنت سنیه مستقیم و مستدیم بوند و همواره در رقی باشند و از ظل باصل گرایند بلکه اصل را نیز در رنگ ظل واگذارند و از شهود غیب گرایند حق سبحانه متقیان را بایمان بغیب می ستاید و میفرماید (أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ... البقرة: ۵) و هدایت راهنمونی ست بطریق که موصل مطلوب ست پس ایمان غیب موصل مطلوب بود و اگر شهود موصل مطلوب می بود میبایستی که بآن دلالت بفرمود و لیس فلیس اگر گویند که شهود بی پردگی میخواهد و غیب در پرده است پس شهود افضل بود و بمطلوب برساند و غیب در راه ماند و از حجاب نرھاند گویم که رطن رویت و شهود در آخرت ست در دنیا واقع نیست نصیب این نشأه ایقان ست که ب اقرب ست و آنچه بعضی طالبانرا شهود و مشاهده روی میدهد آن نه شهود ذاتست الی بلکه شهود صفتی از صفات و ظلی از ظلال ست که آنرا ذات تخیل کرده است و ت وراء الورااست خداوند سبحانه که چندین حجب هنوز در میانست.

بیت:

گرز معشوق خیالی در سرست

نیست معشوق آن خیال دیگرست

پس نسبت بذاتِ عزّ و جلّ غیب‌ست و شهود در وهم و ریب‌ست می‌ارند که شیخ ابو اسحاق گازرونی پیغمبرِ خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را در خواب دید پرسید یا رسول الله ما التّوحید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند (کُلُّ ما هَجَسَ بِبَالِكِ او خَطَرَ فِي خِيَالِكِ فَاللهُ سَبْحَانَهُ وَرَاءَ ذَلِكَ) و السّلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب صد و یازدهم (۱۱۱)

بخواجه مکی جعفر خان در اسرار محبت و فضائل احسان با خلق الله بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مصلياً الله تعالى ذات با برکات را مشمول الطاف و عنایات خویش داشته بجدبات قویّه معنویّه مکرم و ممتاز دارد عنایت نامی و صحیفه گرامی مشرف ساخت محبت درویشان و توجه و اخلاص با ایشان از اجلّ نعم و اعظم دول است و همچنین از درد نایافت که بر نگاشته بودند امریست بزرگ و مقدمه یافت است گفته اند که اگر نخواستی داد ندادی خواست قدر و قیمت انسان بمحبت است و بزرگی و امتیاز او از سایر موجودات باین درد است بیت

قدسیانرا عشق هست و درد نیست * درد را جز آدمی در خورد نیست

لیکن در محبت و درد مراتب و درجات است هر کس باندازه آن از برکات و انوار آ امیدوار است حق تعالی نائره این محبت را سر بلند گرداند و نار شوق و درد را مشتعل سازد تا از ماسوی بتمام برهاند و بحریم قدس برساند از برکات محبت و کمالات آن چه تواند نوشت محبت است که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است و گنج پنهان بمنصه ظهور آورده و اسرار غیب را بجلوه گاه شهادت آورده محبت است که محبت صادق را بقلاب خود بدرجات قرب میرساند و واله مشتاق را از وی رهائی داده و اصل محبوب میگرداند محبت است که بوسیله آن مرید صادق کمالات پیر را جذب مینماید

و برنگ او می بر آید مکرماً رجوع خلق الله و کارگذاری شان که در عالم اسباب بآن عالیجناب مفوض است امریست بس خطیر بجمع همت و تصحیح نیت باین کار بزرگ پردازند و احسان کار سازی عبید و اماء صاحب خود را از عزائم امور تصور فرمایند رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم فرموده است (الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله) و آنچه نگارش فرموده اند که فاعل حقیقی و کار ساز مطلق را در نظر داشته خود را مطلقاً در میان نه بیند الخ کلامیست نازنین و خلاصه تصوف است و مغز معرفت مطالعه آن لذات معنویه بخشید و رائحه مطلوب بکام بان مشتاقان رسانید فله در قائله در باب شفا یافتن عصمت پناه تاج المخدرات که قلمی موده بودند دوستان را سبب خوشدلی و خرمی گردید الحمد لله سبحانه علی ذلك و می جمیع نعماته امیدواریم که بقیه ضعف که مانده است آن هم برود و صحت کلی یابد آید فقیر در دعا و توجه که وظیفه فقر است بتقصیر راضی نیست و در اوقات مرجوه ن امر خطیر اشتغال دارد بیت:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول * آنکه در ساخته است قطره بارانی را

بست صوری و معنوی در ترقی باد

مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

د علی بارهه در ترجیح ایمان غیب بر ایمان شهود.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند صحیفه می رسید و مسرت بخش گردید چون این دار دار عمل ست در عمل باید کوشید و در

ازدیاد کمیت و کیفیت آن جدّ تام باید مرعی داشت تا از ریا بعید تر بود و باخلاص نزدیکتر باشد و بشرف قبول رسد موطن لقا بر وجه کمال در پیش ست (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... *العنكبوت: ۵) از عَدَم دریافت در بار نبوند و از ذروه غیب بحضیض شهود نفرایند و آرزوی آن نکنند موطن شهود آخرت ست مشهود اینجای معلول ست و بعلّة نَحْت موسوم غیب درین موطن اصالة دارد و باصل اصول متعلق شهود بظلال وابسته است لیکن در غیب عوام و غیب اخص خواص بَوْن بعیدست غیب عوام از راه حُجُب ست که حجب در میان مسدول ست هم حجب ظلمانی و هم حُجُب نورانی و خواص از حجب ظلمانی رسته بحجب نورانی پیوسته اند امّا آن حجب را عین ذی حجاب فهمیده بآن در مانده اند و بشهود آن متلذذ گشته و اخص خواص از هر دو حجب بر آمده اند و از شهود و مشاهده بر تر رفته و السّلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و چهاردهم (۱۱۴)

بخان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه بر جمیع وقائع اعتبار نباید نهاد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى کتابتی که سعادت آثار اخوی خان محمد بیگ فرستاده بودند رسیده واقعه چند که نوشته بودند نیست است بکار خود سرگرم باشند و بذکر و فکر اوقات را معمور دارند و آنکه گاهی خود گم مییابند بسیار خوب ست عزیزى گفته است اَشْتَهِيْ عِدْمًا لَا اَعُوْدُ اَبَدًا و آنچه نوشته بودند که حضرت امیر سید علی همدانی ظاهر شدند پاره به بنده کدورتمند نگاه کردند مخدوما این نوع وقائع شایان اعتماد نیست شیطان دشمنی ست قوی در کمین میخورد

که بهر کیف آدمی را از راه حق و صراطِ مستقیم بگرداند کسیکه طالبِ حق باشد و راهِ وصولِ او را جویند حضرت امیر چون از وی کدورتند بوند اعتقاد و محبت که پیش ازین بایشان داشتید بران مستقیم باشید و بکاریکه در پیش دارید محکم گیرید و باین نوع خواب و خیال از جا نروید و بزرگان گفته اند که مرید یک پیر اگر رشدِ خود را در جای دیگر بیشتر فهمد جائزست که بی انکارِ پیرِ اول در جای دیگر ارادت آرد چه مقصود حق است جلّ و علا فی الحقیقت پیر همان است که در صحبت او رشد بیند. والسلام.

مکتوب صد و پانزدهم (۱۱۵)

بلا حسن علی پشاورى در فضیلت استقامت.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات ميرساند احوال
محدود مستوجب حمدست الله تعالى دوستان را بجمعيت دارد و باستقامت ظاهر و باطن
گهدارد و مدارِ کار بر استقامتست **الْإِسْتِقَامَةُ فَوْقَ الْكِرَامَةِ** (شيبتنى سورة هود) [۱]
دیده معروفست هرگاه سید انبیا سرور اتقیا علیه و علی آله الصلوة و السلام چنین
ماید و امر استقامت [۲] آنحضرت را پیر سازد امثال ما بواهواسان که هوس استقامت
نیم و دم از استقامت زنیم هوس و خیالست بهر حال دست و پای باید زد و سعی باید
کرد که غرقى ازان بحر بیگران بدست آید و بکام جان برسد **مَالًا يُدْرِكُ كُلَّهُ لَا يَشْرِكُ كُلَّهُ**

عن ابن عباس قال ابوبكر يا رسول الله قد ثبت قال شيبتنى سورة هود و الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون واذ
س كورت رواه الترمذى مشكوة باب البكاء

قال تعالى (فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ... * هود: ۱۱۲)

قصه استقامتِ شما که شنوده میشود خاطر بسی خوش حال میشود **اللَّهُمَّ زِدْ مَتْرَعِدِ نَتَائِجِ**
باشند کتابتهای آن برادر بتعاقب رسیده مسرت بخش گردید ازین طرف در جواب
کوتاهی رفته معذور خواهند داشت فقیر در نوشتن کاهلم و فرصت هم ندارم مأمول از
دوستان دعاست والسلام.

مکتوب صد و بیست و نهم (۱۲۹)

بخواجه محمد ماه پسر خواجه عبد الرحمن النقشبندی در عزا و نصیحت و ترغیب
شریعت علیه و سنتِ سنیه و بر دوام ذکر.
بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیات میرساند از شنودن واقعه هائله و خ
وحشت اثر چه نویسد که دوستان را چه قسم مصیبت رسیده و درد و غم روی داد
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶ لیکن چون بتقدیر و اراده مولاى حقیقی است
شانه غیر از صبر و رضا چاره و گذرنیست

بیت:
من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری
که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری

باید که بر جاده شریعت و طریقت مستقیم باشند تا بحقیقت راه یابند و راه و رو
بزرگان خود را از دست ندهند تا از فیوض و برکات ایشان بهره مند گردند حی
دنیاوی بغایت قلیل است و معامله آخرت دائمی و سرمدی کاری باید کرد که نجا
اخروی حاصل شود و سرخروئی از صاحب حقیقی بحصول انجامد حق سبحانه آدمی
مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگ

نماید باوامر و نواهی او را مبتلا ساخته است اینکس چاره ندارد و بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید بآنچه مأمورست بجای آرد و از آنچه ممنوعست یکسو بود اگر چنین نکند بنده متمرّد باشد و مستحق انواع عقوبات بود بذکر و فکر مشغول بوند و اگر در ذکر گفتن دل را خفگی پیدا شود و از ذکر گفتن باز دارد بمجرد وقوف قلبی یا توجه بی کیفی پردازند و آنچه نوشته اند که آرام و جمعیت درانست که حرکت دل بهر روش که باشد باشد و در دل هیچ خیالی نگذرد حتی که خیال تلفظ اسم ذات هم بمانیکه این صفت روی میدهد باز میدارد از همه چیز درین حال آرام و جمعیت زیاده از زیاده مشاهده میکند مخدوما این حال نیک است و هر قدر که انقطاع دل را از ماسوی حاصل شود نعمتست لیکن بشرطیکه در فرائض و واجبات خلل نرود والاّ خطر در خطرست چنانچه خود نوشته اید لیکن صفت مذکوره را از دست ندهید و ترسان و لرزان باشید و سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را بدندان محکم بگیرید اینست راه نجات و بدون خراط القناد فاتحه از برای استقامت شما خوانده شد ثبّتنا الله سبحانه و بناکم علی جادّة الشریعة العلیّة.

مکتوب صد و سی و نهم (۱۳۹)

سلطان عبد الرحمن بلخی در کمالات قلب انسانی.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً ومصلياً حقیقت مضعه قلبیه خزینه اسرار نویه باد هر چه در عالم کبیرست در عالم صغیر که مرآت عوالمست ثابتست عالم بغیر انسان را گویند که مرکب از عالم خلق و امرست و عالم کبیر هر چه در زیر عرشست از افلاك و عناصر و جزآن و آنچه فوق عرشست از لطائف عالم امرست و هر چه

در عالم صغیرست در عالم اصغرست که قلب انسان ست که باوجود کمال صغیر جامع
 عوالم است و با وجود بساطت بکمال وسعت موصوف و مناسبت او بذات اقدس بیش از
 بیش آمد که در آنحضرت کمال بساطت و کمال وسعت باهم جمع اند لهذا بعد از
 تصفیه قابلیت آئینه داری آن مرتبه مقدسه پیدا کرد و بشرافت (ولکن یسئنی قلب عبیدی
 المؤمن) مشرف گشت و تصفیه قلب وابسته است بتحلی باحکام شرعیه و تزین بسنن
 مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتَّحیة واجتناب از بدعت نامرضیه و از
 انهماک در شهوات و لذات نفسانیه و دوام ذکر و مراقبه و رسوخ بر محبت شیوخ فعَلَّیک
 بملازمة هذه الخصال الحمیده لیظهر فیک عجائب الملك و اسرار الملکوت و تكون مراتب
 لانوار الالهوت.

مکتوب صد و چهل و یکم (۱۴۱)

بمشیخت مآب حافظ عبد الجلیل دهلوی در بیان آنکه ممکن هر چه از جنس خیر و کمال
 دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبه و جوب ست.
 بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحیات میرساند احوال بهمه حال مستوجب
 است المسؤل من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم علی جادّة الشریعة العلیة و السنّة السنن
 المضطّفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التَّحیة و ترقی درجاتکم المَعنویة فی مدارج
 الکَمالات الالهیة صحیفه گرامی که از راه محبت نامزد این مسکین نموده بودند رسید
 بهجت و مسرت افزا گردید باید که همبرین منوال از احوال ظاهر و باطن خود بر نگاش
 باشند و این دور از کار را بدعای خیر یاد آور بوند در یوزه امداد ازین کم بضاعت
 رنگ استعارت ست از مستعیر و سوال ست از عاجز فقیر ممکن بیچاره هر چه از جنس خیر
 کمال دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبه و جوب ست فی نفسه از خیر و کمال تهی ست
 و از حسن و جمال خالی امانات باهل امانات راجع ست عدمی ست وجود نما فقر او ذل
 است و فاقه او سرمدی از عدم چه آید و از شر چه بر آید.

بیت:

من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری
و ز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری

آنقدر هست که با بعضی طلبه که نشست و برخاست میکند آثار معتد به در آنها پدید می آید و ترقیات مینمایند و بعضی بکمال میرسند این همه از یمن و برکات بزرگان است و این کس در میان نیست بلکه مرتبی حقیقی حق است جلّ شانه

مصرع:

از ما و شما بهانه بر ساخته اند

خوش گفت:

مصرع:

ایشان نیند این همه الحان ز مطرب است

الیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه.

مکتوب صد و چهل و دویم (۱۴۲)

بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته در اظهار آلام مفارقت و اشارتی بفیوض و برکات مرقد مطهر حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله على نواله و اصلى و اسلم على حبيبه احمد و آله احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمدست المسئول من الله عز و جلّ سلامتکم و ستقامتکم ظاهراً و باطناً مخدوما ایام مفارقت بامتداد کشید و مهاجرت صوری ضروری طول انجامید حدیث شوق از شرح بیرون است و قصه عشق پایانی ندارد و الحال و ستانرا طاقات مفارقت نمانده و مشتاقانرا جان بر لب آمده بزودی تشریف آرند و عبّانرا از آلام مهاجرت خلاصی دهند هر چند افسوس است که کسی ازان دیار علیا که وطن فیوض و انوارست باین دیار سفلی که منبع کفر و بدعت است آید از آمدن خود باین

دیوار طلسمانی و از مهاجرت آن اماکن روانی که نشانی ازان بی نشان دارد و ترجمانی
غیب الغیب میفرماید چندان حسرت و ندامت دارد که چه نویسد در اینجا هم که
هست از برکات آنجائی امیدوارست و چشم بران دوخته.

بیت:

درین دیار بدان زنده ام که گاهی

نسیم عاطفتی زان دیار می آید

آری اگر به نیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر دستگیر و ملاقات مجاوران آن مرقد منیر
بیایند برحاست تا از فیوض و برکات این موطن نیز بهره مند گردند و از انوار و اسرار این
محال که مأخوذ و مستفاد از انوار آن موطن ست نیز مستفید شوند زمین هند هر چند پر
ظلمت و کدورت ست لیکن چشمه حیات در ظلمات است.

مصراع:

بتاریکی درون آب حیاتست

امروز بقسمت سرهند بطفیل آن دو حرم محترم از کثرت فیوض و انوار رشك هند و غیرت
سندست آنرا از هند ندانند که در بجه ولایت است بلکه نمونه اسرار نبوت ست طالبان
حق حل و علا که سر نیازی باین مزار فائض الانوار دارند و از روی صدق طواف این
مرقد مطهره مینمایند ازان فیوض و برکات مستفیض و مستفید میگردند و از یکنوشت
بصد خوش و خروش ترك خویش نموده بطلب پی میبرند بسیاری از سکنیه این مقاد
بجهت عدم صدق و ناگرویدن ازیں چشمه حیوة خشك کام اند و ازیں برکات دست
تهی خوش گفت.

بیت:

ولی آن کز برودت در ز کام ست

چه داند نافع اش گر در مشام ست

زهريك نقطه اش چون نافع تر

شمیم وصل جانان میزند سر



والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد پنجاه و سیوم (۱۵۳)

بشیخ ابوالمکارم در ترغیب بر طلب و فوائد صحبت.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحيات ميرساند صحيفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسيد اظهار تأسف و تألم بر فقدان دولت صحبت شیخ خود قدس سره نموده بودند واضح گردید (... اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶) آنچه تقدیرست ناگزیرست (لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ * الرعد: ۳۸) هنوز هیچ نرفته است.

مصرع:

گردری بسته شد ایدل دیگری بکشایند

نوازم طلبگاری بجا باید آورد و از هرجا بوی از مطلب بمشام جان برسد از پی آن باید شد پیام فرصت بسی مغتنم ست دوباره در دنیا آمدنی نیست در یوزه این معنی ازین دور زکار تمنای بیش نیست مع ذلك هر آنچه نقد وقت ست هر چند هیچ نیست از دوستان ریغ نیست لیکن مدار طریقه ما بر صحبت ست قرب و بعد چگونه یکسان بود که اویس فرنی بمرتبه هیچ صحابی نرسد در طرق دیگر هم هر چند قرب و بعد یکسان نیست اما درین طریقه علیه مدار بر صحبت ست در طرق دیگر باین مشابه نیست آری مرید رشید اندازه محبت و ربط معنوی که بشیخ مقتدا دارد اخذ فیوض و برکات از باطن شیخ در غیبت نیز مینماید و برابطه درونی جذب معانی خفیه او میکند لیکن حصول معرفت و وصول درجات ولایات غالباً منوط بصحبت ست لا تعْدِلُ بِالصُّحْبَةِ شَيْئاً كَانَتْ مَآ كَان فَقِيرٌ نِيز توجه ظهر الغیب خود را دریغ نمیدارد ان شاء الله تعالی حق سبحانه از باطن بزرگان بیض مند گرداند بمنه و کمال کرمه اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و علاج علت معنوی را درین فرصت یسیر بذکر کثیر جویند و احبّه دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند السلام اولاً و آخراً.



مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۴)

بفرزندان حقائق و معارف آگاه خواجه محمد حنیف کابلی در عزای خواجه مر
نصائح ضروریه .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَّمَ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى بِرِ
سَعَادَتِ آثَارِ خَوَاجَةِ عَبِيدِ اللَّهِ مَعَ بَرَادِرٍ وَهَمَشِيرِهَا بِكَمَالٍ بَرَسْتَدٍ وَعَصْمَتِ بِنَاهِ وَاللَّهِ
چَشْمَانِ وَسَائِرِ أَهْلِ طَرِيقِ كِهْ دَرِ آنجا اقامت ورزیده اند در خدمات ایشان قیام
ازینجانب سلام عاقبت انجام خوانند و بر جاده شریعت غرا و سنت مصطفی علیه
آلِهِ الصَّلَاةِ وَالْبَرَكَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ الْعَلِیِّیَّةُ مُسْتَقِيمٌ وَمُسْتَدِيمٌ بُونَدِ وَبِرِ مَحَبَّتِ وَ مَتَابَعَتِ
بِرِ سُوخِ تَامِ بَاشِنْدِ اَزِ شَنُودِنِ اَیْنِ حَادَثَهْ جَانِگَاَهْ چِهْ نُوِیْسِدِ كِهْ بَرِیْنِ دُوسْتَانِ چِهْ قِسْمِ
اَنْدُوهْ وَ چِهْ نُوِغِ فِرَاقِ وَ مَصِیْبَتِ رُوی دَادِ وَ لَیكِنِ چُونِ بَارَادَهْ وَ تَقْدِیرِ مَوْلایِ حَقِیْقِ
جَلِّ شَانَهْ غَیرِ اَزِ رِضَا وَ تَسْلِیْمِ چَارَهْ وَ گَزِیرِ نِیْسَتِ مَا هَمِ صَبْرِ كَرْدِیْمِ شَمَا هَمِ صَبْرِ كَرْدِیْمِ
بِهْ فِعْلِ حَقِّ جَلِّ وَ عِلَا رَاضِی وَ شَا كَرِ بَاشِیْدِ وَ گِذِشْتِگَاَنِ رَا بَدْعَا وَ صَدَقَهْ یَا دِ آرِ

فِیَوْضِ وَ بَرَكَاتِ خَوَاجَهْ مَرْحُومِ اَمِیْدُوارِ بَاشِیْدِ وَ اَزِ مَزارِ پَرِ اَنوَارِ او هَمواره در یوزه غم
یَارَانِرا بَایْدِ كِهْ آنجا رَا مَعْمُورِ دَارِنْدِ وَ طَرِیْقَهْ خَوَاجَهْ رَا نِیكِ رِعَايَتِ كِنَنْدِ وَ حَلَقَهْ
مِشغُولِ رَا بَرِپَا دَارِنْدِ وَ خِدْمَتِ اَیْنِدِهْ وَ رُوندِهْ نَمَایِنْدِ وَ دَرِ رِضَا مَنْدِیِ وَ خِدْمَتِگَارِیِ فَرِ
خَوَاجَهْ بَجانِ كُوشِنْدِ وَ طِفْلَانِ رَا نِیكِ تَرْبِیَّتِ كِنَنْدِ وَ تَعْلِیْمِ آدَابِ نَمَایِنْدِ بِنَمَازِ پِنجِ وَ قِ
جَمَاعَتِ حَاضِرِ شُونِدِ وَ سَبْقِ بِي نَاغَهْ بَخَوَانِنْدِ چِهْ كَنِیْمِ مَا اَزِ بَشانِ دُورِ اَفْتَادِهْ اَیْمِ
مِیْسُوزِدِ اَمِیْدُوارِیْمِ كِهْ حَقِّ سَبْحَانَهْ وَ تَعَالِیِ اِیْشانِرا مَضَائِعِ نِگِذَارِدِ وَ بَكَمَالِ بَرِسانِ
إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ • هُود: ٦١

بیت:

ز هجر دوستان خون شد درون سینه جان من

فراق همشینان سوخت مغز استخوان من

و السلام أولاً و آخراً.

مکتوب صد و پنجاه و ششم (۱۵۶)

بشرافت و نجابت پناه خواجه عبد الصمد کابلی در مواعظ دینی و بیوفائی دنیای دنی.
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بعد الحمد و الصَّلوة و ارسالی التَّحِیَّاتِ میرساند احوال
 بهمه حال مستوجب حمدست المسئول و المأمول سلامتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً
 افسوس که عمر بسر آمد و هیچ عمل از دست نیاید حجت درست شده است و بیوفائی
 دنیا بدیهی اولی گشته و فتن و مصائب پی در پی می آید و دوستان جگر گوشها در
 رحیلند و هیچ تنبه و تذکر نیست و توبه و انابت نه، غفلت در تزیید ست و معاصی در
 افزونی (أَوَّلًا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا یَتُوبُونَ وَلَا هُمْ یَذَّكَّرُونَ*
 لتوبة : ۱۲۶) این کدام ایمان ست و چه مسلمانی نه از کتاب و سنت پند پذیر
 میشود و نه از مشاهده آیات بینات عبرت میگیرد باید اندیشید که یاران و همنشینان که
 بار و پار ارسال یکجا هم سفر و هم بستر بودند و مونس و همدم کجا شدند.

مصرع: کجا رفتند آن یاران که بودند مونس و جانی

بیچ اثری از آنها پیدا نیست و هیچکس نشانی از آنها نمیدهد.

بیت:

چنان خرمن عمرِ شان شد بیاد

که هرگز کسی زان نشانی نداد

لَهُمْ لَا تَحْرِمُنَا آجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَا بعدهم پس بر ما واپس ماندگان ناگزیرست که عمر دو
 وزه را بغفلت نگذرانیم و بخواب خرگوش نسازیم و باین سرای فانی دلبنده نشویم و
 یافته این قحبه غدار نگردیم و تمام بمراضی مولای حقیقی جلّ شانه سازیم و از کید نفس
 شیطان و از گرداب هوا و هوس کناره گیریم و گور و قیامت را در نظر داشته خودها را
 عداد اموات داریم (وَعُدَّ نَفْسِكَ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) [۱] و از حیوة و وجود موهوم

(عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ببعض جسدى فقال (كن في الدنيا كأنك غريب
 عابر سبيل و عدّ نفسك من اهل القبور) رواه البخارى مشكوة باب الامل و الحرص.

منخلع گشته بموتی که پیش از موت ست پردازیم و بعدمیّت ذاتیه و نیستی اصلیه خود سازیم معدوم که بر خود احکام موجودی جاری سازد و بعنوان وجود وانماید و نیست که بتهمت هست شود مضحکه خلق شود.

بیت:

وصافی خود برغم حاسد تا کی
ترویج چنین متاع کاسد تا کی [۱]

هستی و توابع آن باهل هستی و موجود حقیقی شایان و سزاوارست و وضع شی ست در موضع خود کمال ممکن در نفی کمال ست از وی و خیریت او در سلب خیریت.

بیت:

در عالم ما ز ما جز نام نماند
و از صبح وجود ما جز شام نماند

مصرع:

چل خسرو گهر آینی سانجه پری سب و یس [۲]

مامول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است.

مکتوب صد و شصت و دوم (۱۶۲)

بشیخ محمد یوسف گردیزی پیرزاده ملتان در مقدماتیکه مشعر از هضم نفس ست و دیدن خود در معامله افاده و بیان حقیقت ممکن و فناء او و در بیان آنکه مدار افاده استفاده بر صحبت ست

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب قار قوسین او ادنی و علی آله و صحبه البررة التقی. اما بعد فقد وصل الی من جنابکم کتاب

(۱) از طمطراق دنیا از جا نروند که فانی و هالك است ثبات ندارد زهریست شکر آلوده و نجاستی است اندوده کشته این زهر بموت ابدی گرفتار است و بخسران سرمدی مبتلا فالخذر ثم الخذر رباعی آنرا که نه درش محمد است. گر پای بسر چرخ زند گمراه است. فرزند نبی که نیست در راه نبی. چو آیتی منسوخ کلام است. (۲) یعنی بیا ای خسرو بخانه خویش که وقت مغرب و شام بوقوع آمده در هر جا و هر ملک.

کَرِيمٌ كِتَابٌ يُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ عِبَارَاتُهُ نَضْرَةٌ النَّعِيمِ اَيْنَ ذَرَّةٌ بِي مَقْدَارِ سِزَاوَارِ اَيْنَ خَطَابِ
 نَيْسَتْ وَلا تَقِ اَيْنَ كِتَابِ نَهْ مَقْدَمَاتِيكِهْ اَزْ رَاهِ شَكْسْتِ نَفْسِ وَ فِرْوَتْنِي كِهْ دِرَانِ نَامَهْ نَامِي
 بَرِ نِگَاشْتِهْ اَنْدِ دَرِ حَقِّ اَيْنِ مَغْرُورِ دُورِ اَزْ كَارِ صَادِقِ وَ بِيَانِ وَاقِعِ سِتْ دَرِ يَوْزَهْ نِجَاتِ اَزِ اَيْنِ
 گَرْدَابِ وَ تَخْلَصِ بَسُوِي رَبِّ الْاَرْبَابِ اَزِ اَيْنِ مَسْكِيْنِ نَمُودِنِ دَرِ رَنْگِ اسْتِعَارَهْ اسْتِ اَزْ مَسْتَعِيْرِ
 وَ سَوَالِ سِتْ اَزْ مَحْتَاَجِ فَقِيْرِ هِيْجِ كَوْنِهْ دَرِ خُودِ مَنَاسِبْتِيْ بَا اَيْنِ طَائِفَهْ عَلِيَهْ نَمِيْ بِيْنْدِ وَ مَشَارِكْتِيْ
 دَرِ اسْرَارِ طَبَقَهْ سَنِيَهْ دَرِ نَمِيْ يَابِدِ مَعَ ذَلِكِ طَالِبَانِيْ كِهْ اَزْ اطْرَافِ وَ اَكْنِافِ مِيْ آيْنِدِ بَقْدَرِ
 اسْتِعْدَادِ بَهْرَهْ وَرِ مِيْشُوْنْدِ وَ خِيَالِ كَمَالِ وَ اَكْمَالِ مِيْنَمَايْنِدِ اَيْنِ هَمِهْ اَزْ بَرَكَاتِ بَزْرگانِ سِتْ
 وَ اَزْ اَنْفَاسِ نَفِيْسِ اَيْشَانِ اَيْنِ مَسْكِيْنِ دَرِ مِيْانِ نَيْسَتْ.

مصرع: ما خود نی ایم این همه الحان ز مطرب ست

بلی نیستی و عدمیت ذاتی ممکن ست وجود و سائر کمالات که توابع وجود اند همه
 در وی مستعار و مستفاد از مرتبه و جوب ست ممکن بیچاره ذات خود را فراموش کرده
 بکمال عاریتی خود را خیر و کامل تصور نموده است و در اخص اوصاف مولای خود
 شرکت جسته و ازین رهگذر رعونت و انانیت پیدا کرده ندانسته است که ذات او عدم
 است که منشأ هر شر و فساد ست چنانکه وجود مبدأ هر خیر و کمال ست از جهالت
 ذاتی اوست که خود را کامل دانسته است کمال در حق او انتفای کمال ست از وی و
 خیریت در سلب خیریت خوش گفت.

بیت:
 و صافی خود برغم حاسد تا کی
 ترویج چنین متاع کاسد تا کی

سخن بجای دیگر رفت این درویش دلریش از توجه غائبانه و از دعای ظهر الغیب فارغ
 نیست انشاء الله تعالی امیدواریم که از راه محبتی که باین طبقه علیه دارند از فیوض و
 برکات ایشان فیض مند باشند و از انوار و اسرار این اکابر بهره مند گردند این محبت ر
 سرمایه سعادت تصور فرمایند حق سبحانه آتش این محبت را سربلند سازد و شعله شوق
 را مشتعل گرداند تا از ماسوی بتمام برهاند و بسرا پرده قرب و معرفت رساند (... ان
 رَبِّي قَرِيْبٌ مُّجِيْبٌ * هُوْد: ۶۱) مکرماً معامله افاده و استفاده وابسته بصحبت ست

خصوصاً در طریقه ما که مدار بر صحبت است تا حصول صحبت کامل مکمل بر اوضاع شرعیّه و سننِ مرضیه مستقیم باشند و از لهو و لعب و صحبت نا جنس معرض بوند و بوظائف و اذکار ماثوره اوقات را معمور دارند اشتغال بعلوم دینیّه از اعظم عبادات است و السلام.

مکتوب صد و شصت و هشتم (۱۶۸)

بحقائق و معارف آگاه شیخ عبد الاحد برادرزاده حضرت ایشان سلّمه الله تعالی در آنکه فیض از مبدأ فیاض دائمی است اگر کمی و نقصان است از اینجانب است.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید بعافیت و جمعیت باشند و بر طریقه مرضیه مستقیم بوند و احبّه دور افتاده را بدعا یاد آرند و احبّه را نیز از خود غافل ندانند و فارغ نفهمند.

مصرع:

فراغت از تو میسر نمیشود مارا

از مبدأ فیض تعطیل نیست همواره در کار است بحسب استعدادات و قابلیتات اگر قبض و تعطیل است منشأ آن قابل است نه مفیض چهره معشوق در مرایای متقابلّه او باندازه صفا و نورانیت آئینه هر وقت منعکس و نمایان است آئینه که زنگار دارد پذیرای صورت نیست کمی و نقصان از جانب آئینه است نه از جانب صورت اشارت بسیر مرکزی خود نموده بودند مطالعه آن خوشوقت ساخت حق سبحانه از کمالات و خصائص آن بهره تام عطا فرماید (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هفتادم (۱۷۰)

سیرزا محمد امین بخاری در جواب سوالی که نموده بودند که انبیا علیهم الصلوات و

البرکات در مقام رضا بوده اند پس آیه کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ * الضحیٰ ۵) بچه معنی ست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَلِیِّ وَسَلَّمَ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی
 خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قسین او ادنی و علی آلہ و اصحابه البررة التقی
 بورود صحیفه گرامی مشرف گردید سلامت و بعافیت باشند و بر جاده شریعت و سنت
 مستقیم بوند و از صورت بحقیقت آیند و از ظل باصل گرایند نوشته بودند که اخلاص و
 محبت روز بروز در تزیید است حمداً لله سبحانه علی ذلك امیدست که آتش محبت
 مشتعل شود و شعله شوق سرافراز گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و بمقصد اقصی
 رسانند نوشته بودند که انبیا علیهم الصلوات و البرکات در مقام رضا بوده اند پس آیه
 کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ *) بچه معنی ست مخدوما رضا بردو گونه است
 رضائست پیش از وجود عطیه انبیا را علیهم الصلوات و البرکات امروز این رضا حاصل
 است عطیه و عدم عطیه و نعمت و نعمت درین رضا مستوی است هر چه ازان طرف
 میرسد و قضاء ازلی بران رفته است بآن راضی اند و رضائست بعد وجود عطیه پیغمبر
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در روز قیامت چون عطیات و انعامات بشمار شود
 قبول شفاعت و مغفرت امت و اجلاس بر عرش و جز آن پیغمبر فرمایند علیه الصلوة
 السلام بس ست من راضی شدم از امام محمد باقر منقول ست که گفت اهل عراق شده
 میگویند که ارجی آیه در قرآن مجید (... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ... * الزمر: ۵۳) ست
 ما اهل بیت برآنیم که امید در آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ *) بیشتر ست چه
 حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم راضی نشود که یکی از امت او در دوزخ
 باشد گویم که میتواند که ارجی آیه نسبت بعامة خلق آیه اولی بود و ارجی نسبت بای
 امت آیه ثانیه بود و این تباین دورضا در رنگ تباین عالین ست باعتبار تباین حا
 معلومین چه حق سبحانه جمیع اشیاء را بعلم ازلی میداند مع ذلك میفرماید (... وَ لِيَعْلَمَ
 اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ... * الحديد: ۲۵) (... فَلْيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ صَدَقُوا وَلِيَعْلَمَ
 الْكٰذِبِیْنَ * العنكبوت: ۳) و امثال ذلك علم ازلی علم ست باشیاء پیش از وجود اشیاء
 و علم ثانی علم ست بعد وجود اشیاء و این هر دو علم مباین اند با آنکه گویم

معنی (فرض ۵) زیادتی رضاست اصل رضا بیشتر بود و الحال زیادتی رضا حاصل شود اگر گویند که آنسرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بدوام رضا موصوفست پس قول امام که راضی نشود که یکی از اقیات او بدوزخ رود بچه معنی بود و رضا و عدم رضا در يك محل چگونه جمع شود گویم معنی راضی نشود این است که منفرح و خوشوقت نشود و عدم انفرح که حزن باشد منافی رضا بقضا نیست تا در يك وقت جمع نشوند چه در مصائب سخت مؤمن منفرح نیست بلکه مغموم و محزون است مع ذلك رضا بقضا دارد و (العین تدمع والقلب بحزن و انا بفراقك با ابراهیم لمحزونون) [۱] قول نبی است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و در سوره طه رضا بهمین معنی است (... لَعَلَّكَ تَرْضَى طه: ۱۳۰) یعنی شاید که تو خوشنود شوی و در سوره الضحی هم اگر رضا بمعنی فرح و خوشنودی گرفته شود اصل سوال منتفع میگردد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هفتاد و هفتم (۱۷۷)

بخواجه عبد السلام کابلی در تعلیم طریقه انبیه و حل ایراد که بر کریمه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ الذاریات: ۵۶) نموده و تعبیر واقعه الله تعالی بکسب مرضیات خویش مکرم دارد در کتابت خواجه عبد الآخر ازین فقیر التماس طریقه توبه و توجه بدل نموده بگویند مخدوما از زلالت و تقصیرات گذشته نادم شوند و توبه نصوح نمایند و سه بار کلمه استغفار بزبان آرند بعد ازان بقلب صنوبری که آشیانه حقیقت جامعه قلبیه است و در پهلوئی چپ واقع است متوجه گردیده لفظ مبارک الله را دران بگذرانند و بزبان دل آنرا بگویند و بران مداومت نمایند چندانکه این ذکر ملکه دل شود و حضور مع الله صفت لازمه او گردد نوشته بودند که حق سبحانه میفرماید که (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ) پس باید که همه را به سستی که عبادت و معرفت را شاید رسانند طفل میراندن را وجه چه باشد مخدوما قاضی بیضاوی

(۱) متفق علیه و هذا قطعة من حديث طويل مشكوة كتاب الجنائز باب البكاء.

این کریمه را از ظاهر و حقیقت مصروف داشته است و بر تمثیل و مبالغه حمل کرده میگوید لَمَّا خَلَقَهُمْ عَلَى صُورَةٍ مُتَوَجِّهَةٍ [۱] اِلَى الْعِبَادَةِ مُغْلِبَةٍ [۲] لَهَا جَعَلَ خَلْقَهُمْ مُغَيَّبًا بِهَا مُبَالَغَةً فِي ذَلِكَ وَلَوْ حُمِلَ عَلَى ظَاهِرِهِ مَعَ أَنَّ الدَّلِيلَ يَمْنَعُهُ لِأَنَّ أَعْمَالَ اللَّهِ تَعَالَى غَيْرُ مُعَلَّلَةٍ بِالْأَعْرَاضِ يُنَافِي ظَاهِرُهُ قَوْلَهُ تَعَالَى (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ... *الاعراف: ۱۷۹) و نیز میتواند که معنی لِيَعْبُدُونِ لِيَكُونُوا عِبَادًا لِي بِأَنَّ فِجَ لَاشْبَهَةً وَ اَيْضًا بَعْضِي مَفْسَّرَانِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ... *الاعراف: ۱۷۹) فَلَا اشْكَالَ اَيْضًا وَ نِيْزَ مِيْتَوَانِدُ كِه دَر نِشَاهُ اِخْرَوِي اِطْفَالًا رَا هَم مَعْرِفَتِ حَاصِلِ شُود وَ اَنهَا رَا عَقْلَ وَ شَعُورَ بَدَهِنْدَ چنانچه مشرکان در آن روز موحد شوند و بگویند (وَاللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ * الانعام: ۲۳) وَ دُو وَاقِعَه كِه دِيْدَه اَنْدَ هَر دُو نِيْكَ وَ مَبَارِكِ سِت ظَاهِرًا اَز شَمَا تَقْوِيْتِ دِيْنِ مَتِيْنِ وَ اِحْيَاءِ سُنَّتِي وَ اِمَاتِيْتِ بَدْعَتِي بِوَقُوعِ اَيْدِ هَم تَعْبِيْرَ رُوْفْتَنِ قَبْرِ مَبَارِكِ شُود اَز چيزه‌های که بران افتاده است و هم سبب بر آوردن درویشی شود از لای اندیشه شیوع بدعت و سستی دین متین و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هفتاد و هشتم (۱۷۸)

بملا پاینده محمد کابلی در عزای خواجه مرحوم و ترغیب بر خدمت اهل حقوق بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مصلياً دو مکتوب شریف بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بخش گردیده از شوق ملاقات و موانع وقوع آن که برنگاشته بودند بوضوح پیوست دوستانرا نیز مشتاق دانند ملاقات بر وقت موقوف است (... لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ *الرعد: ۳۸) آنچه از فراق خواجه مرحوم قدس سره مرقوم نموده بودند همه بر جاست ماتم دیگران در یک جزو زمین است و ماتم اهل الله در زمین و آسمان است و در ظاهر و باطن سرایت کرده که از فیوض و برکات شان محروم گشته از استماع این خبر وحشت اثر چه گوید که چه نوع الم و ماتم روی داد لیکن چون بتقدیر و اراده محبوب حقیقی و فاعل مختار

است غیر از صبر و رضا و تسلیم چاره دیگر نیست انا لله و انا الیه راجعون بیتی چند که در شکایت فلک و روزگار نوشته بودند و این مصرع ازان ابیاتست

مصرع: فلک با من خسته بیداد کرد

بسیار غیر مناسب است فلک بیچاره و روزگار بیمدار چه بود که حوادث بآن منسوب بوند هر چه هست باراده و تقدیر حق است جلّ و علا و زمان و آسمان را در فعل او سبحانه هیچگونه دخلی نیست هر چه میکند همه داد و عدل است بیدادی آنجا گنجایش ندارد انّ الله لا یظلم مثقال ذرّة ظلم و بیدادی در آنحضرت اثبات کردن از اقبیح قبائح است استغفر الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطرراً در خدمت و رعایت جماعه و فرزندان خواجه مرحوم و خدمت خانقاه بتقصیر راضی نباشند و بجان کوشند و مکافات احسانهای خواجه مرحوم بخدمت و دلجوئی فرزندان ایشان نمایند (... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ... * الآية. الشوری: ۲۳) بر خوانند و احبّه دور افتاده را بدّعای خیر یاد دارند و السلام و الاکرام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم (۱۸۵)

بخواجه امان الله و خواجه مؤمن برهانپوری در علو مطلب و در بیان آنکه تجلیات و ظهورات وابسته بر ظلال است وصال بر وجه کمال موعود با آخرت است.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدّعوات و السلام میرساند مکتوب شریف رسیده مسرت بخش گردید و اظهار شوق و آرزو مندی ملاقات نموده بودند و دوستانرا نیز مشتاق دانند و حدیث نفیس (و انا الیهم لاشدّ شوقاً) بر خوانند نصیب عاشق مسکین درین نشاء بیمدار همین شوق و اضطراب و تپش و التهاب است.

(۱) ای مستعدة حیث ركب فيهم عقولا وجعل لهم حواس والات واجساما منقادة و غيرها من اسباب العبادة.
(۲) یشیر الی انه و ان ركب فيهم الشهوة و الغضب الا ان العقل حاکم علیهما

بیت. متاعی گزین رهگذر میبریم * لب خشک و مترقان تر میبریم

وصال بر وجه کمال موعود به نشأ اخروی ست کریمه (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ
اللَّهِ لَآتٍ... * العنكبوت: ۵) دال برانست و آنچه از بعضی صوفیه علیه درین دارش
مشاهده اثبات نموده اند و تجلیات و ظهورات قرار داده اند همه وابسته بظلال ست و
بشبه و مثال طالب ذات احدیت تعالی بآن تسلی نگیرد و از آب بسراب نه گراید
سعی درین دار بی مدار رفع حُجب و آستارست نه آنکه مطلوب را در دام آرند و
شکار کنند.

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

بیت:

کاینجا همیشه باد بدست ست دام را

آری بعضی از اخص خواص بندگان هستند که دنیا و ایشان را حکم آخرت داده
درین نشاء چیزهای که موعود بنشأ اخروی ست در حق ایشان ظهور فرماید و از
ظلال بتمام گذرانیده بذات بحت رسانند و نصیبی ازان ذروه علیا عطا
گنجایش دارد.

اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست

بیت:

ز بختِ مقبلان این هم عجب نیست

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ عَلَی سَائِرِ مَنْ لَدَيْكُمْ سَعَادَاتُ آثَارِ مِیَانِ شَیْخِ مُحَمَّدٍ بِكَمَالٍ بَرَسَدِ
اخبار توفیق شما سبب مسرت دوستان ست اللَّهُمَّ زد در کار خود سر گرم باش
پای طلب فرو ننشینند و از ترقی باز نمانند (مَنْ اسْتَوَى يَوْمَآهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ) امیدوار
مارا غافل ندانند.

مکتوب صد و هشتاد و هفتم (۱۸۷)

یکی از نساء صالحات در وعظ و نصیحت نوشته شده.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مُصَلِّياً عَصِمْتَ پناه و عَفْتِ دستگاه

مشفقہ محترمه ازین مسکین سلام عافیت انجام خوانند صحیفه شریفه رسیده

بخش گردیده چون مُنبی از محبت فقرا بود و مشعر از طلب مطلوب بی همتا مسرت بر مسرت افزود امید که نائره این محبت سرافراز شود و شعله طلب مشتعل گردد تا از مناسبی بیگانه با مطلوب حقیقی یگانه گرداند بهر حال تا حصول صحبت بوظائف طاعات و عبادات مقید بوند و وقت را در لاطائلی صرف نکنند و بلهو و لعب نه پردازند که نتیجه آن غیر از حسرت و ندامت هیچ نیست و در حلّ و حرمت شرعی نیک احتیاط فرمایند و مقتضای امر و نهی زندگانی نمایند حق تعالی بنده را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند مولای حقیقی بر سر خود دارد که او را باو امر و نواهی مبتلا ساخته است این کس چاره ندارد بغیر ازان که بمقتضای آن عمل کند و الا بنده متمرّد شود و مستحق انواع عقوبات بود حمداً لله تعالی سبحانه که فرزندان شما توفیق نیک یافته اند و کار ایشان در ترقی است غبطه بر احوال ایشان می آید زادهم الله تعالی توفیقاً این فقیر را از دعاء خیر و توجه غائبانه فارغ ندانند دولت دوام مستدام باد.

مکتوب صد و هشتاد و نهم (۱۸۹)

محبت علی ملتانی در شرح احوال او و در ترغیب بر تخلص از دقائق عجب و ریا و شمه از کمالات تلاوت قرآن مجید و محویت ذکر و ذاکر در مذکور.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابشیکه فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمعیت دارد و ابواب ترقیات را مفتوح سازد از دید تصور و زلات و معاصی و ظهور دقائق عجب و ریا و استغفار و گریه و تضرع و زاری بران نوشته بودند بعد ازان روز دیگر دیدید که ریا و عجب از شما برداشته اند لیکن چون آدمی شرّ محض است هنوز بعضی دقائق آن هست که من بران مطلع نشده ام و خود را بدترین خلایق میدانم محذوما شکر خداوندی جلّ شانّه برین دید و برین تخلص بجا آرند تخلص از دقائق عجب و ریا که شرکِ خفی است امریست عظیم که مرتب است بر فنای تم سلوک طریقه صوفیه علیه برای تحصیل تخلص است از دقائق این شرک و حصول

حقیقت اخلاص ست علم و عمل در کتب شرعیّه مبین ست و اخلاص وابسته بخدمت صوفیّه علیّه است علم و عمل بی اخلاص مقبول نیست در رنگ بدن ست بی روح و وقائع دیگر که دیده اند و منزل خود را بالای آسمان یافتند و پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و صدیق اکبر را دیدید بحال شما توجه دارند و وقت دیگر دستار بشما عنایت کردند و فرمودند که این خلعت ولایت ست واضح گردید همه نیک و روشن ست بکار خود مقید باشند نوشته بودند که در تلاوت قرآن لذت بسیار میشود چرا لذت نشود که صفت حقیقی بنفس خود جلوه گریست و از صفت بموصوف راه کشاده است.

بیت:

اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن

تا بر لب او بوسه زنم چو نش بخواند

نوشته بودند که در حلقه عشا خود را محو در حضرت رسالت پناه یافتیم و مظهر او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم دیدم چنانچه هنگام ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله انا رسول الله میگفتم مانا که بی اختیار از زبان شما این کلمه بر آمده باشد با اختیار این قسم کلمه نمیتوان گفت هر چند مغلوب الحال باشد نوشته بودند که ذکر در لطائف سته نمیابم مخدوما ذکر و توجه و حضور تا زمانی ست که وجود ذا کر در میان ست و چون ذا کر رخت بصرای عدم کشد و منتسبات همه یاصل عائد شد ذکر و حضور هم ملحق باصل گردید و حضور بحضور ذاتی رفت این زمان عارف در خود نه ذکر بیند و نه حضور بعد ازان اگر ذکر و حضور ست خود بخود ست و نصیب عارف ازین مقام استهلاك و انعدام است و زوال انانیت و شرك خفی ست.

مصرع:

از حضرت ذات بهره استهلاك ست

والسلام.

مکتوب دو صد و سوم (۲۰۳)

بیرسید اسرائیل در بیان آنکه لقای حقیقی موعود با آخرت ست و مشاهدات دنیاوی همه بظلال وابسته است و شمه از کمالات نماز.

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى الله تعالى ابواب فيوض را همواره مفتوح دارد نامه نامی و صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند بوزود آن مشرف گردید اظهار تالم از دوری صوری ضروری نموده بودند از ینجانب نیز حدیث شوق بر خوانند (والمؤمن مرآة المؤمن) بخاطر آرند چه توان کرد دنیا محل فراق ست موطن لقا آخرت ست حق سبحانه باحسن وجوه آنجا جمع سازد و تلافی این فراق نماید و لقای حق جل و علا نیز موعود با آخرت ست (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ...) العنكبوت: ۵) چه موت از مقدمات آخرت ست مشاهدات و معاینات که در دنیا بآن تسلی میگیرند در رنگ سراب ست که تشنه آنرا آب پندارد و عالی همت بآن فریفته نشود و از سراب سیراب نگردد و مشاهدات دنیاوی همه بظلال وابسته است و از قید خیال نرسیده هرچه دیده شد و دانسته شد آن همه غیرست آری چون نماز معراج مؤمن است و مصلتی کامل در حین ادای از دنیا می برآید و بنشأة اخروی می پیوندد اگر انموذج دولتی که با آخرت موعود ست در وقت ادای آن روی نماید گنجایش دارد دنیا مزرعت آخرت ست هر قدر که درین موطن افزونی در زراعت نموده آید اجر آن اتم و اکمل بود و مراتب قرب و شهود در آخرت زیاده تر حاصل نماید و افزونی زراعت یا در کیفیت ست و یا در کمیت آنچه معتبرست افزونی در کیفیت ست چه افزونی در کمیت از عوام هم می آید و افزونی کیفیت بخواص مخصوص است چه نفوس شان از دولت فنا و بقا باطمینان پیوسته و از اقرارگی رسته و ازین رهگذر طاعات و عبادات از ریا و دقائق شرك بعیدست و باخلاص نزدیک و بقبول اقرب ست سلوك طریقه علیه برای تحصیل حقیقت اخلاص است بی تمحل و تکلف که منوط بفنای نفس ست و اطمینان او و حصول حقیقت بندگی ست که مربوط است بتخلص از دقائق شرك تا اسلام حقیقی روی نماید و



مکتوب دوصد و هشتم (۲۰۸)



شیخ خالد سلطانیوری در ترغیب رضا بقضا و در فضیلت فقر.

مکتوب مرغوب رسید آنچه از مضائق روزگار مرقوم نموده بودند همه بوضوح پیوست سبب تفکر خاطر گردید الله تعالی از عالم غیب کشایش کند و امداد فرماید فقیر درین باب فاتحه خواند و از دعا غافل نیست مخدوما تنگ کردن و فراخ گردانیدن رزق هم فعل اوست تعالی کنی را دران دخل نیست (الله یسُط الرزق لمن یشاء و یقدر...
 الرعد: ۲۶) بنده مقبول آنست که بفعل و اراده و تقدیر او تعالی راضی باشد و چین ابرو نکند و کشاده پیشانی و خرم بود این فقر و تنگی معیشت بخواص بندگان خود عنایت میکند که مقصود از آفرینش ایشانند سعادت این کس است که در امری باین بر گزیدگان شریک باشد اگر قدر این نعمت بداند و راه صبر و رضا پیش گیرد امید است که فردای قیامت نیز در انوار برکات این بزرگواران شریک شود و از اُش شان زله بر دارد دلشنگ نشوند و از حیات خود تبری ننماید حیوة که در غفلت گذرد قابل تبری است در دنیا برای عیش و تنعم نیاورده اند محل عیش در پیش است اللهم ان العیش عیشُ الآخرة در دنیا برای طاعت و عبادت آورده اند و مطلوب معرفت حق است جل و علا اگر درین امور مطلوبه خلل است جای ماتم است دنیا و مافیها کرای آن نمیکند که فقدان آن ازین زندگانی فانی تنگ آیند که عسر آن سبب یسر آخرت است والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب دوصد و یازدهم (۲۱۱)



نصیرخان در اندرز و نصیحت.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مُصلياً الله تعالی مشمول الطاف و عنایات

خویش داشته بکسب مرضیاتِ خود مکرم و ممتاز دارد صحیفه شریفه که بدست صوفی محمد حسین فرستاده بودند چون مخبر از سلامتی دوستان بود مسرت بخش گردید صوفی مشار الیه از آن مشفق خیلی رضامند و شکرگذار آمده است هر خدمتی که نسبت بمومی الیه بوقوع آمده است بر محل ست خدمت فقرا و اهل الله مثمر برکات ست و سبب کشایش کار دنیا و آخرت مخدوما حیات دنیاوی بسیار قلیل ست و معامله آخرت ابدی و غیر منقطع عاقل کسی ست که این فرصت قلیل را غنیمت شمرده توشه آخرت آماده سازد و باین انفاس معدوده ملک ابدی بدست آرد و رضای مولای حقیقی جلّ شانه حاصل کند اوقات را بذکر کثیر و ادای فرائض و سنن معمور باید داشت و از منهیات شرعیّه از محرمات و مکروهات یکسو باید بود این کس بنده است محکوم بطور او نگذاشته اند تا هر چه خواهد بکند مولای بر سر خود دارد چاره ندارد بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید و الا بنده متمرد باشد و مستحق انواع عقوبات بود شفقت آثارا حقائق آگاه شیخ عبد الخالق از یاران خوب خوب ماست و صاحب کمالات و احوال علیّه است صحبت و خدمت او را غنیمت دانند در کارها دعا و استمداد از او طلبند و ختم حضرات خواجها کنانند مشیخت پناه اخوی اعزی شیخ محمد صادق را سلام برسانند شفقتهای شمارا دیده وطن دوستان اینجای را فراموش کرده اند خوش گفت.

بیت:

وما فیه من عیبٍ غیر ان ضیئفه

یلام بنسیان الاحبة والوطن.

والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب دوصد و هفدهم (۲۱۷)

بسیادت پناه سید محمد شریف در حلّ اسوله او که پرسیده بود.

بعد الحمد و الصلوة نموده می آید که سیادت پناه سید شریف حلّ اسوله چند

ارین در ویس خواسته بود باندازه فهم خود در حل آن نوشته آید المستون من الله سبحانه
العصمة و التوفیق. سوال اول: بدن صفت جمادات دارد و روح از لطائف است این
هر دو در حالت مفارقت از هیچ حالت خبری نداشتند و در حالت اتصال که متلذذ و
متألم اند چه طورست. الجواب: رُبَّمَا يَكُونُ مع الاجتماع ما لا يكون مع الانفراد سوال
دویم بعد از موت که بدن و روح را مفارقت و قطعیت حاصل شد ثواب قبر و عذاب
قبر که برحق است چه طورست جواب در قبر روح را با بدن تعلقی و اتصالی می بخشند
که سبب ادراك ثواب و عذاب شود نه آن قدر که موجب حس و حرکت بود نمی بینی که
در خواب متلذذ و متألم میشود و هیچ اثر لذت و الم بر ظاهر او پیدا نیست سوال سیوم
ترقیات سلوک نهایت پذیرست یانی جواب: اگر سیر سالک در تفصیل اسما و صفات
افتاد پس مراتب وصول در حق او نهایت پذیر نیست لهذا گفته اند منازل الوصول لا تنقطع
ابد الآبدین و اگر قطع مراتب اسما و صفات اجمالاً شود پس منازل وصول انقطاع
پذیرست چنانچه تحقیق آن در مکاتیب حضرت ایشان کائن است سوال چهارم در میان
حال و علم چه تفاوت است و ازین هر دو کدام بهترست جواب: حال اشرف است از
علم و علم مقدمه حال است علم خواص و عوام راست و حال خاصه اهل وجد و کمال است
علم اگر بمقتضای آن عمل نشود حجت است بر عالم و اگر علم منقلب بحال شود از
حجیت می بر آید هکذا سَمِعْتُ من سیدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه سوال پنجم
نزد اهل کمال گمراهی چیست و گمراه کرا میگویند در شریعت گمراه همانست که خلاف
شرع شریف و رزد اما گمراه طریقت کرا نامند جواب: گمراه طریقت آنست که
خلاف شریعت کند و یا خلاف طریقت و رزد و از اطاعت پیر بیرون شود سوال ششم:
بعد حصول جمیع کمالات و کامل شدن انسان توجه او بکدام جهت میباشد و بکدام
جانب متوجه میگردد جواب: بعد حصول کمالات که بعروج تعلق دارد بکلیت
متوجه حق است جلّ و علا و اگر کمالات عروج طی کرده رو بنزول آرد و برای تکمیل
ناقصان بعالم بازش بگردانند اگر کمالات ولایت را طی کرده نزول میکند پس بظاهر
متوجه خلق است و باطن متوجه حق جلّ و علا و اگر کمالات نبوت را بانجام رسانده بنزول
آمده است پس بظاهر و باطن متوجه خلق است و بکلیت رو بدعوت دارد سوال هفتم:

مسئله تجدد امثال که در فصوص بیان نموده است کماهی از حقیقت آن التفات فرموده واقف سازند **جواب:** تجدد امثال که بعضی صوفیه بآن قائلند نزد ما به ثبوت نه پیوسته است این معامله اگر هست در شهود سالک است و بس نه در نفس امر چه اگر این معامله نفس امری باشد لازم می آید که معصیت یکی کند و معذب دیگری بود و این از قضیه عدالت بعید است و منشأ این دید که بعضی سالکان را روی می دهد در مکتوبات قدسی آیات بتفصیل مذکورست از انجا طلب نمایند **سوال هشتم:** بیاد این ضعیف آمده که عزیزی فرموده گوش بند و هوش بند و چشم بند پس این هر سه را که بست بکدام چیز مشغول شود و باز ازین شغل نتیجه که حاصل میشود چیست **جواب:** همین بند کردن ذکر و شغل است گفته اند دل از دشمن بازدار و دوست را طلبیدن حاجت نیست و نتیجه آن نتیجه ذکرست بعد از آن موافق حال طالب هر چه پیر بآن دلالت نماید مشغول باشد **سوال نهم:** آنکه نفس ولایت چیست و صفت ولایت کدام **جواب:** نفس ولایت فنا و بقاست کسستن و پیوستن و صفت ولایت التجافی عن دار الغرور و التأهب لدار القرار والسلام.

مکتوب دوصد و هزدهم (۲۱۸)

بمحمد باقر لاهوری در تحسین احوال او و بیان کمالات محبت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله ذی الانعام و الصلوة و السلام على رسوله سيد الانام و على آله الكرام و صحبه العظام الى يوم القيام اما بعد مکتوب شریف رسیده فرحت فراوان رسانید بعافیت و جمعیت باشند و بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم بوند آنچه از اذواق و مواجید خود در مکاتیب نوشته اند بسیار عالی است عقل عقیل مشکل که باین دقائق بی تائید الهی جلّ شانه پی برد و دیده دیگر باید که درک این معانی نماید نور الهی است جلّ شانه که حدیث (ینظر بنور الله) ایمانی بآن دارد که فهم این اسرار میفرماید لا یحمل عطایا الملك الا مطایاه نوشته بودند درینولا نسبتی خاص از جناب سرور علیه و علی آله افضل الصلوات و التسلیمات در حق خود فائز می بیند و آنحضرت

را ممد خود می فهمد و نیز عنایات و الطاف از حضرت مجدد الف ثانی که میباید و چیزهایی که در مراتب عروج و منازل نزول که مدرک میشود و استیلائی سکر احیانا و صحو احیانا همه بوضوح پیوست و خوشوقت ساخت اللهم زد هر چند رشته محبت و رابطه معنوی قوی تر بود اخذ فیوض و برکات بیشتر نماید و بدرجات علی ترقیات فرماید مدار کار بر محبت است خصوص در طریقه ما که نسبت ما انعکاسی و انصباغی است مرید بر رابطه محبت که به پیر دارد بمرور ایام برنگ او می بر آید و بجاذبه محبت اخذ معانی خفیه از باطن او مینماید (المرء مع من احب) معیت هیچ دقیقه را نمیگذارد که نصیب محب صادق نگردد هر چند محبت بیش معیت بیش و هر چند معیت بیش جذب صفات بیش علی الخصوص محبت که با صحبت جمع شود که صحبت پیر نیز از ارکان و شرائط این راه است و چون این طریق منسوب بصدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و آن حضرت در محبت و فدویت بیهمتا بود لا جرم او را در قرآن مجید بمعیت یاد نمود (... وَالَّذِينَ مَعَهُ ... * الفتح: ۲۹) فرمود ناچار مورد (ما صب الله فی صدري الا وقد صبته فی صدر ابي بكر وما ظنك باثنين الله ثالثهما) گردید و بشرافت (ثانی اثین) سر بلند گشت مدار این طریق نیز بر محبت آمد و این محبت معامله ایشان را از همه بیش برد

مکتوب دوصد و نوزدهم (۲۱۹)

بلا فصیح الدین در تعبیر واقعه و توجیه قول حضرت شیخ عبد القادر قدس سره که فرموده از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله حنفی مذهب نیست جزوی.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله على الآئه والصلوة والسلام على افضل انبيائه وعلى آله وعلى اصحابه وسائر احبابه اما بعد مکتوب مرغوب رسیده خوشوقت ساخت اظهار شوق و تعطش نموده بودند موقوف بر وقت ست (... لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ * الرعد: ۳۸) امید است که آتش شوق مشتعل شود و نائره محبت سر بلند گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و بمطلب اعلى برساند اوقات را باهم امور معمور دارند و در رضامندی حق

جل و علا بجان کوشند و توشه گور و قیامت آماده سازند جاءت (... الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ
 النازعات: ۶-۷) جاء الموت بعدا فیره آنچه در واقعه دیده اید که برادرِ خورد شما رحلت
 سوده است میتواند که برادرِ خورد عبارت از شیطانِ همزاد شما باشد و خورد بودن او
 اعتبار آنست که در وجود و ولادت تابع شماست و مرگ او عبارت از عدم ظفر اوست بر
 شما و نارسیدن او برادرِ خود از اضلال و اغوا و متوجه شدن سرور کائنات علیه و علی آله
 افضل الصلوات و اکمل التَّحِيَّاتِ و اعزّه دیگر بنماز جنازه او کنایت از اکمال مرگ و
 تمام خسران اوست میگویند که بران چیز چهار تکبیر گفتیم یعنی آنرا وداع کردیم و
 بران خلاصی یافتیم.

مصرع: چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

این حضور آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم گویا برای تبشیر و تهنیت شما بوده
 است به تتمیم تخلص شما از شر آن لعین و سلامت ماندن شما از کید آن و نیز میتواند
 که مراد از برادرِ خورد قلب باشد و خورد بودن او باعتبار آنست که قلب را عالم اصغر
 گویند و انسان را عالم صغیر گفته اند آنچه در عالم کبیرست در عالم صغیر کائن است
 که انسان باشد و آنچه در عالم صغیر است در عالم اصغر ثابت که قلب انسان بود و
 رحلت نمودن او فنای اوست که مأموریه ست در حدیث (مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا) و نماز جنازه
 عبارت از شفاعت ست در حق او با کمال فنای او و حصول بقا و ترقی درجات مر
 ورا و بعد از فراغ از جنازه که بمسجد جامع در جماعت مسلمانان در آمدید گویا کنایت
 آن ست که بعد تخلص از شر لعین و یا بعد از حصول فنا قابلیت آن پیدا کردید که در
 بباد صالحین که باسلام حقیقی مشرف اند و در جنت وصال که مسجد که بیت الله
 ست کنایه از آن ست در آیند (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي * الفجر: ۲۹-۳۰)
 دو ما دیدن سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل
 التَّحِيَّاتِ در خواب و واقعه مشروط بآن نیست که بصورتی که در مدینه منوره مدفونند
 همان صورت دیده شود بهر صورتی که دیده شود امیدست که از مثل شیطان محفوظ
 شند لیکن باید دانست که وقائع و منامات مبشرات اند و مخبر استعداد دلالت بر حصول
 دارند جانی باید کند که معامله از قوت بفاعل آید و از گوش باغوش رسد و آنچه

حضرت شیخ عبد العادر قدس سره فرموده **هـ** از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء
حنفی مذهب نیست جزوی میتواند که معنی عبارت چنین باشد که امروز هیچ ولی
رجال الغیب جزوی نیست چه مخاطب طالب رجال الغیب بوده است موافق طلب او بر
سخن کردند والغیب عند الله عز وجل والسلام اولا و آخراً.

مکتوب دوصد و بیست یکم (۲۲۱)

بسلطان وقت سلمه ربه در اظهار محبتها و روابطهای معنویه و در بیان إذا بکی القلب من
الفقد ضحك الروح من الوجد.

بسم الله الرحمن الرحيم اولى ما يقدم حمد الله سبحانه ثم الصلوة والسلام عند
النبي وآله عن انس رضی الله تعالى عنه ان رجلاً قال يا رسول الله متى الساعة قال (ويؤتاه
وما أعددت لها) قال ما أعددت لها الا اني أحب الله ورسوله قال (انت مع من أحببت) قال
انس رضی الله تعالى عنه فما رأيت المسلمين فرحوا بشيء بعد الاسلام فرحهم بها متف
عليه وفي الحديث ايضا على ما نقل (اصحبوا مع الله فان لم تستطيعوا ان تصحبوا مع
فاصحبوا مع من يصحب مع الله حتى يوصلكم الى الله عز وجل) اما بعد كمتريں د
گویان محمد معصوم بعرض باریافتگان حضور پر نور كهف العالمین ظل الله على العالمین
حضرت امیر المؤمنین انارالله تعالى برهانه میرساند فرمان عالیشان که از کمال عنایه
ومهربانی مرقوم قلم عنبرین رقم گشته بود خواجه محمد شریف بخاری در اعز از
رسانید و فقرای بینوارا به تشریفات علیه بنواخت قد وصل إلینا کتاب کریم کتاب تفر
فی وجوه عباراته نضرة النعیم از فحوای آن شوق و طلب این راه هویدا بود از اند
امیدواری وصول بحصول انجامید عزیزى گفته است اگر نخواستى داد ندادى خواست
قالوا إذا بکی القلب من الفقد ضحك الروح من الوجد گریه دل که از راه شوق و طلب
حاصل شود آنرا دلیل بریافت روح داشته اند بیانش آنست که لطائف خمسہ عالم
حکم همسایه و همنشین دارند و بعضی از آنها لطیف تر اند از بعضی دیگر و هر کدام

لطیف ترست بعالم غیب نزدیکترست و در اخذ فیوض از حضرت وهاب عزّ شانه سبقت دارد و چون بر لطیفه ازین لطائف عطیه وارد میشود لطیفه دیگر که نزدیک اوست ازان واقف گشته بر آن دولت رشک و غبطه میخورد و در طلب آن کوشش مینماید و گریه و شوق دامنگیر او میشود اگر بر هیچ یکی ازین لطائف وارد غیبی روی نمیداد همه غافل میبودند و راه طلب مسدود میبود پس گریه قلب دلیل ست بریافت روح چه قلب و روح را بایکدیگر نسبت همسایگی و اتصال ست و از یافت یکی دیگری واقف و از نیافت آن دولت نالان و در طلب آن دوان الحمد لله و المنة که فقیر زاده منظور نظر قبول گشته و ثر صحبت بحصول انجامیده و از امر معروف و نهی منکر که شیوه فقیر زاده است اظهار شکر و رضامندی نموده است شکر خداوندی جلّ شانه برین عطیه بجا آورد و سبب زدیاد دعا گوئی گردید چه نعمتی است که با این همه طمطراق بادشاهت و دبدبه سلطنت کلمه حق بسمع قبول افتد و گفته نا مرادی مؤثر شود (... فَسِرْ عِبَادِ * الَّذِينَ سَتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ * الزمر ۱۷-۱۸) و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و باریک و سلم.

مکتوب دو صد و بیست و دوم (۲۲۲)

مُلاً شرف الدین سلطانپوری در سرّ محبوس شدنِ سالک در مقامی و علاجِ آن.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و تبليغ الدعوات ميرساند احوال همه حال مستوجب حمد ذو الجلال ست المسؤل من الله عافيتكم و استقامتكم ظاهراً باطناً نوشته بودند که وقت تحرير متوجه حال خود گشت مقامی نمودار شد هر چند خواست که دخول نماید میسر نشد مخدوما چون نمودار شده است و در شما خواست دخول پیدا شده امید ست که داخل شوید و حظی ازان فرا گیرید اگر نخواستی داد ندادی خواست از گرمی حلقه اصحاب و ترقیات ایشان بر نگاشته بودند شکر خداوندی جلّ شانه بجا آورد اللهم زد.

(۱) خواجه سيف الدين رحمة الله عليه.

آسمان سجده کند بهر زمینی که درو
یکدو کس یکدو نفس بهر خدا بنشینند

از محبوس شدنِ عزیزی که بهر توجه او تاثیراتِ عظیم بمردم روی میداد رقم نموده بودند مخدمها سبب حبس یا صدور زلت و ارتکاب گناه ست علاج آن بتوبه و انابت و توجه پیرست یا انتفای طلب و شوق ست علاج آن نیز توجهات پیرست که از برکت آن هم شوق و طلب بهم میرسد و هم ترقیات بحصول می انجامد یا عدم مناسبت استعداد ست بفرق علاج آن نیز صحبت و محبت تام ست به پیر که از فوق نصیبی یابد و توجه و مهربانی پیر که ببرکت آن از استعداد خود بالا رود و بجاذبه محبت جلب معافی خفیه پیر نماید این سیر قسری ست نه طبعی یا خلل در اعتقاد است و این را علاج نیست همان سستی عقیده که ناسور است قوی سدّ راه اوست تا اعتقاد تام و فنا فی الشیخ حاصل نکند ترقی صورت پذیر نیست و بحبس دائمی گرفتار فقیر هنگام این تحریر توجه در تخلیص آن عزیز کرد تخلیص او معلوم گردید امید که باز گرفتار حبس نگردد و السّلام اولاً و آخراً.

مکتوب دو صد و سی و نهم (۲۳۹)

بشیخ ابوالمظفر برهانپوری در جواب کتابت او و شمه در بیان انوار و اسرار روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه با ذکر مجملی از احوال و مقامات یاران حضور و اشعاری بکمال خاصه خود.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند صحیفه گرامی رسیده خوشوقت ساخت حمداً لله سبحانه که بعافیت بوطن مألوف رسیدید اوقات بجمعیّت میگذرد و یاران سرگرمند و واردات و کیفیات گوناگون رو میدهد و بعضی عقدهای دقیقه که از مدتی آرزوهای حلّ آن داشتند درین سفر حلّ شد لیکر تفصیل آن ننوشتید و شرح واردات و کیفیات نه نمودید بهر حال همواره در ترقیات باشند بجمعیّت و استقامت ظاهر و باطن موصوف گردند اظهار شوق ملاقات و شوق زیارت

روضه منوره نموده بودند فقیر را نیز مشتاق دانند و از انوار و اسرار روضه متبرکه
 همواره مستفیض و مستنیر بوند این درویش دلریش برکات و فیوض این بقعه مبارکه را
 چه تواند بیان نمود که از فهم و وهم امثال ما قاصر فهمان بیرون ست.

مصرع:

ای از خیال ما برون در تو خیال کی رسد

غم ولایت ست که در زمین هند سبز گشته است و بآب زمزم و کوثر تربیت یافته لاجرم
 شک هند و ولایت شده است و ثمرات و نتایج آن مماثل ثمرات و نتایج حرمین شریفین
 ده و مجاوران و زائران او ازین برکات بهره مند اند و ازین ثمرات مستمند.

مصرع:

هَنِيئًا لَازِبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمَهَا

فقیر مدتی ست که بضعف بدنی گرفتارست و از کار اهم فرومانده مع ذلك اهل طلب از
 طراف و اکناف در رنگ مور و ملخ میریزند بقدر طاقت باحوال آنها پرداخته میشود و
 بار عظیم در مسترشدان پیدا میشود و شعله شوق و آتش شان می افزاید و سر بلند میشود
 تخلص از علائق و آزادی از ماسوی در اول قدم حاصل مینمایند خنکی و گرفتاری
 سبب این بیحاصل آمده است و قرعه هجر و دوری بنام او بر آمده چه توان کرد.

بیت:

هجریکه بود مرادِ محبوب ★ از وصل هزار بار خوشتر

ن هجر سبب وصل جمع کثیرست و این دوری باعث قرب و حضوری دیگران و این
 خنکی و گرفتاری وسیله شوق و آزادی خلق بسیارست فهم من فهم و السلام اولاً و
 رأی.

مکتوب دوصد و پنجاه و یکم (۲۵۱)

بیان طریق توجه و نصیحت به فقیر حقیر جامع این مکتوبات شریف حاجی محمد
 نوربخاری احمدی معصومی نقشبندی.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اخوى اعزى محمد عاشور سلام عافيت
 انجام خوانند کتابتی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از اجتماع
 یاران نوشته بودند حق سبحانه دوستانرا بجمعیت دارد و راه ترقی بکشاید نوشته بودند که
 طریقه توجه بمن نگفته. مخدوما توجه امریست ظاهر احتیاج به بیان ندارد هر روش که
 بدل خود متوجه شوید بدل طالب نیز بهمان روش توجه باید کرد و در حلقه یارا
 بنشینند و خود را در میان نه بینند و به باطن بزرگان متوجه باشند و در تعمیر اوقات و نفس
 وجود بشریت بجان کوشند و دوستانرا بدعا یاد آرند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب دو صد و پنجاه و دویم (۲۵۲)

ارسل الى الشيخ عمر الحضرمي في النصح والدعاء على سبيل البشارة .
 الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى افناك الله عز وجل عنك وعمّا انتسب
 اليك وابقاك به وبكلمات اسمائه وصفاته وهذه الدولة القسوى لا تيسر الا بمتاب
 السنة والاجتناب عن البدعة والرسوخ على محبة الشيخ والفناء فيه رزقك الله سبحا
 هذه المعانى ذوقاً وشوقاً وایماناً واحتساباً بحرمة سيد البشر المطهر عن زيغ البصر.

مکتوب دو صد و پنجاه و پنجم (۲۵۵)

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ترقيات ظاهرى و باطنى و عروجات صورى و معنوى ايشانرا از حضرت واهب العطايا
 جل برهانه مسألت نموده مى آيد باجابت قرين باد بحرمة جدكم الامجد عليه و على
 الصلوات و التسليمات و البركات .

مصرع: از هر چه میرود سخن دوست خوشترست

آدمی تا زمانی که گرفتار مادون اوست تعالی و ساحت سینه وی به نقوش ماسوی منتقش است بمرض باطن گرفتارست و از قرب او تعالی دور و مهجور فکر ازاله این مرض درین فرصت یسیر از اہم مهام ست و علاج دفع این علت معنوی در مهلت قلیل از عظیم مقاصد ازاله این مرض را مربوط بذکر کثیر داشته اند و طہارت باطن را از لوث ماسوی منوط بیاد او تعالی گردانیده اند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * الاحزاب: ۴۱-۴۲) ذکر کثیر وقتی متحقق گردد کہ غفلت در نفای آن نبود کہ درین راه سم قاتل ست و ممد مرض باطن عزیز می فرماید کہ لَوْ أَقْبَلَ قَبْلُ عَلَى اللَّهِ مُدَّةَ عَمْرِهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهُ لَخِطَطَ فَكَانَ مَا فَاتَهُ أَكْثَرِمِمَّا نَالَهُ وَ كَمَالِ اِیْنِ ذِكْرِ نَسْتِ كِه مَاسَوَی مَذْكَورِ اِز سَاحْتِ سَیْنِه رِخْت بَر بِنَدَد وَ كُوس رِخْلَت زَنَد وَ اِز جَمِیْعِ اِیْسْتَنِیْهَآ پَآك وَ مَصْفَا شُود نِه اِز شَادِی دُنِیَا شَادَان گَرْدَد نِه اِز غَم اَن غَمگِیْن بَاشَد حَدِیْكَه اِگَر بَتَكَلَّفِ اِخْطَار مَاسَوِی نَمَیْد مِیْسَر نِیَیْد بَوَاسِطَه نَسِیَانِی كِه بَاطِن رَا اِز مَاسَوِی حَاصِل گِشْتِه اِست وَ بَدُونِ اِیْنِ نَسِیَانِی ذِكْر اَوْ سَبْحَانِه بَا یَاد مَاسَوَا مِخْتَلَطِ سَت وَ هَر چِه دَر اَن شَرَكِیْتِ غَیْرِ سَت شَايَان جَنَابِ قَدَسِ اَوْ تَعَالِی نِیْسْت (اَللّٰهُ الدِّیْنُ الْخَالِیْصُ * الزمر ۳) قَالَ اللّٰهُ تَعَالِی (وَ اذْكُر رَبَّكَ اِذَا نَسِیْتَ... * الكهف: ۲۴) اِی مَاسَوَا تَعَالِی، اِیْنِحَالَتِ سَعْبَر بِنَاسَتِ وَ قَدَمِ اَوَّلِ سَتِ دَرِیْنِ رَا هِ سِیْر اِلِی اللّٰهِ اِیْنِجَا بَا نِجَام مِیْرَسَد بَعْدِ اِز اَن شَرُوعِی رِ سِیْرِ فِی اللّٰهِ وَ سِیْر دَر كِمَالَاتِ اِسْمَائِی وَ صِفَاتِی اَوْسْتِ تَعَالِی اِیْنِ سِیْر رَا سِیْر مَعْشُوقِ دَر مَاشِقِ نِیْز گُویْنَد چِه عَاشِقِ دَرِیْنِ مَوْطِنِ اِز سِیْرِ سِیْر گِشْتِه اِست.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
 کان پذیرای صورت از نورست

کمال این سیر مربوط بنشأ اخروست معاملات این نشأ فانیه نسبت بمعاملات آن شأ شَبْحِی بَیْش نِیْسْت حُكْمِ شَبْنَمِی دَارَد نَسْبِتِ بَدْرِیَایِ مَحِیْطِ پَسِ نَظَرِ عَالِی هَمْتَانِ قَصُورِ بَرِ نَشَأِ اِخْرُوی سَتِ وَ بَكَمَالَاتِ اِیْنِ نَشَأِ مَغْتَرِ وَ سِیْرَابِ نَمِیْگَرْدَنَد لِهَذَا اِز حَالِ سُرُورِ اِنْسِ وَ جَانِ خَبَرِ دَادِه اَنْد كَانِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَمِ دَائِمِ الْحُزْنِ وَ تَوَاصِلِ الْفِیْكَرِ بَا وِجُودِ اِیْنِ هَمِه كِمَالَاتِ كِه اَوْرَا عَلَیْهِ وَ عَلِی آله الصلوة والسلام حاصل

بود خورسند نبود و ازین نشأ اعراض نموده (اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى) گویان رخت بآخرت
 بُرد و در آخرت ظاهرست که این حزن مرتفع خواهد شد انشاء الله تعالی چه آن موطن
 موطن حزن نیست موطن حزن دنیاست کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * الضحی)
 (۵) مؤید این معنی ست و شروع معامله که بآخرت موعود ست از موت ست (الموتُ جس
 یوصل الحبيب الی الحبيب). کریمه (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... * العنكبوت
 (۵) ایمانیست ازان و رمزی آن معامله اگر بعضی را در نماز که معراج مؤمن ست و از دنیا
 گسستن و بآخرت پیوستن ست رُو دهد گنجایش دارد و در حدیث شریف آمده است
 که در وقت نماز حجابیکه در میان بنده و خداست جلّ و علا مرتفع میگردد و (أرْحَنِي
 بلال) و (قِرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ) نیز اشاره است بآن بالجمله محلّ رضا و شادی آخرت ست
 و محلّ درد و فقدان دنیا است بهترین امتعه این موطن درد و اندوه ست و گوارانعم این
 مائده سوز و گداز آرام اینجا در بی آرامی ست و ساز در سوز ست وصل اینجا طلبید
 دریا را در کوزه جُستن ست و آفتاب را در طشت آب دیدن این نشأ بیش از مزرعه نیسه
 مر آن نشأ را هر قدر افزونی زراعت نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دارد
 عمل ست دارِ اجر در پیش ست در وقت عمل جزا طلبیدن بی ما حصل ست إِلَّا مَا
 اعطاه الله سبحانه لدنياه حکم آخرته فیجوز ان يُرَشِّحَ علیه من اجره الْمُعَدِّ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ
 لم ينقص من اجره في الآخرة كما قال الله تعالى في شأن خَلِيلِهِ عَلِيٍّ نَبِيِّنَا وَعَلِيهِ الصَّلَاةُ
 السَّلَامُ (... وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * العنكبوت: ۲۷).

بیت:

اگر چه این لحظه ممکن کارِ شب نیست

ز بختِ مقبلان این هم عجب نیست

(... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الحديد: ۲۱) فقرا پناها اخوان
 اعزى معارف آگاهی محمد هاشم که از جمله مغتلمان روزگازست و از خوردی در خدمت
 و تربیت اهل الله کلان شده همواره اوقات او مصروف طاعات ست و بواسطه قَد
 اسباب معیشت و کثرت متعلقان خیلگی مشوش الاوقات میباشد چون اطلاع این احوال
 این قسم مردم بایشان که مربی و مهربان فقرا اند از جمله ضروریات بود بنابراین جراً

فوده کستاخی مینماید که اگر از سرکار امدادی بمتعلقان او که قوت لایموت ایشان
میشده باشد شود موجب ترقیات دنیا و آخرت ست چه نعمتی ست که درویشی نان از
ایشان بخورد و قوت آنرا صرف عبادات و طاعات خداوندی جلّ سلطانه نماید و السلام
وَلَا وَآخِرًا.

قلم فقیر محمد عبد الله عفی عنه ووالدیه ساکن قریه کوٹ وارث علاقہ وزیر آباد

د تم الجزء الثالث من المكاتيب المعصومية بعون الله وفضله و منته وكرمه والحمد لله على
لك و على جميع نعمائه كما ينبغي و يحرى و يليه الجزء الاول فالثاني انشاء الله تعالى و
هذا من الترتيب المعكوس و الرجوع من الآخر الى الاول و الاشتغال بالاهم فالاهم وقد
فرغنا الوسع و الطاقة لتصحيحه و تنقيحه (... وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَىَٰنَا اللَّهُ... * الاعراف * ٤٣)

و صلى الله تعالى وسلم و بَارَكَ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّسْلِيمَاتِ وَ الْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَ عَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (... وَأَخْرَجُوا عَنْهُمْ
فِي الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * يونس : ١٠) و انا العبد المصحح المدعو بنور احمد عفا الله عنه و
من اسلافه و عن المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات سنة ١٣٤٠ من الهجرة النبوية
على صاحبها الف الف تحية

الحقائق الوردية في حقائق أجلاء النقشبندية

١٥٤ ٢٥٦ ٩٠ ٢١٩ ٣٥ ٥٥٢

للمحقير الفاني عبد المجيد بن محمد الخاني

الخالدي النقشبندي

عفي عنه

آمين

قدم قسطنطينية وتوفى بها في سنة

١٣١٩

حدايق الورد في الاكام دانية * قطوفها من جنان الشام للجاني
اكف اوراقها نحو السما بسطت * تدعو لاول محمد وروح بلاتاني
ذوالفضل احمد باشا طلعت الوزرا * لازل مظهر معروف وعرفان
أهدى له دوحها المنضود منشئها * داعيه عبد المجيد الخالدي الخاني

